

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۸ش

به کوشش سید جواد ورعی

آنچه ملاحظه می‌کنید «برگزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی» ایران است که در ۱۴ جلد آماده انتشار است.

این مجموعه ارزشمند طی سال‌ها تلاش و کوشش جمعی از علاقمندان به «جمهوری اسلامی» و با هدف جلوگیری از تحریف تاریخ انقلاب اسلامی، و با حمایت دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری گرد آمده و با نظارت آیت الله رضا استادی تدوین و تنظیم شده است. به منظور آشنایی علاقمندان با این مجموعه و بنا به پیشنهاد صدیق عزیز و محقق ارجمند حجت الاسلام و المسلمین رسول جعفریان، ریاست محترم کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی نمونه‌هایی از این اسناد را برگزیده ایم که از نظر گرامی خوانندگان «بهارستان» می‌گذرد.

عناوین فصولی که این اسناد را در خود جای داده، عبارتند از :

فصل اول: تأسیس جمهوری اسلامی و لزوم تدوین قانون اساسی جدید

فصل دوم: زمینه‌ها و انتظارات از جمهوری اسلامی و قانون اساسی

فصل سوم: طرح‌های پیشنهادی علما، شخصیت‌ها و سازمان‌ها

فصل چهارم: مراحل تهیه و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی تا زمان انتشار رسمی

فصل پنجم: پیش‌نویس رسمی قانون اساسی و نقدهای کلی آن

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

فصل ششم: نقد فصول و اصول پیش‌نویس قانون اساسی

فصل هفتم: نقد فصل یا اصلی از پیش‌نویس قانون اساسی

فصل هشتم: مذهب رسمی کشور

فصل نهم: ولایت فقیه

فصل دهم: نقد و دفاع از اصول مصوب مجلس خبرگان

فصل یازدهم: مجلس خبرگان یا مؤسسان؟

فصل دوازدهم: انتخابات مجلس خبرگان و نامزدهای انتخاباتی

فصل سیزدهم: انتخابات مجلس خبرگان، نتایج و عکس‌العمل‌ها

فصل چهاردهم: مجلس خبرگان، ترکیب اعضا و عملکرد آن

فصل پانزدهم: همه‌پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی

فصل شانزدهم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فصل هفدهم: ضرورت‌های بازنگری قانون اساسی

فصل هیجدهم: بازنگری قانون اساسی

فصل نوزدهم: شورای بازنگری قانون اساسی

فصل بیستم: همه‌پرسی بازنگری قانون اساسی

فصل بیست‌ویکم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جزوات و رساله‌هایی که پیش روی شماست، نمونه‌هایی از فصول مختلف است. سعی نمودیم مطالبی را انتخاب کنیم که به صورت مستقل قابل استفاده باشد و از نقدها، نظرات و پیشنهادهایی که ناظر به پیش‌نویس‌های مختلف قانون اساسی است، و بدون نقل آن پیش‌نویس‌ها قابل بهره‌برداری نیست، صرف‌نظر کردیم. تعدادی از رساله‌هایی که در این مجموعه منتشر شده، مستقیماً مربوط به قانون اساسی نیست، بلکه در معرفی جمهوری اسلامی، و در واقع از زمینه‌های تدوین قانون اساسی بشمار می‌روند.

مطلب اول نامه‌ای است سرگشاده از دکتر مصطفی رحیمی، از حقوق‌دانان پیشین کشور به امام خمینی در نقد نوع نظام جمهوری اسلامی که در آستانه پیروزی انقلاب در روزنامه آیندگان به چاپ رسید. به دنبال آن، دو نقد بر این نامه از سوی دو تن از علماست. یکی فرازی از کتاب جمهوری اسلامی از آیت‌الله حسین نوری که در همان ایام به چاپ رسید، و دیگری یادداشت‌های استاد شهید مطهری که سال‌ها بعد منتشر شد.

رساله حکومت جمهوری اسلامی مطلب چهارم است که متأسفانه نویسنده آن شناخته نشد. این رساله در بهار سال ۱۳۵۸ منتشر شده و به نظر نویسنده «محتوای جزوه ترسیمی است اجمالی از چهره واقعی حکومت اسلامی، که در عصر حضور امام عدل و منصوب از طرف الله، در قیافه حکومت یک فرد الهی بر مردم، و در اعصار غیبت‌اش در شکل حکومت جمهوری اسلامی، یعنی حکومت مردم بر مردم تحقق می‌یابد، و تعبیر جامع و مشترک از آن در هر دو زمان حکومت قانون عادلانه بر مردم است. و به نظر دقیق

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

ماهیت و حقیقت عاری از عناوینش حکومت الله بر خلق است.»

رساله بعدی با عنوان زمینه قانون اساسی جمهوری اسلامی از آقای محمد آل اسحاق است که در خرداد ماه سال ۱۳۵۸ و در آستانه انتشار پیش نویس قانون اساسی و برگزاری انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی به چاپ رسیده؛ نویسنده در این رساله چهره سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و بین المللی جمهوری اسلامی را ترسیم کرده است.

رساله بعدی از دکتر حشمت الله مقصودی است به نام تفاوت حکومت جمهوری اسلامی و جمهوری دموکراتیک. این رساله که در زمستان ۱۳۵۷ منتشر شده، به بیان تفاوت های «جمهوری اسلامی» با «جمهوری دموکراتیک» پرداخته که پیشنهاد برخی از احزاب و شخصیت های ملی گرا در آستانه برگزاری رفراendum جمهوری اسلامی بود.

مطلب بعدی مجموعه مقالاتی است با عنوان نگرشی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از آقای دکتر خلیل خلیلیان که بعد از انتشار پیش نویس قانون اساسی در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۸ تا اوایل مهر ماه همان سال به نقد و بررسی اصول پیش نویس و برخی از اصول مصوب مجلس خبرگان پرداخته است. وی هدف از این نوشته را چنین ترسیم کرده: «هدف از نگاشتن این کتاب آن که با هم‌میهنان عزیز خود توجهی خاص به مسأله قانون اساسی مبذول داریم، زیرا قانون اساسی یک برنامه پایه‌ای و تقریباً ثابت است که اگر خوب تهیه نشود، مشکلات جبران‌ناپذیری به وجود می‌آورد. مشکلاتی که چه بسا نسل‌هایی از عواقب ناگوار آن رنج ببرند.»

مطلب بعدی سخنرانی مصطفی حسینی طباطبایی است با عنوان ساختمان حکومت در اسلام که از سوی حزب آزادی خواه ایران منتشر شده است.

اما از میان طرح های پیشنهادی قانون اساسی در کنار پیش نویس قانون اساسی چهار نمونه را برگزیده ایم که در ادامه نقل می کنیم. دو طرح از علمای برجسته و دو طرح از سوی سازمان های سیاسی. نخستین طرح تحت عنوان قانون اساسی پیشنهادی از آیت الله صافی گلپایگانی است. ایشان در مقدمه طرح خود مرقوم نموده اند:

«اینجانب وظیفه خود دانستم که پیش‌نویسی از قانون اساسی تهیه نموده و بدون این که صحت آن را در هر جهت تضمین کنیم و آن را کامل و خالی از ضعف و اشتباه بدانم، برای بررسی و اظهار نظر در اختیار برادران مسلمان و اندیشمندان و فضلاء و اساتید و علماء قرار دهم و متذکر می‌شوم که این پیش‌نویس در کنار پیش‌نویسی است که در روزنامه‌ها منتشر شده و در بعضی اصول عین الفاظ آن پیش‌نویس نوشته شده است. انتظار دارم اهل نظر و مخصوصاً بزرگان حوزه و حقوق‌دانان و نکته‌سنجان نواقص معنوی و لفظی آن را مرتفع و هر گونه تصحیح و تغییری را که در آن لازم می‌دانند صریحاً مرحمت فرمایند چون قانون اساسی است و اگر امروز درباره آن مسامحه شود، و هر کس مسئولیت به گردن دیگری بیندازد یا گمان کند فقط شخصیت‌های بزرگ مسئولیت دارند فردا اگر این قانون پاسخ‌گوی نیازهای ما نباشد پشیمان خواهیم شد. کسانی که امروز سخن نمی‌گویند و طرح نمی‌دهند و در کامل شدن این قانون مسئولیتی به عهده

نمی‌گیرند فردا حق نخواهند داشت از نواقص آن چیزی بگویند و خود را از عیوب احتمالی آن تبرئه نمایند. اما آنان که نظر خود را گفتند اگر هم مقبول و مسموع نشود اتمام حجت کرده و انجام وظیفه نموده‌اند، لذا از متفکران بلندپایه اسلامی و فضلاء و علماء حوزه‌های علمیه انتظار می‌رود که نظارت خود را در تدوین این قانون اظهار نمایند، و نظرات خویش را که راه‌گشا برای تدوین صحیح این قانون بر اساس اسلام و مبانی فقه تشیع می‌باشد اعلام فرمایند.»

طرح دوم از آیت الله منتظری با عنوان متن قانون اساسی پیشنهادی است که در قالب ۱۶۰ اصل در مرداد ماه ۱۳۵۸ منتشر شده است.

طرح سوم از سوی جنبش مسلمانان مبارز با عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی انتشار یافت. برخی از اصول آن تکرار اصول پیش نویس قانون اساسی، برخی اصلاح شده همان اصول و برخی هم اصول جدید است.

طرح چهارم از سازمان انقلابی است تحت عنوان طرح قانون اساسی پیشنهادی. در ابتدای این طرح می‌خوانیم: «به دنبال انتشار طرح قانون اساسی از طرف دولت موقت، احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف در ترسیم و تکمیل و یا تعویض آن پیشنهادات مختلفی را ارائه داده‌اند. سازمان انقلابی نیز با هدف خدمت به خلق و خدمت به پیشبرد و ادامه انقلاب و با توجه به این که قانون اساسی مجموعه واحدی است که از نظرگاه‌های مختلف تدوین می‌شود و اصلاح این یا آن ماده نمی‌تواند تأثیری در کل آن داشته باشد، لذا طرح پیشنهادی خود را در زیر به معرض افکار عمومی قرار می‌دهد.»

دو رساله هم در موضوع ولایت فقیه انتخاب کرده‌ایم. یکی در مخالفت با آن که از سوی احزاب چپ منتشر شده، و دیگری در اثبات و دفاع از آن که توسط یکی از علمای بنام نگاشته شده است. رساله نخست از راه کارگر» و رساله دوم از آیت الله شیخ حسن علی نجابت شیرازی تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه.

گفتنی است که در این جا رساله‌های فوق به عنوان اسناد انقلاب اسلامی در موضوع قانون اساسی منتشر می‌شود و نقد و بررسی آن‌ها از موضوع این نوشته خارج است که باید در مراحل بعدی از سوی محققان و صاحب‌نظران انجام گیرد.

چرا با جمهوری اسلامی مخالفیم؟

نامه به آیت الله العظمی خمینی / دکتر مصطفی رحیمی
(با نقد استاد مطهری و حسین نوری)

پیش از شروع مطالب باید عرض کنم که نویسنده این نامه با فتواها و نظریات آن جناب در موارد زیر نه تنها کاملاً موافق است، بلکه تبلیغ و پیشبرد آن‌ها را وظیفه ملی و اجتماعی و معنوی خود می‌داند:

۱. تمام آنچه شما در مخالفت با رژیم غیر قانونی کنونی ایران فرموده‌اید.
 ۲. تمام آنچه شما در مخالفت با امپریالیسم امریکا و هر دولت امپریالیست دیگری گفته‌اید.
 ۳. تمام آنچه شما در مخالفت با سیاست شوروی و چین و هر دولت کمونیست دیگری اظهار داشته‌اید.
 ۴. تمام آنچه شما در مخالفت با دولت صهیونیستی اسرائیل و موافقت با حقانیت مبارزه مردم فلسطین فرموده‌اید. نکته آخر را از آن لحاظ می‌گوییم که من برخی از آثار سارتر را ترجمه یا تفسیر کرده‌ام. اما همچنان که پیش از این نیز به صراحت گفته‌ام با نظر سارتر درباره اسرائیل به کلی مخالفم.
- زائد است بگویم که نویسنده این نامه، شیعی و شیعی زاده است. و نه تنها همواره احترام اصول ادیان و مذاهب را در نوشته‌های خود حفظ کرده است، بلکه به شرحی که خواهد آمد؛ دوام جامعه را بدون رکن معنویت و روحانیت محال می‌داند.

آنچه موجب شد این نامه را به عنوان آن جناب بنویسم احترام شدید من نسبت به شماست. احترامی بی‌شائبه، نه بر مبنای احساسات و قهرمان پرستی، بلکه بر مبنای تفکر. شما در وضع و حالی که هیچ کس دیگر نمی‌توانست هم سخنگوی ملت زجر کشیده ایران در برابر رژیم سراسر فساد کنونی شدید؛ و هم صدای خود را در برابر دولت‌های بزرگ ستم کار بلند کردید. شما با رهبری خردمندانه خود پایه‌های رژیم سفاکی را که تمام دولت‌های روی زمین از غرب و شرق به تحکیمش می‌کوشیدند چنان به سرعت و شدت لرزاندید که امروز چون منی قادرم این نامه را داخل کشور ایران بنویسم و به دست شما برسانم. در حالی که تا چندی پیش محال بود هیچ کس حتی به بهای جان، حرف خود را بزند، زیرا پیش از آن که حرفش به گوش مخاطب برسد به دست جلادان، یا نابود شده بود یا سخنش در میان سلول‌های زندان گم می‌شد. اجازه می‌خواهم بیش از این در این باره چیزی نگویم و ادامه آن را به بعد موکول کنم زیرا تجزیه و تحلیل همه این عوامل و سخن از شخصیت و تأثیر شما فرصتی دیگر و بیشتر می‌خواهد.

وانگهی آنچه نوشتن این نامه را موجب شد، این‌ها نیست، نکته‌هایی است که تا آنجا که من می‌دانم تاکنون کسی از داخل کشور آشکارا به شما ننوشته است. مشکل هنگامی آغاز شد که برخی از طرفداران شما مسئله جمهوری اسلامی را به عنوان خواست کلیه مردم این مملکت مطرح کردند. من به عنوان

نویسنده و حقوقدان (هر دو را با فروتنی عنوان می‌کنم) با جمهوری اسلامی مخالفم و دلائل مخالفت خود را صمیمانه با شخص شما در میان می‌گذارم. زیرا در مورد کم و بیش مشابه چنین می‌پندارم که گفتگو با شخص مارکس آسان‌تر از گفتگو با مارکسیست‌هاست. علاوه بر این به علل زیر مخاطب این نامه فقط شما می‌توانید باشید:

الف - سال‌هاست به این نتیجه رسیده‌ام که راه‌هایی بشر تلفیق دو اندیشه است؛ دموکراسی و سوسیالیسم، که هر دو ظاهراً از غرب آمده‌اند اما معنای همه ملت‌ها و همه فرهنگ‌ها در تکوین آن دو سهم داشته‌اند. امروز آنچه دموکراسی را از رمق انداخته سرمایه‌داری است و آنچه سوسیالیسم را به فساد کشانده قدرت عجین شده با کمونیسم است. پس تلفیق سوسیالیسم و دموکراسی کار آسانی نیست و رسالت آن به عهده همه اندیشمندان و همه ملت‌هاست. باید اضافه کنم که تاکنون در همه نهضت‌ها، افراد مردم بطور دردناکی از تحقق بخشیدن به اندیشه‌ها معاف شده‌اند و ریشه بسیاری از مصائب در همین است: از دموکراسی بسیار سخن گفته‌اند، اما عده‌ای معدود، از سوسیالیسم بسیار سخن گفته‌اند، اما عده‌ای معدود، از دین و مذهب هم بسیار سخن گفته‌اند اما عده‌ای معدود، همیشه مردم خرده‌پا کنار بوده‌اند. البته به میدان کشیده شده‌اند، اما هیچگاه «طرف گفتگو» نبوده‌اند. یعنی کسی نظرشان را نپرسیده یا اگر پرسیده در پرورش آن اقدامی نکرده است.

باز اندیشیده‌ام که اگر دموکراسی و سوسیالیسم در فضایی از اخلاق و معنویت به هم نپیوندند، ترکیب‌شان پیوندی انسانی نخواهد بود. خوب می‌دانید که در محیط مختنق ایران بیان کامل و رسای این مطالب محال بود. ناچار آن‌ها را دست و پا شکسته در کتاب‌هایم نوشته‌ام. امروز می‌خواهم از روحانیت و معنویت شما کمک بگیرم.

ب - اختناق دهشتناک ۲۵ ساله اخیر، همه اجتماعات سیاسی مفید را از هم پاشید و همه قلم‌های حقوقی را شکست، ستم‌های بیکران رژیم در حق ملت از حد هر مهاجم اشغال‌گری گذشته است. افشای دلیرانه این ستم‌ها از جانب شما و مبارزه شما با آن امروز همه نظرها را متوجه شخص شما کرده است، به طوری که امروز بار گران رهبری سیاسی و رهبری روحانی هر دو بر دوش شماست. این امر به همان اندازه که پر افتخار است مسئولیت‌آور نیز هست.

پ - به علل بالا شما تنها کسی هستید که اگر به جای جمهوری اسلامی، اعلام جمهوری مطلق کنید، یعنی به جای حکومت عده‌ای از مردم، حکومت و حاکمیت جمهور آنان را بپذیرید، نه تنها در ایران انقلاب معنوی عظیمی ایجاد کرده‌اید بلکه در قرن مادی‌گرای ما (نه به معنای فلسفی، بلکه به معنای نفی معنویت) به روحانیت و معنویت بعد عظیمی بخشیده‌اید. و تاریخ، مقام شما را در ردیف گاندی و شاید بالاتر از او ثبت خواهد کرد. زیرا مسئله اصلی قرن ما، ساقط کردن حکومتی فاسد و خادم بیگانه نیست این کار با همه اهمیت درجه اولی که امروز برای ما ایرانیان دارد، مسئله‌ای جهانی نیست. مسئله درجه اول جهانی (که بلافاصله پس از سقوط رژیم برای ما نیز مسئله‌ای درجه اول خواهد شد) آن است که قرن بیستم پس از ترور شدن گاندی معنویت مجسم خود را از دست داده است. اگر شما هم‌چنان از شعار جمهوری اسلامی

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

طرفداری کنید آن تز مشهور ماتریالیستی (به معنای فلسفی آن) را جان بخشیده‌اید که اعلام می‌دارد تاریخ مدون، تاریخ جنگهای طبقاتی است. و اگر گفته شود که آیت الله خمینی می‌خواهد طبقه یا قشر روحانی ایران را در حکومت جانشین طبقه یا قشر دیگری کند، چه جوابی خواهید داد و در این صورت کجاست آن معنویت و اخلاقی که قرن ما در جستجوی اوست؟

ت - اگر شما حاکمیت مطلق ملت را بپذیرید، مردم ایران که تاکنون تقریباً در همه قیام‌های خود بالمال شکست خورده‌اند پس از قرن‌ها می‌توانند نفسی به راحت بکشند و در فردای پیروزی جشنی دوگانه (سقوط استبداد سیاه و استقرار حکومت مردم) برپا سازند.

ث - چند قرن است که غربیان می‌گویند و باز می‌گویند (و طرفه آن که این بحث در سخن متفکران «کمونیسم اروپایی» صیغه تازه‌ای یافته است) که ملت‌های مشرق زمین لیاقت آزادی و دموکراسی بی قید و شرط را ندارند و همیشه باید در پای علم خودکامه‌ای سینه بزنند. باید به این یاوه‌ها در میدان عمل پاسخ داد. هندیان بطلان این ادعا را ثابت کردند. آیا نوبت ایران نرسیده است؟

ج - سه هزار سال حکومت استبدادی و بیست و پنج سال اختناق مطلق، در وجود همه ما (جز نوابغ) دیو مستبدی پرورنده است که خواه ناخواه بر قسمتی از اعمال و اندیشه‌های ما سایه می‌اندازد. چنین است که نه تنها توده مردمان نیازمند تربیت و آموزشی تازه‌اند، بلکه هریک از ما نیز نیازمند چنین پرورشی هستیم. اگر این کار صورت نگیرد چیزی در عمق تغییر نمی‌یابد. تعصب جای تفکر را می‌گیرد، مردم به جای تقویت استعدادها نرفته خود، متوجه تقویت رهبران خواهند شد. چیزی که بالمال آنان را زبون و خطرپذیر می‌سازد. بنابر این ما به تربیتی همه جانبه در سطح سیاسی و فرهنگی نیازمندیم که همه دستاوردهای قدیم و جدید جهان فرهنگ را برایمان مطرح کند و بیالاید. این همه جز در پرتو دموکراسی مطلق و کامل، محقق نخواهد شد. و اگر روحانی بزرگی رهبر چنین جهادی نشود از چه کسی باید انتظار داشت؟ به همه این دلایل اکنون سفره دل را به پیروی از سنت‌های گرانبهای اسلامی در حضرت شما می‌گستریم و می‌گویم که به چه دلایلی با جمهوری اسلامی مخالفم.

دلایل مخالفت با جمهوری اسلامی

۱- انقلابی که ایجاد شده و در عظمت آن دوست و دشمن موافقند، مربوط به همه مردم ایران است (به سهولت می‌توان به این توافق رسید که عده‌ای دزد خادم بیگانه مدت‌هاست هویت ملی خود را از دست داده‌اند) هر انقلابی دو رکن دارد که هیچ یک بی دیگری منشاء اثر نمی‌تواند بود. اول مردمی که باید انقلاب کنند، دوم رهبر یا رهبرانی که باید لحظه مناسب را تشخیص دهند و با اعلام شعارها و رهنمودهای مناسب، انقلاب را هدایت کنند. رکن دوم در قسمت اعظم متعلق به شماسست، ولی درباره رکن اول چه باید گفت؟ و چرا باید در ساختن ایران آینده، رأی آزادانه ملت را نپرسید؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه شهیدانی که در سال‌های سیاه با خون خود نهال انقلاب را آبیاری کردند طرفدار جمهوری اسلامی بوده‌اند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه زندانیان سیاسی که با زندگی و شرف خود مقدمات آزادی ایران را فراهم آوردند، دارای

ایدئولوژی مذهبی بودند و هستند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه کسانی که هر روز به بهای جان یا شرف یا آزادی یا زندگی خود مبارزه را ادامه می‌دهند، یک پارچه طرفدار چنین نظری هستند؟ سخن کوتاه: حماسه‌ای که ایجاد شده مربوط به همه ملت ایران است، پس کار منطقی و درست و عادلانه آن است که فقط مهر ملت بر آن باشد و بس. و هر کاری دیگر، امری عمومی را اختصاصی خواهد کرد.

۲- آن چنان که من می‌فهمم جمهوری اسلامی یعنی این که حاکمیت، متعلق به روحانیون باشد، و این برخلاف حقوق مکتسبه ملت ایران است که به بهای فداکاری‌ها و جان بازی‌های بسیار این امتیاز بزرگ را در انقلاب مشروطیت به دست آورد که «قوای مملکت ناشی از ملت است». این راه از نظر سیاسی و اجتماعی و حقوقی راهی است برگشت ناپذیر. البته ملت حق دارد همیشه برای تدوین قانون اساسی بهتر و مترقی‌تری قیام و اقدام کند، اما معقول نیست که حق حاکمیت خود را به هیچ شخص یا اشخاصی واگذارد. دلیل این امر را باید در نوشته‌های دو قرن پیش روسو جست. بدین گونه قانون اساسی ما با قبول اصل مترقی حاکمیت ملی به بحث «ولایت شاه» و «ولایت فقیه» پایان داده است.

۳- به دلیل بالا جمهوری اسلامی با موازین دموکراسی منافات دارد. دموکراسی به معنای حکومت همه مردم، مطلق است و هر چه این اطلاق را مقید کند به اساس دموکراسی (جمهوری) گزند رسانده است. بدین گونه مفهوم جمهوری اسلامی (مانند مفاهیم دیکتاتوری صالح - دموکراسی بورژوازی - آزادی در کادر حزب...) مفهومی است متناقض. اگر کشوری جمهوری باشد، بر حسب تعریف، حاکمیت باید در دست جمهور مردم باشد. هر قیدی این خصوصیت را مخدوش می‌کند. و اگر کشور، اسلامی باشد، دیگر جمهوری نیست، زیرا مقررات حکومت از پیش تعیین شده است و کسی را در آن قواعد و ضوابط، حق چون و چرا نیست. این امر چنان بدیهی است که وقتی کمونیست‌ها خواستند فقط اصطلاح دموکراسی را از تابوتی که خود برایش ساخته بودند بیرون آورند، به خود اجازه ندادند که عبارت «دموکراسی کمونیستی» را به کار برند، بلکه عبارت دموکراسی توده‌ای را علم کردند که باز هم همان عیب را دارد.

۴- مرا می‌بخشید که به لقمان حکمت می‌آموزم. اما در طول تاریخ موارد بسیار پیش آمده است که بزرگان از ایراد خردان نکته‌ها فرا گرفته‌اند. پس اجازه می‌خواهم بگویم که عنوان کردن جمهوری اسلامی در زمان ما با روح دموکراسی گونه‌ای که در زمان حضرت محمد^۹ و خلفای راشدین برقرار بود منافات دارد. زیرا مسائل معیشتی، و در نتیجه سیاسی جهان در تحول مدام است. می‌پرسم که یک حکومت اسلامی مسائل پیچیده اقتصادی و حقوقی و آزادی‌های سیاسی را با کدام قواعد و ضوابط حل خواهد کرد؟ مسلماً جواب شخص شما این است که بر اساس تحول زمان. اما همه سخن در این است که اگر پس از صد و بیست سال عمر شما، جانشین شما گفت که می‌خواهد این مسائل را صرفاً با قواعد و ضوابط قرن‌ها پیش حل کند (چنان که هم اکنون بیشتر افراد ساده‌دل و عده‌ای از طرفداران صاحب نام طرفدار جمهوری اسلامی چنین می‌گویند) تکلیف چیست و با استناد به کدام اصلی می‌توان بدیشان پاسخ گفت؟

۵- اگر برای حکومت مردم از پیش، قواعد و ضوابطی تعیین کنیم در آنچه مربوط به مردم است خواه

ناخواه خود مردم را کنار گذاشته‌ایم، در مسائل دینی تعیین روابط انسان با خدا کار آیات عظام است و دیگران را در آن حقی نیست. رفع ظلم و عدوان نیز وظیفه شرعی انسانی آنان است. اما تعیین قواعد و ضوابط معیشتی مردم با خود مردم است و تکرار کنم، کدام مسئله معیشتی است که از جنبه سیاسی عاری باشد؟ و برای حل این امور چه کسی از خود مردم شایسته‌تر؟

مردمی که با خون خود بزرگترین حماسه تاریخ ایران را آفریدند چرا به هنگام تعیین سرنوشت خود کنار گذاشته شوند؟ خواهیم گفت که چرا رأی‌گیری همراه با پیشنهاد قواعد و ضوابط قبلی آزادی رأی‌دهندگان را محدود خواهد کرد.

ع شایسته مقام روحانیت آن است که خود را به مقام سیاسی نیالاید. از شیر حمله خوش بود و از غزال رم. مقام سیاسی یعنی قدرت سیاسی، و قدرت فی نفسه و بالضروره فسادآور است مگر آن که در جنبه، اعتراض باشد. این نکته را مارکس و لنین و مائو به غفلت سپردند، امید که شما از این بحث آسان نگذرید. مسیحیت تا هنگامی که در جبهه اعتراض بود افشاگر ستم بود اما همین که بر سر پر قدرت تکیه کرد، زاینده پاپ‌ها شد. روحانیت، جهان پاکی و صفا و رفع ستم است، و قدرت سیاسی، جهان آلودگی و ستم. پس می‌توان گفت که روحانیت با آلوده شدن به قدرت سیاسی خود را از روحانیت خلع می‌کند و این دروغی مضاعف است: یکی این که حق حاکمیت را که متعلق به همه خلایق است از آن خود کرده و دیگر آن که آن مقام روحانی و معنوی را که هر جامعه‌ای بدان نیازمند است، نابود ساخته است.

این که گفته‌اند قدرت، فساد می‌آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق، حقیقتی است ماسوای سوئیت یا گمراهی زمامداران، در واقع در این بحث زمامداران دزد و خادم بیگانه اصولاً مورد نظر نیستند، هم‌چنین گمراهانی چون هیتلر و موسولینی که دزد نبودند اما جهان‌بینی خطایی داشتند نیز از دایره این بحث بیرون‌اند.

سخن بر سر سیاستمداران با حسن نیت و دلسوز مردمی است (مانند روسپیبر، لنین، مائو و دیگران) که با حسن نیت تمام، و مردم دوستی تمام قدرت سیاسی را در دست خود یا طرفداران خود می‌گیرند و صرف وجود همین قدرت، نبودن مخالف، لزوم به کرسی نشانیدن ضوابط و قواعد معین و تعیین شده از پیش کارشان را به تباهی می‌کشاند. در این فرض مهم نیست که قدرت به طور مستقیم و یا غیر مستقیم اعمال شود، اگر مخالف در این قدرت حق چون و چرا نداشته باشد، کار تمام است. راز این تباهی آن است که چون مخالف خاموش است و چون قواعد معین است و چون هر فرد و گروهی جایز الخطاست، فرد یا گروه حاکم از خطائی به خطای دیگر می‌لغزد. اگر امروز احزاب دموکرات مسیحی در همه جا با ستمگران همکاری می‌کنند علت آن نیست که مسیح یا قدیسین عیسوی طرفدار ستم بوده‌اند؛ علت آن است که این احزاب دچار قواعد و ضوابط و گم شده خویش‌اند. افلاطون چنین می‌پنداشت که با حکومت فیلسوفان کلید جادویی سعادت اجتماعی به دست می‌آید. اما بیش از یک قرن است که گروهی از متفکران بر شرق و غرب فرمان می‌رانند، اما چون پاس جمهور مردم را نمی‌دارند حکومتشان هیچ یک از آرزوهای افلاطون را برنیآورده است. وانگهی هر جامعه به اخلاق و معنویتی نیازمند است که بی وجود آن زندگی آدمی با زندگی

بهائیم تفاوت چندانی ندارد. غربی‌ها کوشیده‌اند با ایجاد مقامی غیر مسئول در رأس قوای سه گانه حکومت، مرجعی معنوی ایجاد کنند که دور از قدرت سیاسی نیاز جامعه را از نظر وجود مقام معنوی ارضاء کند اما در تحقق این آرزو شکست خورده‌اند، زیرا این مقام، یا مانند ملکه انگلستان وجودی کاملاً عاطل و باطل از آب درآمده است یا مانند رؤسای جماهیر امریکا و فرانسه قسمتی از قدرت سیاسی را در دست دارد و ناچار دیگر نمی‌تواند قدرتی معنوی باشد. و ما که در ایران این مقام را به صورت مرجع روحانی از دیرباز داریم، چرا چنین آسان و ارزان از دست بدهیم؟

اگر روحانیت کار تبرعی نکند، این کار را از چه کسی باید انتظار داشت؟ اگر شما کار مردم را به مردم وانگذارید، به سراغ که باید رفت؟ میشل فوکو، فیلسوف معاصر فرانسوی که انقلاب اخیر ایران او را به وطن ما کشاند، می‌نویسد: «ایرانی‌ها حتی به قیمت جان خود در جستجوی چیزی هستند که ما، مادیگران، پس از رنسانس و بحران‌های بزرگ مسیحیت امکانش را فراموش کرده‌ایم، آن چیز «روحانیت سیاسی» است. می‌بینم که فرانسویان بر این گفته می‌خندند ولی می‌دانم که بیپوده می‌خندند. فرانسویان آزادند که به گفته فیلسوف خود بخندند یا نخندند، ولی ما ایرانیان بیائیم و گفته او را به این اعتبار که متضمن تجلیل بزرگی از ملت ایران است، جدی بگیریم، یعنی حکومت را روحانی کنیم، نه این که روحانیت را به حکومت برسائیم و با این کار آنان را به صورت صنفی در آوریم در شمار سایر صنف‌ها.

در این سال‌ها درباره قدرت نفی تشیع، یعنی نیروی اعتراضی و ضد دولتی آن زیاد سخن رفته است، اما این نکته به مسامحه گذرانیده شده است که همین نیروی انقلابی هنگامی که در زمان صفویان به قدرت سیاسی آلوده شد، دیگر آن توان را نداشت که صفویان را از نظر معنوی بر سایر سلسله‌های سلاطین امتیازی ببخشد. چنین است، تا به امروز سرنوشت تمام ایدئولوژی‌های انقلابی، که تا زمانی که در جبهه مخالف دولت جنبه اعتراضی داشته‌اند، انقلابی بوده‌اند و همین که به حکومت رسیده‌اند، دچار تباهی شده‌اند. اشکال کار در کجاست؟ در آن‌جا که فراموش کرده‌اند که قدرت سیاسی فقط در صورتی تباه کننده فساد انگیز نیست که واقعاً در دست تمام مردم باشد.

در حقیقت قدرت سیاسی توده سَمی است که اگر به شماره افراد کشور تقسیم شد و میان همه آنان تقسیم گردید، خصوصیت دارویی شفافش دارد. هر گروهی که سهم دیگران را به خود اختصاص داد، هم دیگران را از دارو محروم کرده و هم خود را مسموم ساخته است.

اگر روحانیت کنونی ایران این توده سم را به خود اختصاص دهد؛ سرنوشتی بهتر از اقران خود ندارد. کار روحانیت نباید آن باشد که مستقیم یا غیر مستقیم حکومت کند. کارش باید آن باشد که در جوار وظیفه الهی و اختصاصی خود، در این امر نظارت کند که حق به حق‌دار برسد، و چه حقی مهم‌تر و برتر از حاکمیت ملی. در واقع اگر این حق به همه افراد کشور رسید سایر حقوق نیز رسیده است. و الا جمهور مردمان در حکم بردگانی خواهند بود که اگر حاکم (یا گروه حاکم) حسن نیت داشته باشد، از راه لطف و مرحمت نان و آبی، صدقه‌وار، بهای‌شان می‌رساند، و الا فلا.

اگر در قضیه تحریم تنباکو و انقلاب مشروطیت، روحانیت خدمات ارزنده‌ای به ملت و پیشبرد حقیقت

و معنویت کرد، از آن رو بود که بیرون از گود قدرت سیاسی بود، یعنی در جبهه اعتراض قرار داشت. در زمان نهضت ملی دکتر مصدق یک روحانی که خواست در اعمال قدرت سیاسی سهیم باشد، خدمت خود را در میان راه رها کرد.

عده‌ای از روحانیون می‌گویند: ما نمی‌خواهیم زمامدار باشیم بلکه می‌خواهیم در وضع قوانین و اجرای عدالت نظارت کنیم. می‌پرسم این نظارت‌ها به چه صورتی خواهد بود؟ اگر نظارت بیرون از داشتن حق خاصی در مجلس و دادگستری باشد (مانند نظارت نویسندگان در کشورهای دموکراسی در کار دولت، البته با اعمال نظر روحانی) این کار به بهترین صورت خود در جمهوری مطلق میسر است پس چنین کسانی منطقاً باید حاکمیت بی‌قید و شرط ملت را بپذیرند و در راه تحقق آن بکوشند و پس از آن که قانون حکومت ملی مستقر شد، طبیعی‌ترین امور نظارت معنوی کسانی است که خود در ایجاد آن بزرگترین سهم را داشته‌اند. باید به مردم اعتماد کرد. و اگر منظور از نظارت داشتن، حق وتو در قوه قانونگذاری یا اعمال اختصاصی قضاوت است این امر با موازین جمهوری مغایرت آشکار دارد. بدیهی است که در حکومت دموکراسی اولاً روحانیون مانند هر گروهی دیگر از افراد ملت، به نمایندگی مجلس و قضاوت و وزارت و صدارت خواهند رسید و اگر نظر اکثریت مردم را جلب کردند اکثریت مجلس نصیب آنان خواهد شد. باید گفت کسانی در قوای مملکتی (قانونگذاری - قضایی - اجرایی) حق شرکت اختصاصی می‌خواهند که مطمئن‌اند از راه‌های دموکراتیک به این قوا دسترسی نخواهند یافت. گاندی پیشوای ملی و مذهبی هند از آن رو چنین مقامی یافت که در آزاد کردن هند فعالانه شرکت کرد، اما طالب شرکت در قدرت سیاسی به طور مستقیم یا غیر مستقیم نبود. بدین گونه بود که صاحب بزرگترین نیروی معنوی قرن بیستم تا به امروز شد. و نیز در سایه دموکراسی مطلق بود که هند در جهان کنونی بدین مقام معنوی و فرهنگی رسید. شما چون گاندی در آزادی ایران سهم بزرگی دارید، دنباله منطقی این خدمت آن است که خانه از دزد نجات داده را به صاحبان اصلی‌اش بسپارید و باز هم نظارت فرمایید که اگر کسی از جاده صواب خارج شد به افشاگری پردازید. بی‌آن که قصد مقایسه در میان باشد لازم به یادآوری است که سال‌ها پیش، ارتش ترکیه حکومت را از دست متجاوزان بیرون آورد ولی پس از پیروزی، حکومت را به غیر نظامیان سپرد و خود به سربازخانه بازگشت. آیا هوای پاک روحانیت فاقد چنین کششی است؟ و باز، در زمینه‌ای دیگر لازم به یادآوری است که لنین نیز روسیه را از ستم تزارها نجات داد اما به جای آن که حکومت را به مردم روسیه بسپارد، به گروه خویش، حزب بلشویک، سپرد. دنباله منطقی این غصب حاکمیت، ظهور استالین بود و قتل عام همه افراد با حسن نیت حزبی و سپس انبوه جنایت‌ها و فرهنگ‌کشی‌ها و خودسری‌ها. فراموش نکنیم که اتحاد جماهیر شوروی نیز از آغاز (چنان که از نامش پیداست) جمهوری بود. اما چون این جمهوری بر اساس ضوابط و قواعد قبلی بنا شده بود، کلمه جمهوری در نجات ماهیت جمهوری معجزی نکرد. فراموش نکنیم که استالین نیز نه دزد بود و نه بیگانه‌پرست، نه قمارخانه‌دار و نه وطن فروش.

سخن در نهاد و تشکیلاتی است که بتواند کشوری را نجات دهد. در این مورد نه فرد، هر قدر مهم باشد، می‌تواند معجزی بکند، نه گفته‌ها و شعارهای دلنشین و نه احساسات برانگیخته شده. این‌ها تا هنگامی که

جنبه تخریبی داشته باشد، بسیار مفید است و هنگامی که سازندگی آغاز شد بسیار مضر. صمیمانه امیدوارم که دستگاه روحانیت همیشه مانند این اواخر بیدار و هشیار باشد، به خصوص که از هم اکنون فرصت‌طلبان غیر روحانی (که در همه جا هستند) بیش از آیات عظام، سنگ جمهوری اسلامی را به سینه می‌زنند و طرفه آن که اینان مخالفت شما را با امپریالیسم امریکا و انگلستان هریک، علی قدر مراتبهم، «تندوری» می‌دانند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اینان در همه نهضت‌ها و حزب‌ها و جمعیت‌ها حضور بالفعل داشته‌اند و دارند. و چون حراف و مغلظه‌گر و آب زیرکاه و مزور و دروغ‌زن و دغل‌اند، شناختن و راندنشان محال است. چنان که از دیرباز حکومت‌های اسلامی را نیز آلودند. اکنون می‌پرسم در محدوده ضوابط و قواعد اسلامی چه تضمینی است که بار دیگر معاویه‌ها بر علی‌ها، یزیدها بر حسین‌ها و عباسیان بر ابومسلم‌ها چیره نگردند؟

خود شما پذیرفته‌اید که هیچ یک از جمهوری‌های اسلامی امروز الگوی حکومت آرمانی نمی‌تواند بود. شما خود هیچ یک از آن‌ها را برای اقامت موقت (حتی موقت) انتخاب نکردید. از نظر اقتصادی و اجتماعی نیز بازگشت به گذشته ممکن نیست. گویا قصد دارید با توجه به شخصیت بارز خود به این کالبد کهن، حیات نوی بدمید. اما باید عرض کنم که حسن نیت و شخصیت شما نمی‌تواند در اصلاح نهادهای غیر دموکراتیک معجزی بکند. باز هم قصد مقایسه در میان نیست، اما از نظر ذکر شواهد تاریخی می‌گویم که شخصیت حماسی و روحانی حسین(ع) در اصلاح نهادهای یزیدی تأثیری نکرد. در مقیاسی دیگر شخصیت ابومسلم در تشکیلات فرعون بنی عباس خللی ایجاد نکرد و شخصیت لنین مانع از دیکتاتوری کمونیسم نشد. در اهمیت نهادهای دموکراسی همین بس که سال‌ها و سال‌ها تا هنگامی که مردم جهان می‌پنداشتند که دموکراسی از سوسیالیسم جدا نخواهد شد جاذبه مارکسیسم سراسر جهان را زیر نفوذ داشت، اما همین که با محاکمات مسکو این جدائی بر همگان آشکار شد و با احراز سلطه‌جویی دول بزرگ کمونیستی، مارکسیسم روز به روز جاذبه خود را برای روشن‌بینان از دست داد.

از خدمت شما به کشور و خدمات روحانیون به نهضت مشروطه و خدمت آیت الله شیرازی در قضیه تحریم تنباکو هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم. اما این را نیز فراموش نکنیم که در طی قرون متمادی در ایران و سایر کشورهای اسلامی با وجود حضور و نفوذ صاحبان فتاوی، ستم‌هایی بی‌شمار، گاه با سکوت، گاه با تأیید این صاحبان فتاوی صورت گرفته است. پس باید به دنبال نهادها و تشکیلاتی بود که ضمن پاسخگویی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی این قرن، راه را بر تباهی ببندد. و آن هیچ نیست جز جمهوری مطلق، و بی هیچ قید و شرطی.

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سر حلقه زندان جهان باش

تکرار کنم که قواعد معیشتی اسلامی (سیاسی - اقتصادی - اجتماعی) برای حل بحران‌های امروزی کافی نیست و باز تکرار کنم که این نظر موجب نمی‌شود که من رسالتی را که روحانیون از نظر تبلیغ مسائل الهی و دینی و نیز رسالت رفع ستم و افشاگری‌های اجتماعی و نیز تبلیغ اخلاق و معنویت به عهده دارند، انکار کنم. نویسنده این نامه نه تنها منکر این همه نیست، بلکه آن‌ها را ارج بسیار می‌نهد. و تردید نیست

که در دموکراسی فردای ایران، ملت همه این مواهب را قدر خواهد شناخت و در پیشبردش خواهد کوشید. اما با بنیادهای انسانی و جهان‌شمول دموکراسی و سوسیالیسم چه باید کرد؟ مثلاً در این‌که در یک کشور آزاد و خودمختار که عقل سلیم بر آن حکم فرماست نباید قمارخانه وجود داشته باشد تردیدی نیست، ولی حکیمی مانند شما خوب می‌داند که قمار واقعی، در بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی و بورسها صورت می‌گیرد. چه تضمینی هست که جمهوری اسلامی این قمارهای واقعی را از میان خواهد برد و راه را بر سوسیالیسمی انسانی خواهد گشود. از نظر حل مشکلات اقتصادی، مارکسیسم هیچ عیبی ندارد جز این‌که با قواعد و ضوابط پیش‌ساخته به میدان می‌آید. هنگامی که جمهوری اسلامی بخواهد با همین سلاح به میدان بیاید چگونه بدان پاسخ می‌دهد؟ خواهید فرمود مارکسیسم با زور به میان اجتماع می‌آید و ما با اقتناع. من تردیدی ندارم که شخص شما راست می‌گویید اما باز به این مسئله برمی‌گردیم که در صحنه اجتماع تضمین‌های نهادی لازم است نه شخصی.

هم‌چنین است مسائل مربوط به مبانی دموکراسی. باز هم بر حکیمی مانند شما پوشیده نیست که نهاد دموکراسی، نهادی است بیرون از قواعد اسلامی که مبانی آن در دو قرن اخیر پرورده شده است. چرا خود را از این دستاوردها محروم کنیم؟ تردید ندارم که شما همه این‌ها و بسیار چیزهای دیگری را بسی بهتر از من می‌دانید ولی نگفتن آن را گویا مصلحت وقت می‌بینید. می‌خواهم عرض کنم که هیچ مصلحتی برتر از ابراز حقیقت نیست و از آن گذشته با رشدی که از نظر سیاسی ملت ایران در این اواخر یافته است بالاترین مصلحت، باز گفتن عین حقیقت است.

بار دیگر به بحث درباره آفتی به نام قدرت برگردم. این آفت چنان است که تفاوت اسلام با مسیحیت و هر دین دیگر را آن‌جا که مربوط به حکومت است، به یکباره می‌شوید، چون اسیدی که چند فلز متفاوت، همه را در خود حل می‌کند. امپراتوری عثمانی بدان سبب که اسلامی بود امتیازی بر سایر امپراتوری‌ها نداشت. در تاریخ قدیم‌تر عباسیان بدان سبب که اسلامی بودند معنوی‌تر از ساسانیان نبودند. و صفویان بدان سبب که شیعه بودند امتیازی بر هخامنشیان نداشتند. سلاطین عثمانی، به نام خلیفه حکومت می‌کردند. ناصرالدین شاه نیز خود را پادشاه اسلام پناه می‌دانست. پس چه بهتر که یک بار برای همیشه معنویت اسلام را چون ارزشی برین از قواعد حکومتی و معیشتی جدا کنیم و با این کار با حفظ و رواج معنویت شیعی، راه را برای ورود دستاوردهای دموکراسی و سوسیالیسم و پالایش آن‌ها و ارزش‌گذاری آن‌ها (و نه قبول بی‌چون و چرای قاعده‌ای که در جای دیگر معتبر است) باز بگذاریم.

کسانی می‌گویند که روحانیت می‌خواهد در قواعد کهنه، با توجه به پیشرفت‌های قرون اخیر اصلاحی به وجود آورد. اگر این اصلاحات در چارچوب ضوابط معیشتی و حکومتی اسلامی باشد، به دلتلی که عرض شد، سرنوشتی بهتر از «فرم» مسیحیت نخواهد داشت. امروز کشیش‌های پروتستان از نظر سیاسی، مترقی‌تر از کشیش‌های کاتولیک نیستند. چنان‌که کشورهای پروتستان، به مناسبت مذهب خود مترقی‌تر از کشورهای کاتولیک به شمار نمی‌آیند.

نادرستی تصریح صفت خاص برای جمهوری

اضافه بر این مراتب، رفراندوم بلافاصله پس از سقوط رژیم استبدادی (اگر لازم باشد) مفید است، اما برای خواستن عقیده مردم درباره حکومت آینده با تصریح صفت خاص یا با حفظ قواعد و ضوابط معین یکسره خطاست، به دلایل زیر:

اولاً: این نوع رأی‌گیری به گذرانیدن قراردادهای نفتی و کنوانسیون‌های یک جانبه (مانند الحاق به کنوانسیون وین در باره مصونیت‌ها، که شخص آیت الله خمینی بر تصویب آن اعتراض کردند) از مجالس مقننه بی‌شبهت نیست. با یک ماده واحده قراردادی را که کمتر کسی از کم و کیف آن خبر دارد از تصویب می‌گذرانند. استفاده از این شیوه شایسته مقامات روحانی نیست.

ثانیاً: عبارت «جمهوری اسلامی» اصطلاحی است بسیار مبهم، که هرکس از آن برداشتی منطبق با افکار خود دارد. به طوری که کمتر دوفنری می‌توان یافت که از آن استنباط واحدی داشته باشند.

ثالثاً: ملت ایران که سه هزار سال است در استبداد مدام و بیست و پنج سال است که در مختنق‌ترین سکوت‌ها به سر می‌برد، از نظر فکری آن آمادگی را ندارد که بتواند در امری چنین مهم تصمیم‌آنی بگیرد. آینده‌سازی کار مشترک فرزندان ملت و خود ملت است. در سال‌های سیاهی که گذشت رابطه فرزندان (متفکران، روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان) با ملت کاملاً قطع بود. فرزندان را یا کشتند یا تبعید کردند یا به ترک اجباری خانمان واداشتند یا در سیاه‌چال‌ها محبوس کردند یا مجبور به سکوتشان کردند. سانسوری استالینی (که به کمک شاگردان پیشین استالین تحمیل شد) امکان هیچ‌گونه روشنگری و افشگری نمی‌داد. ملت که باید سخن همه فرزندان خود را بشنود تا بعداً بتواند همه فرزندان خود بانگ شوم تملق و مداهنه را در پست‌ترین صور خود می‌شنید. تنها گروهی که حق سخن تمام داشت مشتی خائن و متملق و بیمار روانی و بیگانه‌پرست بودند. سخن حق یا کم بود یا گم. تنها در این اواخر یکی دو تن متفکرانی که ایدئولوژی مذهبی داشتند امکان یافتند که سکوت دهشتناک ایران را از زاویه سیاسی بشکنند. برای فرهنگ، جز این، مطلقاً سخن‌گویی نبود. اکنون می‌پرسیم: آیا این سخن کم در جوار آن همه یابوبافی‌های دستگاه و در زمینه آن سکوت مرگبار، برای آمادگی سیاسی و اجتماعی ملت کافی است؟

چاره آن است که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم، حکومتی با شرکت همه احزاب و جمعیت‌ها و گروه‌های ملی تشکیل شود. (تعریف ملی بودن را ممکن است کنگره‌ای متشکل از قضات سراسر کشور به دست دهد) آزادی بلاشرط بیان و آزادی اجتماعات را ترویج کند و در مدتی که از حدود یک سال تجاوز نخواهد کرد راه را برای تصویب قانون اساسی جدید - که همه آن جمعیت‌های ملی اصولش را تهیه کرده‌اند - باز کند. در این صورت است که بد و نیک ایدئولوژی‌ها و دیدگاه‌ها بر ملت روشن خواهد شد و مردم خواهند توانست آگاهانه و آزادانه در سرنوشت خود شرکت کنند.

آزادی اگر با آگاهی همراه نباشد به ضد خود تبدیل می‌گردد. در زمینه آگاهی باید به مردم چیزی داد و چیزی گرفت. و چیزی که می‌گیریم متناسب است با چیزی که به آنان داده‌ایم.

رابعاً: امروز از روزهای اوج نهضت انقلابی همه گروه‌هاست و در نتیجه روز اوج احساسات. احساسات

برای جنگ با دشمن مشترک، صد در صد مفید است و برای ساختن جامعه آینده، صد در صد مضر. چه بسا مردم ساده‌دل متوجه نباشند، اما اگر فرزندگان ملت بدین نکته توجه نکنند وظیفه ملی خود را به تمامی انجام نداده‌اند. در کنار این احساسات تعصب هم هست. تکرار کنم که از هم اکنون فکلی‌ها و غیر فکلی‌های از همه جا رانده که یا می‌خواهند از پرتو نام شما استفاده کنند و به نوایی برسند (اینان در احزاب و دسته‌های دیگر نیز بخت خود را آزموده‌اند) یا می‌خواهند کهنه‌ترین افکار را به نام مذهب رواج دهند؛ سنگ مریدی شما را به سینه می‌زنند. اینان بی تردید مورد تأیید آن جناب نیستند اما برای شناسائی آن‌ها - و همه آن‌ها - آزادی بیان لازم است.

خامساً: اجازه فرمایید لحظه‌ای نیز به وکالت از طرف اقلیت‌های زردشتی و کلیمی و عیسوی عرض کنم که مذهب تشیع بیش از هزار سال است که در ایران، از زوایای گوناگون تبلیغ شده است. شرط انصاف نیست که فرزندان بی‌مهر مشروطه‌پرست و امثال آنان از تبلیغ عقاید سیاسی و اجتماعی خود، در زمانی مناسب قبل از رفراندوم، محروم گردند.

سادساً: توده‌های مردم که در جریان انقلاب لزوماً همه قوای خود را به کار می‌برند پس از به ثمر رساندن انقلاب، چون پهلوان از میدان برون آمده، سخت نیازمند آرمیدن‌اند. این استراحت آنان را تلقین پذیر می‌سازد. چنین است که پس از هر مدتی با جذر جریان انقلابی رو به روئیم. معمولاً کسی که از این وضع استفاده می‌کند آیت الله خمینی نیست. کسانی از این خلاء و آرمیدگی استفاده می‌کنند که فقط تشنه قدرت‌اند و بس. چنین است که پس از آن همه جوش و خروش انقلاب فرانسه، ژنرال ناپلئون به میدان می‌آید. خروش انقلاب اکتبر، دیکتاتوری سیاه استالین را به دنبال دارد. انقلابیون حماسه آفرین الجزایر خود را تسلیم بومدین می‌کنند. و مردم ویتنام و کامبوج پس از آن قهرمانی‌ها اکنون با دهان‌های باز ناظر قدرت نمائی‌ها و بلاهت‌های گروه‌های حاکم خویش‌اند. و چنین است که فرزندگان، و مخصوصاً رهبران سیاسی، برای ایجاد پادزهر این جریان، مسئولیتی خطیر دارند. این جاست که مخصوصاً تخریب بنای کهنه دیروز و ساختن بنای فردا با هم یکی می‌شود و این دو اندیشه با هم جوش می‌خورد.

آنچه می‌تواند عذرخواه کشته نشدن فرزندگان در این پیکار گرم و خونین باشد آن است که ضمن کمک به فرو ریختن بنای کهنه، عقاید خود را درباره برپایی بنای آینده، شرافتمندانه و بدون بیم و هراس با ملت در میان گذارند و اگر این فرصت فراهم نباشد عدالت مخدوش خواهد شد و بنای فردا فاقد همه ارکان خود خواهد بود. ویران کردن بنای کهنه و برپا ساختن بنای فردا در واقع طرحی است واحد و جدائی‌ناپذیر. به عبارت بهتر، انقلاب واقعی آن است که خراب‌کنندگان بنای ستم، طرح روشنی از جامعه آزاد و عادلانه فردا در پیش چشم داشته باشند. هرچه این طرح، آرمانی‌تر باشد و به نسبتی که همه گروه‌های حق طلب، آرمان خود - و شرکت واقعی خود را در ساختن این آرمان - در آئینه انقلاب ببینند، انقلاب کامل‌تر، موفق‌تر و آینده‌سازتر خواهد بود. و الا با جانشینی طبقه‌ای به جای طبقه دیگر سروکار خواهیم داشت و حکایت هم‌چنان باقی... و هم‌چنان که گفتم حسن نیت و پاکدامنی رهبران طبقه جدید، در چنبر بیچ واپیچ روابط اجتماعی معجز زیادی نخواهد کرد. قلمرو تأثیر رهبران اندک نیست، اما تاریخ نیز قوانین خاص خود را دارد.

اگر راست است که تاریخ ساخته افراد بشر است، این نیز راست است که همه افراد بشر در وجود رهبران خلاصه نمی‌شود.

البته بسیار پیش آمده است که ملتی تجسم آرزوها و آرمان‌های خود را در وجود یک شخص دیده است. در این حال مسئولیتی بسیار سنگین بر دوش چنین کسی نهاده می‌شود. تاکنون کمتر کسی از این قهرمانان آن انصاف را داشته است که پس از تحصیل قدرت آنچه را مربوط به مردم است به مردم بازگرداند. چنین است که تا به امروز قهرمانان تنها خود را قوی خواسته‌اند و از این نکته غافل بوده‌اند که هرچه قهرمانان قوی‌تر، ملت ضعیف‌تر و برعکس. تنها یکی از قهرمانان قرن بیستم از بیان این حقیقت خودداری نکرد که جمع مردمان چیزی بیشتر از نبوغ قهرمانان دارند. اما افسوس که پس از رسیدن به قدرت، گفته خود را از یاد برد. و شما، از نظر داشتن سمت روحانی، می‌توانید به این حقیقت جامه عمل بپوشانید و تضاد رابطه ملت و دولت را به سود ملت، از میان بردارید. باشد که این بار گروه‌ها و توده‌های مردم از شرکت در تعیین سرنوشت خویش معاف نشوند.

با توجه به آنچه گذشت، استدعای دیگر من آن است که شما در افتتاح جلسه‌های گفتگو در کلیه مواردی که مربوط به سرنوشت کشور باشد، پیش قدم باشید. در این جا باید به یک پرسش مقدر جواب بگوییم: آیا گفتگو درباره این گونه مسائل در صف مبارزان جدایی نخواهد انداخت؟ پاسخ بی تردید منفی است، زیرا:

۱. کلیه حق‌طلبان و دشمنان استبداد، از هر دسته و هر گروه، بی آن که گفتگویی صورت گرفته باشد، رهبری سیاسی آن جناب را بی هیچ‌گونه قید و شرطی تا حصول پیروزی پذیرفته‌اند (یکی از این افراد، نویسنده این سطور). هر کدام به سهم خود در اجرای این پیمان نانوشته پای می‌فشاریم. گفتگوی دوستانه اولاً، این پیمان را استوارتر خواهد کرد. ثانیاً، مقدمه‌ای خواهد بود برای توافقی‌های بعدی گروه‌ها و جمعیت‌ها.

۲. تمام نهضت‌هایی که در قرن بیستم به پیروزی رسیده‌اند بر مبنای تشکل جمعیت‌ها و گروه‌های گوناگون حق‌طلب در یک جبهه مشترک تکوین یافته‌اند. لازمه وجود جبهه آن است که هریک از اعضای جبهه، ضمن اجرای شعارهای مشترک و تعقیب هدف مشترک سیاسی، موجودیت فکری و فرهنگی خود را حفظ کند، نه این که همه اعضاء در یک ایدئولوژی حل شوند.

۳. بحث و گفتگو که لازمه‌اش گرد هم آمدن است، دل‌ها را به هم نزدیک‌تر خواهد کرد، تردیدها را مبدل به یقین خواهد کرد، سوء تفاهم‌ها را خواهد زدود، سهوها و اشتباهاتی را که چون موربانه بنای فردا را سست می‌کند از میان خواهد برد، مردمان آگاهی بیشتری خواهند یافت و شکاکان تجدید ایمان خواهند کرد، تک روان خود را تنها نخواهند یافت و نیروهای خود را در خدمت جمع خواهند نهاد، بی پنهان پناهی خواهند یافت و همه و همه نیرومندتر خواهند شد. تشکیل جبهه مشترک یعنی ساختن بنایی با چند ستون و هرچه ستون‌ها پابرجاتر، بنای اصلی استوارتر.

۴. خوب یا بد هیچ ملتی یکپارچه نیست و در ایران نیز هم اکنون اختلاف اندیشه میان گروه‌ها و جمعیت‌های مبارز و حق‌جوی وجود دارد. اگر هر جمعیت در پیله افکار خود بماند جدایی عمیق‌تر خواهد شد و کار ساختن فردا دشوارتر. اما اگر گفتگو در میان باشد بسیاری از جدایی‌ها زدوده خواهد شد. انقلاب بدون

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

جدل و گفتگو ممکن است پیروز شود، اما محال است که بدون آن قوام و ادامه یابد. بر نقطه زخم‌پذیر یک نهضت اگر دوستان انگشت نگذارند دشمنان خنجر خواهند گذاشت. دوستان عیب کار را می‌گویند تا آنچه اصلی و اساسی است نجات یابد و دشمنان از کاه کوه خواهند ساخت تا آنچه اصلی و اساسی است نابود گردد.

شک نیست که دشمنان داخلی ملت با این که زخم‌های مهلکی خورده‌اند، چون گرگ زخم خورده در کمین فرصت‌اند. وانگهی ایران به سبب موقعیت خاص خود همیشه در معرض دسیسه‌کاری دولت‌های قوی بوده و هست. این امر که همه دولت‌ها اعم از کاپیتالیستی یا کمونیستی در اختناق ایران بر یکدیگر سبقت گرفته‌اند بسیار پر معنی است. در آینده نیز اینان خواهند کوشید تا آنچه را موجب اختناق مردم ایران است تقویت کنند و آنچه را مایه آزادی و آگاهی اوست بکوبند. پس مردم این دیار اگر کاملاً هوشیار نباشند نابود شده‌اند. تجربه‌های مکرر تاریخی نشان داده است که اگر ملتی در کل وجود خودآگاه و بیدار باشد با هر خطر نظامی و ضد فرهنگی مقابله خواهد کرد و این همه تنها در یک دموکراسی بی‌قید و شرط بدست می‌آید و بس. لازمه آگاهی و بیداری دست یافتن به فرهنگی وسیع است و فرهنگ واقعی تنها در محیطی کاملاً آزاد می‌شکفتد و با هر قیدی می‌پژمرد.

اگر هسته‌های امیدبخش آزادی و آزاد فکری در گفته‌های شما نمی‌بود، هرگز این نامه را به عنوان آن جناب نمی‌نوشتیم. هراس من از کسانی است که تا دیروز می‌گفتند بیا بیا با کمک مذهب، ملت را بر ضد دشمن مشترک به حرکت درآوریم. فردا هر گروهی در بیان عقاید خود آزاد خواهد بود و امروز، به جای این که به حرف من و امثال من گوش کنند در فکر دوختن لباس و کالت و وزارت‌اند.

تردیدی نیست که روزی، مردم ستم‌کشیده و اهانت دیده ایران پیوند مبارک سوسیالیسم و دموکراسی را در پرتو اخلاق و معنویت جشن خواهند گرفت زیرا بودنی خواهد بود و شدنی خواهد شد. منتها اشاره شما، به سبب شخصیت بارز استثنایی‌تان، برگزاری این جشن را بسیار به جلو خواهد آورد و ریختن بسیاری اشک‌ها و تلف شدن بسیاری نیروها را مانع خواهد شد.

مصطفی رحیمی
دهم دی‌ماه ۱۳۵۷

بخشی با رحیمی‌ها^۱

حسین نوری

در روزهای اخیر مقاله‌هایی در بعضی از جرائد کشور درج گردیده که بحث درباره‌ی برخی از آنها از باب این که مشت نمونه‌ی خروار است و نیز از نظر این که منطق مخالفان «جمهوری اسلامی» را روشن می‌سازد لازم به نظر می‌رسد. مثلاً مقاله‌ای از آقای مصطفی رحیمی در روزنامه‌ی آیندگان، ۲۵ دی ۱۳۵۷ تحت عنوان «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟» مندرج گردیده که قسمت‌هایی از آن را در اینجا آورده به پاسخ از آن می‌پردازیم:

آیا جمهوری به معنای حاکمیت روحانیون است؟

وی می‌گوید: «آنچنان که من می‌فهمم جمهوری اسلامی یعنی که این حاکمیت متعلق به روحانیون باشد و این برخلاف حقوق مکتسبه ملت ایران است که به بهای فداکاری‌ها و جانبازی‌های بسیار این امتیاز بزرگ را در انقلاب مشروطیت به دست آورده که قوای مملکت ناشی از ملت است ... بدین گونه «قانون اساسی» ما با قبول اصل مترقی حاکمیت ملی به بحث «ولایت شاه» و «ولایت فقیه» پایان داده است.» در پاسخ می‌گوئیم:

جمهوری اسلامی هرگز به این معنا نیست که حاکمیت متعلق به روحانیون باشد و منظور ایشان از حاکمیت اگر حاکمیت به معنای قانونگذاری باشد ما طبق یک اصل بنیادی که از «اصل توحید» سرچشمه می‌گیرد حاکمیت به این معنا را منحصر به خداوند می‌دانیم و اگر «رحیمی‌ها» در این اصل بنیادی که مربوط به اصل وجود آفریدگار و حاکمیت وی می‌باشد حرفی دارند ما آماده‌ی بحث با آنها می‌باشیم. و اگر منظور ایشان حاکمیت به معنای فرمانروایی است در این مورد باید گفت هیچ کس نگفته است که «جمهوری اسلامی» به این معنا است که حاکمیت متعلق به روحانیون باشد ایشان هم نباید چنین تصویری بکنند.

ما می‌بینیم روحانیون عملاً هیچ یک از پست‌های فرمانروایی مملکت را در دست ندارند و نخواسته‌اند که داشته باشند.

و اینکه حاکمیت در واژه‌ی عرب دارای دو معنا است نکته‌ای که ما قبلاً آن را روشن ساخته‌ایم.

۱. بخشی از کتاب «جمهوری اسلامی» منتشره در اسفند ۱۳۵۷.

رهبری دارای شرایطی است

این نکته روشن است که هیچ مکتب و مسلکی را نمی‌توان در دنیا پیدا کرد که برای رهبری شرطی قائل نباشد و لذا ملت‌هایی نیز که به «حاکمیت ملی» معتقدند فرمانروایان خود را بر اساس شرایط و ضوابطی که معتبر می‌دانند و در نظر می‌گیرند انتخاب می‌کنند. «اسلام» هم بر اساس جهان‌بینی مخصوص خود، مسلمانان را به همین مطلب هدایت می‌کنند که فرمانروا و رهبر باید دارای شرایط خاصی باشد که بحث درباره آن اوصاف و شرایط قبلاً از نظر خوانندگان محترم گذشت.

جای بسی تعجب است که می‌گوید: ملت ما با قبول اصل مترقی حاکمیت ملی به بحث «ولایت شاه» و «ولایت فقیه» پایان داده است تعجب اینجا است که ایشان «ولایت شاه» و «ولایت فقیه» را در یک ردیف قرار می‌دهد!

توضیح لازم این که: معنای حاکمیت ملی این نیست که همه ملت حاکم باشند بلکه به این معنا است که ملت یک فرد یا افرادی را بر اساس شرایطی که برای حاکمیت لازم و معتبر می‌دانند برای فرمانروایی انتخاب کنند و در این مورد - چنان که گفتیم - هیچ ملتی در دنیا وجود ندارد که برای رهبری و فرمانروایی شرایطی قائل نباشد اسلام هم برای تأسیس یک جامعه مترقی و پاک و پویا به مردم می‌گوید که: حاکم باید از لحاظ اوصاف و شرایط دارای این اوصاف باشد:

۱. تخصص در علوم اسلامی

۲. عدالت کامل

۳. آگاهی کامل به اوضاع و مقتضیات زمان

۴. مدیریت کامل

این نکته روشن است که جوامع اسلامی در صورتی به اوج تکامل مادی و معنوی می‌رسند که فردی به نام «حاکم»، یا افرادی که به عنوان «هیئت حاکمه» بر آنها حکومت می‌کنند دارای اوصاف مزبور باشند.

این موضوع علامت مترقی بودن است

آیا این «نظریه اسلام» را که نسبت به حاکم اوصاف مذکور را معتبر و لازم دانسته است می‌توان برای اسلام جرم و نقص محسوب داشت؟ یا این که این موضوع از شاخص‌ها و علائم مترقی بودن آن است؟ شما خود انصاف بدهید!

حقیقت این است که این موضوع علاوه بر این که برای اسلام نقص نیست بلکه علامت مترقی بودن آن می‌باشد اما این نظریه مترقیانه را (یعنی ولایت فقیه) با «ولایت شاه» که یک فرد دیکتاتور و آلوده و ستمکار است در یک ردیف به حساب آوردن - چنان که آقای مصطفی رحیمی این کار را کرده است باید جرم محسوب داشت.

آیا مقید کردن «جمهوری» به «اسلامی» نقص است یا کمال؟

آقای رحیمی می‌گوید: جمهوری اسلامی با موازین دموکراسی منافات دارد، دموکراسی به معنای حکومت همه مردم مطلق است و هر چه این اطلاق را مقید کند به اساس دموکراسی (جمهوری) گزند رسانده است. در پاسخ به این مطلب نیز می‌گوئیم:

مقید بودن جمهوری به وصف اسلامی علاوه بر این که گزندی به آن نمی‌رساند تضمین و توصیفی بر روند و مسیر تکاملی آن می‌باشد چه آن که «جمهور» در لغت عرب - چنان که قبلاً گفته‌ایم - به معنای جمعیت است و چون این حکومت را جمعیت ایران (لااقل اکثریت ایرانیان) پس از طرد سلطنت خواسته‌اند لذا اطلاق جمهوری یعنی «مردمی» بر آن بدون اشکال است.

و آنچه که این جمهوری را از جمهوری‌های دیگری که در بسیاری از نقاط جهان جانشین رژیم سلطنتی گردیده است متمایز می‌سازد همین وصف اسلامی بودن آن است.

جمهوری مطلق و به قول شما بی‌قید و شرط در بسیاری از کشورهایی که پس از انقلاب کبیر فرانسه خود را از قید سلطنت آزاد کرده و برای خود حکومت جمهوری تشکیل داده‌اند چون از معنویت لازم و مشخص سرچشمه نمی‌گرفته است عیوب و نواقص ضد انسانی فراوانی به بار آورده است.

جمهوری در فرانسه و دنیای کمونیستی چه کرد؟

مگر همین جمهوری نبود که در فرانسه پس از انقلاب کبیر هزاران نفر را اعدام کرد و هزاران فرد را سوزاند یا در آب خفه کرد چنان که یک روز ۳۰۰ کودک معصوم را به رود «لوار» انداختند و رئیس دادگاه انقلابی به «لاووازیه» که محکوم به اعدام شد می‌گفت: «جمهوریت شیمی‌دان نمی‌خواهد!»

«آنا تول فرانس» تصویر روشنی از این گونه جنایات است. از این جمهوری‌ها که بر اساس معنویات استوار نگردیده است ژنرالی مانند ناپلئون سر در می‌آورد.

مگر نه این است که در کشورهای کمونیستی که حکومت آنها جمهوری است آزادی‌ها نوعاً نابود شده و حمام‌های خون فراوانی به راه افتاده است و بی‌رحمی‌های نفرت‌انگیزی به وجود آمده است.

جمهوری در هند

آقای رحیمی در مقاله خود کشور هندوستان را به جهت این که جمهوری در آنجا مطلق است سمبلی برای جمهوریت معرفی می‌کند و حال آن که ما معتقدیم اگر همین کشور هندوستان دارای «جمهوری اسلامی» به معنای واقعی کلمه (نه فقط اسم بی مسمی) بود هم اکنون از لحاظ وضع سیاسی، اقتصادی و رشد عقلی اهالی خود خیلی بهتر از این بود که الان هست.

معنای جمهوری اسلامی

بنابراین توصیف جمهوری به «اسلامی» به این معنا است که این جمهوری که هم اکنون در کشور ما در

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

همین نزدیکی به توفیق خداوند برقرار خواهد گشت «جمهوری بورژوازی» و اشرافی (سرمايه‌داری) نیست چنان که جمهوری نظامی و سفاکی هم نیست بلکه یک حکومت غیر سلطنتی و مردمی و «اسلامی» است یعنی دارای ویژگی‌های شناخته شده‌ای از قبیل بی‌پیرایگی، عدالت، انصاف، و مساوات است و فرد پرستی و دیکتاتوری و استبداد و استثمار و اسارت و حقارت انسان‌ها در آن راه ندارد، ضامن آزادی و آزادی و استقلال انسان و اعتلاء شخصیت و حرمت اندیشه و زندگی اوست. قانونش از جانب خدا است و مجریان قانون افرادی پاک، عالم آگاه و مؤمن به خدا می‌باشند و بالاخره انعکاس و نمونه‌ای است از حکومت حضرت رسول گرامی اسلام ۹ و جانشینان بزرگوار وی.

جمهوری اسلامی ناشناخته نیست

این نوع حکومت برای مردم مسلمان ایران که با تاریخ زندگی پیغمبر ۹ و جانشینان وی و ارزش‌های اسلامی آشنا هستند چیز ناشناخته و مجهولی نیست مردم مملکت ما علاوه بر این که آن را می‌شناسند بدان عشق می‌ورزند، با تقدیم هزاران شهید و کشیدن شکنجه زندان‌ها و زجر تبعیدها به استقبال آن می‌شتابند و گمشده و معشوق خود را با تظاهرات مکرر و راه‌پیمائی‌های خستگی ناپذیر و سینه سپر کردن جلو رگبار مسلسل‌ها و اعتصابات چند ماهه تنها در آن می‌یابند.

آیا در جمهوری اسلامی مردم کنار گذاشته شده‌اند؟

آقای رحیمی در قسمت دیگری از مقاله خود می‌گوید:

چون در جمهوری اسلامی برای زندگی مردم قواعد و ضوابطی قبلاً ساخته شده است مردم کنار گذاشته شده‌اند و مردمی که با خون خود بزرگترین حماسه تاریخ را آفریدند چرا به هنگام تعیین سرنوشت خود، کنار گذاشته شوند؟

در پاسخ از این سخن نیز می‌گوییم:

این ضوابط و قواعد پیش‌ساخته، چون از مکتب و فرهنگ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی «اسلام» مایه گرفته و این مکتب حیات آفرین چون امتیازهای نژادی و اشرافی را محکوم ساخته و مبارزه با ستم و ستمکاران را لازم گردانیده و معیار برتری انسان‌ها را بر یکدیگر مجاهده، علم، و تقوی اعلام کرده و اصول برادری و برابری و آزادی و استقلال را بسیار محترم شمرده و پس از همه اینها چون مردم را به وسیله شورائی که از طرف خود مردم باید تشکیل گردد در تعیین سرنوشتشان در چهار چوبه این ضوابط عقل پسند و انسانی مختار و آزاد گذاشته است لذا هرگز آنها را کنار نگذاشته است.

به عبارت دیگر طبق همان اصل بنیادی که قبلاً گفتیم و باز تکرار می‌کنیم:

بنابر این اساس جهان بینی اسلامی همان طور که بر انسان‌ها از لحاظ آفرینش و تکوین «قوانین و ضوابط پیش‌ساخته‌ای» از جانب خداوند حکومت می‌کند و انسان‌ها در خواب و خوراک و تنفس و حرکت و سکون خود به آن قوانین محکوم می‌باشند و تخلف از آنها موجب بیماری و اختلال اوضاع زندگی و سقوط

انسان‌ها می‌شود از لحاظ تشریح و قوانین زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز از جانب همان خداوند به قوانین معینی محکوم می‌باشند که تخلف از آنها موجب ضعف و انحطاط و سقوط می‌گردد. و روشن است که این موضوع را نباید به معنای کنار گذاشتن انسان‌ها تفسیر کرد زیرا این قوانین را خدای انسان‌ها برای انسان‌ها یعنی برای تأمین مصالح واقعی انسان‌ها مقرر کرده است به عبارت روشن‌تر چون آفریننده انسان‌ها که عالم و حکیم و مهربان است و مصالح زندگی آنها را بهتر از خودشان تشخیص می‌دهد انسان‌ها را به حال خودشان نگذاشته و وضع قوانین زندگی آنها را به خودشان واگذار نکرده تا مبدا در وضع قوانین دچار خطا و اشتباه شوند. آیا این مطلب با این توضیح کنار گذاشتن مردم است یا توجه و عطف نسبت به مردم؟ خودتان قضاوت کنید؟

البته اگر رحیمی‌ها در اصول بنیادی مربوط به اصل خدانشناسی و اوصاف خداوند و حکمت آفرینش با ما حرف دارند چنان که مکرر گفتیم ما آمادگی خود را برای بحث با آنها اعلام می‌کنیم.

آیا اسلام برای حل بحران‌های امروزی کافی نیست

و بالاخره وی در مقاله خود به این مطلب نیز اشاره‌ای دارد که قواعد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام برای حل بحران‌های امروزی کافی نیست. ما قبل از پاسخ به این موضوع باید از ایشان بپرسیم: شما که نسبت به «اسلام» این قضاوت را دارید بفرمائید شناخت شما درباره اسلام چه اندازه‌ای است؟ بفرمائید چه کتاب‌هایی را که معرف اقتصاد اسلامی و مطالب سیاسی و روابط اجتماعی اسلام است مورد مطالعه قرار داده‌اید؟

نوع قضاوتی که ایشان درباره اسلام دارند نوعاً از افرادی سرچشمه می‌گیرد که مطالعات کافی درباره اسلام ندارند. و من مطمئنم که ایشان هم اگر مطالعات خود را تکمیل کنند در قضاوت خود تجدید نظر خواهند کرد.

فصلنامه مطالعات فقهی

شهید مرتضی مطهری

۱. می‌گوید: «مشکل هنگامی آغاز شد که برخی از طرفداران شما (امام خمینی) مسئله جمهوری اسلامی را به عنوان خواست کلیه مردم این مملکت مطرح کردند.»

اولاً، این مسئله را برخی طرفداران مطرح نکردند، خود ایشان مطرح کردند. روزی که ایشان درسهای حکومت اسلامی را ایراد کردند و روزهایی که ایشان در همان سالها با کمال صراحت در اعلامیه‌های خود نوشته‌اند ملوکیت اسلامی نیست، رژیم سلطنت یعنی حاکمیت موروثی اسلامی نیست، این مسئله مطرح شد.

۲. «سالهاست به این نتیجه رسیده‌ام که راه‌هایی بشر تلفیق دو اندیشه است: دموکراسی و سوسیالیسم که هر دو ظاهراً از غرب آمده‌اند اما معنأً همه ملتها، همه فرهنگها در تکوین آن دو سهم داشته‌اند. امروز آنچه دموکراسی را از رمق انداخته سرمایه داری است و آنچه سوسیالیسم را به فساد کشانده قدرت عجین شده با کمونیسم است.»

ظاهر چنین می‌نماید که در سرمایه داری آسیبی به سوسیالیسم و در کمونیسم به دموکراسی نرسیده است و حال آنکه در غرب از سوسیالیسم خبری نیست و در شرق از دموکراسی. مقصود نویسنده این است که در غرب دموکراسی هست ولی ناقص و در کمونیسم سوسیالیسم هست اما فاسد. پس نتیجه می‌گیریم که در غرب و شرق دموکراسی و سوسیالیسم، به عبارت دیگر سوسیالیسم دموکراتیک و یا دموکراسی سوسیالیستی به تباهی کشیده شده است.

۳. «پس تلفیق سوسیالیسم و دموکراسی کار آسانی نیست و رسالت آن به عهده همه اندیشمندان و ملتهاست.»

نه تنها تلفیق آنها کار آسانی نیست، تحقق هر یک به تنهایی نیز کار آسانی نیست و ریشه مطلب را باید به دست آورد. اشکال تلفیق در این است که دموکراسی مبتنی بر ملاحظات فردی و اصالت فرد است و سوسیالیسم بر اصالت جمع.

۴. «تا کنون در همه نهضتها، افراد به‌طور دردناکی از تحقق بخشیدن به اندیشه‌ها معاف شده‌اند و ریشه بسیاری از مصائب در همین است. از دموکراسی بسیار سخن گفته‌اند اما عده معدود، از سوسیالیسم بسیار سخن گفته‌اند اما عده معدود، از دین و مذهب هم بسیار سخن گفته‌اند اما عده معدود، همیشه مردم خرده پا کنار بوده‌اند، البته به میدان کشیده شده‌اند اما هیچ‌گاه طرف گفتگو نبوده‌اند.»

۱. یادداشت‌های استاد شهید مطهری، ج ۱۰، ص ۴۴ به بعد.

این قاعده در مورد دین و مذهب صحیح نیست.

۵. «باز اندیشیده‌ایم که اگر دموکراسی و سوسیالیسم در فضایی از اخلاق و معنویت به هم نپیوندند، ترکیشان ترکیبی انسانی نخواهد بود.»

نکته‌ای اساسی اینجاست. این فضای اخلاقی و معنوی چگونه فضایی است، چه تضمینی دارد؟ آیا این فضا مانند فضای سبز در یک شهر است که با پول و کارگر می‌توان به وجود آورد یا فضایی از ایمان و اعتقاد، گرایش و بینش است؟ اولاً، آن چه نوع بینش و گرایش است؟ ثانیاً، چگونه می‌توان آن را به وجود آورد؟

تضاد اسلامی بودن با جمهوری بودن

۶. «شما تنها کسی هستید که اگر به جای «جمهوری اسلامی» اعلام جمهوری مطلق کنید، یعنی به جای حکومت عده‌ای از مردم

حکومت و حاکمیت جمهور آنان را بپذیرید، نه تنها در ایران انقلاب عظیمی ایجاد کرده‌اید، بلکه در قرن مادی‌گرایی ما (نه به معنای فلسفی، بلکه به معنای نفی معنویت) به روحانیت و معنویت بعد عظیمی بخشیده‌اید... قرن بیستم پس از ترور شدن گاندی معنویت مجسم خود را از دست داده است. جمهوری اسلامی مفهوم طبقاتی دارد، یعنی سلطه و به قدرت رسیدن یک طبقه

اگر شما همچنان از شعار «جمهوری اسلامی» طرفداری کنید، آن تر مشهور ماتریالیستی (به معنای فلسفی آن) را جان بخشیده‌اید که اعلام می‌دارد تاریخ مدون تاریخ جنگهای طبقاتی است، و اگر گفته شود: آیت الله خمینی می‌خواهد طبقه یا قشر روحانی ایران را در حکومت جانشین طبقه یا قشر دیگری کند چه جوابی خواهید داد؟ و در این صورت کجاست آن معنویت و اخلاقی که قرن ما در جستجوی اوست؟»
عجبا! می‌گویند جمهوری اسلامی مفهوم طبقاتی دارد، یعنی حکومت عده‌ای از مردم (روحانیون) و این تقویت فلسفه مادی طبقاتی است، ولی اگر جمهوری مطلق بگویید انقلاب معنوی عظیمی ایجاد کرده‌اید. مقصود این است که اگر جمهوری مطلق بگویید بی طرفی خود و جناح خود و طبقه خود را اعلام کرده‌اید، پس معنویت عظیمی ایجاد کرده‌اید.

اسلام ایدئولوژی انسان بما هو انسان است نه ایدئولوژی روحانیون و نه ایدئولوژی مستضعفان
اولاً، نویسنده هم حکومت اسلامی را با حکومت روحانیون اشتباه کرده است! معلوم نیست از کجای کلمه «اسلامی» مفهوم حکومت روحانیون استفاده می‌شود. آیا اسلام دین طبقه روحانیت است؟ آیا اسلام ایدئولوژی روحانیون است یا ایدئولوژی انسان بما هو انسان؟ پس معلوم می‌شود نویسنده اسلام را ایدئولوژی طبقه روحانیون می‌داند.

ثانیاً، آیا اگر به قول شما جمهوری مطلق عنوان شود و هیچ مفهوم طبقاتی نداشته باشد و به اصطلاح انسانی و مردمی باشد، کافی است در این که انقلاب عظیم معنوی صورت گیرد؟

معنویت از نظر حضرات

این آقایان می‌پندارند همین قدر که شعاری عمومی و انسانی شد و گرایشی به اصطلاح به اومانیزم داشت کافی است در معنویت، و حال آن که معنویت و انسانیت صرفاً یک امر منفی نیست، متساوی بودن انسانها یک امر مثبت است متشکل از اندیشه و اخلاق و عمل. تجربه نشان داده که شعارهای اومانیزمی تا کجا توخالی از آب درآمده است. گرایش اسرائیلی ژان پل سارتر بهترین دلیل است که در صدر مقاله به آن اشاره شده است.

ثالثاً، طبق قاعده بالا هر جا جمهوری مقید شود تضاد پیدا می‌شود. پس جمهوری سوسیالیستی نیز به همین دلیل که مقید است نه مطلق، مفهوم طبقاتی دارد، جمهوری کمونیستی نیز همین‌طور. البته این‌طور نیست. عمده این است که بدانیم آن قید، مثلاً اسلام یا سوسیالیسم یا کمونیسم در ذات خود چه محتوایی دارد: محتوای طبقاتی یا غیر طبقاتی؟

پس هر قیدی جمهوریت را طبقاتی نمی‌کند. مثلاً جمهوری سرمایه داری، جمهوری کارگری، جمهوری سفیدپوستان چنین است، اما جمهوری اسلامی با توجه به محتوای انسانی اسلام هرگز جمهوری را طبقاتی نمی‌کند.

علت شکست گاندی

رابعاً، شکست گاندی از آن جهت بود که مکتبی نداشت و وابسته به یک مکتب توحیدی نبود. اقبال می‌گوید: «بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد (دموکراسی) و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند.» (یعنی ایدئولوژی جامع و درست) اقبال به سخن خود چنین ادامه می‌دهد:

«... مثالیگری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ای در حیات نیامده و نتیجه آن «من» سرگردانی است که در میان دموکراسیهای ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار آنها منحصر به بهره‌کشی از درویشان به سود توانگران است ... از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌هایی مطلق مبنی بر وحیی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفای زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن آن رنگ باطنی می‌دهد. برای فرد مسلمان، شالوده روحانی زندگی امری اعتقادی است و برای دفاع از این اعتقاد به آسانی جان خود را فدا می‌کند.»^۱

معنویت مورد نیاز چگونه معنویت است؟

بدانند که فضای معنوی جز با تعبیری معنوی و روحانی از کل جهان میسر نیست. این که پنداشته‌اند

۱. احیای فکر دینی، ص ۲۰۳.

با شعارهای انسان‌گرایانه معنویت پدید می‌آید اشتباه محض است و از آن ناشی می‌شود که معنویت را امر منفی می‌دانند

جهل یا تجاهر روشنفکران

خامسا، آیا واقعا روشنفکران ما آنگاه که می‌شنوند جمهوری اسلامی، تصورشان جمهوری اسلامی به اصطلاح آخوندی است که فرقی با جمهوریهای دیگر در این است که طبقه روحانیون متصدی مشاغل و شاغل پست‌ها می‌شوند؟ اگر نمی‌دانند جای تعجب و اگر می‌دانند و نعل وارونه می‌زنند جای هزار تأسف است.

ایدئولوژی توحیدی اسلام

امروز هر بچه دبستانی این قدر می‌داند که جمهوری اسلامی یعنی جامعه‌ای اسلامی با رژیم جمهوری، و می‌داند که جامعه اسلامی یعنی جامعه توحیدی و جامعه توحیدی یعنی جامعه‌ای بر اساس جهان بینی توحیدی- که جهان ماهیت از اویی و به سوی اویی دارد- و دارای ایدئولوژی توحیدی است که از آن به توحید عملی یاد می‌شود، یعنی رسیدن انسان به یگانگی اخلاقی و یگانگی اجتماعی، که هر دوی اینها در آیه کریمه معروف که رسول الله در صدر نامه هایش به شخصیت‌های جهان آن را ثبت می‌کرد: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» [ذکر شده است.]

جمله «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» توحید نظری را و جمله «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» توحید عملی فردی را و جمله «وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا...» توحید عملی اجتماعی را که مساوی است با آزادی و دموکراسی [بیان می‌کند].

۷. «اگر شما حاکمیت مطلق ملت را بپذیرید، مردم ایران که تا کنون تقریباً در همه قیام‌های خود بالمآل شکست خوردند، پس از قرن‌ها می‌توانند نفسی راحت بکشند و در فردای پیروزی جشن دوگانه‌ای (سقوط استبداد سیاه و استقرار حکومت مردم) بر پا سازند.»

عجبا! چگونه است که خواسته خود مردم یعنی «جمهوری اسلامی» حاکمیت مردم را نقض می‌کند. اگر خواسته مردم حاکمیت آنها را نقض کند باید بگوییم دموکراسی امر محال است زیرا همیشه وجودش مستلزم عدمش است. چه کسی می‌خواهد اسلامی بودن جمهوری را بر مردم تحمیل کند؟ آیا پیشنهاد کردن تحمیل است؟ پس همه احزاب دنیا که از مردم تقاضای رأی می‌کنند، بر مردم تحمیل می‌کنند؟

به علاوه، این نهضت از آن روز اوج گرفت و شورانگیز شد که جمهوری اسلامی اعلام شد. جمهوری اسلامی یعنی یک نفی و یک اثبات. اما نفی، نفی رژیم حاکم ۲۵۰۰ ساله، چون جنبه دائمی و زوری و تحمیلی سلطنت را که بزنی می‌شود جمهوری. اما اثبات یعنی محتوای اسلامی و توحیدی.

۸. «چند قرن است که غربیان می‌گویند که ملت‌های مشرق زمین لیاقت آزادی و دموکراسی بی‌قید و

۱. آل عمران، آیه ۶۴.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

شرط را ندارند و همیشه باید در پای علم خودکامه‌ای سینه بزنند. باید به این باوه‌ها در میدان عمل پاسخ داد. هندیان بطلان این ادعا را ثابت کردند اما نوبت ایران نرسیده است.»
جواب این قسمت، از آنچه در پاسخ قسمت پیشتر گفته شد روشن است.

۹. «به همه این دلایل اکنون سفره دل را به پیروی از سنتهای گرانبهای اسلامی در حضرت شما می‌گستریم و می‌گوییم که به چه دلایلی با جمهوری اسلامی مخالفم:

۱. هر انقلابی دو رکن دارد: اول مردمی که باید انقلاب کنند، دوم رهبر یا رهبرانی که باید لحظه مناسب را تشخیص دهند و با اعلام شعارها و رهنمودهای مناسب انقلاب را هدایت کنند.

رکن دوم در قسمت اعظم متعلق به شماسست. ولی درباره رکن اول چه باید گفت؟ چرا باید در ساختن ایران آینده رأی آزادانه ملت را نپرسید؟ آیا می‌توان ادعا کرد همه شهیدانی که در سالهای سیاه با خون خود نهال انقلاب را آبیاری کردند طرفدار جمهوری اسلامی بودند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه زندانیان سیاسی که با زندگی و شرف خود مقدمات آزادی را فراهم آوردند دارای ایدئولوژی مذهبی بودند و هستند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه کسانی که هر روز به بهای جان یا شرف یا آزادی یا زندگی خود مبارزه را ادامه می‌دهند یکپارچه طرفدار چنین نظری هستند؟ ... حماسه‌ای که ایجاد شده مربوط به همه ملت ایران است، پس کار منطقی و درست و عادلانه این است که فقط مَهر ملت ایران باشد و بس و هر کاری دیگر امری عمومی را اختصاصی می‌کند.

در حقیقت در اینجا چند سؤال است:

الف. چرا رأی آزادانه مردم را نمی‌پرسید؟

ب. آیا همه شهیدان و زندانیان، جمهوری اسلامی می‌خواستند؟

ج. چرا فقط مهر ملت ایران نباشد؟

د. چرا امری عمومی را اختصاصی می‌کنید؟

پاسخ پرسش اول این است که:

اولاً، مردم ایران به این پرسش پیشاپیش پاسخ داده‌اند، در راهپیمایی‌هاشان، در شعار الله اکبر شان، در شعارهای دیواری‌شان، در قبول رهبری امام. گفته شد که رهبر لحظه مناسب را تشخیص می‌دهد و با اعلام شعارها و رهنمودهای مناسب، انقلاب را هدایت می‌کند. اتفاقاً جان مطلب همین جاست که رهبر با اعلام شعار «جمهوری اسلامی» و «به پیش به سوی حکومت اسلام» به انقلاب روح داد، زیرا با زبان دل مردم و خواسته‌های درونی عموم مردم [سخن گفت] هر چند گروهی معدود از روشنفکران که در عالم هیروت زندگی می‌کنند و از متن زندگی مردم بدورند دلخور شدند. ندای امام ندای برخاسته از متن فرهنگ و تاریخ مردم بود.

ثانیاً، فراندوم تأکید بر همین پرسش است که دقیقاً درصد خواهندگان جمهوری اسلامی که در فراندوم شرکت می‌کنند روشن شود.

پاسخ پرسش دوم این است که نه، همه کشته شدگان و زندانیان طرفدار جمهوری اسلامی نبوده‌اند

ولسی اکثریت قاطع طرفدار بوده‌اند. آیا دموکراسی چه ایجاب می‌کند، ترجیح نظر اقلیت را یا اکثریت را؟ فرضاً ما بخواهیم آراء آنها را دخالت دهیم، باز [نظر] اکثریت قاطع جمهوری اسلامی بوده است. از دهها هزار شهید شاید صد کشته غیر اسلامی هم نداشته باشیم.

ثانیا، باید دید ملت ایران به دنبال کدام کشته شدگان راه افتادند؟ به دنبال آنان که آنها را مدافع عقیده و فرهنگ خود می‌دانستند و از خود می‌دانستند و یا آنان که از شنیدن افکار و عقاید آنها درباره جهان، انسان، خانواده، عفاف، پاکي، مو بر تن این ملت راست می‌شد و همیشه با خود می‌گفت نکند سقوط رژیم منجر به روی کار آمدن این اقلیت بشود.

اما پاسخ پرسش سوم این است که مَهر اسلامیت را اکثریت قاطع ملت ایران زده است. مبارزه ملت ایران، انقلاب ملت ایران تنها یک انقلاب سیاسی علیه ظلم و ستم نبوده است، تنها ضد استعمار سیاسی نبود و نیست، انقلاب ایدئولوژیک [بوده] علیه ایدئولوژیهای غربی استعمارگر که زیر پوشش الفاظ فریبنده آزادی، دموکراسی، سوسیالیسم، تمدن، تجدد، پیشرفت، تمدن بزرگ و امثال اینها عنوان می‌شد. ملت ایران آن روز که گفت جمهوری اسلامی، خواست مَهر خودش را یعنی مهر فرهنگ خودش را به آن بزند، و در حقیقت می‌دانیم که هویت یک ملت آن فرهنگی است که در جانش ریشه دوانیده است. هویت ملی این مردم اسلام است. بریدگان از اسلام اگرچه در داخل این ملت و تحت حمایت این ملتند اما در حقیقت از این ملت بریده‌اند، زیرا از فرهنگ این ملت و از جان این ملت و از روح این ملت خود را جدا کرده‌اند.

انقلاب اسلامی ایران تنها قیام علیه استبداد سیاسی یا استعمار سیاسی یا اقتصادی نبود؛ قیام علیه فرهنگ غرب، ایدئولوژی غربی، دنباله روی از تفکر غربی بود، بازگشت به هویت اسلامی و خود واقعی و روح جمعی این مردم بود یعنی قرآن. این قیام نوعی سرخوردگی از راه و روش‌ها و راه‌حل‌های غربی و بازیابی خود جمعی و ملی اسلامی- ایرانی بود و لهذا سایر کشورهای اسلامی را دارد تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اما پاسخ پرسش چهارم این است که:

اولا، جمهوری اسلامی در ایران امری عمومی است نه اختصاصی، جمهوری منهای اسلام اختصاصی و غیر عمومی است.

ثانیا، فرضاً این را اختصاصی بدانیم، یعنی اختصاصی شدن یک امر عمومی تلقی کنیم، این ملت ایران است که آن را اختصاصی کرده نه یک فرد و نه یک گروه.

جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه و حاکمیت روحانیون، و این بر ضد حاکمیت ملی مکتسب در مشروطیت است

۱۰. «جمهوری اسلامی یعنی این که حاکمیت متعلق به روحانیون باشد و این برخلاف حقوق مکتسبه ملت ایران است که در انقلاب مشروطیت به دست آورد که قوای مملکت ناشی از ملت است و این راهی است از نظر سیاسی و اجتماعی و حقوقی برگشت ناپذیر. البته ملت حق دارد همیشه برای تدوین قانون اساسی بهتر و مترقی تری قیام و اقدام کند، اما معقول نیست که حق حاکمیت خود را به شخص یا

اشخاصی واگذار. دلیل این امر را باید در نوشته‌های دو قرن پیش روسو جست. بدین گونه قانون اساسی ما با قبول اصل مترقی حاکمیت ملی به بحث «ولایت شاه» و «ولایت فقیه» پایان داده است.»
خلاصه استدلال این است که مردم ایران در انقلاب مشروطیت حق حاکمیت ملی - یعنی این که قوای مقننه، مجریه، قضائیه ناشی از ملت است - به دست آورده است و معقول نیست که این حق را به شخص یا اشخاصی تفویض کند، هر چند معقول هست که قانون اساسی مترقی تری تدوین نماید؛ و جمهوری اسلامی یعنی حق حاکمیت فقیه و یا استبداد فقیه (ولایت فقیه) که بر ضد حاکمیت ملی است و ارتجاعی است و انقلاب مشروطیت به آن مانند ولایت شاه و استبداد شاه پایان داده است.

حاکمیت ملی مکتسب از مشروطیت

پاسخ این است که در انقلاب مشروطیت، مردم حاکمیت ملی به دست آوردند. حاکمیت ملی یعنی قوه قانونگذاری (در کادر قانون اساسی) و قوه مجریه و قوه قضائیه ناشی از ملت است. ملت ایران هرگز حق حاکمیت ملی را منافی با قبول اسلام به عنوان یک مکتب و یک قانون اصلی و اساسی که قوانین مملکت باید با رعایت موازین آن صورت گیرد ندانست و لهذا در متن قانون اساسی ضرورت انطباق با قانون اسلام آمده است و اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر ضرورت [نظارت] پنج نفر فقیه طراز اول برای همین نکته است؛ همچنان که تصور مردم امروز از ولایت فقیه این نبوده که فقها حکومت کنند و دولت را به دست گیرند، بلکه در طول اعصار تصور مردم از ولایت فقیه این بوده است که به موجب این که مردم مسلمانند و وابسته به مکتب اسلام اند، صلاحیت هر حاکمی از نظر این که قابلیت مجری بودن قوانین ملی اسلامی را داشته باشد باید مورد تأیید و تصویب فقیه قرار گیرد. لهذا امام در فرمان خود به نخست وزیر دولت موقت می‌نویسد:

«به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت نسبت به من ابراز شده است، من رئیس دولت تعیین می‌کنم.»

حق شرعی امام از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می‌شود که او یک مقام صلاحیتدار است که می‌تواند قابلیت شخصی را از این جهت تشخیص دهد و در حقیقت حق شرعی و ولایت شرعی یعنی مُهر ایدئولوژی مردم که او رهبر آن مردم است و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است که آنها باید فرد مورد تأیید را انتخاب کنند.

حق حاکمیت ملی به مفهومی که نویسنده می‌گوید، همان دموکراسی به مفهوم مبتذل قرن هجدهم است که انسان و حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت و خوراک، مسکن، پوشاک و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می‌شود. اما این که مکتب و عقیده و ایمان و وابستگی به یک ایده هم جزء حقوق انسان است و اوج انسانیت در وارستگی از غریزه و از تبعیت از محیط طبیعی و اجتماعی و وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان حیاتی و اجتماعی است و این عالیترین خواسته انسان است و انسان در این زمینه هم حقوق و وظایفی دارد، بکلی به فراموشی سپرده شده است.

این اشتباه، معکوس اشتباه خوارج است. آنها به [موجب] مفهوم (ان الْحُكْمُ اِلَّا لِلَّهِ) که به معنی این است حاکمیت قانون و تشریح از ناحیه خداست، فکر می‌کردند حاکمیت به معنی حکومت هم از خداست، که علی علیه السلام جواب داد: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ...» و اینها [یعنی این روشنفکران] اصل حاکمیت و امارت ملی را با اصل تشریح و تدوین مکتب اشتباه کرده‌اند و لابد اصل... و... متمم قانون اساسی را که هیچ قانونی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد قانونی نمی‌داند، برخلاف روح مشروطیت و حاکمیت ملی پنداشته‌اند.

حکومت جمهوری باید عقاید از پیش ساخته نداشته باشد

۱۱. «اگر کشور، اسلامی باشد دیگر جمهوری نیست، زیرا مقررات حکومت از پیش تعیین شده است و کسی را در آن قواعد و ضوابط حق چون و چرا نیست. این امر چنان بدیهی است که وقتی کمونیستها خواستند فقط اصطلاح دموکراسی را از تابوتی که خود ساخته بودند بیرون آورند، به خود اجازه ندادند که عبارت دموکراسی کمونیستی را به کار برند، بلکه عبارت دموکراسی توده‌ای را علم کردند که باز هم همان عیب را دارد.»

این ایراد نیز ناشی از این است که حق حاکمیت ملی را مساوی با نداشتن مسلک و ایدئولوژی و عدم التزام به یک سلسله اصول فکری درباره جهان و اصول عملی درباره زندگی دانسته‌اند، که اگر کسی به حزبی، به مسلکی، به مرامی، به دینی ملتزم و متعهد شد و خواهان اجرای آن شد، آزاد نیست، دموکرات نیست، پس اگر کشور اسلامی شد یعنی مردم مؤمن و معتقد به اصول اسلامی هستند و اصول اسلامی را بی‌چون و چرا می‌دانند، و اگر اصول اسلامی یا هر اصول دیگری را بی‌چون و چرا دانستند دموکراسی به خطر افتاده است.

از اینها باید پرسید: آیا اعتقاد به یک سلسله اصول علمی یا منطقی یا فلسفی و بی‌چون و چرا دانستن آن اصول برخلاف اصول دموکراسی است یا آنچه برخلاف اصول دموکراسی است این است که آدمی به اصولی اعتقاد نداشته باشد و آنها را قابل چون و چرا بداند ولی به دیگری اجازه چون و چرا ندهد؟ برای اکثریت قاطع ملت ایران ایمان و اعتقاد راسخ به اصول اسلام و بی‌چون و چرا دانستن اصول اسلامی نه گناه است و نه عیب. آنچه می‌تواند گناه و عیب باشد این است که به اقلیت بی‌اعتقاد اجازه چون و چرا ندهد، که می‌دهد و داده است و دلیلش همین مقاله است که در «آیندگان» چاپ شده و صدها مقاله دیگر از همین اقلیت.

برای کمونیستها کمونیست بودن، بی‌چون و چرا دانستن اصول کمونیستی برخلاف اصول دموکراسی نیست، آنچه برخلاف اصول دموکراسی است ممانعت از چون و چرای دیگران و اظهار عقیده و از تفکر و از معاشرت با غیر کمونیستها و دیوار آهنین کشیدن به دور کشور و حق اظهار نظر ندادن به مفکران و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اندیشمندان است.

تحول مسائل سیاسی و حقوقی و ثبات قوانین اسلام

۱۲. «مسائل معیشتی و بالتیجه مسائل سیاسی در تحول مدام است. می‌پرسم که یک حکومت اسلامی مسائل پیچیده اقتصادی و حقوقی و آزادی‌های سیاسی را با کدام قواعد و ضوابط حل خواهد کرد؟ مسلماً جواب شش‌صص شما این است که بر اساس تحول زمان. اما همه سخن در این است که اگر پس از صد و بیست سال عمر شما، جانشین شما گفت که می‌خواهد این مسائل را صرفاً با قواعد و ضوابط قرن‌ها پیش حل کند تکلیف چیست؟»

پاسخ این است که نه پاسخ امام این است که بر اساس تحول زمان و نه جواب جانشین آن خواهد بود که بر اساس قواعد و ضوابط قرن‌ها پیش. پاسخ آن را ما در مقاله «اسلام و تجدد زندگی» در کتاب نظام حقوق زن در اسلام داده‌ایم.

۱۳. «قواعد معیشتی اسلامی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) برای حل بحران‌های امروز کافی نیست. این نظر موجب نمی‌شود که من رسالتی را که روحانیون از نظر تبلیغ مسائل الهی و دینی و نیز رسالت رفع ستم و افشاگری‌های اجتماعی دارند انکار کنم. ملت همه اینها را قدر خواهد شناخت و در پیشبردش خواهد کوشید. اما با بنیادهای انسانی و جهان شمول دموکراسی و سوسیالیسم چه باید کرد؟»

نویسنده فرض را بر این گرفته که قواعد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی اسلام را می‌شناسد و برای حل بحران‌ها کافی نمی‌داند. در عین حال برای روحانیون رسالتی در ماوراء قواعد معیشتی قائل است و تنها بنیادهای جهان شمول دموکراسی و سوسیالیسم را بنیادهای اصیل می‌داند.

اولاً، اسلامی که محتوایش از او گرفته شود، قواعد معیشتی نه از خود او بلکه از غرب گرفته شده باشد، اسلام نیست و رسالتی ندارد و نمی‌تواند رسالت داشته باشد.

و اما جهان شمولی؛ ما در کتاب مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی آنجا که راجع به آگاهی‌های انسان بحث کرده‌ایم، مفهوم واقعی جهان شمولی را بیان کرده‌ایم.

حکومت جمهوری اسلامی^۱

پیشگفتار:

محتوای جزوه ترسیمی است اجمالی از چهره واقعی حکومت اسلامی، که در عصر حضور امام عدل و منصوب از طرف الله، در قیافه حکومت یک فرد الهی بر مردم، و در اعصار غیبت‌اش در شکل حکومت جمهوری اسلامی، یعنی حکومت مردم بر مردم تحقق می‌یابد، و تعبیر جامع و مشترک از آن در هر دو زمان حکومت قانون عادلانه بر مردم است. و به نظر دقیق ماهیت و حقیقت عاری از عناوینش حکومت الله بر خلق است.

نگارنده پروژه این حکومت را طبق استفاده از مدارک اصیل اسلامی، با تطبیق و مقایسه با دولت‌های فعلی جهان تنظیم نموده، اسکلت‌واره آن را در مرأی و منظر دانشمندان نظام اصولی و سیاسی اسلامی قرار می‌دهد، بدان انگیزه که نقد و تصویب‌اهدایی را به منظور کمک به تکمیل این مطلب دریابد، تا پیکره هدف را لباس تشکل پسندیده‌ای در بر سازد.

اینک وظیفه آنان که روی توجه به نیاز فعلی جامعه جداً طالب تحقق این آرمان، و خواهان ترسیم صحیحی از قیافه آن، و روشن شدن خطوط اصلی و انشعابی آن هستند، نظریات خود را در باره موضوع ترسیم و عرضه شده ابراز دارند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ^۲

سپاس خداوند ملوک و مقتدر را، و درود به روان پاک پیامبران عظام و جانشینان راستین آنان، که پرچم زعامت و رهبری جوامع بشری را به دوش دارند.

و بعد، تشکل و به حرکت در آمدن هر نوع حکومتی در جهان نیازمند تحقق سه امر است: ۱- قوانین و برنامه اجرایی ۲- هیئت حاکمه و اعضاء آن ۳- بودجه مالی.

پس سخن در این مختصر که به منظور بررسی اجمالی از حکومت اسلامی نگارش یافته، در سه بخش است:

۱- بیان قوانین و قواعدی که دولت اسلامی بر اساس ابلاغ و پیاده کردن آن تشکیل یافته است.

۲- بیان کیفیت و چگونگی تشکیل حکومت اسلامی، و معرفی اعضاء و گروه مربوطه.

۳- ذکر بودجه مالی دولت اسلامی، و بیان حدود و کمیت درآمد و طرق تحصیل و کیفیت تصرف و موارد صرف آن.

۱. بهار ۱۳۵۸، نشر فروغ.

۲. آل عمران، آیه ۲۶.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

بخش اول: قوانین و قواعد دولت اسلامی

بخش اول، همان برنامه‌های دینی و مجموعه قوانین آسمانی است که قرآن مجید و سنت پیامبر، شامل و ابلاغ کننده آن است، و هر قانونی در حکومت اسلامی راجع به اصلاح نظام و اداره امور ملی و کشوری، جعل و تنظیم گردد باید الهام گیرنده از آن و تحت اشراف و مراقبت آن باشد و لذا راجع به این بخش فعلاً توضیحی داده نمی‌شود، نظر اصلی و وجهه بحث در این جا دو بخش اخیر، یعنی روشن کردن وضع هیئت حاکمه اسلامی، و توضیح اجمالی در باره بودجه آن خواهد بود.

بخش دوم: حکومت اسلامی در زمان حضور پیشوای عدل (پیامبر و جانشینان منصوب او)

باید دانست که حکومت اسلامی در زمان حضور پیشوای عدل و حاکم اصل، حکومتی است قائم به فرد (یعنی شخص پیامبر اسلام یا امام منصوب از طرف او). وی حاکم مطلق بر تمام جامعه، و واجد همه شئون و شرایطی است که یک رهبر و قائد ملت باید دارا باشد. او واجد مقام علمی به مفهوم گسترده در باره احکام دینی و دستورات آسمانی و حائز نبوغ ذاتی و موهبتی در اطلاع از سائر فنون مربوطه به نیازهای همه جانبه اجتماع می‌باشد. حاکم در این نظام دارای ملکه عدالت در بعد کامل آن است، بدان معنی که ابداً از دایره قوانین و دستوراتی که موظف به ابلاغ آن است از نظر تبلیغ و عمل عمداً تخطی نمی‌کند. او حائز مقام عصمت است به معنی آن که در انجام وظائف ابلاغ و عمل، اشتباه و خطا نیز نخواهد داشت. امامت و ولایت، هدایت و رهبری چنین فردی بر جوامع بشری در طرز حکومت حقیقی اسلامی اتخاذ شده است، پروژه این نظام جز در اواخر عصر پیامبر اسلام (ص) در محیط مدینه و حوالی آن در شعاع کوتاهی از بعد زمانی و مکانی و نیز در ایامی معدود، از خلافت امیرالمؤمنین (ع) جامه تحقق و عینیت نپوشید. بر اساس معنی فوق باید گفت: برگشت حاکمیت چنین فردی بر مردم به حاکمیت الله بر مردم است. بی تردید حکومتی صالح‌تر و نافع‌تر به حال جامعه و سعادت همه جانبه آن‌ها از این نحوه حکومت نیست. در این ترسیم تمام تشکیلات حکومتی زیر نظر وی اداره می‌شود، او خود به تنهایی تنظیم کننده قوانین، تعیین کننده هیئت اجرایی و قوه قضائی، اداره کننده دستگاه نظامی و تسلیحاتی و چرخاننده نظام مالی است، تمام پیچ و مهره‌های دستگاه حکومتی و امور مختلف اداری و مالی ملت، به دست او تنظیم و به حرکت در می‌آید.

طرز تشکیل حکومت جمهوری اسلامی

پیشگفتار:

در طرز حکومت دموکراسی اسلامی در عصر غیبت امام عدل باید گفت، اسلام در این باره، به شکل معینی از اشکال حکومت‌های امروز جهان تنصیب و تصریح نکرده، لکن قواعد و قوانینی راجع به این موضوع بیان داشته، که پس از ملاحظه آن‌ها می‌توان به شکل حکومت اسلامی پی برد، و واضح شدن

شکل، و روشن شدن چهره واقعی آن توقف دارد که قواعد زیر که از میان مدارک اصیل اسلامی یعنی قرآن مجید و سنت اهل بیت عصمت: استفاده و استخراج شده است، دقیقاً مورد تأمل واقع شود.

۱- مسئله حجیت فتوا، به این معنی که طبق برنامه اسلامی بر کسانی که واجد شرایط فتوی هستند واجب کفائی و احیاناً واجب عینی است، که متصدی منصب افتا شوند، احکام اسلامی را از مدارک موجوده استخراج، و بیان کنند، فتوای آن‌ها بر همه افراد ملت که واجد چنین مقامی نیستند واجب‌العمل است.

۲- مسئله شوری، به این معنی که یکی از برنامه‌های اکید اسلامی این است، مؤمنان در اقدام و انجام امور معاشی و نظام اجتماعی مهم خویش، در صورتی که مورد شک و تردید باشد آن را مورد شور و تبادل نظر قرار دهند، تا در نتیجه تصادم و تبادل افکار حقیقت امر روشن، و صلاح و فساد امر مشورت شده واضح گردد.

۳- مسئله ولایت فقیه مجتهد، یعنی اسلام برای کسانی که واجد منصب و رتبه اجتهاد هستند و قدرت استنباط فروع عملی از اصول و مدارک اولیه دارند با شرایط خاصی، ولایت و تسلطی نسبت به برخی از اموال و نفوس جامعه عطا فرموده، آن‌ها می‌توانند تصرفاتی در اموال عمومی دولتی و ملی، و هم‌چنین در نفوس خود ملت در موارد معینی انجام دهند، حدود و ثغور این ولایت گرچه تا اندازه‌ای مبهم یا محدود است، و مانند ولایتی که امام اصل راجع به قوانین ملت و خود جامعه دارد، فقیه مزبور ندارد، لکن این ولایت موارد زیادی را که می‌تواند در اداره امور ملت کافی باشد شامل است، که عمده آن‌ها حق تصرف در اموال دولتی، حق تصرف در اموال ملی، در برخی از اموال شخصی، حق تسلط بر مردم درباره اجراء حدود خدایی و خلقی و رسیدگی به حقوق اجتماعی، و تصدی به بعضی از مراتب بالاتر امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

۴- مسئله امر به معروف و نهی از منکر که تفصیل آن در کتب فقهی نگارش یافته شرایط و حدود و مراحل اجراء، و شئون مجریانش مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است.

گروه اول، گروه افتاء پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حال می‌گوییم: بهترین و رساترین تعبیر از حکومت اسلامی در حال غیبت امام عدل، جمهوری اسلامی است، و اصطلاح جمهوری را ابتدا ترک‌های عثمانی از لغت عربی جمهور (همه مردم) اتخاذ کردند، و نخستین بار در جمهوری عثمانی که به تقلید از جمهوری فرانسه تشکیل شده بود استعمال شد، و سپس از خاک عثمانی به کشورهای جمهوری دیگر انتقال یافت، در اصطلاح امروز جمهوری (حکومت دموکراسی است که سلطانی در رأس آن نباشد و حق حاکمیت به برگزیدگان قاطبه مردم باشد و قدرت‌شان ناشی از اراده عموم باشد، که آن‌ها را انتخاب کنند و حکومت را به آن‌ها بسپارند)، این حکومت در عصر غیبت، با تشکیل سه گروه و لجنه، یا به تعبیر دیگر سه مجلس تحقق می‌یابد: ۱- گروه افتاء ۲- گروه شورا ۳- گروه اجراء.

گروه افتاء که قوه مقننه هستند، متصدیان قوانین مصوبه کشور و در حقیقت همان اعضاء مجلس

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

مؤسسان در اصطلاح این عصرند، با این تفاوت که در غالب کشورها اعضاء آن مجلس قوانین اجرایی را به اتکاء افکار، و تصویب و تراوش مغزی خودشان انشاء و تنظیم می‌کنند، و در اسلام چون قوانین اجرایی و برنامه‌های عملی کشور، عین قوانین اسلامی و دستورات دینی است، گروه افتاء آن را لابلای منابع و مدارک اصلی (قرآن - سنت - عقل) با شرایط مقرر استنباط و استخراج و سپس تنظیم نموده تحویل مراحل اجراء می‌دهند. و از این رو، لوایح مصوبه مجلس شوری باید در چهارچوبه آراء مستخرجه مجلس فتوی تصویب گردد.

این آراء و فتاوی علاوه بر آن که الگوی برنامه‌های تصویبی مجلس شوری است، دستورات مذهبی ملت، و برنامه اسلامی و عملی عموم جامعه مسلمین نیز می‌باشند که به شکل کتاب‌ها و رساله‌های عملیه منتشر، و مورد استفاده قرار می‌گیرند، صاحبان این آراء، تهیه و تنظیم کنندگان قانون اساسی و مدنی کشور اسلامی، و مفتیان دینی و راهنمایان مسلمین در جهت احکام فرعی عملی می‌باشند. این گروه از نظر ارج و ارزش کار در مقام بالا و در درجه اول از طبقات مختلف حکومت‌اند.

باید توجه داشت، که از وظائف لازم و مهم این گروه دو مطلب است: ۱- شور در فتوی ۲- وارد کردن عده‌ای از متخصصین فنون دیگر در مجلس افتاء و شور.

مراد از شور معنی لغوی آن است یعنی استخراج و به دست آوردن و غرض از آن در باب افتاء متبادل شدن افکار و انظار است. برای به دست آوردن حکم واقعی خداوند، گروه افتاء باید در مقام استنباط، مباحثه و تبادل نظر کنند، تا در استظهار لفظی، استخراج مطالب از مدارک، اعمال قواعد اصولی، و سایر مقدمات و ابزار استنتاج بهتر و محققانه‌تر وارد شوند، که در دست یافتن به احکام مورد نظر مصیب‌تر باشند، و در نتیجه اختلاف آراء و فتاوی نیز کمتر گردد.

حقیقت این است مسئله مرجعیت جامع‌الشرایط، یعنی حائز بودن شخصی، منصب فقاہت و فتوی را، و تقلید و مراجعه توده ملت در مسائل و احکام مذهبی به او از دیدگاه تشیع امری بس مهم و مورد عنایت کامل آن‌ها است، چه آن‌که این منصب یکی از حساس‌ترین پست دینی، و مهم‌ترین جنبه از جوانب جانشینی فقیه از امام است، و از اوائل غیبت کبری حضرت ولی عصر (عج) تاکنون این مقام به طور انفرادی تحقق یافته، بدین معنی که یک فقیه، مرجع تقلید همه مردم بوده، و یا اگر متعدد بوده‌اند هر یک در تفکر و استنباط و افتاء و نشر رساله عملیه، تا زعامت و رهبری، دور از هم بوده، و مرجعیت و زعامت جداگانه داشته و به طرز ملوک الطوائفی زیست می‌کرده‌اند، از این‌رو است در اذهان توده مردم، تعبیر گروه افتاء، لجنه فتوائی و امثال آن مطلبی مستبعد یا مبهم و مشکل می‌نماید، اینک برای پیشگیری از توهمات مترقبه یا رفع خدشه‌های وارد، باید به نکته زیر که روشنگر ماهیت لجنه افتاء است توجه داشت، پس از تشکیل شدن جلسه افتاء، حاصله تبادل آراء آن‌ها، چند قسم قابل تصور است:

۱- به توافق رسیدن همه افراد لجنه در باره حکم مورد بحث، در این صورت حکم مذکور برای پیاده شدن در سطح جامعه، به گروه دوم، و هم چنین به توده مردم عرضه می‌شود.

۲- پیدا شدن اختلاف نظر فیما بین گروه افتاء، بدین طرز که برخی حکم مسلم و قطعی دهند، و برخی

دیگر به اظهار احتیاط در مسئله یا به اشکال بگرایند، در این فرض لجنة فتوی موظف است فتوای قطعی و حتمی مزبور را به مجلس دوم و نیز برای عمل عامه، عرضه کند که در مسائل عملیه مندرج گردد.

۳- اختلاف انظار به نحو تضاد، که مثلاً برخی فتوی به وجوب چیزی و برخی دیگر به تحریم آن دهند در این صورت با روشن شدن اختلاف، مراتب علمی اعضاء لجنة فتوای شخصی یا اشخاصی که اعلم و خبره‌ترند مورد عرضه و عمل واقع می‌شود و می‌توان احوط القولین یا اقوال را در معرض عمل قرار داد.

۴- اختلاف انظار به نحو تضاد، با عدم احراز اختلاف در مراتب علمی و سائر جهات ترجیح، در این فرض یکی از چند رأی متقابل و متخالف عرضه می‌شود و باقی آراء، مسکوت عنه می‌ماند، و لازم نیست جامعه پیروان و مقلدین بفهمند حکم عرضه شده مربوط به کدام یک از اعضاء لجنة است.

و اما لزوم وارد شدن عده‌ای از متخصصین فنون دیگر در گروه افتاء، مانند متخصص در اقتصاد، جامعه شناسی، سیاست و تدبیر مدن و غیره، بدان جهت است که بسا می‌شود توجه ذهن یک انسان به علوم و فنونی، در نحوه استظهار و استنباط احکام مربوطه فرق کند، مثلاً فقیه ناآشنا به مسائل اقتصادی روز، در مقام بررسی حکم ظرف طلا و نقره، حکم قطعی و بی‌تردید به تحریم استعمال قاشق چای‌خوری و غذا خوری و نحوه و به جواز استعمال دستگیره درب یا خود درب یا زین موتور و ماشین و امثال آن‌ها که از طلا و نقره ساخته شده‌اند، صادر می‌کند، چه آن‌که در عبارت روایت کلمه (آئیه) را مثل موضوع حکم می‌بیند و ذهنش از توجه به ملاک و مناط حکم، به کلی منصرف است، به طوری که اگر در خلاف تعبیرات روایت اشاره به ملاک هم شده باشد؛ بدان جهت که فکرش انسی با مسائل اقتصادی ندارد، توجه به ملاک حکم و اشارت خفیه کلام پیدا نمی‌کند، در صورتی که فقیه آشنا به آن مسائل، عکس فتوای او را در فرض فوق صادر می‌کند یا فتوی به حرمت هر دو می‌دهد، و بالجمله اگر استنباط لجنة فتوایی حداقل توأم با نظریه متخصصین فنون دیگر باشد و با توجه و تبادل افکار آن‌ها انجام یابد، گرچه خود فقیه متخصص فن دیگر نباشد بی‌تردید محکم‌تر و متین‌تر و قابل انطباق‌تر با وضع زمان و اقتضاء مکان خواهد بود، این است که دخالت عده‌ای از متخصصین فنون دیگر را لااقل در حد رجحان اکید ملحوظ داشتیم، لکن تشکل گروه افتاء به نحو شرطیت توقف به حضور وجود آن‌ها ندارد.

و اما دلیل نفوذ آراء و لزوم پیروی گروه شوری و توده ملت از نظریات آن‌ها آیات و روایات مربوطه است،

به ذکر ادله زیر قناعت می‌شود:

- ۱- فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱.
- ۲- وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۲.
- ۳- قَامًا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ

۱. نحل، آیه ۴۳.

۲. یونس، آیه ۱۲۲.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

أَنْ يَقْلُدُوهُ.^۱

و بالجمله بر حسب اقتضاء نخستین مسئله از مسائل سه گانه اول بحث، تکفل و تصدی منصب افتاء لازم و واجب و تشکل گروهی برای بهتر انجام دادن، و به ثمر رساندن این دستور به حکم خرد ضروری است، که کار استنباط و تهیه قوانین اساسی اسلام را به عهده گیرند، و به هیئت و کلاء و جامعه ملی خویش ابلاغ نمایند.

گروه دوم، گروه شور

گروه شور که در اصطلاح فعلی و کلاء مجلس شوری نامیده می‌شوند، هیئت تشکیل دهنده پارلمان ملی، و کلاء انتخاب شده و از طرف ملتند (نظیر و کلاء پارلمانی که در دولت مشروطه و برخی از جمهوری‌ها وجود دارد) این گروه در مجمع خویش طرح‌های مختلف امور مربوطه کشور را مورد مطالعه و بررسی قرار داده، طبق مصالح کشور و ملت به تصویب رسانده، تحویل گروه اجرایی می‌دهند، اینان از طرف ملت با اکثریت آراء انتخاب می‌شوند، و هم چنان که در ضمن قانون اساسی ایران گنجانده شده شرط است عده‌ای از آنان که حداقل پنج نفر و حداکثرشان محدود نیست، مجتهد و فقیه جامع‌الشرایط باشند. بدین منظور که قوانین مصوبه مجلس زیر نظر و اشراف آن‌ها تصویب شود، و از مرز احکام اسلامی بیرون نرود. و در چهارچوب برنامه تقنینی گروه افتاء واقع و اجرا شود.

روی بیان فوق اشکال این که: چرا باید عده‌ای از فقهاء، در میان گروه شور باشند مدفوع است، و توضیح‌اش آن که کار اساسی و اصلی گروه شور رسیدگی به اوضاع کشور، و تصویب برنامه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور است، از قبیل ایجاد روابط حسنه با کشورهای دیگر، فراگرفتن قوانین فرهنگی و تعلیمی آنان، تعیین طرز کتاب‌های فرهنگی و آموزشی، برقراری روابط معاملاتی با سایر کشورها، استخراج معادن، حفر چاه‌های عمیق، راه‌سازی، و غیر ذلک، و روشن است که این امور جزء تصرفات موضوعی، و نیازمند مقایسه و تطبیق با احکام اسلامی است. و هم چنان که گروه شور باید در باره صلاح و فساد آن امور تبادل رأی کنند، باید در انطباق آن‌ها با برنامه‌های اسلامی نیز بحث شود و از محدوده شرع بیرون نگردهد، مثلاً اگر در باره خرید اسلحه یا خوارباری از کشور دیگری بحث می‌کنند و کیل سیاسی از یک نظر و اقتصادی از نظر دیگر و فقیه هم از نظر حلیت و حرمت آن رأی خواهد داد. بنابر این نظر او بر همه نظرهای دیگر در صورت تخلف آراء حاکم خواهد بود.

و اما دلیل و مدرک، در لزوم تشکیل گروه شور:

اولاً، سیره عقلایی و قوانین تجربی است که در طی قرون متمادی، انسان‌ها در مسیر تمدن خویش به این امر پی برده‌اند که صلاح جامعه متشکل آن است، افراد لایقی را در باره رسیدگی به امور اجتماعی خویش انتخاب کنند، آن‌ها گرد هم آیند، تبادل نظر کنند، تا دقیق‌تر تشخیص دهند و بهتر دریابند و اجراء نمایند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

و ثانیاً، چنانچه می‌دانیم دین اسلام دین خرد و انسانیت، و برنامه آن مطلقاً عقل پسند است، در این آئین مقدس مسئله شوری در اموری که نیازمند تحقیق و شور است تشریح و تصویب شده و سپس امر و تشویق شده است، در کتاب آسمانی مسلمین سوره‌ای به نام شوری است، و در آن حکم شوری در لباس تحسین و تشویق بیان گردیده و شدیداً ستوده شده، ادله زیر را توجه فرمایید:

۱- وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ.^۱

آیه در مقام شرح حال گروندگان و مؤمنان خالص است، ترجمه آیه آن‌که: آن‌چه در نزد خداوند هست (از دین و دانش و پاداش اخروی) برای اهل ایمان و جاویدتر است، مؤمنانی که تکیه‌گاهشان خدا بوده، پیوسته گوش به فرمان او فرا داده، نماز را به پا داشته‌اند، و کارشان از طریق مشورت در ما بینشان انجام می‌یابد.

۲- وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.^۲

ای پیامبر در کارها با آنان مشورت نما، این دستور که یک روش صحیح و عقلایی را برای پیامبر اسلام گوشزد می‌کند دستور همگانی است و مراد فقط پیامبر اکرم نیست گرچه ظاهر آیه خطاب به خود آن حضرت است.

۳- روایات زیادی در این باره وارد است - از بحار انوار - نقل شود.

گروه سوم، گروه اجرایی

این گروه در اصطلاح قوانین فعلی، هیئت و کلاء برای برنامه‌های تصویبی و پیاده کردن مصوبات مجلس شوری از طرف گروه شور انتخاب و تعیین می‌شوند، وظائف این‌ها تعیین اشخاص واجد شرایط برای پست‌های پایین‌تر، پخش برنامه‌های تصویبی، اصدار دستور اجراء، نظارت کامل بر وظائف مجریان، و سایر امور مربوطه است، تعداد این گروه برحسب اختلاف و تنوع نیاز جامعه، وسعت کشور، و گستردگی ابعاد تمدن، قابل زیادت و کمی است.

در باره شعبه‌ای از این گروه (اعضاء وزارت دادگستری) که هیئت قضائی و متصدیان وظائف حکم و قضاوتند از وزیر دادگستری تا آخرین فرد قضات شهرستان‌ها و دهکده‌ها شرط لازم است که مجتهد و فقیه جامع‌الشرایط باشند، و هیچ کس از غیر صاحب این عنوان حق تصدی این منصب را ندارد.

در وزارت‌های دیگر، خود وزیر و هر یک از اعضاء زیر فرمان او تا آخرین فردی که شاغل پست‌های شعب آن وزارتند، اگر چنانچه شغلشان اقتضاء تصرف در نفوس ملت دارد نظیر متصدیان پست سربازگیری، و رئیس شهربانی و اغلب کارمندان اداره او و یا ملازم تصرف در اموال عمومی دولتی و ملی و یا مستلزم تصرف در اموال شخصی مردم است مانند شهردار و اغلب کارمندان شهرداری، شرط لازم آن‌که فقیه

۱. شوری، آیه ۳۶ و ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

جامع‌الشرایط، یا منصوب از جانب او باشند.

دلیل بر نفوذ تصرفات این گروه در تصرفاتی که راجع به اموال شخصی مردم یا متعلق حقوق شخصی آنها است، آن‌که اینان و کلاء مع‌الواسطه ملت‌اند، که به وسیله گروه شور، یعنی و کلاء اولیه مردم مشغول انجام وظیفه‌اند، و تصرف و کیل در مورد و شعاع و کالت خود نافذ است، و اما در تصرفات متعلق به اموال دولتی و اموال ملی و سایر امور مربوط به کشور، نظیر تصرفات در زمین‌های مفتوحه عنوه که جزء اموال ملی است و در اوقاف عامه، وصایای عمومی، مالیات اسلامی مانند صدی بیست، صدی ده و غیره و هم‌چنین تصرفات مربوط به نفوس جامعه مانند سربازگیری، اجرای حدود الهی و خلقی، احقاق حق از ممتنعین و سرپیچی‌کنندگان از تأدیه حقوق و غیر این‌ها از تصرفاتی که محل ابتلای هیئت وزراء و جزء برنامه کار و شغل آن‌ها و شعب و اعضاء وابسته آن‌ها است، همان است که در ضمن مسئله سوم اوائل بحث گذشت، چه آن‌که این گونه امور از شئون ولایت فقیه و در شمار کارهای مربوط به حاکم و والی جامعه است فعلاً از شرح برنامه‌های اجرایی یک یک از وزراء، و تفصیل طبقات کارمندان صرف‌نظر شد زیرا در کتب کلاسیک و غیر آن وظائف ادارات دولتی سمت ذکر یافته است، علاوه هیئت وزراء و همه کارمندان در حکومت اسلامی به همان طرازند که در حکومت‌های فعلی، فقط مهره‌های فاسد در حکومت اسلامی تبدیل به مهره‌های صالح می‌شود به نحوی که هر یک از رؤسای ادارات دولتی مورد اطمینان مردم بوده و حتی لیاقت امامت و اقامه جماعت را نیز خواهد داشت، و مردم آن‌ها را به عنوان خدمتگزار صمیمی جامعه اسلامی، و سزاوار سپاس و تعظیم خواهند دید.

و بالجمله در حکومت اسلامی تمام ملت از رئیس و مرئوس، اداری و بازاری، روحانی و دانشجو، کارفرما و کارگر همگی برادر و برابر بوده، صفا، و صمیمیت و اخوت در میانشان حاکم می‌شود، مسئله اختلاف در شغل، رتبه، ثروت و غیره در نزد آن‌ها مطرح نبوده، اموال و دارایی همه خالصانه در اختیار همه قرار خواهد گرفت.

بخش سوم: تعیین بودجه و مصارف مالی حکومت جمهوری اسلامی

توجه به این موضوع مقتضی یا متوقف است بحثی فشرده در پیرامون مالکیت در اسلام مطرح شود بدین مناسبت به سؤال زیر و پاسخ آن توجه فرمایید:

آیا میزانی در کیفیت بهره‌برداری جامعه بشری از زمین و ثروت‌های حاصله از مواهب طبیعی آن، و قانونی در باره تعادل حقوق و تساوی املاک و اموال از نظر اسلام داریم یا نه؟

جواب: آری در قوانین و قواعد متین، گسترده، جامع‌الاطراف و ذات‌الابعد اسلامی، برنامه‌هایی مبنی بر مراعات حال سکنه زمین از قوی و ضعیف، غنی و فقیر، دولت و ملت، فرد و گروه تنظیم و تشریح شده که نمایانگر کمال علم و حکمت مشرع آن دین، و ضامن رفاه حال اعضاء جامعه و در برگیرنده سعادت دو جهانی آن‌ها است.

نظری به حال زمین

زمین پهناور و آن چه در آن است از دریاها، صحراها، کوه‌ها، جنگل‌ها، معادن گوناگون روی زمینی و زیرزمینی، هوا و فضای محیط آن تا آن جا که ید قدرت بشری می‌رسد، همه و همه نعمت‌های خدادادی، و مواهب مبذوله الهی است.

ملکیت اصلی و اولی آن‌ها از آن خالق و مدبر آن، و ایجاد و تدبیرش به منظور تأمین رفاه انسان‌های ساکن آن است، پس در نتیجه دو رقم ارتباط و تعلق در بین است: ۱- رابطه و تعلق زمین و مافیها به خداوند، ۲- رابطه و علقه آن‌ها به خلق و بندگانی که آن‌ها را در این مهد عظیم آفرینش اسکان داده است. نتیجه و آثار رابطه اول آن که در تصرف، تملک، حیازت و هر گونه قلب و انقلاب بشر در آن باید طبق رضا و فرمان او، و در چهارچوب قوانین موضوعه او باشد. چنین نیست که آن را آفریده و سپس اعراض کرده که هر که بخواهد برگردد و هر که نخواهد ترک کند.

بلکه خداوند در تمام جزئیات حیازت و تصرف بندگانش نظارت مستقیم دارد تا از حدود و ضوابط قوانین مربوط خارج نشود.

آثار و نتایج علاقه دوم، یعنی ارتباط کره زمین با سکنه آن این که همه انسان‌های متوطن آن از طرف خداوند مجاز و مرخص‌اند از این سفره گسترده الهی بهره‌برداری کنند، و در این راه هر اندازه قدرت و نیرو دارند به کار اندازند، و از نعم گوناگون آن برخوردار باشند، در باره هیچ فردی از نظر نعمت‌های گسترده آن، و از جنبه قواعد مصوبه محرومیتی ملحوظ نشده جز در موارد خاصی که به ضرر شخصی یا اجتماعی خود آن‌ها باشد که تحت عناوین معینی استثنا شده است.

اکنون می‌گوییم از نظر قواعد اسلامی زمین و مافیها قبل از آن که دست بشر به آن برسد و مورد تصرف و حیازت او واقع گردد، از طرف خداوند واگذار به حجت معصوم و رهبر منصوب از ناحیه حق شده است و با ملاحظه آن چه گذشت که در نظام اسلامی در حال حضور او ولایت مطلقه و حکومت جامعه از آن او است و دولت اسلامی یعنی شخص او و متصدیان امور ملت در تحت فرمان او، پس همه زمین و مافیها در وهله اول از آن دولت و مربوط به حاکم ملت است.

لکن بر او است که به ملت اجازه دهد و دست سکنه زمین را در هر گونه تصرف و حیازت و تملک، ولو در تحت شرایط و حدودی باز گذارد که به نفع خود احیاء و تصرف کنند، و این رخصت و اباحه در زمان غیبت امام وقت در باره مؤمن و کافر ثابت و محقق است و قوانینی راجع به اولویت و تملک آنان وضع شده که عمده آن‌ها چند امر زیر است:

۱- تحقیق یافتن احیاء، یعنی آباد کردن زمین و حصول استیلاء و قصد تملک راجع به آن چه از زمین اتخاذ می‌شود.

۲- عدم مزاحمت احیاء با حقوق ثابت دیگران.

۳- پرداخت مالیاتی که از طرف دولت اسلامی بر آن وضع می‌شود. دو شرط اول از شرایط اولویت محیی و شرط سوم از شرایط بقاء آن است.

در این فرض اموال مورد حیازت و استیلاء از ملک دولت خارج شده، در تحت استیلاء و مالکیت شخصی قرار می‌گیرد، اینک بدین نتیجه می‌رسیم؛ پس از دست یافتن افراد جامعه به احیاء و تملک آن چه متمکن شدند، زمین و مافیها در تحت دو عنوان واقع می‌شود: ۱- اموال دولتی، یعنی زمین‌های احیاء نشده و اموال حیازت نشده. ۲- اموال شخصی، یعنی احیاء و حیازت شده‌ها که در دست ملت است اعم از مؤمنان و کافران. حال اگر احیاناً مبارزه و نبردی میان گروه اسلامی و کفار در گرفت و مسلمان‌ها پیروز شدند، اراضی احیاء شده و اموال حیازت شده از ملکیت آن‌ها بیرون می‌آید و به عنوان غنیمت جنگی به مسلمین منتقل می‌گردد، بدین طرز که اراضی و ساختمان‌ها و سایر اجناس غیرمنقول ملک ملت اسلامی و جزء مستغلات عامه و از منابع درآمد بیت‌المال مسلمین می‌شود، و منقولات غنایم داخل در املاک شخصی یعنی ملک خصوصی لشکر فاتح می‌شود، البته به استثناء اموالی که از جمله آن‌ها یک پنجم همه غنائم است به عنوان خمس و صدی بیست که جزء اموال دولتی قرار می‌گیرد.

با این بیان چنین به دست آمد که زمین و مافیها در عصر کنونی به سه بخش قسمت می‌گردد: اول: آن چه در تحت تملک و حیازت بشر قرار نگرفته، آن‌ها مباحات اصلیه و جزء اموال دولتی محسوب می‌شود.

دوم: آن چه به دست بشر احیاء و حیازت شده، آن‌ها جزء اموال شخصی است.

سوم: آن چه به دست مسلمین از کفار گرفته شده، آن‌ها با تحقق شرایط خاصی که در کتب فقهی ذکر شده جزء اموال عمومی ملی و در صورت عدم آن از اموال دولتی خواهد بود و البته اموال عمومی ملی نیز باید تحت نظارت دولت باشد.

بنابر این بیان در مکتب اسلام سه رقم ملکیت متصور است، برخلاف برخی از مکاتب غیراسلامی که مالکیت غیردولت را امضاء نکرده و زمین را از آن دولت می‌دانند. چه در تحت احیاء و استیلاء انسانی قرار گرفته و چه قرار نگرفته.

اموال زیر نظر دولت

طبق بیان فوق، دولت اسلامی دارای دو بخش وسیعی از اموال و نیروی اقتصادی خواهد بود: اموال دولتی که به نام بیت‌المال امام، نامیده شده و اموال ملی که بیت‌المال مسلمین است. و مصرف بیت‌المالین، دولت اسلامی است که به مقدار رفع نیازهای خود و کارمندانش از آن استفاده کند و ملت اسلامی است که تحت نظر دولت در مصالح عمومی و خصوصی آن‌ها مصرف شود.

اینک می‌پردازیم به بررسی اجمالی در باره اموال دولتی، و شرحی مختصر از اموال ملی از دیدگاه قوانین اسلامی، و این امر نیازمند تأمل و دقت در دو مرحله است، نخست تعیین اصل ثروت‌های دولتی و ملی، و تشخیص مواد اموال و مستغلات، و درآمدهای مربوطه، و چگونگی جلب و گردآوری و ذخیره کردن آن‌ها و تعیین محل ذخائر و بالاخره روشن کردن عایدات بیت‌المال امام، و بیت‌المال مسلمین، دوم در کیفیت توزیع و میان مصارف و مستحقین.

اما مرحله اول، بر طبق آن چه از ادله سمعیه استفاده می‌شود دولت اسلامی مالک اموال زیر و متصدی دریافت و تحویل و مسئول تقسیم و توزیع آن است، مجموع این اموال در اصطلاح کتاب و سنت، به نام (انفال) و (اخماس) نامیده می‌شود، انفال جمع نفل به معنی عطیه زائده است و این اطلاق بدان جهت است که اموال مذکور از طرف خداوند به دولت اسلامی بخشیده شده یا آن که آن را دولت به جامعه تحت‌الحمایه خود می‌بخشد و اطلاق اخماس به این مناسبت که صدی بیست است

اموال دولتی (تحت عنوان انفال)

۱- زمین‌های آباد و احیاء شده و اثاث و امتعه‌ای که از کفار بدون جنگ و پیکار به دست مسلمین افتاده نظیر آن که کفار از محلی کوچ کرده آن چه دارند ترک کنند، و یا آن که به اختیار خویش به دولت اسلامی واگذارند یا به سبب مصالحه‌ای تحویل دهند.

۲- زمین‌ها و جنگل‌هایی که تحت تصرف کسی نیست، چه از اول متصرف نداشته یا به شهادت آثار، مالکی داشته و فعلاً معلوم نیست. مانند بقایای شهرستان‌ها یا دهکده‌های مخروبه و توابع آن از آب و درخت و معادن.

۳- کنار دریا و نهرهای عمومی، جزیره‌های قدیمی، جزیره‌هایی که از میان دریا و نهرها ظاهر می‌شود و قابل استفاده می‌گردد.

۴- قله کوه‌ها، وسط رودخانه، باتلاق‌ها، نیزارها که به حیازت کسی در نیامده‌اند

۵- قطایع سلاطین، یعنی آن چه از اموال شاهان به وسیله نبرد و غیر آن در حیطه استیلاء و تصرف دولت اسلامی درمی‌آید، از قبیل کاخ‌ها، باغ‌ها، میدان‌های وسیع اسب دوانی، تیراندازی، فوتبال بازی، اسکی بازی، استخر شنا، جنگل مصنوعی، شکارگاه‌ها، و غیره در صورتی که از شخص معینی مغضوب نشده باشد.

۶- آن چه در میان غنائم جنگی از اموال قیمتی است که به نام (صَفْوُ الْغَنَائِمِ) نامیده می‌شود، مانند اسب تازی میان، لباس و پرده زربفت، شمشیر و اسلحه پرارزش و غیر آن‌ها.

۷- مجموع آن چه سپاهیان اسلام از کفار به غنیمت گیرند، در صورتی که حمله و جنگشان بدون دستور امام و رهبر باشد.

۸- ارثیه و ترکه اشخاصی که وارثی جز امام ندارند. مانند غرباء غیرمعلوم‌النسب و افراد پرورشگاهی از محصول عمل غیرمشروع در فرض عدم وجود اولاد.

تبصره: انواع هشت‌گانه فوق از اموال دولتی است به مقتضای ادله زیر:

۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ.^۱

۲- وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى

۱. انفال، آیه ۱.

مَنْ يَشَاءُ^۱.

۳- عن الصادق(ع): «الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٌ صَالِحُوا أَوْ قَوْمٌ أُعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَكُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٍ وَبُطُونٍ الْأَوْدِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص) - وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»^۲.

۴- و عن الكاظم(ع): «لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَبُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَا رَبَّ لَهَا وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجِهَ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَهُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ»^۳.

۵- و عن الصادق(ع): «قَطَائِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ»^۴.
۶- و عنه^۷: «سَأَلْتُهُ عَنْ صَفْوِ الْمَالِ قَالَ الْإِمَامُ يَأْخُذُ الْجَارِيَةَ الرَّوْقَةَ - وَ الْمَرْكَبَ الْفَارِهِ وَ السَّيْفَ الْقَاطِعَ وَ الدَّرْعَ قَبْلَ أَنْ تُقَسَّمَ الْغَنِيمَةُ فَهَذَا صَفْوُ الْمَالِ»^۵.
۷- و عنه(ع): «إِذَا غَزَا قَوْمٌ بَغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَتْ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَإِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ لِلْإِمَامِ الْخُمْسُ»^۶.

اموال دولتی (تحت عنوان خمس)

خمس یعنی صدی بیست از غنائم و فواید هفت‌گانه زیر که در کتب فقهی اسلامی به نحو استقصاء مورد بحث و توضیح قرار گرفته:

- ۱- غنیمت‌های جنگی
- ۲- معادن روی زمینی و زیرزمینی
- ۳- گنج‌هایی که از داخل زمین یا دیوار یا میان درختی یافت شود.
- ۴- عوض، یعنی آنچه اجناس غیرحیوانی از دریا استخراج شود از قبیل جواهر و عنبر و غیره.
- ۵- زمینی که ذمی از مسلمان خریداری کند
- ۶- اموالی که مخلوط به حرام شده مقدار حرام و مالک آن معلوم نیست.
- ۷- درآمد هر نوعی از کسب، و هر فایده‌ای که عائد انسان شود، پس از استثناء مخارج سالیانه، و بالجمله اقسام هفتگانه فوق مورد تعلق مالیات صدی بیست اسلامی است. بدین معنی که واجب است یک پنجم آن اموال عیناً یا قیمتهاً احراز و به بیت‌المال امام منتقل شده؛ جزء اموال دولتی قرار گیرد.

۱. حشر، آیه ۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳.

۳. همان، ص ۵۲۴.

۴. همان، ص ۵۲۶.

۵. همان، ص ۵۲۹.

۶. همان.

تبصره: ۱- قسم اول از اقسام مذکور در صورتی مشمول خمس است که مقاتله و جنگ با اذن امام و دولت حقه انجام یابد، و در این فرض غنائم سپاهیان اسلام سه قسمت است: منقولات، اراضی آباد، اراضی بایر و موات، یک پنجم قسم اول و دوم جزء اموال دولتی است، و باقی مانده قسم اول، نصیب و حق الزحمه سپاهیان فاتح، و باقی مانده، قسم دوم جزء اموال ملی خواهد بود، و قبلاً گفته شد که قسم سوم جزء انفال است، چنانچه اگر مقاتله با اذن امام نباشد همه اقسام سه‌گانه داخل عنوان انفال می‌شود.

۲- دلیل بر ثبوت این قسم از مالیات در اموال هفتگانه فوق‌الذکر آیات و روایت‌های زیر است:

۱- وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ.^۱

۲- قال الباقر(ع): «كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَىٰ شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ».^۲

و عنه: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ النِّصَّةِ وَ الصُّفْرِ وَ الْحَدِيدِ وَ الرَّصَاصِ فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعًا».^۳

و عن الصادق(ع): «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْكَنْزِ كَمْ فِيهِ فَقَالَ الْخُمْسُ».^۴

و عنه(ص): «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ص) عَنِ الْعَنْبَرِ وَ غَرَضِ اللُّؤْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ».^۵

و عن الجواد(ع): «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ (ص) - عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مِنْ صَيْعَتِهِ مِنَ الْحِنْطَةِ - ... فَوَقَّعَ (ص) لِي مِنْهُ الْخُمْسُ مِمَّا يُفْضَلُ مِنْ مَتُونَتِهِ».^۶

و عن الباقر(ع): «أَيُّمَا ذِمِّيٍّ اشْتَرَى مِنْ مُسْلِمٍ أَرْضًا فَإِنَّ عَلَيْهِ الْخُمْسُ».^۷

و عن علي(ع): «قِيلَ لَهُ إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَا أَعْرِفُ حَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ فَقَالَ لَهُ أَخْرِجِ الْخُمْسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمْسِ».^۸

اموال ملی

اموال و مستغلات و عوائد بیت‌المال مسلمین به نحو اختصار از قرار زیر است:

۱- زکات اموال، یعنی مالیات خاصی که بر برخی از اموال ملت بسته شده، بدین ترتیب که از عایدات

۱. انفال، آیه ۴۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۸۷.

۳. همان، ص ۴۹۱.

۴. همان، ص ۴۹۵.

۵. همان، ص ۴۹۸.

۶. همان، ص ۱۸۷.

۷. همان، ص ۵۰۵.

۸. همان، ص ۵۰۶.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

- کشاورزان به دو قسم از حبوب (گندم و جو) و به دو قسم از میوه‌جات (خرما و کشمش) و از اموال دام‌داران به سه نوع از حیوانات (گوسفند، گاو و شتر)، و از دارایی صاحبان نقود به دو نوع نقد (طلا و نقره)
 - ۲- زکات ابدان، مقدار خاصی که سالیانه طبق حساب سرشماری و عدد رؤوس گرفته می‌شود (فطریه)
 - ۳- عایدات زمین‌های ملی، (مفتوحه عنوه) یعنی عوائد $\frac{5}{100}$ آن که از اموال ملی است.
 - ۴- اوقاف عمومی و وصایا و نذور عامه.
 - ۵- هدیه‌ها، یعنی قربانی‌های حج که در مکه و منی ذبح می‌شود؛ تمام یا مقداری از آن‌ها.
 - ۶- رد مظالم، یعنی بدهی‌هایی که در ذمه انسان از راه تعدی و اتلاف مال مردم مستقر شده و صاحبان حق معلوم نیستند.
 - ۷- کفارات، نظیر کفاره قتل عمدی، قتل خطایی، افطار کردن روزه رمضان، مخالفت نذر، عهد و قسم، تخلف از تروک احرام و غیر ذلک.
 - ۸- لقطه، (پیدا شده) و مجهول‌المالک (اعیانی که صاحبانشان معلوم نیست).
 - ۹- دینه جراحته‌ها که بر میتی پس از مرگش وارد کنند. نظیر آن که سر میت را ببرند که دینه آن ۷۵ مثقال طلای سکه‌دار است.
- اقسام نه گانه مزبور جزء اموال ملی و داخل بیت‌المال مسلمین است و بدین جهت ملی است که همه آن‌ها اصالتاً مال ملت است و در مصرف اغلب آن‌ها احتیاج به مراجعه دولت نیست گرچه دولت با استفاده از عنوان ولایت خویش حق مداخله و تصرف در آن‌ها را دارد و این برخلاف اموال دولتی است که اصالتاً مربوط به دولت و جواز تصرفات آن‌ها منوط به اجازه دولت است.

مصارف اموال دولتی

- حال، سخن در مرحله سوم است. یعنی بیان مصارف اموال فوق‌الذکر:
- اما اموال دولتی (انفاق و اخماس) گرچه مصارف آن‌ها به نحو قانون کلی عبارت است از هر موردی که دولت حقه مصلحت دیده تصویب کند. لکن می‌توان موارد زیر را از مصادیق کبرای کلی فوق‌مذکور دانست:
- ۱- اداره کردن مؤونه زندگی سه طائفه، که در متن قانون خمس ادراج شده‌اند (یتیم‌ها، فقرا، ابن‌سبیل‌ها) مشروط آن‌که از طائفه بنی‌هاشم باشند.
 - ۲- تأمین مخارج لازم و لوازم زندگی سائر فقرا و مستمندان از هر تیپ و طبقه‌ای حتی مخارج ازدواج و پرداختن مهر.
 - ۳- اداء بدهی بدهکاران در صورت عدم قدرت بر تأدیه، مشروط آن‌که وام گرفتن در مسیر حرام نبوده.
 - ۴- تأسیس دارالایتام، بیمارستان، درمانگاه، مدارس، دبیرستان، دانشگاه با همه وسائل و لازم.
 - ۵- اعزام گروه‌های مختلف علمی، مذهبی، صنعتی، به اکناف کشور و کشورهای دیگر، به منظور تبلیغات دینی و خدمات انسانی و اسلامی.
 - ۶- تأسیس مراکز مطبوعاتی و تبلیغاتی در سطح وسیع و انواع گوناگون از قبیل کتاب‌های مذهبی، علمی،

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

- ۷- تأسیس کتابخانه‌های ثابت و سیار در همه جای کشور و در خارج آن.
- ۸- تهیه و تشکیل نیروهای نظامی و اردوهای مجهز به سلاح مطابق روز و اقتضاء حال دشمن.
- ۹- اعزام سفراء و گروه‌های مختلف سیاسی به کشورهای دیگر به منظور اطلاع و ارتباط در جنبه‌های مختلف.
- ۱۰- تأسیس کارخانجات عمومی، برق، پارچه‌بافی، ذوب‌آهن، شکر و قند، ماشین‌سازی، کاغذسازی، کبریت‌سازی، و غیره.
- ۱۱- راه‌سازی‌های مختلف، تأمین وسایل نقلیه عمومی داخلی و خارجی زمینی و هوایی و دریایی.
- ۱۲- طبع و نشر کتب علمی و مذهبی، تأسیس دارالترجمه به منظور ترجمه کتب دینی به زبان‌های زنده و استفاده از کتب دیگران.
- ۱۳- و بالاخره تأسیس وزارتخانه‌های لازم در حدود احتیاج و نیازهای جامعه اسلامی و آنچه برای اداره کشور و جوامع اسلامی لازم است.

مصارف اموال ملی

مورد و مصرف چهار قسم آن‌ها که اول ذکر شد، زکات مال و بدن، عایدات زمین‌های ملی، اوقاف عمومی، همان مصرف اموال دولتی است. و پنجم قسم دیگر مخصوص رفع نیازمندی‌های فقرا و مستمندان می‌باشد.

پیام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

محمد آل اسحاق

بسم الله الرحمن الرحيم

الف - الگوی ما در این طرح حکومت پیامبر اسلام (ص) می‌باشد و متد تحقیق قرآن مجید و عمل معصوم و علم است و از تقلید و اقتباس از الگوهای شرقی و غربی اجتناب شده، به دلیل این‌که همین تقلیدها از ایران و روم چهره واقعی حکومت اسلام را از دیدگاه جهانیان مخفی نگاه داشته است.

ب - این طرح در دو بخش ترسیم شده:

۱) اصول که از ایدئولوژی توحیدی اسلام اقتباس شده و مطلق و لا یتغیر است.

۱. این اثر در دهم خردادماه ۱۳۵۸ برابر با پنجم رجب ۱۳۹۹ ق در ۴۹ صفحه منتشر شده است.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

۲) تاکتیک که با در نظر گرفتن شرائط زمانی و مکانی و جاذبه‌های ایدئولوژیکی رقیب طرح شده است و مخصوص زمان حاضر می‌باشد و قابل تغییر و دگرگونی است.

ج - در این طرح:

۱- چهره سیاسی

۲- اقتصادی

۳- فرهنگی

۴- نظامی

۵- و بین المللی جمهوری اسلامی ترسیم شده و همه مسائل جامعه توحیدی نیست.

د - مفهوم حکومت در این طرح معنی توحیدی آن است و مقصود ولایت و سرپرستی و رهبری انقلابی (امامت) در روند تکامل است.

ه - حکومت در اسلام یک پدیده طبیعی و یک نیاز فطری است که خواسته درونی هر انسانی است و آن حکومت علم و عدل است که آرزوی همه انسان‌های انقلابی در طول تاریخ بوده و تجربه نشان داده که انسان‌ها حاضرند برای چنین حکومتی آزادانه خون خود را نثار نمایند و این حکومت در مکتب توحید به عنوان حکومت الله مطرح شده که عالی‌ترین مصداق و نمود عینی علم و عدل است در مقابل حکومت طاغوتی و حکومت زور و زر و پلیس که در طول تاریخ مورد نفرت انسان‌های شایسته بوده و انبیاء همه با آن در جنگ بوده‌اند.

و - همه افراد ملت در مقابل فرمان‌های خدا و قوانین علم و عدل مسئول و برابرند و در جمهوری اسلامی فرد غیر مسئول وجود ندارد.

ز - نقش حکومت توحیدی رهبری و امامت در روند تکامل است و اثر آن در جامعه دو نمود دارد.

اولاً: حکومت فطری و رهبری نهادی بر افراد از طریق پرستش و عشق به او فوق همه عشق‌ها و رسیدن به مقام شهادت لا اله الا الله که در پناه تربیت توحیدی و انقلاب فرهنگی اسلامی میسر است و تربیت انسان‌های توحیدی زمینه را برای تشکیل خانواده‌های توحیدی فراهم می‌سازد.

ثانیاً: حکومت بر جامعه و رهبری و امامت حرکت‌های دسته جمعی در روند تکامل توحیدی و رسیدن به یک جامعه آزاد بدون تضاد طبقاتی است و نمود آن در جامعه حکومت علم و عدل است که به دست پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین (ع) پیاده شده و چون انسان‌ها تحت تأثیر سنت‌های طاغوتی به تدریج روح انقلاب توحیدی خود را از دست داده‌اند حکومت الله هم جای خود را به حکومت بنی‌امیه و شاهنشاهان سپرده است.

ح - ضامن اجرای فرمان‌ها و قوانین جمهوری اسلامی در خود فرمان‌ها است و احتیاج به تشکیلات عریض و طویل ندارد چون بر پایه تربیت توحیدی و عشق و پرستش الله متکی است و مزه آن در ذائقه جامعه مزه فرمان‌های لیلی بر مجنون است. آن چه مهم است تربیت انسان توحیدی و رسیدن انسان در میدان عمل به مقام شهادت لا اله الا الله است که دروغ نگفته باشد و خدا را بیش از هر معبودی دوست بدارد، این است که جامعه توحیدی یک دانشگاه تربیتی است و در پناه دموکراسی توحیدی و رهبری صحیح

زمینه حرکت و رشد همه استعداد‌های انسان را فراهم می‌کند و مسائل اجتماعی را پیش از این که در پناه قدرت و قانون حل نماید از طریق تربیت حل خواهد نمود.

ط - به مفاد آیه شریفه *لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ*^۱ در مکتب توحید و جمهوری اسلامی انسان‌ها ایدئولوژی خود را آزادانه انتخاب می‌کنند در نتیجه در میدان رقابت ایدئولوژی‌ها و تضاد اندیشه‌ها، ایدئولوژی توحیدی در کنار ایدئولوژی‌های استعماری قرار خواهد گرفت و دستگاه قضائی مغز جوان‌ها پس از مقایسه آن‌ها داور و مسیر حرکت اجتماعی خود را انتخاب خواهند کرد لذا در مقابل قدرت تبلیغاتی مدرن استعمار یک رهبری و امامت صحیح می‌تواند با تربیت توحیدی زمینه را برای انتخاب توحیدی جوانان آماده سازد و در میدان مبارزه ایدئولوژیکی بر استعمار پیروز شود. این است که جمهوری اسلامی یک نظام تربیتی است در مقابل نظام طاغوتی و نظام پلیسی و کانون‌های تربیت (مساجد) نقش عمده در جامعه توحیدی دارند و تمام حرکت‌ها از آن‌جا آغاز می‌شود و پیامبر اکرم حکومت اسلامی را از ساختن مسجد آغاز می‌نماید و مسجد خانه عمومی و ملی مسلمان‌ها است.

ی - به مفاد آیه شریفه: *وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ*^۲ فرمانی الهی یک سیستم دسته جمعی است (امه) و جمهوری اسلامی حکومت فرد را محکوم می‌کند و طرفدار حکومت دسته جمعی است و تمام مسائل جامعه اعم از سیاسی و اقتصادی و مذهبی به صورت جمعی و با مشورت انجام می‌شود.

وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ^۳

در نتیجه یک حاکم غیر مسئول به نام رئیس جمهور یا نخست‌وزیر نداریم بلکه جمعی از افراد شایسته به ملاک فضیلت و تقوی (علم و عدل) توسط مردم انتخاب و مسئولیت رهبری و اجرای قوانین توحیدی را به عهده خواهند گرفت.

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۴

ک - به مفاد حدیث نبوی

کلیه افراد جامعه از زن و مرد از سنی که آماده قبول مسئولیت دینی می‌شوند در قبال تمام مسائل اجتماعی مسئولند.

و باید مسئولیت خود را با انتخاب افراد شایسته (با فضیلت و تقوی) انجام و دائماً مراقب صحت عمل آن‌ها هم باشند زیرا رأی دهندگان مسئول خیانت‌های رهبران نیز هستند.

تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۵

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. شوری، آیه ۳۸.

۴. *غوالی اللثالی العزیزیه*، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵. آل عمران، آیه ۱۱۰.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

ل - جمهوری عدل اسلامی مخالف ناسیونالیسم و دسته بندی‌های نژادی و زبان و انحصار اقتصادی است و تمرکز قدرت را جز در اختیار حکومت توحیدی محکوم می‌نماید، بلکه ملت ابراهیم است و نسبت انقلاب توحیدی به همه نژادها و زبان‌ها و ملت‌ها یکسان است و انقلاب توحیدی در انحصار کسی و دسته خاصی نیست.

م - جمهوری اسلامی مرز جغرافیائی ندارد و فعلا که در کشور ایران محدود است به صورت تاکتیک است نه اصل و دولت اسلامی موظف است با تلاش پی‌گیر طلسم ناسیونالیسم را که استعمار تحمیل کرده بشکند و برادران مسلمان را که از هم جدا کرده‌اند به تدریج به هم نزدیک و زمینه را برای حکومت واحد جهانی آماده سازد.

ن - اقلیت‌های مذهبی (یهود، نصاری و زردستی) در زندگی فردی و خانوادگی آزاد و در زندگی اجتماعی محکوم قوانین توحیدی خواهند بود و اگر بر خلاف حکومت اسلامی توطئه یا با دشمنان اسلام همکاری نمایند مطابق قوانین عدل اسلامی محاکمه خواهند شد.

س - جمهوری اسلامی طرفدار آزادی توحیدی است و به شخصیت انسان‌ها و ارزش‌های انسانی ارج می‌نهد و در میدان اجتماع طرفدار آزادی عقیده و رأی و بیان و قلم و آزادی اقتصاد و ناموس است. به شرط این‌که از این نعمت ملکوتی در چهارچوب علم و عدل استفاده شود.

مکتب توحید آزادی واقعی و دموکراسی توحیدی را یکی از عوامل پرورش حس مسئولیت اجتماعی می‌داند لذا جمهوری اسلامی موظف است تمام کارهای جامعه را در سطح رهبری و اجرا با ملت مشورت نماید.

و آیه شریفه *وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ*^۱ را در جامعه پیاده کند و جمهوری اسلامی جلوه واقعی دموکراسی توحیدی است.

ع - جمهوری اسلامی سه قطبی است یعنی هم برای فرد اصالت قائل است و ارزش‌های انسانی را محترم می‌شمارد تا آن‌جا که یک فرد معمولی حق دارد عالی‌ترین مقام رهبری را در مقابل دادگاه عدل نگاه دارد و محاکمه نماید و هم برای اجتماع ارزش و اصالت قائل است تا آن‌جا که برای حفظ حکومت اسلامی می‌تواند نیروهای مالی و انسانی خود را قربانی نماید و هم برای خانواده اصالت قائل است و برای تشکیل حلقه‌های کوچک توحیدی (خانواده) قوانین و مقررات و برنامه‌های تربیتی خاصی دارد.

در مقابل جهان سرمایه‌داری که یک قطبی و طرفدار اصالت فرد است و تمام قوانین آن برای رشد و تکامل و تأمین آزادی بی حد فرد است و در مقابل جهان سوسیالیسم که اصالت اجتماعی و یک قطبی است برای ارزش‌های انسانی اصالت قائل نیست به عبارت دیگر مکتب توحید جامعه‌های یک قطبی را محکوم می‌کند.

ف - اولاً: حرکت در جمهوری اسلامی دائمی و انقلابی است و روح انقلاب توحیدی را در میدان مبارزه با

۱. شوری، آیه ۳۸.

ظلم در هر شکل و مقام در داخل و صحنه بین الملل زنده نگه می‌دارد تا دموکراسی توحیدی را تامین نماید. ثانیاً: در میدان مبارزه با فقر می‌کوشد تا آسایش و رفاه عمومی را تامین و به جامعه بدون تضاد طبقاتی برسد.

ثالثاً: در میدان مبارزه با جهل و نادانی و رقابت مشروع در میدان علم و دانش و مهارت‌های مفید تا قدرت دفاع از پرچم توحید را داشته باشد.
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ^۱
رابعاً: در میدان مبارزه با دشمنان اسلام در داخل و خارج و پاسداری از بیضه اسلام و حکومت جمهوری اسلامی است (پنجمین) مسئولیت جمهوری اسلامی سازندگی و تربیت توحیدی و رهبری و امامت همه قشرها در مسیر تکامل توحیدی است.
ص - این اصول ثابت و مطلق و برای همیشه است و دولت اسلامی و ملت می‌توانند طرح‌های کوتاه مدتی به عنوان تاکتیک طراحی و پیاده کنند و با تغییر شرایط زمانی و مکانی آن‌ها را تغییر دهند بدون آن‌که از اصول توحیدی خارج شده باشند.

چهره سیاسی جمهوری اسلامی

۱- حساس‌ترین نکته، چون مهم‌ترین مسئله اجتماعی در مکتب توحید حفظ بیضه اسلام و حکومت اسلامی است و سایر طرح‌ها و برنامه‌ها برای رسیدن به حکومت علم و عدل الهی و مقدمه است تا آن‌جا که اگر اجرای حکمی از احکام اسلام با حفظ بیضه اسلام، تزامم کند آن حکم موقتاً فدای حکومت اسلامی خواهد شد و همین ملاک به امیرالمؤمنین (ع) امکان می‌دهد دستور ریختن قرآن را از بالای نیزه‌ها صادر نماید.

و چند هزار مسلمان ظاهر الصلاح را (خوارج) نابود سازد و ۲۶ هزار مسلمان را در جمل بکشد، لذا این تاکتیک و طرح که شامل چهره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی جمهوری اسلامی است بر اصل فوق طراحی شده است و اگر زمانی حفظ حکومت اسلام با طرح‌های بهتری میسر شود تاکتیک عوض خواهد شد.

۲- هدف از تشکیل جمهوری اسلام نشان دادن چهره حکومت علم و عدل توحیدی و رسیدن به جامعه بدون تضاد طبقاتی و زنده نگاه‌داشتن روح انقلاب در جامعه در میدان مبارزه با ظلم و فقر جهل و مبارزه با دشمنان ضد انقلابی است.

به مفاد آیه شریفه فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^۲ حرکت سیاسی جمهوری اسلامی از یک حرکت طبیعی آغاز شده چون استعدادها متفاوت است در میدان دموکراسی توحیدی طبعاً انسان‌ها هدف‌های

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲. روم، آیه ۳۰.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

گوناگون برای زندگی انتخاب خواهند کرد و در هر منطقه اصناف و قشرهای متعددی وجود خواهد آمد و نا آگاهانه یک رابطه صنفی با هم داشته، زمینه تشکیل یک حلقه سیاسی (سلول اجتماعی) و شورای صنفی را فراهم نموده است، جمهوری اسلامی، حرکت سیاسی خود را از همین جا آغاز می‌کند. و دولت شوراهای صنفی را به رسمیت می‌شناسد و ملاک دولت در این مرحله نیاز جامعه است و شوراهائی به رسمیت شناخته می‌شوند که تولید آن‌ها مورد نیاز جامعه باشد و ثانیاً: در مسیر تکامل بوده، فساد نباشد در نتیجه اصنافی که تولید آن‌ها غیر ضروری و وجودشان مفسد و اسراف اجتماعی است حذف و در گروه‌های اصیل جذب خواهند شد و به تدریج تمام نیروهای فعال جامعه به عامل تولید مبدل شده دلال‌ها و واسطه‌ها (که نقش تولیدی ندارند) از بین خواهند رفت و در کانون‌های تولیدی جذب خواهند شد.

توضیح: قضاوت و قوای انتظامی و روحانیت و سیاستمداران و کارمندان دولت و نیروهای خدماتی جزء اصناف رسمی می‌باشند. مسئولیت شوراهای صنفی پاسداری عدل در منطقه و رهبری اعضاء خود در تکامل توحیدی می‌باشد.

تبصره ۱- در شوراهای تولیدی کارگر و کارفرما دارای شخصیت مساوی و بر اساس برادری و برابری اسلامی است.

تبصره ۲- در انتخابات درون صنفی ملاک تخصص در هدف صنف و تقوی انقلابی است و منظور از تقوی انقلابی مبارزه با ظلم و پلیدی‌ها است و پارسائی هندی محکوم است.

مرحله دوم، هر سال شوراها از میان خود دو نفر به ملاک علم و عدل (تخصص و تقوی) انتخاب و به مراکز اعزام می‌نمایند در نتیجه گروه‌های صنفی در مرکز تشکیل می‌شود و چون اعلم و اتقی هستند به طور طبیعی لیاقت رهبری و امامت شوراهای منطقه‌ای را خواهند داشت و هر شورای مرکزی مجمع متخصصین با تقوی و مظهري از پاسداران عدالت و تقوی و نمودی از حکومت علم و عدل خواهد شد.

تبصره ۳- در انتخاب درون صنفی مرکزی باز شخصیت‌ها برابر و رابطه برادری اسلامی است و ملاک انتخاب فضیلت و تقوی انقلابی است.

تبصره ۴- مسئولیت شوراهای مرکزی دو چیز است: اول، در میدان اقتصاد بررسی مسائلی که در تخصص آن‌ها است از قبیل تعیین دستمزد کارگران و کارمندان در حد رفاه و آسایش.

تعیین میزان ارزش اضافی و کاری که تولید شده و ابزار و نیازهای صنفی که در تکامل اقتصادی احتیاج است و تعیین مرز اسراف.

دوم، در میدان سیاست و انتخاب دو نفر از میان خود به ملاک علم و عدل برای تشکیل شورای رهبری و رسیدگی به لوایح دولت آن‌چه مربوط به تخصص شوری است و رهبری حرکت انقلابی در داخل صنف خود.

تبصره ۵- اعضای شورای مرکزی از نظر علم باید دارای تخصص و حداقل دارای لیسانس در هدف صنفی باشند و شورای مرکزی روحانیت باید دارای اجتهاد از مقام رهبری روحانی باشند.

(مرحله سوم) شورای رهبری (قوة مقننه) که از میان شوراهای مرکزی انتخاب شده و نمود کامل‌تری از

تخصص و تقوی انقلابی است و به طور طبیعی صلاحیت حکومت و امامت شوراهای مرکزی دارد.

مسئولیت شورای رهبری دو چیز است:

اول، در میدان زندگی و اقتصاد و تصویب یا رد لوایح دولت و پیشنهادهای شورای مرکزی و چون شورای رهبری از همه صنف‌ها نماینده دارد قادر خواهد بود تمام جوانب یک لایحه را بررسی نماید و چون نمودی از علم و عدل است قادر خواهد بود حرکت جامعه را در مسیر توحید رهبری نماید.

تبصره ۶ - نماینده روحانیت در صورت تصویب شورای مرکزی روحانی حق وتو دارد و این در صورتی است که تصویب لایحه پیشنهادی جامعه را از مسیر توحیدی خارج سازد.

تبصره ۷ - هر یک از اعضاء شورای رهبری باید مصوبات شورای خود را درباره لوایح و پیشنهادهای مطرح کند و حق ندارد رأی شخصی خود را (بر خلاف مصوبات شورای مرکزی) بیان نماید و به عبارت دیگر اعضاء شورای رهبری رابط بین شوراها هستند و با یک دست با نظرات تمام شوراها آشنا و جهات مختلف مسئله را در شورای مرکزی مطرح می‌سازد.

و با دست دیگر نظرات شورای مرکزی را گرفته در شورای رهبری مطرح می‌کند در نتیجه لوایح و پیشنهادهای در محیط علم و عدل و با مشورت دقیق و ملاحظه همه جوانب آن تصویب یا رد می‌شود.

دوم، سیاسی و انتخاب هیئت دولت از میان خود به ملاک تخصص و تقوی انقلابی.

تبصره ۷ - هیئت دولت همان قوه مجریه است و هر یک از آن‌ها مسئولیتی را (وزارتخانه) به عهده خواهند گرفت که تخصص دارند و عدد وزرا تابع نیاز جامعه است و محدود نیست.

تبصره ۸ - اگر این سیستم دسته جمعی پیاده شود همیشه کارها به دست کاردان سپرده شده و پرچم علم و عدل بر جامعه حکومت خواهد نمود و پست هر یک از وزراء به طور طبیعی مشخص است مثلاً وزیر جنگ و دفاع از میان شورای نظامی و وزیر خارجه از میان سیاستمداران و وزیر کشور از میان شورای کارمندان و وزیر مذهب از میان شورای روحانیت انتخاب خواهد شد.

تبصره ۹ - با این سیستم حکومت دسته جمعی و فرمان‌ها توحیدی و الهی و درها به روی استعمارگران بسته و احتیاجی به وجود رئیس جمهور یا نخست‌وزیر نخواهد بود.

تبصره ۱۰ - کلیه وزرا و هیئت دولت در مقابل قوه مقننه و شورای رهبری مسئولند و مسئولیت دولت اجرای مصوبات شورای رهبری و تهیه و طرح لوایح کوتاه مدت و دراز مدت برای شورای رهبری است.

تبصره ۱۱ - مسئولیت دولت در حقیقت رهبری و امامت تمام قشرهای جامعه در مسیر انقلاب توحیدی است و اجرای تمام برنامه‌ها به عهده دولت خواهد بود فقط در موارد ضروری مانند جنگ می‌تواند از شورای رهبری تقاضای اختیارات نماید و پس از تصویب مسئولیتش به اندازه اختیارات و حدود آن محدود به رأی شورای رهبری است.

تبصره ۱۲ - مسئولیت انقلابی دولت جهاد و مبارزه است مبارزه با ظلم در هر مقام و در هر قشر و مبارزه با جهل و نادانی و با فقر و مبارزه با دشمنان اسلام در داخل و خارج و حفظ بیضه اسلام و پرچم سفید لا اله الا الله و مسئولیت فرهنگی او تربیت و رهبری تمام استعدادهای افراد ملت با معیارهای توحیدی و بسیج

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

همه نیروهای مالی و انسانی در راه انقلاب توحیدی است. و مسئولیت نظامی او بسیج همه نیروهای توحیدی و تشکیل سپاه توحیدی از نیروهای اقتصادی و قلم‌ها و بیان‌های توحیدی و جوانان آگاه و مسئول انقلابی است. و مسئولیت اقتصادی دولت توزیع عادلانه (خرید کلیه تولیدات مؤسسات ملی و دولتی) با نرخ‌ی که شوراها مرکزی تعیین می‌کنند و توزیع آن در تمام نقاط کشور با قیمت فیکس و با سودی عادلانه و تأمین رفاه و آسایش عموم طبقات تا رسیدن به یک جامعه بدون تضاد طبقاتی. تبصره ۱۳- چون توزیع ملی است و حق خرید مواد خام و مواد تولید شده در دست دولت است لذا قادر خواهد بود نیازهای جامعه را بررسی و مانع هدر رفتن نیروها شود و مطابق برنامه‌های ضروری و انقلابی سود روی تولیدات بکشد در این صورت فشار مالی دولت عادلانه روی دوش همه طبقات خواهد بود و عدالت اجتماعی عملاً پیاده خواهد شد بدون این که مالکیت لغو یا ابزار تولید ملی شده باشد و دولت قادر خواهد بود از فروش مازاد تولیدات به خارج نیاز ارزی خود را تأمین نماید و درآمد سرانه را تا آن جا که ضروری دانست بالا ببرد و از تورم و بیکاری و تمرکز ثروت و قدرت در امان باشد. تبصره ۱۴- در تمام شوراها ملاک رسمیت جلسات حضور سه چهارم اعضاء و ملاک رسمیت آراء توافق دو سوم حاضرین است.

چهره اقتصادی جمهوری عدل اسلامی

در زمانی که در سطح جهان متمدن اقتصاد مهم‌ترین مسئله اجتماعی تلقی شده، تلاش‌های سیاسی و نظامی هدف اقتصادی دارند.

در زمانی که مکتب‌های رقیب اسلام اقتصاد را زیر بنای ایدئولوژی خود معرفی می‌نمایند، در زمانی که فرهنگ مادی (ماتریالیسم) تمام ارزش‌های انسانی را با معیار اقتصادی توجیه می‌کنند و انسان را یک نیروی اقتصادی معرفی می‌کنند.

در زمانی که بلندگوهای استعمار تأمین رفاه اجتماعی را عالی‌ترین هدف جلوه می‌دهند و نیروهای انقلابی را دعوت می‌کند برای رسیدن به این هدف همه آزادی‌ها و ارزش‌های انسانی را قربانی نمایند، در عصر و زمانی که ابرقدرت‌ها برای حفظ منافع اقتصادی خود حاضرند هر دقیقه دو تن بمب بر سر مستضعفین بریزند و برای تصرف بازارها و غارت مواد خام و برای استعمار و استثمار مستضعفین بمب اتمی و تترونی می‌سازند.

در زمانی که درآمد سرانه کشورهای صنعتی از ۵ هزار دلار به بالا است و این قدرت اقتصادی به ابر قدرت‌ها امکان می‌دهد در میدان رقابت علمی و تسلیحاتی همه نیروها را به نفع خود بسیج نموده ملل ضعیف را پایمال نمایند.

در زمانی که جهان سوسیالیسم با ملی کردن ابزار تولید و الغاء مالکیت بر محصول دست‌رنج یک میلیارد کارگر و کشاورز مسلط شده قدرت دیکتاتوری کارگری به وجود آورده است.

در چنین شرایط زمانی و مکانی حفظ بیضهٔ اسلام ایجاب می‌کند. به مفاد آیهٔ شریفهٔ **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** طرح اقتصادی جمهوری اسلامی بر اساسی باشد که قدرت اقتصادی و امکان مالی دولت اسلامی با درآمد سرانه دشمنان برابری نماید تا بتواند در میدان رقابت صنعتی و علمی روی پای خود بایستد و در پناه استقلال اقتصادی به هدف‌های توحیدی خود برسد و در میدان مبارزات سیاسی با بسیج کردن نیروهای جامعه از عهدهٔ دفاع از حریم توحید برآید و قوی شود تا دشمنان در او طمع نکنند.

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

خیلی سادگی و خوش‌باوری می‌خواهد اگر ما چهره اقتصادی دولت اسلامی را با معیارهای سنتی ترسیم نمائیم و استعمارگران با بلندگوهای خود طرح‌های اقتصادی خود را در دیدگاه جوانان انقلابی ما قرار دهند و ما منتظر باشیم که نسل جوان آن‌ها را محکوم و در مکتب توحید وفادار بمانند و برای دفاع از آن جان خود را فدا کنند. خواهید گفت: پس چرا کرد؟

برای این که در زیر چکمه طاغوت مبلغین انقلابی اسلام را در زندگی پیامبر اکرم و علی امیرالمؤمنین و ائمه اطهار توجیه کردند و نیروهای انقلابی برای نجات از یوغ استعمار و رسیدن به جمهوری عدل اسلامی مبارزه کردند نه دفاع از سنت‌های طاغوتی غرب و معیارهای میترائیسیم شرق.

به دلیل این که بعد از پیروزی وقتی می‌بینند بعضی از سرمایه‌داران در رهبری، نفوذ کرده و مبلغین انقلابی از تمرکز ثروت و مالکیت بی حد غربی دفاع می‌کنند کم کم صدای ناراضیاتی از نیروهای انقلابی بلند شده و بلندتر خواهد شد. فقط طرح اقتصادی توحیدی که بر مبنای عدل و ضامن رفاه عموم باشد می‌تواند نیروهای فعال جامعه را زیر پرچم توحید وفادار نگه دارد.

در این لحظات حساس که مستضعفین جهان منتظرند چهره ملکوتی جمهوری اسلامی را پس از ۱۴ قرن در آینهٔ قانون اساسی جمهوری اسلامی تماشا کنند وظیفه هر فرد مسلمان که دربارهٔ قانون اساسی می‌اندیشد این است که دنبال ابراهیم زمان تیر انقلاب بر دوش گیرد و برای شکستن سنت‌ها وارد بت‌خانه شود. و چهرهٔ اقتصادی جمهوری عدل اسلامی را با معیارهای توحیدی ترسیم نماید.

اینک طرح اقتصادی ما، برای حفظ بیضه اسلام در مقابل استعمارگران راست و چپ بر اساس مالکیت توحیدی ترسیم شده و مسئولیت تأمین رفاه و آسایش عمومی است و تشکیل یک جامعه بدون تضاد طبقاتی را به عهده می‌گیرد.

البته این طرح موقتی و تاکتیک است و با تغییر اوضاع قابل تجدید نظر است. طرح اقتصادی اسلام بر اساس اقتصاد آزاد ترسیم شده و انتخاب شغل جزء حقوق افراد می‌باشد و دولت اسلامی مسئول فراهم کردن زمینهٔ مناسب برای رشد استعدادها است.

در طرح اقتصاد اسلامی مالکیت معتبر و یک پدیدهٔ طبیعی است که جلوهٔ غریزهٔ خودخواهی (حُب ذات) انسان است و از ارزش‌های مقدس انسانی است اما مفهوم آن توحیدی است و با معیار غربی خیلی فرق

۱. انفال، آیه ۶۰.

دارد، به این معنی که در جامعه توحیدی همه چیز حتی نیروی انسانی مال خدا (ملی است) و هر کس در مسیر فرمان‌های او (علم و عدل) به صورت امانت تصرف می‌کند و اگر خیانت کند مسئول است و این نوع مالکیت در ذائقه طاغوتیان که خود را خدای جهان می‌دانند تلخ است، اما در ذائقه یک جامعه توحیدی از عسل شیرین‌تر است و به گونه تصرف مجنون در اموال لیلی است. آن چه مهم است تربیت انسان توحیدی و رسیدن به جامعه توحیدی است که از وظائف اصلی دولت اسلامی در نتیجه به فرمان (الله) اولاً: سرمایه ایستا (کنز) در جامعه توحیدی محکوم و ضد انقلابی است و تمام نیروها به رهبری حکومت علم و عدل در مسیر تکامل برای تأمین رفاه عموم در حال حرکت و تولید است.

ثانیاً: اسراف حرام است و هر کس به پری ظرفیت خود مسئولیت به عهده می‌گیرد و بیش از نیاز بر نمی‌دارد و حرمت اسراف یک حکم اقتصادی است نه اخلاقی و شوراهای صنفی و دولت عدل اسلامی مسئول تعیین مرز اسراف و نیازها است و به عبارت دیگر آیه شریفه: **وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** در زندگی پیاده می‌شود.

در جمهوری اسلامی مسئولیت اقتصادی میان مردم و دولت تقسیم شده، تولید به عهده ملت و توزیع عادلانه به عهده دولت است.

طرح موجود برای رسیدن به هدف‌های زیر ترسیم شده:

- ۱- حفظ حکومت جمهوری اسلام و بالا بردن قدرت مالی دولت در مقابل قدرت‌های استعمارگر.
- ۲- تشکیل یک جامعه بدون تضاد طبقاتی با احترام به مالکیت فردی و ارزش‌های انسانی.
- ۳- جذب نیروهای فعال جامعه به میدان تولید و حذف تدریجی واسطه‌ها و دلال‌ها.
- ۴- در امان بودن اقتصاد جامعه از تورم و تمرکز قدرت و بی‌کاری و رباخواری.
- ۵- نجات اقتصاد جامعه از رقابت‌های انحصاری و طلسم عرضه و تقاضا و بالا بردن ارزش کار.
- ۶- رسیدن به آزادی سیاسی و نجات از نفوذ استعمارگران از راه خود کفائی صنعتی و کشاورزی.
- ۷- رسیدن به حکومت علم از طریق رهبری صحیح اقتصادی از راه تقویت نقش دولت در رهبری اقتصادی.
- ۸- رسیدن به حکومت عدل اسلامی از طریق توزیع عادلانه به دست دولت.
- ۹- ایجاد زمینه مناسب برای رسیدن به حکومت دسته جمعی از طریق تشکیل شوراهای صنفی و مرکزی.

۱۰- جذب نیروهای انقلابی و نجات نسل جوان از کام ازدهای استعمار شرق و غرب.

۱۱- رشد صحیح همه استعدادها در پناه دموکراسی توحیدی در میدان اقتصاد.

۱۲- زنده نگاه داشتن حرکت انقلابی از راه مبارزه با ظلم و فساد در میدان اقتصاد.

ماده ۱- وظیفه و مسئولیت دولت در تلاش اقتصادی جامعه توحیدی به شرح زیر است.

- الف - پرورش صحیح استعدادها و آماده کردن امکانات مناسب برای حرکت تولیدی.
- ۱- از طریق تأسیس مدارس و دانشگاه و مؤسسات صنعتی و تخصصی در سطح بالا تا آنجا که نیازی به اعزام دانشجو به خارج نباشد و دعوت اساتید تخصصی برای رهبری علمی.
 - ۲- تأسیس نمایشگاه‌ها و ارائه نمونه‌های پیشرفته و تشویق مخترعین و صاحبان ابتکار.
 - ۳- تأسیس واحدهای نمونه تولیدی در رشته‌های مختلف و تربیت اعضاء شوراهای منطقه‌ای تا پس از تکمیل دوره تخصصی رهبری شوراهای منطقه را به عهده بگیرند.
 - ۴- تهیه مواد خام و ابزار مادر برای پیشرفت واحدهای تولیدی و فروش آن به واحدهای تولیدی با سودی عادلانه.
 - ۵- خرید کلیه تولیدات داخلی به قیمتی که شوراهای مرکزی تعیین و به تصویب شورای رهبری رسیده باشد.
 - ۶- توزیع مواد تولید شده در سراسر کشور به قیمت فیکس با سودی عادلانه بر حسب نیاز دولت و پس از مشورت با شورای رهبری و موافقت آن‌ها.
 - ۷- فروش مازاد مصرف داخلی در بازارهای خارج به منظور تأمین ارزهای خارجی.
 - ۸- تأسیس شرکت‌های تولیدی نمونه برای رهبری علمی شرکت‌های خصوصی.
 - ۹- در شرکت‌های نمونه دولت نصف سرمایه را به کارگران وام می‌دهد در نتیجه آن‌ها در سرنوشت کارخانه به معیار ۵۰ درصد دخالت نموده، علاوه بر دستمزد در سود مؤسسه هم شریک خواهند بود. در نتیجه سایر مؤسسات تولیدی برای جذب نیروی کارگر ناچارند شرایط شرکت‌های نمونه را بپذیرند بدین ترتیب کلیه ابزار تولید ملی شده بدون این که به رهبری و اصل مالکیت صدمه وارد شود و حرکت اقتصادی جامعه در پناه حکومت علم و عدل سیر انقلابی خود را ادامه خواهد داد.
 - ۱۰- دادن وام دراز مدت به شرکت‌های تولیدی که تعهد کنند با معیار نمونه‌های دولتی فعالیت نمایند.
- ماده ۲-** در جمهوری اسلامی ثروت و قدرت پدید نیست بلکه این انسان است که گاه طاغوتی و گاه توحیدی می‌شود. ثروت و قدرت در دست انسان طاغوتی وسیله رشد ظلم و ستم و ضد انقلابی و ضد تکاملی می‌شود و همان ثروت و قدرت در دست انسان توحیدی و مسئول عامل تکامل و رفاه مردم و یک نیروی انقلابی است و به عبارت دیگر ثروت و استعداد ذاتی و موقعیت اجتماعی و آزادی اقتصادی در میدان طاغوتی منشأ تضاد طبقات و کینه‌ها در دل و باعث بدبختی‌های جامعه و زمینه رشد فرعون‌ها و شاهنشاه‌ها می‌گردد و همین ثروت و استعداد در یک محیط توحیدی باعث رفاه عموم و محبت‌ها و رابطه برادری اسلامی می‌شود. لذا آنچه مهم است تربیت انسان توحیدی و مبارزه با معیارهای طاغوتی و تربیت استعدادها با معیار توحیدی است.
- ماده ۳-** در جمهوری اسلامی از کسی مالیات گرفته نمی‌شود و اصلاً نیازی به گرفتن مالیات و درآمد دارائی نیست زیرا دست دولت باز است و به اندازه نیاز جامعه می‌تواند سود روی اجناس بکشد، در نتیجه فشار به دوش همه اقشار عادلانه وارد شده همه در تأمین جهاد و حرکت تکاملی جامعه سهیم‌اند بدون

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

این که تلخی مالیات را چشیده باشند.

تبصره - کشیدن جاده‌ها و اسفالت و خدمات شهری و روستائی به عهده دولت و در جمهوری اسلامی شهرداری‌ها از بودجه دولت ارتزاق می‌کنند و از کسی عوارض نوسازی و مالیات شهرداری دریافت نمی‌شود و دولت موظف است زندگی معلولین را تأمین و ایتم را در خانواده خود سرپرستی نماید و معالجه کلیه مریض‌ها به عهده دولت است و طبابت در جمهوری اسلامی ملی است.

تبصره - خمس و سهم امام و زکات در جمهوری اسلامی مالیات نیست بلکه گوشه از برنامه تربیتی توحیدی و جزء عبادات است و زیر نظر شورای مرکزی روحانیت مطابق فرمان خدا برای جهاد و مبارزه با فقر، جهل و توجیه مفاهیم توحیدی در سطح جهان (تبلیغات) مصرف خواهد شد و دولت در گرفتن و مصرف آن دخالتی نخواهد داشت.

تبصره - انفال و اموال ملی مطابق فرمان خدا در اختیار دولت اسلامی قرار می‌گیرد و در مسیر حفظ بیضه اسلام و رفاه عموم مصرف می‌شود.

ماده ۴- تعیین قیمت‌ها و ارزش کار - شرکت‌ها و واحدهای تولیدی نمونه محصول خود را به شوراهای صنفی می‌دهند و شورا میزان هزینه (ماده خام - نیروی انسانی) و میزان کاری که انجام شده ارزیابی و پرونده را برای تصمیم نهائی به شورای مرکزی می‌فرستند و در شورای مرکزی با سایر نمونه‌های داخلی و خارجی مقایسه و ارزش کار را معین و برای خرید به دولت ابلاغ می‌کنند و به عبارت دیگر شورای محلی حافظ منافع تولید کننده و شورای مرکزی مدافع حقوق مصرف کننده می‌باشد.

تبصره - دولت اگر به نرخ تعیین شده اعتراض داشته باشد می‌تواند با مدارک علمی پرونده را برای تجدید نظر به شورای مرکزی ارسال دارد و اگر باز به توافق نرسیدند شورای رهبری داوری خواهد کرد و رأی شورای رهبری قاطع است.

ماده ۵- مسئولیت شورای مرکزی در میدان اقتصادی همکاری با دولت برای تشکیل یک جامعه بدون تضاد طبقاتی به شرح زیر است:

۱- تعیین دست‌مزد کارگران و کارمندان در حد رفاه.

۲- تعیین ارزش کار و نرخ اجناس تولید شده.

۳- نظارت بر کار دولت در حسن اجرای مصوبات شورای رهبری در متن جامعه.

۴- تهیه طرح‌های تولیدی کوتاه مدت و دراز مدت در مسیر تکامل انقلابی.

۵- پاسداری از عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق مستضعفین.

سؤال: با تمرکز ثروت چگونه مبارزه خواهد شد؟

چون در جمهوری اسلامی مالکیت معتبر است و ارزش‌های انسانی و شخصیت افراد رسمیت دارد در نتیجه در میدان دموکراسی اقتصادی عده‌ای باهوش ثروت بیشتری جمع خواهند کرد و در طول زمان تمرکز ثروت به وجود خواهد آمد و چون تمرکز ثروت با تمرکز قدرت توأم و ملازم است طبعاً در جامعه توحیدی کانون‌های قدرت (هزار فامیل) ظاهر خواهد شد و این خطری است که در صدر اسلام پرچم توحید

را سرنگون کرد و سرطان اجتماعی است که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند لذا وظیفه دولت و امت اسلامی است پیش از آن که به امراض جسمی فکر کنند، درباره امراض اجتماعی بیندیشند و با تمرکز ثروت و قدرت مبارزه نمایند اینک وظیفه دولت:

۱- چون ثروت و قدرت در میدان مسئولیت به نیروی انقلابی و تکاملی تبدیل می‌شود لذا وظیفه دولت است اولاً؛ با پیاده کردن برنامه‌های (تربیتی) و استفاده از عوامل مدرن تربیت (۱۰ عامل) پرورش حس مسئولیت را به عهده بگیرد تا خطر تمرکز ثروت در میدان زندگی از بین رفته نیروها در مسیر رفاه عمومی به کار افتد.

ثانیاً؛ با جلوگیری از کنز (ثروت ایستا) نیروها و ثروت‌ها را در مسیر تولید به کار اندازد. ثالثاً؛ با تعیین میزان نیاز مردم و مبارزه با اسراف آثار روانی تمرکز ثروت را خنثی نماید. و به عبارت دیگر وقتی ثروت منشأ زندگی اشرافی نشد و هیچ کس حق نداشت بیش از نیاز زندگی کند، تمرکز ثروت تضاد طبقاتی ایجاد نخواهد کرد.

رابعاً؛ معیار شخصیت را توحیدی نموده با تلاش فرهنگی و تبلیغاتی ثروت و قدرت را از شخصیت بیندازد و به عبارت دیگر در برخوردهای اجتماعی قانون برادری و برابری را دقیق اجرا نموده ملاک آیه شریفه: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ** را در زندگی پیاده نماید تا امتیاز طبقاتی و اختلاف طبقاتی منشأ تضاد طبقاتی نشود.

خامساً؛ با اجرای دقیق قانون ارث اسلامی و کنترل دولت طبعاً ثروت‌های متمرکز متلاشی خواهد شود. سادساً؛ چون در مکتب توحید و جهان‌بینی اسلامی مرگ ادامه زندگی است لذا هر کس حق دارد یک سوم دارائی خود را ملی نموده از دست ورثه و مالکیت آن‌ها خارج سازد. اگر این مسئله در جامعه به طور صحیح پیاده شود و دولت را در اجرای وصایای مردم نظارت داشته باشد تا آن‌جا که مردم ببینند با رهبری دولت اسلامی چگونه وصایا منشأ خدمات و حرکت توحیدی می‌شود هر قرن (۱۰۰ سال) سه سوم تمام اموال جامعه ملی شده از تصرف و مالکیت شخصی خارج خواهد شد و در طول چند قرن همه اموال ملی شده مالکیت شخصی ضعیف خواهد شد و بدین ترتیب تمرکز ثروت و قدرت منشأ خطر نخواهد بود، آن‌چه مهم است اجرای دقیق وصایا و رهبری علمی دولت است تا اطمینان مردم جلب شود.

سابعاً؛ در مواردی که تمرکز ثروت و قدرت پرچم توحید و بیضه اسلام را به خطر اندازد دولت جمهوری اسلامی از حق و مسئولیت خود استفاده نموده، ثروت متمرکز را فدای حفظ جامعه و حفظ حکومت اسلامی اموال مذکور را مصادره خواهد نمود.

چهره فرهنگی جمهوری عدل اسلامی

۱- این بخش برجسته‌ترین نمود جمهوری اسلامی است و مسئولیت فرهنگی دولت بسیار وسیع و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

حساس است تا آنجا که می‌توان گفت وظیفه اصلی جمهوری اسلامی تربیت فرد و جامعه توحیدی است و برنامه‌های دیگر مقدمه‌ای است برای رسیدن به آن و چون پیاده کردن طرح‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی اسلام در زمینه توحیدی ممکن و میسر است لذا جمهوری اسلامی حرکت توحیدی را از فرد آغاز می‌کند و با تربیت فرد توحیدی زمینه را برای تشکیل جامعه توحیدی آماده می‌سازد لذا طرح فرهنگی و تربیت نیروی انسانی از اولویت خاصی برخوردار است و در تنظیم بودجه دولت سهم بیشتری صرف سازندگی انسان‌ها خواهد شد.

۲- به ثمر رسیدن انقلاب توحیدی و ضامن بقا و دوام جمهوری اسلامی انقلاب فرهنگی است زیرا مکتب توحید طرفدار دموکراسی واقعی و آزادی‌های اجتماعی است و ملت مسلمان باید در محیط آزاد راه خود را انتخاب کند و آزادانه از پرچم توحید دفاع نمایند طبعاً در میدان رقابت ایدئولوژی‌ها و تضاد اندیشه‌ها یک برنامه صحیح تربیتی قادر است تمام ابعاد پیچیده انسان را با معیارهای توحیدی تربیت و او را برای انتخاب راه توحید آماده سازد، لذا جمهوری اسلامی در مسئولیت فرهنگی خود موظف است ابعاد بیست‌گانه انسان را در میدان تکامل فردی و اجتماعی به شرح زیر تربیت کند.

الف - در میدان تکامل فردی

۱- نیروی جسمی او را با تنظیم برنامه غذایی و فراهم آوردن هوای سالم و امکانات ورزشی و تفریحات سالم تقویت نماید. در نتیجه پرورش نیروی بدنی و فراهم آوردن مقدمات آن از وظائف فرهنگی جمهوری اسلامی است.

۲- دولت اسلامی برای تربیت انسان توحیدی موظف است زمینه را برای رشد همه استعدادها آماده سازد و به عهده جمهوری اسلامی است غرائز ۱۴ گانه و نهادهای طبیعی انسان را به رسمیت شناخته در چهارچوب علم و عدل رهبری نماید تا انگیزه‌ها و خواسته و آرزوهای او توحیدی شود و تلاش زندگی را در مسیر تکامل توحیدی آغاز نماید و ریشه‌های روانی انحرافات و جنایات نابود شود.

۳- عواطف و احساسات او را با استفاده از عوامل (۱۰ گانه) تربیت نماید تا دوستی و دشمنی و میل و نفرت او توحیدی شود و از طلسم حب و بغض‌های طاغوتی نجات یابد و ریشه روانی تضادها در میان خانواده و روابط اجتماعی و تضاد طبقاتی نابود شود.

۴- وجدان او را با الگوهای توحیدی پرورش دهد تا آنجا که الله را برترین الگو و معشوق و اله انتخاب نماید و به مقام شهادت لا اله الا الله برسد و یک فرد توحیدی راستین گردد و پیامبر اکرم و ائمه اطهار و مسلمان‌های راستین را به عنوان الگوهای تضمین شده در وجدان خود بپذیرد تا در مقام داوری زشت و زیبا و انتخاب خوب و بد تحت تأثیر الگوها مسیر توحیدی را انتخاب نماید.

۵- خرد او را با معیارهای توحیدی پرورش دهد تا سر دو راهی‌های زندگی و لحظات تصمیم‌گیری هنگام تشخیص صحیح از غلط و صلاح از فساد و حق از باطل منحرف نشود و یک خردمند توحیدی وارد جامعه شود.

۶- نیروی اراده او را با برنامه‌های توحیدی تقویت نماید تا آن‌جا که بتواند هوس‌ها و شهوات پلید را کنترل و در میدان انقلاب در مقابل سختی‌ها و ناملایمات صبور و شکیبا باشد.

۷- هوش او را در میدان بازی‌ها و مسابقات در انبوه سختی‌ها و مبارزات پیروانند تا بر محیط خود مسلط شده بتواند معادلات چند مجهولی زندگی را در میدان اقتصاد و سیاست و مدیریت حل نماید.

۸- حافظه و قدرت یادگیری او را پرورش دهد تا از طلسم افکار پریشان نجات یافته با توجه و دقت در مدت کم معلومات زیاد بیندوزد و با پیاده کردن روش‌های علمی او را صاحب نظر و متخصص بار آورد تا در مسیر لیاقت و استعداد خود انتخاب شغل نماید و نیروهای خود را هدر نهد و نوع‌ها ظاهر گردد.

۹- مهارت‌های مفید انسانی در او ایجاد نماید تا دارای شخصیت واقعی شده در میدان زندگی محتاج شخصیت مصنوعی نشود و برای حفظ شخصیت مصنوعی دست به هر جنایت نزند.

۱۰- عادت‌های پلید طاغوتی را از روان او پاک و عادت‌های توحیدی را در او ایجاد نماید تا زمینه برای انقلاب فرهنگی و مبارزه با سنت‌های طاغوتی در جامعه فراهم و ممکن شود.

۱۱- ادراکات و شناخت‌های ده‌گانه او را با معیارها و متدهای صحیح رهبری نماید تا اندیشمند توحیدی وارد جامعه شده تا در جهان‌بینی گرفتار انحراف نشود و تحت تأثیر مکتب‌های پوشالی شرق و غرب نگردد.

۱۲- نیاز جنسی و عشق و زیباپسندی او را رهبری نماید تا نیروهای خود را در راه هوس‌های شهوانی نفله نکند و این امانت‌های با ارزش را در راه تشکیل یک حلقه کوچک توحیدی به کار برد و با دلی در بست غنچه‌وار با همسری توحیدی ازدواج نماید تا در پناه عشق در بست توحیدی کانونی تربیتی مانند خانه کوچک زهرا و علی به وجود آید و در دامن عشق خالص و صفا و وفا و گذشت و محبت توحیدی فرزندان چون حسن و حسین و زینب تحویل جامعه دهد.

توضیح - اگر دولت اسلامی مسئولیت پرورش نیروهای انسانی را به عهده نگیرد و با معیارهای توحیدی ابعاد ۲۰ گانه انسانی را تربیت نکند استعداد انسان تحت تأثیر معیارهای طاغوتی محیط رنگ و شکل خواهد گرفت و سپس در میدان اجتماع به صورت تضادها و جنایت‌ها و انحرافات دامنگیر دولت و ملت خواهد شد آن‌گاه دولت که به موقع پیشگیری نکرده ناچار از راه مبارزه قیام و اقدام خواهد کرد و آینده جنگ را خدا می‌داند.

ب - در میدان اجتماع

۱- با پرورش حس مسئولیت (با ۷ برنامه تربیتی در میدان اجتماع) زمینه را برای شکستن طلسم (من) آماده و فرد را برای (ما) و جامعه شدن آماده سازد.

تبصره - چون در جامعه توحیدی دموکراسی حکم فرماست و مالکیت شخصی معتبر است و ارزش‌های فردی به رسمیت شناخته شده طبعاً شخصیت انسان‌ها سریع رشد می‌کند و هر روز بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و تمام تلاش‌ها جنبه فردی به خود می‌گیرد و جامعه دور کاکل افراد با شخصیت می‌چرخد.

و کیش شخصیت‌پرستی رواج پیدا می‌کند نصیحت و موعظه و معیارهای اخلاقی علاج این سرطان

نیست فقط پرورش حس مسئول در میدان اجتماع است که می‌تواند انسان را از طلسم (من) نجات دهد، لذا این برنامه از اهم مسئولیت‌های تربیتی دولت اسلامی است و اگر از آن غفلت شود جامعه بدون تضاد طبقاتی اسلامی هرگز تشکیل نخواهد شد و اسلام در ذهنیت باقی خواهد ماند.

۲- پرورش روح انقلاب از راه مبارزه با ظلم و ظالم در هر لباس و هر مقام - و مبارزه با فقر - و مبارزه با جهل و مبارزه با دشمنان اسلام با استفاده از عوامل ۱۰ گانه تربیت از دبستان تا دانشگاه تا در نتیجه نیروهای فعال جامعه انقلابی بار آمده، زمینه‌ای برای انقلاب فرهنگی توحیدی فراهم شود و روح انقلاب فرهنگی فراهم شود و روح انقلاب توحیدی همواره زنده بماند.

۳- پرورش وجدان اجتماعی با الگوهای اجتماعی توحیدی با استفاده از عوامل تربیت تا نیروهای انقلابی جامعه در شوراها هنگام تصمیم‌گیری‌ها تحت تأثیر الگوهای تضمین شده مسیر تکامل توحیدی را طی نمایند و تحت تأثیر بلندگوهای استعمار قرار نگیرند.

۴- پرورش خرد اجتماعی با جلوه‌دادن چهره واقعی حکومت علم و عدل توحیدی با استفاده از عوامل تربیت تا دستگاه قضائی هنگام مقایسه رژیم‌ها و معیارهای اجتماعی تحت تأثیر بلندگوهای استعمار قرار نگیرد و سر راهی‌های تصمیم‌گیری در شوراها مسیر توحیدی را طی نموده، با ملاک حق و باطل و صلاح و فساد توحیدی دآوری نمایند.

۵- جهاد: مبارزه با پلیدی‌ها در جامعه و در صحنه‌های بین الملل و بسیج همه نیروهای فعال جامعه (اعم از نیروی انسانی و مادی) بر علیه پلیدی‌ها تا به تدریج ریشه‌های استعمار بسوزد و زمینه برای رشد توطئه‌های استعماری مناسب نباشد و جمهوری اسلامی از نفوذ استعمار در امان و جامعه همواره واکسینه شده مصونیت داشته باشد.

۶- انقلاب فرهنگی و مبارزه با عادت‌ها و سنت‌های طاغوتی که در اعماق زندگی اجتماعی و روابط انسان‌ها ریشه زده و زمینه جامعه را برای رشد سنت‌های توحیدی نامناسب و شوره‌زار نموده است و مبارزه با معیارهای شخصیت طاغوتی (زور و زر و تزویر) تا آنجا ملاک شخصیت فضیلت و تقوی باشد.

۷- زنده و پویا کردن مساجد و کشیدن آن‌ها به متن جامعه تا از حالت سکوت و سکونی که به وسیله استعمار بر او تحمیل شده، بیرون آید و در برنامه تربیتی با دولت همکاری نماید و مساجد کانون همه حرکت‌های توحیدی و تکامل گردد.

۸- مبارزه بر علیه ناسیونالیسم و شکستن طلسم‌های آن که به صورت نژادپرستی - برتری زبان و انحصارات اقتصادی و امتیازات شغلی و مرزهای سیاسی و جغرافیائی و بلوک‌های بین المللی مسلمان‌ها را و انسان‌ها را از هم دور و در یک حالت نفرت و انزجار محبوس نموده است تا زمینه برای حکومت علم و عدل در جوامع اسلامی و حکومت جهانی توحید فراهم شود و مستضعفین جهان پناهگاهی و امیدی برای انقلاب داشته باشند.

۹- تشکیل خانواده‌های توحیدی به منظور اجرای عدالت اسلامی در محیط خانواده و تاسیس کانون‌های کوچک توحیدی برای تکمیل تربیت انسان‌ها و آماده کردن افراد برای تلاش‌های دسته جمعی در مسیر

تکامل توحیدی.

و به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی سیستم پدرسالاری شرق و مدرسالاری غربی را محکوم می‌کند و خانواده را بر چهار پایه مستحکم (احترام متقابل - تفاهم مشترک - عشق دربست - زیبایی‌های مادی و معنوی) بنا می‌نهد و شیرینی زندگی و ماه غسل را تا آخر عمر تضمین می‌نماید و این جزء وظائف فرهنگی دولت است که جوان‌ها را برای تشکیل خانواده‌های توحیدی تشویق و با وسائل مدرن تبلیغاتی آن‌ها را آگاه و روشن سازد.

۱۰- انقلاب روحانی برای تذکیر و تصفیه معارف اسلامی از فرهنگ میترائیسیم شرقی و معیارهای برهمنیسیم و فلسفه شرق و از نفوذ فرهنگ غرب و تاسیس یک دائرة المعارف اسلامی با متد توحیدی و بر مبنای (کتاب و عمل معصوم و علم) تا روحانیت از نفوذ سنت‌های غیر توحیدی نجات یافته بتواند در میدان انقلاب چهره واقعی اسلام را به جهانیان معرفی نماید.

۱۱- نشان دادن چهره واقعی انقلابی اسلام به مستضعفین از راه تأسیس یک مؤسسه تبلیغاتی مدرن با زبان‌های زنده دنیا و با استفاده از عوامل تربیت و رهبری تمام قشرهای جامعه با معیارهای توحیدی تا آنجا که مبلغین اسلامی مسئولیت مهندسی اجتماعی را به عهده گرفته تمام نیروهای جامعه را در راه هدف‌های توحیدی جمهوری اسلامی بسیج نمایند و نقش خود را (که جایگاه انبیاء است) در جامعه بازیابند. تبصره - ما برای رشد سریع استعدادها و پیشرفت آموزش و مبارزه با جهل و بیسوادی پیشنهاد می‌کنیم. تعلیم و تربیت تا چهار سال ابتدائی اجباری و به عهده دولت و هدف آن صحیح خواندن و درست نوشتن و حساب کردن است و کتاب‌ها زیر نظر کارشناسان و در هر منطقه به زبان مادری خواهد بود. و چهار سال بعد تعلیم و تربیت آزاد اعلام می‌شود و مسئولیت تعلیم و تربیت به سه بخش تقسیم می‌گردد.

بخش اول، آموزش و بالا بردن سطح معلومات در رشته‌های مختلف و مهارت‌های فنی و گوناگون که آزاد است و معلمین متخصص می‌توانند در مساجد یا کارگاه‌ها با موافقت اولیاء دانش‌آموزان معلومات خود را به نوجوانان یاد دهند و انتخاب رشته و معلم و واحد درسی به عهده شاگرد و ولی اوست و زبان‌های خارجی از دوره راهنمائی آغاز می‌شود و یک نفر می‌تواند چند زبان خارجی یاد بگیرد و امتحان بدهد. بخش دوم، تربیت و پرورش ابعاد ۲۰ گانه نوجوان که به عهده روحانیت و در مساجد است. بخش سوم، امتحان آموزشی و تربیتی که به عهده دولت و هر سه ماه یک مرتبه در تمام مناطق یکسان خواهد بود.

و هزینه‌ای که صرف آموزش دوره راهنمائی می‌شود به عنوان پاداش به معلمان داده خواهد شد. حداقل پاداش به معیار قبولی در پائین‌ترین سطح و اضافه پاداش به میزان قبولی در سطح بالا است. و امتحان تربیتی توسط روانشناسان تربیتی در میدان عمل است که پاداش روحانیت هم مانند معلمان به ملاک قبولی و رشد استعدادهای گوناگون نوجوانان خواهد بود.

دولت موظف است برای رهبری و امامت در هر منطقه یک واحد آموزشی و یک واحد تربیتی تأسیس

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

نماید تا الگوی تعلیم و تربیت و راهنمای معیارهای توحیدی معلمان باشد. و هنگام امتحان شاگردان دولتی ملی در یک صحنه و برابر امتحان خواهند داد و برای بالا بردن سطح معلومات دولت می‌تواند به تدریج مواد امتحانی را سخت‌تر و سطح آزمایش را بالاتر بگیرد. در نتیجه افراد لایق چوب ضوابط را نخورده به پری ظرفیت خود درس می‌خوانند و سریع ترقی می‌کنند و افراد کم استعداد به اندازه لیاقت در جهت استعدادش رشد و جایگاه طبیعی خود را در جامعه اشغال می‌کنند. تبصره - هر کس بخواهد تحصیلات خود را در این مرحله متوقف نموده وارد جامعه شود به صورت کارگر ماهر می‌تواند در رشته مورد علاقه و تخصص خود کار نماید.

مرحله سوم، دوره تخصص «تربیت تکنسین» که دوره آن دو سال و به عهده دولت است که با تأسیس کارگاه‌ها و مدارس عالی تخصصی زمینه را برای ایجاد تخصص و تربیت تکنسین در رشته‌های مختلف آماده می‌کند در نتیجه آموزش و امتحان هر دو به عهده دولت است و معلمین خود را از کسانی انتخاب خواهد کرد که در دوره آزاد راندمان و محصول بیشتری داده لیاقت خود را در میدان عمل ثابت نموده باشد. در این مرحله مسئولیت تربیت و رشد سایر استعدادها به عهده مسئولین تربیت و محل آن مساجد خواهد بود و آزمایش رشته تخصص و مسائل تربیتی به عهده دولت و روحانیت است.

مرحله چهارم، دانشگاه: دانشگاه در جمهوری اسلامی مجانی و بدون کنکور است و اصلاً احتیاجی به کنکور نیست زیرا دانشجویی که دوره تخصصی خود را در مدارس عالی پیموده رشته‌اش اسلامی معین است فقط کسانی وارد دانشگاه می‌شوند که پس از پایان دوره تخصصی دو سال هم در ارتش اسلامی به ملت خدمت نموده جان خود را برای فدا شدن در اختیار دولت اسلامی گذاشته باشد و فعالیت او در خدمت نظامی رضایت بخش باشد.

تبصره - دولت هیچ‌گونه مسئولیت شغلی در مقابل مدرک تحصیلی ندارد بلکه کارمندان خود را به ملاک تخصص و تقوی در میدان انقلاب انتخاب خواهد نمود. تبصره - ملاک ترقی و رتبه کارمندان شایستگی در میدان انقلاب به ملاک تخصص و تقوی است و حداقل حقوق تا حد رفاه توسط شوراهای مرکزی تعیین خواهد شد.

چهره نظامی جمهوری عدل اسلامی

۱- به شهادت تاریخ قدرت نظامی اسلام موفق شد در دو جبهه در یک زمان با دو ابر قدرت مبارزه کند، بر شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم پیروز شود. رمز این پیروزی در برتری سلاح نبود و مسلمان‌ها از نظر تعلیمات نظامی برتر نبودند بلکه این پیروزی بی سابقه محصول قدرت تربیتی اسلام بود که مساجد به عهده داشتند. خوشبختانه همان مساجد موجودند بلکه زیباتر شده‌اند و همان برنامه تربیتی (قرآن مجید) موجود است و یک حرف از آن کاسته نشده و اینک طرح نظامی جمهوری اسلامی از همان برنامه اقتباس شده است.

بخش اول، اصول و قوانین مطلق و لا یتغیر.

و بخش دوم، طرحی موقت به صورت تاکتیک نظامی با مراعات شرایط زمانی و مکانی موجود که با تغییر شرایط در چهارچوب اصول توحیدی قابل تغییر است.

بخش ثابت و لا یتغیر نظامی، به مفاد آیه شریفه:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ^۱

و آیه شریفه:

وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ^۲

مسئولیت رهبران نظامی جامعه تنها بسیج نیروی انسانی نیست بلکه باید همه نیروها (قلم، بیان‌ها، عواطف، اقتصاد و نیروی انسانی) را برای جهاد تربیت و بسیج نمایند لذا ریشه قدرت نظامی اسلام در مدرسه‌ها و مسجدها است و کانون‌های تربیتی مسئول بر دوش روح انقلاب هستند.

۳- جهاد اسلامی در میدان عمل در سه رشته پیاده می‌شود.

اول، تبلیغ اسلامی به منظور نشان دادن چهره حکومت اسلامی و توجیه ابعاد گوناگون توحید و زندگی برادری و برابری اسلامی در سطح جهان.

دوم، حرکت تهاجمی و انقلابی اسلامی به صورت مبارزه با پلیدی‌ها در خود و دیگران و مبارزه با ظلم و ظالم در هر لباس و هر مقام و مبارزه با فقر و بدبختی و علل آن و مبارزه با دشمنان اسلام در داخل و خارج در نتیجه قدرت تهاجمی و انقلابی اسلام همواره به حال آماده باش است و حرکت‌های انقلابی از خود فرد آغاز و در افق بین‌المللی به نهایت می‌رسد.

سوم، حرکت تدافعی در مقابل خطرهای موجود و احتمالی (خطر نظامی - ایدئولوژیکی) و این مرحله است که همه نیروها باید شرکت کنند و دفاع بر همه اقشار ملت مسلمان واجب است و به عبارت دیگر، قدرت نظامی توحیدی یک سازمان وسیع تربیتی است و با همکاری مسئولین تعلیم و تربیت این مسئولیت سنگین به ثمر می‌رسد.

۴- کانون‌های تربیتی مسئولند ترس از مرگ را که ریشه همه بدبختی‌های اجتماعی و باعث ضعف و شکست قدرت نظامی است به ترس از عدل تبدیل نمایند و اگر این برنامه با مهارت پیاده شود دو نتیجه مثبت به دست خواهد آمد. یکی، تقوی انقلابی که به نظامی چهره ملکوتی داده او را از تعرض به جان و مال و ناموس مردم باز می‌دارد و چهره زیبای سرباز توحیدی در میدان جنگ را نشان می‌دهد.

دوم، هیچ اسلحه و قدرتی نمی‌تواند سرباز مسلمان را بترساند و به سرباز مسلمان امکان می‌دهد در هر شرایطی به سوی هدف پیش برود و عقب‌گرد نکند، خوشبختانه برنامه‌های ایدئولوژیکی قرآن مجید در میدان عمل ثابت کرده می‌تواند سربازی تربیت کند که به جای ترس از مرگ آرزوی مرگ و شهادت داشته باشد. چنانچه امروز هم در نهضت توحیدی ما دیدند و شنیدند که جوانان انقلابی ما به آغوش مرگ شتافتند

۱. انفال، آیه ۶۰.

۲. صف، آیه ۱۱.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و فریاد زدند توپ و تانک و مسلسل دیگر اثر ندارد.

۵- سرباز مسلمان یک فرد مسئول است قانون نظام وظیفه و قدرت دولت او را به سرباز خانه نیاورده بلکه در پناه تربیت توحیدی در وجدان خود دفاع از مکتب توحید و پرچم اسلام را جزء مسئولیت‌های خود دانسته و خون خود را برای پاسداری از قرآن و نگهبانی از نهال توحید برای نثار آورده است و این حس خدائی در سربازخانه و با تبلیغات خشک نظامی امکان‌پذیر نیست بلکه کانون‌های تربیتی و مساجد می‌توانند با پیاده کردن برنامه‌های توحیدی چنین افرادی بسازند و جوانان صدر اسلام و پاسداران نهضت سند زنده این مدعا است.

۶- سرباز مسلمان هدف دارد و برای تکامل و رسیدن به قرب خدا جهاد می‌کند و به عبارت دیگر، او یک مهره متحرک بی فکر و یک سرباز نیست که کورکورانه فرمان مافوق را اطاعت نماید بلکه او یک سرباز مسلمان است و تمام وجود او جهاد می‌کند.

یعنی فکر و اندیشه او انقلابی است و آگاهانه جهاد و شهادت را انتخاب نموده است عواطف و احساسات او توحیدی است و مرگ و شهادت را انتخاب نموده دوست می‌دارد و از طاغوتیان متنفر است نیروی جسمی او انقلابی است و برای جهاد شب و روز نمی‌شناسد و خسته نمی‌شود. قرآن مجید و مکتب توحید تعهد می‌کند چنین سربازانی تربیت کند و کرده است.

۷- رابطه میان افسران و درجه داران و سربازان رابطه توحیدی و برادری و برابری است و ملاک ترقی و ریاست (رهبری نظامی) تخصص و مهارت در فنون نظامی و تقوی انقلابی است و در محیط نظامی هم (علم و عدل) حکومت می‌کند و شخصیت سرباز و سرهنگ برابر است فقط او به ملاک علم و عدل حرکت نظامی را رهبری می‌کند و اطاعت امرش بر سربازان واجب است و روزی پنج مرتبه در یک صف بدون امتیاز در مقابل الله می‌ایستند.

بخش دوم، طرح موقت و تاکتیک نظامی جمهوری اسلامی.

قدرت نظامی اسلامی در سه کانون متمرکز خواهد شد:

اول، سربازان دیپلمه که برای شرکت در دانشگاه آزادانه قبول مسئولیت کرده‌اند مدت دو سال با تمام توانائی خود از حکومت اسلامی دفاع و در جهاد اسلامی شرکت نمایند.

این افراد زیر نظر فرماندهان نظامی ۴ ماه دوره تخصصی دیده در سنگرهای مختلف وظیفه انقلابی و مبارزه را انجام خواهند داد.

دوم، نیروهای انسانی و مالی که بر حسب وظیفه و احساس مسئولیت دینی آزادانه آمادگی خود را برای جهاد اعلام داشته‌اند و این نیروها در مساجد زیر نظر کارشناسان نظامی بسیج شده مسئولیت‌های محوله را انجام خواهند داد. (نیروی مجاهدین).

سوم، گروه استخدامی که دولت اسلامی از افراد پاک و سالم استخدام و پس از دیدن یک دوره آموزشی و تربیتی مسئولیت‌های انتظامی داخل (در شهرها و روستاها) را به عهده خواهند گرفت و از این گروه می‌توان در رشته‌های نظامی و جهاد و دفاع هم استفاده نمود. (نیروی انتظامی)

تبصره - تعلیمات نظامی مقدماتی تا تیراندازی و شناخت اسلحه و تاکتیک‌های دفاعی در مدارس جزء برنامه‌های تربیتی از دوره سوم (دبیرستان) آغاز خواهد شد و مساجد هم می‌توانند مسلمان‌ها را تا این حد تربیت نمایند.

چهره قضائی جمهوری عدل اسلامی

بخش ۱- اصول ثابت

الف - دادگاه اسلامی مظهر عدل و مجری فرمان‌های الله درباره خلق است و در محیط توحیدی که طرفین دعوی خدا را می‌پرستند و پیش از هر چه به او عشق می‌ورزند اجرای فرمان لیلی کوچک‌ترین اثر منفی در روان مجنون ندارد و به شیرینی قابل تحمل است و به آسانی فصل خصومت می‌شود و کینه و عداوت، در میدان اجتماع رشد نمی‌کند.

آن چه مهم است تربیت انسان توحیدی و تشکیل یک جامعه توحیدی است.

ب - در جمهوری اسلامی به مفاد آیات شریفه و روایات و عمل معصومین حکومت اسلامی و همه مسلمان‌ها یاور مظلوم و دشمن ظالم هستند و دفاع از حق مظلوم وظیفه همه مسلمان‌ها است لذا طرفین دعوی سعی دارند از موضع قدرت دفاع نکنند، در نتیجه جو دادگاه با محیط طاغوتی غرب تطبیق نمی‌کند و قوانین غربی برای خود آن‌ها مناسب است و اقتباس از معیارهای اروپائی محکوم است.

ج - دادگاه اسلامی گوشه‌ای از نظام تربیتی توحیدی است و هدف آن:

۱- شکستن کمر مستکبرین.

۲- بالا بردن شخصیت مظلوم.

۳- تربیت متهم تا بر علیه خود قیام و با توبه در میدان عمل شخصیت خود را باز یابد و فردی پاک وارد جامعه شود.

۴- پرورش تقوی اجتماعی است و اساساً روش اسلام در باره جرم‌ها و جنایات‌ها پیشگیری است، نه مبارزه و نظام تربیتی اسلام قادر است از راه پرورش تقوی سطح جرائم و جنایات را تا حد صفر پائین آورد و برای پرورش تقوی مساجد و کانون‌های تربیتی نقش مهمی به عهده دارند و ترس از مرگ و ترس از قدرت را به ترس از عدل تبدیل می‌کنند و ارزش‌های واقعی انسان را به رسمیت می‌شناسد. در نتیجه با پرورش صحیح ابعاد و استعدادهای انسان شخصیت واقعی او رشد کرده ریشه روانی اکثر جنایات‌ها از بین می‌رود. لذا آن چه مهم است ایجاد محیط سالم و تربیتی با معیارهای توحیدی است و دادگاه خود نمودی از این کانون‌های تربیت است.

د - موضع توحیدی قضات اسلامی.

در جمهوری اسلامی منصب قضاوت از شئون امامت و نمودی از حکومت و عدل است و قاضی شخصیتی والا دارد تا آن‌جا که می‌تواند حاکم را در مقابل فردی معمولی به دادگاه بکشد و محاکمه و محکوم نماید و از قدرت حاکم نترسد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

هـ - دادگاه اسلامی مستقل و به مضمون حدیث شریف: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحْفَ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ»^۱ احکام دادگاه اسلامی به امضای ائمه معصومین و الله جل جلاله رسیده است. و نقض حکم دادگاه اسلامی گناه است مگر در صورتی که طرفین تقاضای تجدید نظر نمایند.

و - [شرایط قاضی اسلامی]

۱ و ۲- قاضی اسلامی باید اسلام شناس و صاحب نظر در حد اجتهاد باشد و اگر پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و قضات صدر اسلام را الگو قرار دهیم قاضی اسلام باید عادل و یک فرد توحیدی در میدان عمل باشد و بر خود و دیگران ظلم و ستم نکرده باشد.

۳- صریح اللهجه و قاطع باشد تا بر علیه خود و کسان و دوستان خود رأی دهد.

۴- با هوش باشد تا بتواند توطئه ستمگران را کشف و موضع ظالم را از مظلوم بشناسد.

۵- شجاع باشد تا از قدرت‌ها نترسد و بر علیه فشارهای درونی خود و بیرونی حکم صادر نماید.

۶- انقلابی باشد و با ظلم و ظالم بلکه با هر پلیدی مبارزه کند و یار مظلومان و دشمن ستمگران باشد. تبصره - زندگی قاضی از طرف حکومت اسلامی در حد رفاه تأمین می‌شود و به اصطلاح چک سفید داده می‌شود و طرز زندگی او بهترین سند تقوی و روح انقلابی اوست و اگر اسراف کرد فوراً از مقام قضاوت برکنار می‌شود.

بخش ۲- طرح موقت و تاکتیکی قضاوت

۱- شورای قضائی: قضات و وکلاء دادگستری در هر منطقه توسط شورای مرکزی قضات تعیین می‌شود. در هر منطقه یک شورای قضائی از قضات و وکلای دادگستری (اعم از شاغل و بازنشسته) تشکیل می‌شود. مسئولیت شورای قضائی اولاً: تعیین نیازهای ضروری و مرز اسراف در زندگی اعضاء شورا و نظارت بر تقوی آن‌ها در میدان عمل است از راه تشکیل پرونده شخصیت و ارجاع پرونده‌ها به شعب دادگستری و رسیدگی به شکایات وارده و مبارزه با ظلم و پلیدی در جامعه (امر به معروف و نهی از منکر) و همکاری با روحانیت در پرورش تقوی اجتماعی.

ثانیاً: ارسال دوفرد از میان خود به ملاک تخصص و تقوی انقلابی به مرکز و شورای مرکزی قضات.

۲- شورای مرکزی قضات - نمایندگان شوراهای قضائی منطقه در مرکز شورائی تشکیل می‌دهند و چون از قضات و افراد صاحب نظر و با تقوی تشکیل شده و مناسب‌ترین شورا برای رسیدگی لوایح و پیشنهادها از دید قضائی هستند و طبعاً لیاقت رهبری جامعه را در مسر تکامل خواهند داشت و نمودی از حکومت علم و عدل خواهند بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۲.

وظائف شورای مرکزی قضات

- ۱- بررسی لوایح و پیشنهادهای دولت و ملت از دیدگاه حقوقی و قضائی و همکاری با شورای رهبری و نظارت بر اجرای عدالت در جامعه و تعیین حقوق قضات و کارمندان قضائی و وکلای دادگستری.
 - ۲- انتخاب دو نفر از میان خود به ملاک تخصص و تقوای انقلابی برای شورای رهبری.
- تبصره - افرادی که برای شورای رهبری انتخاب می‌شوند علاوه بر لیسانس قضائی و اجتهاد اسلامی باید یک دوره حقوق بین‌المللی نیز دیده باشند تا بتوانند مسائل اجتماعی را از دید حقوق در تمام سطح‌ها بررسی نمایند.

تعارف حکیمه چمنی در سال ۱۳۵۷ هجری قمری

دکتر حشمت الله مقصودی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

از روزی که پیروزی انقلاب آغاز شد احساس کردم به علت خفقان شدید دوره قبل از انقلاب مردم کشور ما فرصت بحث در خصائص قدرت جانشین و حکومت آینده نداشتند و تمام نیروهای انسانی به منظور رهایی از وضع موجود و سرنگونی نظام حاکمه بسیج شد و ملت فقط در موج بیم و امید پیروزی و شکست در هیجان و نوسان بود و صاحب نظران و اندیشمندان و دوراندیشان از ترس تفرقه صفوف و پراکندگی اجتماع از پیشنهاد طرح‌های آینده کمتر سخن می‌گفتند چنان‌که می‌دانیم کاندیداهای قدرت دولت موقت با آن‌که تعیین شده بودند شناخته و معرفی نمی‌شدند، زیرا خطر مرگ همه را تهدید می‌کرد. اما اکنون که خلق مسلمان در آستانه پیروزی قرار می‌گیرد و دوره سازندگی آغاز می‌گردد ملت باید اول راه خود را بشناسد و سپس انتخاب کند و عموماً می‌پرسیدند جمهوری دمکراتیک چیست و با جمهوری اسلامی چه تفاوتی دارد؟

۱. این اثر در ۲۴ صفحه توسط انتشارات هادی قم، احتمالاً در زمستان ۱۳۵۷ منتشر شده است. در این جزوه از این منابع استفاده کرده است:

۱- قرآن کریم، ۲- تحف العقول، ۳- الاحکام السلطانیة، ۴- السیاسة و الاقتصاد، ۵- دولة القرآن، طه عبدالباقی سرور، ۶- ترجمه مقدمه دوره فلسفه، سیسیل آنکراند، ۷- اصول کمونیسم، انگلس، ۸- حقوق اساسی، دکتر قاسم زاده، ۹- حقوق اساسی، جواد بوشهری، ۱۰- حقوق بین‌الملل، دکتر صفدری، ۱۱- روح القوانين، مونتسکیو، ۱۲- مقدمه حقوق اساسی، لتون دوگی.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و یا مبانی حکومت اسلامی کدام است؟ و از این قبیل پرسش‌ها...
ضرورت ایجاد می‌کرد که این مسائل از دید مذهبی و سیاسی با استفاده منابع اسلامی و حقوقی جدید بررسی شود و خلاصه‌ای در دسترس همگان قرار گیرد تا مردم طالب مجهول مطلق نباشند.
با حواشی متصدیان و مسئولان وسایل ارتباط جمعی از یک طرف و بعضی از دوستان و کارگردانان و داوطلبان ارشاد در نظام سیاست نوین به طور مستقیم و غیرمستقیم درباره لزوم و فوریت این آگاهی و ضرورت اقدام صحبت کردم. متأسفانه به جهات عدیده‌ای که یادآوری آن ضروری نیست نتیجه‌ای مطلوب نگرفتم، زیرا آنان که آشنا بودند اغلب گرفتار مسئولیت‌های سنگین و مشکلات فراوان بودند و آن عده که در دیگر کشورها انقلاب را رهبری کرده و اکنون به سرزمین خود بازگشته‌اند با من مأنوس نبودند و دیدم فرصت منقضی و دشمن در کمین است، بهتر آن است که به جای مکان‌گیری در کادرها مانند گذشته جبهه‌ها را انتخاب کرده و با الهام از فرمان عمومی و کلی رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی الامام خمینی بدون توقع اشاره خاصه در حد خود وظیفه‌ام را انجام دهم و این مختصر الفبایی است که با شتاب‌زدگی تمام تهیه و در اختیار مبتدیان قرار می‌گیرد و آرزومندم پس از استقرار نظام اسلامی جدید و آرامش همه جانبه در کشور هم ارباب تحقیق و اندیشمندان ما بتوانند با فراغت بیشتر حق مطلب را ادا کنند و هم دانش‌پژوهان با بهره‌گیری از ذخایر معنوی در راه تحقق بخشیدن آرمان‌های انقلاب اسلامی و استقرار حکومت عدل الهی که راه امام زمان (عج) و مهدی امت است توفیق یابند. و هو خیر موفق و معین.

حشمت الله مقصودی

فلسفه حکومت

مقصود از فلسفه حکومت دانستن علت پیدایش آن است و در این مورد نظرات گوناگون ابراز گردیده که بعضی از آن‌ها را در این رساله به اختصار بررسی می‌کنیم.

۱- نظریه قهر و غلبه

طرفداران این نظریه می‌گویند حکومت در اثر زور و قدرت به وجود آمده و هر کس قوی‌تر بود اختیار دیگران را به دست گرفته و به امر و نهی می‌پردازد.

۲- ضرورت زندگی اجتماعی

مقصود این است که چون انسان طبعاً موجود اجتماعی است و بدون دیگران نمی‌تواند زندگی کند پس مجبور است با کمک دیگران زندگی کند. و برای دوام زندگی اجتماعی نظام و قانونی نیاز است و هم‌چنین کسانی که حافظ آن نظم و قانون باشند.

پس حکومت یک ضرورت اجتماعی است و این مکتب را مکتب تعاون می‌گویند.

۳- قرارداد اجتماعی

این نظریه را به روسو نسبت می‌دهند که می‌گوید انسان‌ها با تشکیل جامعه و تشکل سیاسی توافق می‌کنند. از قسمتی از آزادی و حقوق مالی خود به نفع حکومت صرف‌نظر کنند تا بقیه حقوق و آزادی‌های خود را محفوظ نگاه دارند. مثلاً به دولت عوارض و مالیات می‌پردازند که بقیه حقوق آنان تأمین باشد و حکومت از این توافق عمومی به وجود می‌آید.

۴- حفظ منافع سرمایه‌داران

این نظریه به انگلس منسوب است که دولت را مانند تمام تأسیسات اجتماعی دیگر با مبانی اقتصادی و مالی توجیه می‌کند و می‌گوید دولت‌ها تکیه‌گاه سرمایه‌دارانند و برای حفظ منافع آنان پدید آمده‌اند. به نظر ما بیشتر صاحب‌نظران نوع خاصی از واقعیت را بررسی کرده و به حکومت و مملکت معین توجه داشته‌اند و بی‌تردید زندگی اجتماعی یک ضرورت است و انسان همان‌گونه که در مکتب تعاون اجتماعی توصیف شده موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی بدون تشکیل سیاسی سامانی نخواهد داشت و نحوه تشکل سیاسی هر ملت متناسب با رشد عقلی و شعور اجتماعی جامعه خواهد بود.

توجیه حکومت اسلامی

از نظر مذهبی برای لزوم حکومت ادله عقلی و شرعی زیادی ارائه گردیده که بعضی از آن‌ها از نظر شما می‌گذرد.

۱- دلیل عقلی برای ضرورت حکومت اسلامی همان مطلبی است که در نظریه تعاون اجتماعی ذکر گردیده، فقط باید توجه داشت که این تعاون با تعاون اخلاقی موضوع آیه تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى متفاوت است زیرا دومی یک تکلیف است و اولی یک واقعیت و این ضرورت اجتماعی در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: «برای دنیا و آخرت مردم سه چیز ضرورت دارد که اگر نباشد مردم بی‌سامان و پراکنده خواهند شد. دانشمندی فقیه و پرهیزکار، فرماندهی نیکوکار و مورد احترام، و پزشکی بینا و مورد احترام.»^۱

۲- استنباط عقلی، با دلالت التزامی از آیات متعدد قرآن، مانند:

الف) خدا صف‌های رزمندگان و مجاهدین راه حق را دوست دارد.^۲

ب) در مقابل دشمن هر اندازه که می‌توانید خود را نیرومند کنید.^۳

ج) در راه خدا جهاد کنید.^۴

۱. «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ بَفَرَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا فِقِيهِ عَالِمٍ وَرَعَ وَ

أَمِيرٍ خَيْرٍ مُطَاعٍ وَ طَيِّبٍ بَصِيرٍ ثَقَّةٍ. (تحف العقول، ص ۳۱۹)

۲. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا (صف، آیه ۴)

۳. وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (انفال، آیه ۶۰)

۴. وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ (مائدة، آیه ۳۵)

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

- (د) وجوب امر به معروف و نهی از منکر.^۱
(ح) هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت حکم کنید.^۲
(و) دین را به پا دارید و پراکنده نشوید.^۳
(ز) آیات وجوب اقامه حدود و پاداش تبهکاران، مانند دستور مجازات آدم‌کشان و راه‌زنان و مفسدین فی الارض و مبارزه با آشوب‌گران و فتنه‌جویان.^۴

نحوه دلالت آیات

بسیار روشن و بدیهی است که اگر خدا می‌خواهد ملت مسلمان جهاد کند و ارتش مجهز داشته باشد و حدود مذهبی را اجرا کند و قضاوت کند، حقوق جانی و مالی و عرض مردم را رعایت کند، تبهکار را مجازات کند، امنیت و نظم اجتماعی را برقرار سازد ناچار باید ارتش داشته باشد، ستاد فرماندهی داشته باشد، شهربانی داشته باشد، دادگستری می‌خواهد، قاضی می‌خواهد، مجری احکام می‌خواهد، تأسیسات فرهنگی و دانشگاهی احتیاج دارد، و تأسیسات اداری و اقتصادی لازم دارد و همه این کارها نیازمند مخارجی است که بودجه آن باید تأمین گردد و از طرف دیگر تمام این تأسیسات اجتماعی باید به سوی هدف‌های معینی بسیج و هماهنگ گردد و همه این کارها مستلزم تشکیل حکومت و تشکل وحدت سیاسی ملت مسلمان است و بدون تشکیل حکومت و در دست داشتن قدرت‌های لازمه هیچ‌یک از این دستورها به طور کامل اجرا شدنی نیست.

پس اجرای احکام قرآن بدون حکومت اسلامی ممکن نیست. داشتن حکومت اسلامی حق مسلمان است و کوشش برای این منظور یک وظیفه شرعی است و در این خصوص در قرآن آمده است که:
«چرا در راه خدا و مستضعفین پیکار نمی‌کنید؟ همان مردان و زنان و فرزندی که می‌گویند خدایا ما را از این سرزمین ستمکاران بیرون ببر و برای ما کمک و رهبری از جانب خود تعیین کن.»^۵
در این آیه خدا فرمان می‌دهد که در خلاصی مسلمین بکوشید و در راه خواسته آنان که طالب یک دولت و حکومت اسلامی هستند پیکار کنید.
بدیهی است که ملت مسلمان با اعتقاد اسلامی نمی‌تواند در نظام طاغوتی و حکومت کافران و مشرکان و گمراهان راه مذهبی خود را طی کند و ملت مسلمان دولت اسلامی می‌خواهد و جامعه اسلامی با حکومت غیراسلامی نمی‌تواند پیشرفت کند.

۱. تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران، آیه ۱۱۰)

۲. إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (نساء، آیه ۵۸)

۳. أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری، آیه ۱۳)

۴. فَقاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى (حجرات، آیه ۹)

۵. وَ مَا لَكُمْ لَا تقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء، آیه ۷۵)

۳- روایاتی که فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط را متصدی اداره امور مسلمین کرده و به مردم دستور داده که به احکام او عمل نمایند و تمرد و نافرمانی فقیه را تمرد ائمه معصومین: دانسته است. مانند کلام امام حسین(ع) آن‌جا که از یک سو تکلیف فقها و علمای دین را در مبارزه با فساد و جلوگیری از تجاوز ستمکاران بیان کرده و به خاموشان و گوشه‌نشینان با آیات قرآنی هشدار و تذکار می‌دهد و از سوی دیگر می‌گوید جریان امور و احکام در دست علمای ربانی و دانشمندان دینی است که امانت‌دار حلال و حرام خدایند.^۱

و چه سنگین و مشگل است حمل امانت احکام الهی و فرمان حلال و حرام خدا و چه پرمعنی و عمیق است تعبیر امام(ع) «الْأَمْنَاءُ عَلَيَّ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ»

از جمله این روایات مقبوله عمر بن حنظله است و روایات دیگری که در کتب فقهی آمده است.

۴- سیره پیغمبر و روش آن حضرت که حکومت مذهبی تشکیل داد و با یک دست قرآن داشت و با دست دیگرش شمشیر.

۵- روش امیرالمومنین علی(ع) و امام حسن و امام حسین(ع) که مردم با آنان بیعت کرده‌اند و این بیعت الزام به اطاعت در رهبری سیاسی و اجتماعی امامان بود با حفظ مقام اولویت باطنی و رهبری معنوی که آن مقام دور از دسترس عقل انسان‌ها و محتاج به تعیین الهی و تأیید ربانی و افاضه روح قدسی است. نامه‌های مردم به امام حسین(ع) و دعوت امام به کوفه برای این بود که امام با تشکیل دولت اسلامی و رهبری ملت مسلمان را در دست بگیرد و الا امام حسین(ع) به انتصاب خدا و بیان پیغمبر، امام رهبر و هادی علمی و اخلاقی بود و بیعت و عدم بیعت مردم تأثیری در آن مقام نداشت.

۶- دعاها و زیارت‌نامه‌های شیعیان و انتظار ظهور امام زمان(عج) همه و همه برای استقرار حکومت عدل اسلامی در تمام جهان است و کسانی که انتظار ظهور امام زمان(عج) را دارند آن امام را فقط برای پیش‌نمازی معمولی به معنی امروزی کلمه نمی‌خواهند بلکه غلبه اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و اجرای فرامین آسمانی را به وسیله ایشان آرزو دارند.

بنابر این اسلام دین سیاست است. اسلام دین حکومت و دولت است. مذهب اسلام مذهب سیاست و اجتماع است. اسلام با تشکیل حکومت اسلامی و دولت قرآنی کار خود را وسیله پیغمبر آغاز کرده است. و تمام تاریخ مذهب شیعه جنگ با غاصبان حکومت و دولت‌های ستمکار و منحرف، است شیعه با مبارزه‌اش شکل پیدا کرده است. تاریخ شیعه را با قلم خونین نوشته‌اند. و این مذهب همیشه مذهب جنگ و خون بوده است. و در قلب دولت‌ها و حکومت‌ها موجودیت خود را حفظ کرده و هیچ‌گاه با ظالمان و غاصبان سازش نکرده و همیشه می‌گفت: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۲ فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خالق روا نیست.»

۱. مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَيَّ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ. (تحف العقول، ص ۲۳۷)

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص: ۱۵۷

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و به همین دلیل شیعه اولوالامر گناهکار را لایق رهبری نمی‌داند و فرمانش را لازم‌الاتباع نمی‌شمارد.

دولت و حکومت

در کتب حقوقی داخلی و بین‌المللی، دولت به دو معنی آمده است:

- ۱- جامعه‌ای که در قلمرو معینی تحت ریاست قدرت عالی‌ای تشکل سیاسی مستقل داشته باشد آن را دولت می‌گویند و به این معنی دولت همان ملت است که تشکل سیاسی می‌یابد و عناصر تشکیل‌دهنده آن عبارت است از جمعیت، قلمرو، قدرت سیاسی یا حکومت.
- ۲- معنی دیگر دولت همان قدرت سیاسی یا حکومت است که اداره امور کشوری را به عهده می‌گیرد.

اقسام حکومت

حکومت از نظرهای مختلف تقسیم‌بندی شده است که از جمله تقسیم‌بندی‌ها عبارت است از:

- ۱- تقسیم به اعتبار افرادی که جامعه‌ای را اداره می‌کنند.
- ۲- تقسیم به اعتبار میزان دخالت مردم در اداره کشور.

قسمت اول

به اعتبار تقسیم اولی ممکن است حکومت کشوری را یک نفر یا چند نفر اداره کنند و اگر چند نفر کشوری را اداره کنند یا آن چند نفر محدود خواهند بود یا نامحدود و بی‌شمار. هرگاه یک نفر کشور را اداره کند آن حکومت ممکن است دیکتاتوری یا استبداد و یا مشروطه سلطنتی باشد و اگر چند نفر اداره کنند ممکن است حکومت اشرافی یا جمهوری فدرال یا دیکتاتوری جمعی یا جمهوری دمکراتیک باشد.

قسمت دوم

انواع حکومت از لحاظ میزان دخالت مردم در اداره کشور.

۱- حکومت دیکتاتوری

در این نوع حکومت مردم در سرنوشت خود دخالتی ندارند. دیکتاتور یا شخص مستبد هم قانون وضع می‌کند، هم قضاوت می‌کند، و هم قدرت اجرایی را در اختیار دارد.

اقسام دیکتاتوری

دیکتاتوری ممکن است فردی یا جمعی باشد و دیکتاتوری جمعی هم دو قسم است:

- ۱- **دیکتاتوری یا استبداد فردی**، در این حکومت فرد همه کاره کشور است مانند کلیه سلاطین دوره‌های استبدادی کشورهای روسیه، اروپا و ایران.
- ۲- **دیکتاتوری یا استبداد جمعی**، در این حکومت یا عده‌ای اشراف و بزرگان و به قول بعضی

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

کله‌گنده‌ها اختیار کشور را در دست گرفته، اداره می‌کنند که در این صورت حکومت اشرافی و یا دیکتاتوری افراد محدود است. و یا حزب معینی به عنوان حزب حاکم تمام اختیارات را به دست می‌گیرد و به بقیه احزاب و صاحب‌نظران مجال سخن نمی‌دهد و این دیکتاتوری حزبی است.

۲- حکومت مشروطه سلطنتی

در این حکومت یک نفر به عنوان شاه در رأس مملکت قرار می‌گیرد و از نظر شکل حکومت فردی است اما از لحاظ محتوا قوانین کشور اختیارات پادشاه را کنترل می‌کند و شاه در کشور مشروطه فقط سلطنت می‌کند نه حکومت.

البته این تعریف در کتاب و قانون تحقق پیدا می‌کند ولی در عمل دیده شده که حکومت مشروطه سلطنتی غالباً همان استبداد است که در قالب قوانین و مقررات تحمیلی یک طرفه رنگ عوض می‌کند و استبداد در ماسک مشروطیت عمل می‌کند.

۳- حکومت جمهوری

در این نوع حکومت، حاکمیت ناشی از ملت است و مردم سرنوشت خود را معین می‌کنند و به جای این که دولت قیم مردم باشد نماینده ملت است و توده مردم در انتخاب شخص یا اشخاص (بسته به این که جمهوری فدرال باشد یا ساده) دخالت می‌کنند.

مونتسکیو می‌گوید: «هنگامی که در جمهوریت مجموع ملت زمام امور را به دست می‌گیرد این طرز حکومت دموکراسی است.»

حکومت در مقابل مردم مسئول است و با شرایط و ضوابط خاصی رئیس جمهوری انتخاب می‌شود که ممکن است انتخاب او یک درجه یا دو درجه باشد و هر زمان که برخلاف شرایط قرار داد و ضوابط عمل کند مردم او را از کار برکنار می‌کنند.

جمهوری اسلامی و دموکراتیک

جمهوری اسلامی و دموکراتیک هر دو از این جهت است که مردم در انتخاب افراد مورد نظر خود دخالت می‌کنند شبیه یکدیگرند ولی از جهات دیگر جمهوری اسلامی هم با جمهوری دموکراتیک فرق دارد و هم با نظام سلطنت. و اینک این فرق را بررسی می‌کنیم.

۱- در جمهوری اسلامی آزادی اراده مردم را قانون کلی خلقت و نظام طبیعی آفرینش که از آن به قانون آسمانی و الهی یا سنه‌الله تعبیر شده است کنترل می‌کند ولی در جمهوری دموکراتیک انسان‌ها از این قید هم آزادند.

مثال: در نظام دموکراتیک اگر کسی خودکشی کند جرم نیست زیرا او آزاد است ولی در نظام اسلامی انسان مخلوق خداست و اراده خداوند حاکم بر آزادی اوست و به او اجازه خودکشی نمی‌دهد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

مثال: در نظام دموکراتیک اگر دو فرد بالغ عاقل با یکدیگر رابطه جنسی داشته باشند منعی نیست چون دو انسانی آزاد از هر قید و بند با رضایت و طیب خاطر اقدام کرده‌اند، ولی در نظام اسلامی شرف انسانی محترم است و خدا اجازه سوء استفاده از غرایز و سقوط به درجات حیوانی را نمی‌دهد. در جمهوری اسلامی قوانین جاریه کشور با قرآن تطبیق می‌گردد و حق و باطل در قوانین موضوعه با وحی سنجیده می‌شود لکن در جمهوری دموکراتیک تمایلات و خواسته‌های مردم معیار حق و باطل و درستی و نادرستی قوانین است.

مثال: هنگامی که تجار و کسبه به رباخواری عادت کردند و در سیستم بانک‌داری کشور با روش ربخ مضاعف خو گرفته‌اند حکومت دموکراتیک هم هیچ منعی نمی‌بیند که در جهت تمایلات مردم حرکت کند لکن در حکومت اسلامی قرآن جلو این استثمار را می‌گیرد و اعلام می‌کند: **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا** «بیع حلال و ربا حرام است.»

۳- در جمهوری اسلامی مذهب دارای ضمانت اجرایی مادی است و تخلف از قوانین مذهبی دارای مجازات است لکن در جمهوری دموکراتیک اسلام ضمانت اجرا ندارد.

مثال: میگزاری در نظام دموکراتیک جرم نیست ولی در حکومت اسلامی تازیانه می‌زنند.

۴- حکومت جمهوری اسلامی تشکل سیاسی و مذهبی است ولی جمهوری دموکراتیک نسبت به مذهب بی تفاوت است.

توضیح اینکه در جمهوری اسلامی مذهب در متن زندگی سیاسی و اجتماعی مردم قرار می‌گیرد لکن در سیستم دموکراتیک، اسلام بیگانه از خط مشی دولت است. و این اسلامی است که هم با نظام کمونیست سازش دارد و هم با نظام سلطنتی و نظام دیکتاتوری، زیرا در این حال یک امر درون ذاتی و یک اعتقاد باطنی و قلبی و پیوند خالق و مخلوق است و در امور اجتماعی و سیاسی مردم دخالتی ندارد.

۵- جمهوری دموکراتیک در کشور اسلامی باعث جنگ داخلی و نفاق و دورویی و کشمکش دولت و ملت خواهد شد زیرا دولت اسلامی نیست، فرهنگ اسلامی نیست. قانون اسلامی نیست، ارتش اسلامی نیست، قوانین اسلامی نیست، گرچه اسلام را طرد نمی‌کند اما در عین حال اسلام رسماً هم حمایت نمی‌شود لکن مردمی که مالیات می‌دهند مسلمانند، آن‌ها که عوارض می‌دهند مسلمانند، آنان که اکثریت مردم کشور را تشکیل می‌دهند مسلمانند، آن‌ها که شهبای محرم پشت بام‌ها فریاد الله اکبر کشیدند مسلمانند. آنان که در مساجد و منابر افشاگری از ظلم کرده‌اند، مسلمانند. آنان که بیشتر بودجه مملکت را تأمین می‌کنند مسلمانند، آنان که در تاسوعا و عاشورا راهپیمایی کردند مسلمانند، آنان که در عید فطر به نماز عید پرداخته و پس از آن به راهپیمایی پرداختند مسلمانند. و همین مردم مسلمان هستند که بودجه عمده کشور را تأمین می‌کنند. و این همه مبارزات را به خاطر اسلام کرده‌اند و هرگاه حکومت این کشور و قانون این مملکت تجلی خواسته‌های این مردم نبود، عواطف مردم پشتیبان دولت نخواهد بود. مردم به سویی می‌کشند و

۱. بقره، آیه ۲۷۵.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

دولت به سوی دیگر. زیرا حکومت در جهت خواسته‌های اکثریت مردم حرکت نمی‌کند، و فرهنگ اسلامی ضمانت اجرایی ندارد و ملت مسلمان به حکم وظیفه شرعی خود را مکلف به پیروی از دولت غیراسلامی نمی‌بیند و اگر مالیات ندهد و یا اظهارنامه مالیاتی درست تنظیم نکند چون دولت را غاصب و غیرمذهبی می‌بیند گناه نکرده است و در نتیجه بین اکثریت مردم و هیئت حاکمه جدایی فکری و روحی و مادی به وجود می‌آید و این کشمکش‌ها و دلسردی‌ها موجب شکاف عمیق و نهان کاری و پرده‌پوشی‌های روزافزون می‌گردد و همان اختلال‌های نظام شاهنشاهی بار دیگر در زندگی مردم با شدت بیشتری بروز و ظهور خواهد کرد.

هر کس به خوبی می‌داند یکی از علل مهم واژگونی نظام سلطنت همین بود یعنی هیئت حاکمه عاطفه مشترک با مردم نداشت و قوانین مصوبه در جهت تمایل اکثریت نبود.

لکن در جمهوری اسلامی این اختلاف وجود ندارد. چون دولت در جهت احساس عمومی اکثریت (که در کشور ما همان احساس مذهبی است) حرکت می‌کند. قاضی او در فصل خصومت خود را در مقابل دو قدرت مسئول می‌بیند یکی قدرت قانون و دیگری قدرت الهی که پشتوانه آن قانون است، استاد دانشگاه و دبیر دبیرستان خود را هم مأمور دولت می‌دانند و هم مجری احکام خدا. چنین استاد و معلمی در نظر شاگرد علم‌فروش و مزدور نیست بلکه یک مقام مقدس و ربانی خواهد بود و آن‌گاه معلم احساس می‌کند مقام واقعی خود را باز یافته است و تحمل محرومیت مادی برای دستیابی به ارزش‌های معنوی برای او آسان می‌گردد و ارتش اسلامی در همان حال که از کشور خود دفاع می‌کند تنها ارتش خلقی نیست بلکه هم خلقی و هم خدایی است و در این نظام اگر سربازی کشته شود در راه بت کشته نشده بلکه در راه خدا کشته شده، پس او شهید است. چون در راه انجام وظیفه‌ای جان سپرده که آن وظیفه را شارع مقدس اسلام برای او معین کرده است، کشته‌ای که به خدا معتقد نباشد خورش در بارگاه الهی بی‌ارزش است، ممکن است در دنیا نامی از او بماند ولی در آخرت جایی نخواهد داشت، ولی سرباز مسلمان اگر کشته شود چون از فرمان الهی اطاعت کرده هرگز نمی‌میرد، او زنده است و شهید واقعی است.

در جمهوری اسلامی از آن‌جا که سرباز بقاء و ابدیت خود را در جانپازی می‌بیند مسئله مرگ برای او حل شده است و مرگ پلی است که او را از یک زندگی موقت و ناقص و فناپذیر به جهان باقی و جاویدان می‌برد و تمام سربازان مسلمان گاردی خواهند بود جاویدانِ جاویدان به معنی واقعی. زیرا به خدای جاویدان خواهند پیوست، و چنین مقامی برای سرباز جمهوری دمکراتیک یا نظام دیگری نخواهد بود. زیرا آنان یا فدای انسانی می‌شوند مانند خود یا فدای خاک و هرکس، هرچه را بخواهد خدا همان را به او خواهد داد و هرکس در هر راه فدا شود با همان نیت محسوس خواهد شد. «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» یعنی هرکس با محبوب خود خواهد بود.

ع در جمهوری دمکراتیک خطر دیکتاتوری حزبی و دسته جمعی کشور را تهدید می‌کند، ولی در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص: ۱۸۳.

جمهوری اسلامی دیکتاتوری جایی ندارد.

زیرا در جمهوری دمکراتیک همان‌طور که دانستیم تمایلات ملی راهنمای دولت است و هر حزب که نیرومندتر باشد کشور را اداره می‌کند و هرگاه مانند حکومت مشروطه سلطنتی حزب نیرومند در پوشش دمکراتیک راه استبداد پیش گیرد و مانند کشور سوسیالیستی شوروی دیواری آهنین در کشور به وجود آورده و تحت عنوان آزادی‌خواهی هر اندیشه و قلم و بیانی را مهار کند. ملتی که در سنگر قانون اساسی مملکت تکیه‌گاهی برای دفاع حقوق خود ندارد ناچار خواهد بود روش مبارزه دوران اختناق گذشته را برای سقوط حکومت تجدید کند. لکن در جمهوری اسلامی این خطر منتفی یا کمتر خواهد بود زیرا نیروی کنترل‌کننده‌ای آزاد و خارج از دسترس انسان‌ها همه تمایلات و خط‌مشی‌ها و قوانین و قدرت‌ها را کنترل می‌کند و آن کتاب آسمانی و وحی الهی است، چون کسی حق دستبرد در آن را ندارد، و تغییرپذیر نیست، و مانند قانون اساسی دوران مشروطیت هر دیکتاتوری نمی‌تواند ماده‌ای دلخواه به آن اضافه کرده و او را دگرگون کند. لذا این کتاب مستقل به عنوان پشتوانه و نگهبان آزادی هرگونه استبداد و قانون خودسرانه ناهماهنگ را نفی کرده و با نور الهی و آسمانی خود تاریکی‌ها را روشن و خود مختاری‌ها را طرد خواهد کرد.

در جمهوری اسلامی، نه مجتهد قانون‌گذار است نه امام، نه پیغمبر، که تمام آنان مطیع خدا هستند و در برابر او مسئول، قانون‌گذار فقط خداست، اگر برسید پس مجالس تقنینیه چه می‌کنند جواب این است که مجالس در کیفیت اجرای هدف‌های الهی قوانین را تصویب می‌کنند، به عبارت دیگر نسبت قوانین عادی و اساسی کشور به قرآن مانند نسبت قوانین عادی است به قانون اساسی هر مملکت. یعنی قانون اساسی اصول کلی را بیان می‌کند و قانون عادی طرز پیاده شدن آن اصول را.

مثال ۱- پیغمبر اسلام می‌گوید «نکاح سنت من است»، مجلس شورا قانون ثبت ازدواج را می‌گذارد.^۱

مثال ۲- اسلام می‌گوید: «هنگام معامله سند تنظیم کنید»، و مجلس در کیفیت تنظیم اسناد قانون ثبت اسناد را تصویب می‌کند.^۲

مثال ۳- «اسلام امر به عدالت می‌کند.» قوه تقنینیه مقررات سازمان قضائی و امثال آن را تصویب می‌کند.^۳

در جمهوری اسلامی، پیغمبر حق تغییر قانون را ندارد و او یک دیکتاتور و قدرت فوق قانون نیست.^۴ به همین جهت مردم به پیغمبر اعتراض می‌کردند. و در شرایط بیعت خلفای اسلامی این حق برای ملت محفوظ بود که در صورت تخلف از مقررات الهی او را عزل کنند، و عثمان به همین دلیل از طرف مردم خلع شد، زیرا خلق مسلمان به او می‌گفت: تو از قانون منحرف شدی، و به همین علت بود که مرد عرب به خلیفه

۱. «الْكَاحُ سُنَّتِي» از پیغمبر (بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰)، وَ أَنْكُحُوا الْأَيَّامِي «زن و مرد مجرد را وادار به ازدواج کنید.» (نور، آیه ۳۲)

۲. وَ لِيَكْتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ (بقره، آیه ۲۸۲)

۳. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ (نحل، آیه ۹۰) اَعْدِلُوا (مائده، آیه ۸)

۴. مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ. (يونس، آیه ۱۵)

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

دوم خطاب می‌کرد که اگر تو کج روی، تو را با این شمشیر راست خواهیم کرد. ملت در حکومت اسلامی به قانون خدا تکیه می‌کند و با نیروی الهی هر فرد یا حزب دیکتاتور فرعون صفت را سرنگون می‌کند و همواره رسم و راه و روش پیغمبران و پیروانشان چنین بوده و خواهد بود که مرد خدا زیر بار زور نخواهد رفت.

۷- در حکومت دمکراتیک برای تصدی قدرت عالیه کشور از نظر اخلاقی صفت خاصی شرط نیست لکن در حکومت اسلامی اولی الامر باید عادل باشد همان‌گونه که در امام جماعت و قاضی و مفتی این عدالت شرط است.

۸- در حکومت اسلامی رهبری و فرماندهی قابل وراثت نیست یعنی هرگاه مردم با دادن رأی مستقیم یا غیر مستقیم متعهد شدند از شخص معینی فرمان ببرند این صلاحیت امر و نهی و فرماندهی به بازماندگان رهبر اعم از رئیس‌جمهوری یا سلطان مشروطه منتقل نمی‌گردد.

۹- در جمهوری اسلامی انسان را با همه ابعاد وجودی‌اش اداره می‌کند در حالی که جمهوری دمکراتیک ناچار است معیارهای ناقص و محدودی را به عنوان مابه‌الاشتراک پایه تشکل سیاسی خود قرار دهد.

بدین توضیح که حکومت اسلامی با انسان کار دارد. یعنی هر کسی که انسان است، در هر لباس، در هر مقام، با هر رنگ، با هر شکل، با هر زبان، در هر نوع، در هر جنس، با همه حقوق انسانی و وحدت انسان‌ها را از کلمه توحید جستجو می‌کند. یعنی چون همه انسان‌ها مخلوق خدایند پس همه مساوی هستند و همه یکی خواهند بود. و اگر ما این عامل را از دست بدهیم مجبوریم به خاطر هم‌زبانی، هم‌خونی، هم‌وطن بودن، هم‌کار بودن، هم‌قطار بودن، و امثال این کلمات متحد شویم و تمام این عوامل خارج از وجود ما است و قدرت تشکل معنوی و روحی را ندارد. لکن در وحدت توحیدی دل‌ها متشکل است و جان‌ها متحد که **أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ**^۱، رابط وحدت خداست نه خلق، نه خاک، نه خون، متحد جان شیران خداست، جان گرگان و سگان از هم جداست.

معنی این کلام، نفی محبت‌های وطن و نژاد و قوم و عشیره نیست بلکه سخن در تشخیص عامل اصلی از عامل فرعی و تبعی است.

۱۰- حکومت اسلامی ادغام و ترکیبی از حکومت خلق و خالق است یعنی دولت اسلامی هم الهی است و هم مردمی.

خدایی است به این اعتبار که صلاحیت دولت با ضوابط مذهبی تعیین می‌گردد و خطوط اصلی رهبری و سیاست کلی را خدا معین کرده است، مردمی است به این اعتبار که افراد ملت با استفاده از حقوق الهی و طبیعی خود مانند حق آزادی اراده و تساوی هم حق انتخاب دارند و هم حق عزل و هم حق دخالت در قوای تقنینی و امور جاریه کشور و چون این حقوق از طرف خدا به مردم داده شده پس حاکمیت ملی و انتخاب نمایندگان ملت با رعایت ضوابط دینی یک امر خدا مردمی یا حقی و خلقی است و چون به دستور و

۱. انفال، آیه ۶۳.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ^۱ و أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۲. در مجلس شورا شرکت می‌کنند آن مجلس شورا هم مذهبی است و هم سیاسی و در آن اراده خدا و مردم دخالت می‌کند. البته نه به این معنی که مردم شریک خداوند بلکه مردم در صراط مستقیمی که خدا معرفی کرده است حرکت می‌کنند و تمام کارهای مردم در عین این که مردمی است خدایی هم هست. به همین جهت می‌بینیم در قرآن کریم دشمن ملت مسلمان دشمن خدا و دوست ملت مسلمان دوست خدا است و جنگ با ملت مسلمان جنگ با پیغمبر و خداست و متهم به این اتهام را محارب می‌گویند.

و هم‌چنین امام باقر(ع) عمل درختکاری و کشاورزی خود را در عین این که کار مردمی است عبادت و کار خدایی می‌داند.^۳

لکن در حکومت‌های دمکراتیک و غیراسلامی چون ضوابط مذهبی وجود ندارد حکومت صرفاً خلقی و مردمی خواهد بود.

جمهوری کارگری و پرولتاریا

در این حکومت انسان در حد یک ماشین ارزش دارد و بس و تمام معنویات تابعی است از متغیر سیستم اقتصادی، و همه وجود یک انسان در داس و چکشی خلاصه می‌شود، غافل از این که مغز خلاق انسان امروز کمباین را جانشین داس کرده و مته‌ها و پتک‌های الکتریکی، جایگزین چکش گردیده است و انسان ماشین اقتصادی و اسیر جبر طبیعت نیست بلکه او موجودی آزاد است.

در جمهوری اسلامی به جای این که انسان با داس و چکش معرفی شود با قلم و بیان مشخص می‌گردد و به جای حرکات مکانیکی وجود انسان اعمال مغزی و روحی او معیار انسانیت اوست که کار داس و چکش از ماشین هم ساخته است ولی قلم و بیان و اندیشه خاص آدمی است و ماشین را از آن بهره‌ای نیست.

جمهوری اسلامی کارگر را آن‌چنان با آغوش باز می‌پذیرد که می‌گوید: هر کس در حد کوشش کار خود باید بهره‌مند گردد با این تفاوت که کار در اسلام با ایمان توأم و همه جای قرآن ایمان با کار و کار با ایمان توأم ذکر گردیده است. که ایمان کار قلب و مغز است و عمل کار جسمی و مادی و کارگر وقتی انسان کامل و واقعی است که هم کار معنوی داشته باشد و هم مادی نه کار ماشینی و مکانیکی تنها، که در آن صورت موجودی از خود بیگانه و با بیگانه یگانه خواهد بود.

از سوی دیگر مفهوم کار در جمهوری اسلامی مانند جمهوری کارگری (به اصطلاح بعضی‌ها دمکراتیک) منحصر به ارّه یا تیشه یا بیل و کلنگ نیست بلکه کار تمام نویسندگان، مخترعان، گویندگان، معلمان، طراحان، شعراء، هنرمندان، اندیشمندان، پزشکان، قاضیان، ادیبان، جامعه‌شناسان همه و همه کار است و

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. شوری، آیه ۳۸.

۳. رجوع کنید به کتاب «جهت اندیشه‌های مذهبی».

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

هرچه از کار ماشینی به کار فکری می‌رسیم ارزش کار بیشتر و اهمیت آن نمایان‌تر و خلاقیت انسان بارزتر است، شما که فقط داس را از کشاورزان و چکش را از صنعت‌گران برای قاطبه آن‌ها انتخاب کرده‌اید برای شیمیست‌ها و فیزیک‌دانان و ریاضی‌دانان و میکروب‌شناسان و جامعه‌شناسان و اندیشمندی که در بهبود و تحول و تغییر جسم و جان انسان‌ها بالاترین سهم‌ها را دارند چه سهمی قائل شده‌اید؟

جمهوری اسلامی مدافع حق به معنی عام و وسیع کلمه برای هر انسان است. در هر طبقه و مقام از هر جنس و نژاد نه تنها انسان بلکه حق حیوان و گیاه و جماد هم در این نظام محترم است.

۱۱- در حکومت اسلامی مسئولیت و معافیت از طبقه پایین به بالا نسبت معکوس دارد به این معنی که هر قدر انسان در حکومت اسلامی مقام بالاتر داشته باشد مسئولیت او سنگین‌تر و معافیت او کمتر است و از طبقه بالا به پایین مسئولیت کمتر و معافیت بیشتر، در باب مسئولیت رهبری از علی(ع) روایتی نقل می‌کنند که فرمود: «چون خدا مرا پیشوای مردم قرار داده بر من لازم است که در لباس و مسکن و خوراک خود سخت‌گیری کنم تا فقرا به من اقتدا کنند و توانگران سرکشی نکنند.»^۱

و قرآن کریم در باب زنان پیغمبر می‌گوید: «اگر شما همسران پیامبر مرتکب جرم شوید عذاب شما دو برابر زنان دیگر خواهد بود.»^۲

در تمام حکومت‌های سلطنتی و جمهوری مطلب عملاً برخلاف روش یاد شده و برعکس است یعنی هرکس زورمندتر، متمکن‌تر و در طبقه اجتماعی بالاتر است. راحت‌تر می‌تواند از چنگ قانون فرار کند و بیشتر می‌تواند از معافیت استفاده کند. آیا در کدام کشور سراغ دارید رؤسای احزاب حاکم با طبقات فقیر جامعه مشابه زندگی کنند و در چه نظام حکومتی رئیس جمهوری یا پادشاه مملکت تنها با دو پیراهن زندگی می‌کند. آن‌گونه که رهبر شیعیان علی(ع) زندگی کرد؟

سمهودی نقل می‌کند روزی که حجرات پیغمبر را در اطراف مسجدالنبی خراب می‌کردند یکی از بزرگان اشک می‌ریخت و التماس می‌کرد و می‌گفت: این خانه را خراب نکنید، بگذارید این اثر باقی بماند تا مسلمانان جهان ببینند و بدانند رهبر مسلمین در چه خانه‌ای زندگی کرد و با امپراطوران دنیا چه تفاوت دارد و پیغمبر از مال دنیا چه داشت؟

۱۲- در حکومت اسلامی دولت امانت‌دار است نه مالک. هم قدرت مادی دولت امانت است یعنی کلیه اموال و دارایی او و هم قدرت معنوی او، یعنی پست‌ها و مقام‌ها و مراتب اداری و نظامی با حفظ این سمت که هرچه مقام برتر مسئولیت سنگین‌تر و هرچه نعمت بیشتر شکر آن مشکل‌تر است.^۳

و در این مورد خوب است خوانندگان عزیز خودشان نظام مذهبی را با دیگر نظام‌های زمان گذشته و حال مقایسه کنند و ببینند چگونه صاحبان قدرت‌ها عمری خود را مالک‌الرقاب پابره‌نه‌های جامعه می‌دانند

۱. «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخَلْقِهِ فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۰)

۲. مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ (احزاب، آیه ۳۰)

۳. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (نساء، آیه ۵۸)

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و آن‌گاه که بر اسب قدرت سوار شدند چگونه بر پیکرش تازیانه می‌زنند و اموال عمومی را چگونه به یغما می‌برند و در مسند ریاست و فرماندهی و وزارت و صدارت که جز گوشت و خون و رنج و فداکاری مردم نیست چه فخرفروشی که نمی‌کنند و چه انتظارها که ندارند.

۱۳- از خصایص حکومت اسلامی امر به معروف و نهی از منکر و نظارت مردم بر مردم است. یعنی مردم آگاه حق دارند معایب را متذکر شده و از مفسد جلوگیری کنند و در اثر این انتقاد سازنده جامعه اسلامی می‌تواند رشد کند و قرآن می‌گوید: برتری ملت مسلمان در گرو فرضیه امر به معروف و نهی از منکر است.^۱ گرچه دولت موقت اسلامی در نظر دارد وزارتخانه‌ای به این منظور تأسیس کند ولی از نظر ما هنگامی که آمرین به معروف و ناهین از منکر مأمورین وزارتخانه باشند و در پوشش استخدام کشوری انجام وظیفه کنند چون جیره‌خوار دولت هستند و مطیع مقررات ناشی از سلسله مراتب، در نتیجه آن آزادی حقیقی را در حفظ حدود اسلامی و قدرت نهی از منکرات دولت و مقامات مافوق خود را نخواهند داشت، بنابر این یا باید این وزارتخانه با ضوابطی خاص تشکیل گردد که رعایت سلسله مراتب دست و پاگیر و مانع آزادی انتقاد نباشد و یا این هیئت باید به صورت سازمان مستقلی در نحوه عمل وزارتخانه‌ها و عموم مردم با توجه به ضوابط معروف و منکر نظارت کند.

و السلام خیر ختام

حشمت الله مقصودی

فارغ‌التحصیل دکترای قضائی، حقوقی

نگارشی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

دکتر خلیل خلیلیان

پیشگفتار

ما ملت مسلمان ایران، انقلابی بس شکوهمند برپا کردیم. انقلاب کردیم تا به سال‌ها رنج و غارت‌زدگی از سوی سوداگران بین‌المللی پایان دهیم. انقلاب کردیم تا کشوری آباد و آزاد برای خود بسازیم. جالب توجه آنکه این انقلاب یک «انقلاب مسجدزاد» بود، انقلابی با ریشه‌های عمیق اسلامی و همین نیرو بود که مردم مبارز ما را تا بدین مرحله از موفقیت رسانید، و از این پس نیز باید بکوشیم تا مبادا کسانی با وسوسه بیابند و دین ما را از راه سیاست کشورمان جدا کنند.

۱. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران، آیه ۱۱۰)

اسلام جدا از سیاست نیست. اسلام جدا از سیاست، هرگز یک دین خداپسند نمی‌باشد، و سیاست بدون اسلام هم جز سرسپردگی مجدد در برابر جهان‌خواران شرق و غرب، انجामी بهتر نخواهد داشت. در این لحظات پر تب و تاب که کشورمان در انتظار یک نظام ثابت جمهوری اسلامی به سر می‌برد و می‌رود که قانون اساسی‌اش را به تصویب برساند، صدای جمهوری اسلامی ایران دست به تهیه برنامه‌ای زیر عنوان «نگرشی بر قانون اساسی» زد. رادیو از کلیه هم‌میهنان دعوت کرد تا نظر به اهمیت بحث قانون اساسی، هر روز دقایقی را پای گفتار ما بنشینند. انگیزه اصلی در تهیه این برنامه آن بود که با زبانی ساده، ولی با محتوایی کامل و عمیق، برای هموطنان شرح داده شود که قانون اساسی چیست، چه فایده‌ای دارد و چه نقشی را قانون اساسی در جامعه و کشور ما بازی می‌کند.

این برنامه بیشتر جنبه آموزشی داشت. تهیه کنندگان می‌خواستند رسالت اسلامی تعلیم و تعلم را در سطح گسترده کشور از راه میکرفون رادیو انجام دهد. چه این نیاز همگانی را احساس می‌کردند که همه بدون استثناء باید بدانند که قانون اساسی چیست و چگونه می‌توان آن را به تصویب رسانید.

پس هدف از نگاشتن این کتاب در دو چیز خلاصه می‌شود:

نخست آنکه با هم‌میهنان عزیز خود توجهی خاص به مسأله قانون اساسی مبذول داریم، زیرا قانون اساسی یک برنامه پایه‌ای و تقریباً ثابت است که اگر خوب تهیه نشود، مشکلات جبران‌ناپذیری به وجود می‌آورد. مشکلاتی که چه بسا نسل‌هایی از عواقب ناگوار آن رنج ببرند.

قانون اساسی قانون جرایم رانندگی نیست که هر لحظه بتوان به سادگی آن را تغییر داد. قانون اساسی برنامه کار و خط مشی ثابت دولت و ملت است در طول سال‌ها و بلکه قرن‌ها. مثلاً آمریکا کمی بیش از دویست سال است که قانون اساسی خود را همچنان حفظ کرده است.

هدف دوم آنکه صدای جمهوری اسلامی در آستانه تهیه و تصویب قانون اساسی می‌کوشید تا به هم‌میهنان آگاهی‌های لازم را بدهد به این انگیزه که اگر آنان چیزی را تصویب می‌کنند، نه تنها از اصول که از جزئیات آن نیز به خوبی آگاهی داشته باشند. یک چنین قانون اساسی را باید با چشمانی کاملاً باز به تصویب رسانید، تا مبادا خدای نکرده مردم چیزی را بپذیرند که از یک‌سو عده‌ای آنان را متهم کنند که با چشم و گوش بسته این قانون را تصویب کرده‌اند، و از سوی دیگر، بر اثر نارسائی‌ها و نقص‌های واقعی خود قانون، مشکلات بزرگی را برای خود و نسل‌های آینده کشورشان پدید آورند.

اکنون این نوشته‌ها، گرد آورده‌ای است از مقالاتی که نویسنده برای برنامه «نگرشی بر قانون اساسی» یا جای دیگر تهیه کرده، و هم از سایر تحقیقاتی که او ضمن بحث‌های دانشکده‌ای با دانشجویان در میان می‌نهاده است.

خلیل خلیلیان

تابستان ۱۳۵۸

قانون اساسی چیست؟

همه کم و بیش معنای قانون را می‌دانند. مثلاً وقتی می‌گویند قانون کار همه می‌فهمند که مقصود مقرراتی است که کارگر و کارفرما باید هر دو رعایت کنند. در قانون کار مثلاً نوشته شده که کارفرما باید شرایط مساعد و بهداشتی کار را فراهم کند، باید حقوق کارگر را درست و کامل بپردازد، باید برایش مرخصی و اوقات استراحت را منظور کند. از سوی دیگر باز در همین قانون کار نوشته شده که کارگر نباید به ماشین آلات و ابزار کار خسارت وارد آورد، نباید از وقت کار بکاهد، نباید منافع مشروع کارفرما را ضایع کند. پس می‌بینیم که قانون چیزی به جز یک سلسله «باید»ها و «نباید»ها نیست. یا به گفته دیگر، «بکن» و «نکن»ها. قانون دستور می‌دهد که فلان کس باید چنین کاری را بکند و یا از انجام فلان کار خودداری نماید.

اکنون مثال دیگر برای روشن تر شدن معنای قانون: قانون خانواده یعنی بیان وظایفی که زن و مرد باید در زندگی و روابط زناشویی خود، آنها را انجام دهند. در این قانون هم یک رشته وظایف آمده که زن و شوهر هر دو یا یکی از آنها باید انجام دهند و هم برخی چیزهایی که باید از آنها خودداری کنند. مثلاً مرد باید با همسر خود خوش رفتاری کند. باید از عهده مخارج خانواده‌اش برآید، مرد نباید بی‌جهت اقدام به طلاق کند، نباید در تربیت کودکان خویش سستی و اهمال ورزد.

بنابر این می‌بینید چگونه مجموعه «باید»ها و «نباید»ها قانون را تشکیل می‌دهد.

این تعریف ساده قانون است. به بیان دیگر، قانون یعنی یک سلسله حق‌ها و تکلیف‌ها. زیرا هر کس در اجتماع حقی دارد حتماً تکلیفی هم در برابر آن حق باید انجام دهد. مثلاً وقتی که کارگر حق دارد که مزد شایسته بگیرد، در برابر آن باید کار شایسته هم انجام بدهد. یا اگر زن حق دارد از شوهرش نفقه بخواهد، در برابر مکلف است وظایف زناشویی را هم نیکو انجام دهد.

حق همیشه با تکلیف همراه است

پس ملاحظه می‌کنید که همه ما معنای قانون را به خوبی درک می‌کنیم، چیز بغرنج و مشکلی نیست. از این گذشته اغلب ما با برخی از قوانین آشنا هستیم و یا لاقلاً اسم آنها را شنیده‌ایم؛ مثلاً قانون کار، قانون خانواده، قانون تجارت، قانون راهنمایی و رانندگی، قانون بیمه و از این قبیل.

البته هریک از این قانون‌ها مخصوص دسته‌ای خاص از مردم کشور است. مثلاً قانون کار که مخصوص طبقه کارگر و کارفرماست. اما یک دانشجو به لحاظ آنکه دانشجو است هرگز کاری با آن ندارد. یا قانون تجارت که مخصوص بازرگانان است، زن خانه‌دار یا دهقان قاعدتاً نباید با این قانون سروکار پیدا کند. همین گونه قانون راهنمایی و رانندگی که مخصوص کسانی است که اتومبیل و وسایل نقلیه دارند.

پس می‌بینید که هر قانونی با گروه مخصوصی از مردم کشور سروکار دارد. یا هر قانونی روابط خاصی را در اجتماع تنظیم می‌کند، و اما افراد دیگر با قوانین دیگر سروکار پیدا می‌کنند. با این همه در هر کشور یک قانونی هم وجود دارد که مربوط به همه افراد آن کشور بدون استثنا می‌شود.

همه مردم با قطع نظر از شغل و حرفه و مقام و موقعیت‌شان، در این قانون سهیم هستند. این قانون همان قانون اساسی است.

پس نخستین ویژگی قانون اساسی آن است که شامل همه افراد کشور بدون استثنا می‌شود. خوب به نظر شما چه چیزی را باید در قانون اساسی بنویسند تا همه افراد در آن شریک و سهیم باشند؟ همه افراد کشور اعم از کارگر، دهقان، خانه‌دار، دانشجو، مهندس، دانشگاهی، پزشک، روشنفکر، عامی، تاجر، کاسب، خرد و یا بزرگسال همه و همه با قانون اساسی سروکار دارند. حالا می‌خواهید بدانید چه چیزهایی را در قانون اساسی باید نوشته باشند؟ واضح است، باید چیزهایی را در آن بنویسند که مربوط به ماهیت مشترک همه افراد جامعه می‌شود. روشن‌تر بگوییم، ما همه پیش از آنکه به طبقات مختلف تقسیم شویم و پیش از آنکه کارگر، کارمند، کشاورز، خانه‌دار، دانشجو و غیره باشیم همه انسانیم.

«انسانیت» وجه مشترک همه ماست. انسانیت وجه مشترک همه افراد کشور است. پس باید در قانون اساسی چیزی را بنویسند که حقوق و آزادی‌های انسان و انسان‌ها را در بر می‌گیرد.

بنابر این دانستید که قانون اساسی قبل از هر چیز یک سند تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های انسان است. هر انسانی به لحاظ آنکه انسان است حق آزادی دارد، استقلال و شخصیت فردی می‌خواهد، می‌خواهد آزاد زیست کند، آزاد فکر کند و آزاد تصمیم بگیرد. و خلاصه آنکه مجموع حقوق و آزادی‌های اساسی فردی را باید در قانون اساسی ذکر کنند.

پس اگر کسی از شما بپرسد قانون اساسی یعنی چه؟ بگویید: قانون اساسی یعنی سند حقوق و آزادی‌های اساسی فرد فرد ما. آری، در قانون اساسی پیش از هر چیز باید معلوم شود که افراد کشور در وهله نخست از چه حقوق و چه آزادی‌هایی برخوردارند.

اما فراموش نکنیم ذکر حقوق و آزادی‌های بشر به تنهایی کافی نیست که افراد کشوری را به سعادت برساند. مثلاً در قانون اساسی گذشته ایران که یادگار مشروطیت بود اصل ۸ تا ۲۴ متمم آن به ذکر حقوق افراد ملت پرداخته بود. ولی دیدیم که این حقوق چگونه اجرا شد. اگر آن حقوق و آزادی‌ها اجرا می‌شد آیا ملت ما به چنان روزگار سیاهی در می‌افتاد؟

پس قانون اساسی به تنهایی ضامن سعادت جامعه نمی‌تواند باشد، بلکه باید به یک مسأله مهم دیگر نیز پردازد و آن مسأله اجرای این حقوق و آزادی‌ها در مملکت است. قانون اساسی باید تعیین کند که چه دستگاهی باید عهده‌دار اجرای حقوق مردم باشد. دولت باید به چه شکلی پدید آید و چگونه مملکت را اداره کند که به حقوق و آزادی‌های مردم لطمه‌ای وارد نیاید.

در اینجا است که بحث حکومت و دولت پیش می‌آید. یعنی دستگاهی که عهده‌دار اجرای صحیح حقوق و آزادی‌های فردی است. پس در کنار بیان حقوق و آزادی‌های اساسی افراد، قانون اساسی باید سازمان حکومت را هم طرح‌ریزی کند. برنامه‌های اساسی و بنیانی دولت را طوری تنظیم کند که حقوق فرد فرد مردم به بهترین وجهی تضمین گردد.

اکنون بیاییم و یک بار مطالب گفته شده را خلاصه و تکرار کنیم.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

در پاسخ این سؤال که قانون اساسی چیست، آن را چنین تعریف کردیم:
قانون اساسی یعنی یک سند اساسی و بنیادی برای کشور که در آن دو چیز نوشته می‌شود:
اول، حقوق و آزادی‌های اساسی افراد کشور
دوم، اساس و پایه‌های حکومت و دولت
پس قانون اساسی یعنی «تعیین حقوق و آزادی اساسی» شما، و باز قانون اساسی یعنی «تعیین اساس حکومت و نحوه اداره کشور» شما.

اکنون که قانون اساسی را شناختید خود به خود خواهید دانست که ما در این کتاب چه مسائلی را عنوان خواهیم کرد.

از سویی گفتیم در قانون اساسی حقوق و آزادی‌های اساسی ملت تعیین می‌شود. بنابر این، ما باید این حقوق و آزادی‌ها را تعریف کنیم. مثلاً بگوییم آزادی بیان یعنی چه؟ آزادی کار یعنی چه؟ و اساساً خود کلمه آزادی چه معنایی دارد.

از سوی دیگر گفتیم، قانون اساسی یعنی تعیین اساس حکومت یا تعیین برنامه‌های اساسی دولت برای اداره مملکت. بنابر این، ما باید درباره شکل حکومت و سازمان‌دهی دولت نیز مفصلاً باهم گفتگو کنیم. تا این جا با دو مطلب مهم به خوبی آشنا شدیم:

یکی آنکه دانستیم قانون اساسی چیست؟ (= سند حقوق و آزادی‌های اساسی افراد کشور و برنامه اساسی کار دولت)

و دیگر آنکه دانستیم در قانون اساسی چه مطالبی باید درج گردد.

اکنون سؤال سوم را مطرح می‌کنیم. آن اینکه:

قانون اساسی را چگونه و بر اساس چه چیزی می‌نویسند؟

بسیار خوب، شاید این مطلب را بسیار شنیده باشید که پس از انقلاب مشروطیت وقتی که خواستند قانون اساسی را برای ملت ایران بنویسند، تنی چند از نمایندگان مجلس شورا با تشکیل کمیته‌ای مشغول کار شدند.

آنها قانون اساسی چند کشور مانند بلژیک، فرانسه و بلغارستان را برداشتند و به تقلید و اقتباس پرداختند و البته کمی هم رنگ اسلامی بر آن پاشیدند.^۱ آن روزها ملت ایران کمتر از مردم امروز ما آگاه بودند. شاید نمی‌دانستند که این کار نه تنها یک تقلید خفت‌آور بود بلکه نوعی در یوزگی هم به شمار می‌رفت. می‌دانید چرا؟ زیرا اگر ما خودمان هیچ فرهنگ و منبع اصیلی نداشته باشیم شاید در صورت نیاز جایز باشد که از همسایه وام بستانیم. ولی ما که ملت مسلمانیم باید نخست ببینیم آیا معارف و تعالیم اسلامی ما پاسخ‌گوی

۱. به زودی «تاریخچه قانون اساسی در ایران» را خواهید خواند.

نیازهایمان هست یا نه. باید بررسی کنیم و ببینیم حقوق و آزادی‌های بشر در اسلام چگونه بیان شده و سپس نحوه اداره کشور بر چه اساسی در اسلام پی‌ریزی شده است. چه بسا اگر این کاوش‌ها را بکنیم خواهیم دریافت که معارف اسلامی بهترین مبنا و منبع برای نوشتن یک قانون اساسی مترقی و انسانی خواهد بود.

اما گذشتگان ما این کار را نکردند و دیدیم قانون اساسی‌ای که بوی غرب می‌داد چگونه ماهیت اسلامی را از دستگاه‌های دولتی ما جدا کرد و رفته رفته در طول سال‌ها این جدایی بین دین و سیاست را بیش‌تر و بیش‌تر نمود. به مرور زمان هرچه فاصله ما و ملت ما از دین بیشتر می‌شد وابستگی‌اش به غرب و امپریالیست‌های جهان‌خوار افزون‌تر می‌گردید و خلاصه آن شد که نباید بشود.

قانون اساسی را باید از روی چه منبعی نوشت؟ اگر خواهان تکرار تجربه تلخ گذشته هستیم و می‌خواهیم دوباره قانون اساسی‌ای داشته باشیم که از اسلام فقط اسمی برایمان باقی گذارد، باید منابع غربی را نخستین سرمشق خود قرار دهیم. باید از روشنفکران بی‌اطلاع از معارف اسلامی تقاضا کنیم که به فرهنگ‌های حقوقی غرب و شرق مراجعه کنند و دوباره معجونی تهی از روح اسلام برایمان بسازند.

اما اگر به راستی از ادعاهای توخالی غرب و شرق سرخورده‌ایم و طرفداری‌هایشان را از حقوق بشر دیده‌ایم که با چه ماهیت و منطقی بوده و هست، باید یک باره به اسلام پناه ببریم و از کسانی که اسلام‌شناس هستند تقاضا کنیم قانون اساسی‌ای برای ما بنویسند که هماهنگ با روح اسلام و تعالیم بلند پایه این دین باشد.

هر کشوری که می‌خواهد قانون اساسی بنویسد از عقیده و ارزش‌های خاص جامعه خود الهام می‌گیرد. زیرا درست است که همه کس از آزادی، عدالت، مساوات و برادری و برابری دم می‌زند. ولی این کلمات نزد هر ملتی مفهومی خاص خودش را دارد. عدالت اقتصادی در جامعه کمونیستی هرگز به معنای عدالت اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری نمی‌تواند باشد. آزادی بیان و عقیده در دموکراسی شرق (یعنی در کشورهای کمونیستی) مفهومی خاص دارد که در کشورهای غربی همان آزادی جز یک دیکتاتوری کور تعبیر دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

دموکراسی در کشورهای کمونیستی یعنی دیکتاتوری طبقه کارگر و هرکس که خلاف منافع این طبقه را بگوید اصلاً ضد خلق است و به شمار نمی‌آید تا حق اظهار رأی داشته باشد. اما همین دموکراسی وقتی در کشورهای سرمایه‌داری عنوان می‌شود، رنگ دیگری به خود می‌گیرد، در آن جا دموکراسی به معنای رأی اکثریت همه طبقات مردم است هرچند که در عمل بر اثر تبلیغات سرمایه‌داران همین اکثریت نیز در مسیر تعیین شده آنان گام خواهد برداشت.

پس نخست برای آنکه حقوق و آزادی‌های بشر را در قانون اساسی بنویسیم و عدالت و مساوات و برابری و دموکراسی را تشریح کنیم باید ببینیم به چه مرام و آیینی پایبند هستیم.

انسان بی‌عقیده و بی‌تفاوت هرگز قادر نخواهد بود از عهده این کار برآید. همچنین آدمی که هرچند درس خوانده و باسواد باشد و هرچند که حقوق کشورهای مختلف را مطالعه کرده باشد، ولی معلومات

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اسلامی کافی نداشته باشد باز نخواهد توانست نوشتن قانون اساسی را در یک کشور جمهوری اسلامی عهده‌دار گردد. اکثریت مردم ما مسلمانند. آنان به تجربه دریافته‌اند که تنها اسلام است که ضامن استقلال آنان در برابر قدرت‌های جهان می‌باشد. جنبش‌های متعدد این ملت و انقلاب‌هایی که تاکنون برپا کرده، همه به نیروی اسلام بوده که به ثمر رسیده است. بنابر این، باید در قانون اساسی این ملت، اصول عالی و مترقی همین دین پیاده شود و نه غیر آن.

دریوزگی از دموکراسی غرب یا رژیم‌های ظاهر فریب شرق، دردی از این ملت دوا نمی‌کند. اگر بخواهند آزادی‌ها و دموکراسی‌های سرمایه‌داری غرب یا سوسیالیستی شرق را برای ما بنویسند و قانون اساسی ما را به رنگ شرق یا به رنگ غرب در بیاورند، طولی نخواهد کشید که ملت ما دوباره جذب منبع همین قدرت‌ها می‌شود. این ملت باید روی پای خود بایستد و گدایی نکند، گدایی در هیچ زمینه، نه در اقتصاد و نه در فرهنگ و نه در حقوق.

حقوق ما و قانون اساسی ما باید ریشه و منبع اسلامی داشته باشد. باید کسانی عهده‌دار نوشتن مواد آن بشوند که نه تنها حقوق‌دان به معنای امروزی باشند بلکه در حقوق اسلامی نیز تبحر کافی هم داشته باشند. حقوق‌دان مجذوب کتاب‌های غربی به کار تهیه قانون اساسی برای یک کشور اسلامی هرگز نمی‌آید. البته با این بیان مطالعات تطبیقی را تخطئه نمی‌کنیم. چه اینگونه مطالعات حتماً لازم است و چه بسا که عالی بودن ارزش‌های اسلامی را مسلم‌تر می‌نماید و ما خود در این کتاب این کار را خواهیم کرد.

در این جا ما به سئوال سوم هم پاسخ گفتیم. یعنی اگر از شما بپرسند که قانون اساسی را از روی چه منبعی باید بنویسند، خواهیم گفت از منبعی که به خودمان تعلق داشته باشد، منبعی که سایه ابر قدرت‌های ثروت‌خوار جهان بر فرازش نمی‌گسترده، از منبعی که خدای جهان به ما ارزانی داشته و اراده کرده است که اگر تعالیم اسلام را در کشور خود برپا بداریم، چنگ و دندان هیچ استعمارپیشه‌ای به جانمان کارگر نخواهد افتاد.

قانون اساسی را باید اسلام‌شناسان بنویسند؛ یعنی حقوق‌دانان اسلام‌شناس، اقتصاددانان اسلام‌شناس، جامعه‌شناسان اسلام‌شناس، سیاست‌داران اسلام‌شناس و سایر متخصصان و کارشناسانی که همه بهره کافی هم از علوم مورد نیاز روز و هم از ایمان و اسلام‌شناسی داشته باشد. اینانند که باید گرد هم بنشینند و با ارج نهادن به اراده ملت، مواد قانون اساسی را تهیه کنند.

سپس آن را بر همگان عرضه کنند تا ملت معارف اصیل خود را در قالب کلمات ببیند و اگر دید به راستی اینها همان چیزهایی است که مورد اعتماد و پذیرش اوست، با یک رفراندوم از تصویب نهایی خود بگذراند.

تاریخچه قانون اساسی در ایران

اکنون می‌خواهیم درباره تاریخچه قانون اساسی در ایران، برایتان صحبت کنیم. ولی تنها قصد ما نقل خاطرات گذشته نیست، بلکه می‌خواهیم بدانیم در گذشته بر این ملت، تحت عنوان و نام قانون اساسی چه گذشت، تا اگر تجربه خوبی بود آن را باز هم تکرار کنیم و اگر اشتباه‌هایی در کار بود این بار هشیار باشیم

و صحیح‌ترین راه را برای خود برگزینیم.

ما در عمر سیاسی خود تجربه قانون اساسی را تنها یک بار داشته‌ایم. البته هستند کشورهایی که بارها قانون اساسی خود را با توجه به تغییر نظام‌های اجتماعی و با نیازمندی‌های جدیدشان تجدید کرده‌اند. مثلاً در شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷ اولین قانون اساسی در سال ۱۹۲۴ به تصویب رسید و بعد در ۱۹۳۶ دومین، و در سال ۱۹۷۷ آخرین متن تجدید نظر شده قانون اساسی آن کشور پدید آمد. در آمریکا هنوز قانون اساسی ۱۷۸۷ حکومت می‌کند. در آن سال نمایندگان ایالات متحده در فیلادلفیا گرد هم نشستند و قانون اساسی فدرال را از تصویب گذراندند.

فرانسه از همه بیشتر در تهیه و تدوین قانون اساسی تجربه داشته است. تاکنون متجاوز از ده قانون اساسی در این کشور پدید آمده که این وضع بیشتر یادگار ایام متزلزل و بی‌ثبات انقلاب‌شان می‌باشد. در ایران نخستین قانون اساسی را به سال ۱۳۲۴ قمری، شش ماه پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، نوشتند و در دی‌ماه همان سال بود که آن را به تصویب مجلس شورای ملی هم رساندند. البته این یک ابتکار صدرصد نوظهور در کشور ما نبود، زیرا حدود ده سال پیش از آن تاریخ، میرزا ملکم خان کتابی در زمان ناصرالدین شاه نوشت زیر عنوان: «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران». در این کتاب اصول و چهارچوبی برای حکومت ایران ترسیم کرده بود که هرچند نویسنده جرأت نکرد دم از سلطنت مشروطه بزند، ولی با زیرکی خاصی مطلق بودن سلطنت را نفی کرده و حکومت «قانون» را جایگزین آن ساخته بود. اینگونه تلاش‌ها نیز از مقدمات جنبش ملت ایران به شمار می‌رفت تا روزی که همه پیا خاستند و پرچم مشروطه را برافراشتند. نخستین کاری که ملت کرد تشکیل مجلس شورای ملی بود. یعنی حدود ۲ ماه پس از فرمان تاریخی مظفرالدین شاه که از ترس یورش ملت صادر کرده بود، مردم نمایندگان خود را برگزیدند و به مجلس شورا فرستادند.

در آن هنگام حکومت مشروطه ما فاقد قانون اساسی بود. ولی این امر به خوبی احساس می‌شد که یک کشور آزاد شده از یوغ استبداد نمی‌تواند بدون داشتن یک برنامه ثابت و تعیین شده چرخ‌های سیاست و حکومت خود را به گردش درآورد. اجداد ما به فکر تهیه قانون اساسی افتادند، ولی می‌دانید به چه چیزی روی آوردند؟ به چند تن از رجال تحصیل کرده و اروپا دیده، یعنی به تنی چند از فلان‌الدوله‌ها و فلان‌السلطنه‌ها.

البته باید اذعان کرد که در نخستین دوره مجلس شورای ملی نمایندگان موجه و آبرومندی گردهم آمده بودند. گویی اکثریت آنان نمایندگان واقعی ملت بودند. در میان اسامی نمایندگان مجلس اول، نام‌های خانوادگی جالبی وجود داشت که همه معرف شغل اصلی نمایندگان بود، مانند: تیرفروش، علاقه‌بند، کلاه‌دوز، معمار، صابون‌پز، سمسار، زرگر. این نمایندگان وظیفه خود را با ایمان بسیار انجام دادند. البته در میان آنان چند شاهزاده و یا اعیان زاده قاجار هم وجود داشت.

نوشتن قانون اساسی را به کمیته‌ای واگذار کردند که اعضایش از اعیان و اشراف انتخاب شده بودند. ظاهراً این انتخاب به خاطر آن بود که آنان را مردانی تحصیل کرده و اروپا رفته می‌دانستند، مانند حسن

پیرنیا معروف به مشیرالدوله یا برادرش مؤتمن‌الملک.

امروز که ما این قضایا را در دورنمای تاریخ می‌نگریم تأسف می‌خوریم که چرا ملت ما در حساس‌ترین لحظات تاریخ، هویت خود را فراموش می‌کرد و مرعوب دستاوردهای اروپا و غرب می‌شد. این غرب‌زدگی همیشه بلای جانمان بوده و هنوز هم هست. رجال صدر مشروطه هنگام نوشتن قانون اساسی پیش از هر چیز به منابع اروپایی روی کردند. زیرا هنری بیش از آن نداشتند. آنان کتاب حقوق فرانسه را گویی بهتر از مباحث فقهی ملت مسلمان می‌شناختند. بنا به نوشته ایران شهر، صنیع‌الدوله هدایت، مهدیقلی‌خان هدایت، مخبرالسلطنه و دیگران نشستند و قانون اساسی بلژیک و همچنین فرانسه و چند کشور دیگر از جمله بلغارستان را به پیش روی خود گذاشتند و متنی را به عنوان قانون اساسی تهیه و به ملت ایران تقدیم کردند. نخستین طرح ۵۱ ماده‌ای قانون اساسی، ۱۲ روز پس از افتتاح مجلس تهیه و از سوی مشیرالدوله، صدراعظم وقت، به مجلس داده شد. این طرح که رنگ و بوی دولتی داشت به مذاق مجلس شورا خوش نیامد و نمایندگان مردم مقررات آن را کافی نیافتند. از این رو خود به مشورت نشستند و دست به اصلاح برخی از مقررات آن بردند. در تاریخ قانون‌گذاری ما مشخص نیست که چه نمایندگانی دقیقاً در تهیه قانون اساسی دست داشتند. شاید علت این امر از بین رفتن بسیاری از مدارک مجلس در واقعه به توپ بستن آن به وسیله محمد علی شاه بوده باشد.

به هر حال نمایندگان مجلس، قانون اساسی را اصلاح کردند و برای تصویب به دربار فرستادند، و این نشانه آن بود که ملت ایران هنوز به آن مرحله از رشد نرسیده بود که تشخیص دهد دربار نباید قیم و سرنوشت‌ساز او باشد. نه این که طرح صدراعظم قبلاً از سوی مجلس رد شده بود، این بار نوبت تلافی بود که دربار هم به تحریک صدراعظم از تصویب قانون اساسی خودداری کند.

دولت و دربار با همه مندرجات قانون اساسی که فرآورده نمایندگان ملت بود، موافق نبودند. مثلاً نمایندگان مردم وجود مجلس سنا را زائد می‌پنداشتند. آنان همچنین حاضر نبودند که اختیار انحلال مجلس به دست دولت سپرده شود. محمدعلی میرزا، ولیعهد، از پیش خود در متن قانون اساسی دست برده بود. مثلاً مجلس سنا را حتماً لازم می‌پنداشت و خلاصه نمایندگان چنان برآشفتمند که روزی یکی در نطق خود چنین شکوه را سرداد:

«اگر نظام‌نامه (یعنی قانون اساسی) متعلق به مجلس است باید مجلس آن را اصلاح و تصویب نماید و اگر نظام‌نامه دولت است بسته به میل خودشان است هر چه تغییر و تبدیل می‌خواهند بدهند... اگر نظام‌نامه (یعنی قانون اساسی) صحیح است دیگر این تغییرات و نوشته‌های خارج برای چیست؟ باید از حضرات و کلا پرسید که این ترتیبات را قبول دارند یا نه؟»

آن گاه همه و کلا به استثنای چند وکیل فریاد برآوردند که خیر ما قبول نداریم.

بالاخره کمیسیونی تشکیل شد مرکب از ۵ نفر. در این کمیسیون نمایندگان دولت و مجلس گرد هم نشستند و قرار شد اختلافات همدیگر را حل کنند. حدود ۱۱ مورد میان‌شان اختلاف وجود داشت که برخی به نفع دولت، یعنی دربار، و برخی هم به نفع مجلس یعنی ملت، فیصله یافت.

و بدین ترتیب متن نخستین قانون اساسی ایران تهیه و برای صحنه به اصطلاح همایونی به دربار فرستاده شد. البته این قانون بسیار ناقص بود بطوری که ۵۰ روز پس از تصویب آن، مجلس دوباره هیئتی را از چند فلان‌الملک و فلان‌السلطنه انتخاب کرد، تا به تکمیل قانون اساسی کمر همت ببندند. دوباره در پیوزگی شروع شد و قوانین بلژیک و فرانسه و کشورهای بالکان منبع الهام‌بخش آنان گردید. بدین سان متمم قانون اساسی را ظرف هشت ماه نوشتند و به اصطلاح و زعم خودشان بهترین اصول دموکراتیک غرب را برای ملت ایران تضمین کردند.

قانون اساسی ما بدینگونه به وجود آمد. یعنی در واقع برای یک کشور اسلامی برنامه اساسی کار سیاست و حکومت‌شان با غرب‌زدگی تمام طرح‌ریزی شد و همان گونه که ملاحظه می‌کنید ملت ایران خود در تهیه قانون اساسی‌اش هیچ نقشی نداشت. زیرا نه از تصویب خود او گذشت. یعنی هیچ رفتارندومی در کار نبود، و نه آنکه آن قدر رشد داشت که متخصصانی باسواد و بصیر و به ویژه اسلام‌شناس را برگزیند و به آنان مأموریت تهیه و تدوین قانون اساسی را بدهد. و آنگاه دیدیم نتایج یک چنین دموکراسی غرب‌زده را که بیش از هفتاد سال ملت ستم‌دیده ما را به بند کشیدند و تازه هر بار که مقررات یک چنین قانون اساسی را کافی برای ارضای شهوات خود ندیدند، با خیمه‌شپ بازی رضاخانی و آریامهری مجلس مؤسسان برپا کردند و غلامان حلقه به گوش را بر سر آخور نشانندند و مثلاً سلطنت پهلوی را تا قیام قیامت بر ملت مسلمان ایران تحمیل کردند.

اینها حقایق تاریخ است و امروز ما می‌توانیم در پرتو انقلاب اصیل اسلامی آنها را بی‌پرده باز گوئیم. باید از آنها پند گرفت و به قول قرآن مردم باید از آنها بسی عبرت بیاموزند.

زیربنای قانون اساسی آینده ما

ما با انقلاب بی‌نظیر خود به دنیا ثابت کردیم که در زندگی، انسان‌های با وجودی هستیم؛ رشد داریم، مصمم و با اراده پولادین هدفی والا را در زندگی دنبال می‌کنیم. انقلاب ما در تاریخ به راستی بی‌نظیر بود و چنان که دیدیم در جهان غوغایی اعجاب‌آور برانگیخت. باتوجه به نهادهای روحانی و اسلامی این انقلاب و بسیج‌هایی که از مساجد و در ایام مذهبی صورت می‌گرفت باید آن را یک انقلاب مسجدزاد معرفی کرد. همه فریادها و حرکت‌ها و جنبش‌هایمان از مسجد شروع می‌شد. به رهبری روحانیت بیدار و متعهد همه به خیابان‌ها می‌ریختند و در روزهای بزرگ مذهبی بود که میتینگ‌ها و راهپیمایی‌های این ملت مسلمان دوربین‌های خبرنگاران و تلکس‌های خبرگزاری‌های جهان را کانون فیلم و خبر ساخته بود.

فلسفه این پیروزی را باید در توان‌مندی ایدئولوژی انقلاب جستجو کرد. روزی جمال‌الدین اسدآبادی می‌گفت: بیماری روانی ملل افسرده شرق در جدایی دین از سیاست‌شان نهفته است. دین اسلام یعنی ایدئولوژی خاص ما. هنگامی که ما خود را با نیروی اسلامی مجهز نکنیم یعنی در زمینه سیاست از این نیروی عظیم مدد نگیریم، یقیناً دشمن از موضع قدرت با ما سخن خواهد گفت.

علت این امر روشن است. زیرا وقتی که ما به جای الهام از ارزش‌های خاص خود، مفاهیم ایدئولوژیک و ارزش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دیگران را پذیرا شویم وابستگی فکری خود را به مکتب‌های دشمنان‌مان اعلام داشته‌ایم. از سویی دیگر، ضعف و بردگی فکری محال است که اسارت و استعمار مادی را به دنبال نداشته باشد.

با هم سری به تاریخ بزنیم تا این موضوع روشن‌تر شود. در تاریخ مبارزات سیاسی ایران هر زمان که مردم از اسلام یعنی ایدئولوژی ویژه خود کمک گرفتند و با این نیرو وارد صحنه مبارزات سیاسی شدند، به پیروزی رسیدند. و برعکس هرگاه که دین را فراموش کردند یا روشن‌فکرانی با الهام از تمدن استعماری غرب در گوش‌شان زمزمه جدایی دین از سیاست کردند، سر از اسارت روس و انگلیس یا امریکا در آوردند. سرگذشت هم‌بستگی دین و سیاست در جامعه ما حدیثی است که همه می‌دانند. از این رو ما باید همیشه دین را هم‌گام و در متن سیاست خود نگاه بداریم تا بتوانیم مستقل و روی پای خود بایستیم. و یقین بدانیم هر لحظه‌ای که فکر کنیم یا دیگران این فکر را به ما تزریق کنند که اسلام باید از سیاست ما جدا باشد نتیجه حتمی آن جذب شدن به یکی از قدرت‌های بشر خوار نیست.

تاریخ دیگر کشورهای جهان را بردارید و بخوانید. در ویتنام، مصر، کامبوج، اوگاندا، اتیوپی، یونان، کنگو، و خلاصه در همه جا این قاعده جریان دارد که:

اگر کشوری از خود ایدئولوژی و مبنای عقیدتی اصیلی نداشته باشد که زیربنای سیاستش قرار گیرد، حتماً جذب یکی از قدرت‌های جهان می‌شود. قدرتی که کشور ضعیف وابستگی فکری خود را با آن اعلام کرده است. مثلاً اگر کشوری خواهان دموکراسی و آزادی‌های اقتباس شده از غرب گردد، به ناچار باید جذب قدرت‌هایی شود که سمبل این نظام در جهان می‌باشند. اگر این کشور نخواهد قیمومت و حمایت این قدرت‌ها را بپذیرد با شکست و اضمحلال مواجهش می‌کنند.

یا هرگاه، برعکس، کشوری خواهان نظام سوسیالیستی و رژیم دیکتاتوری کارگری شده باشد، باز ناچار بوده و هست که برای کسب موقعیت خود حمایت یکی از قدرت‌های سوسیالیستی کارگری را نسبت به خود جلب کند. لذا می‌بینیم ویتنام با آن همه مبارزه و شور حماسی وطن پرستانه ناچار می‌شود که به زیر بال شوروی برود، و یا کامبوج که جذب قدرت چین می‌شود.

این روند مبارزات سیاسی و ملی کشورهای ضعیف بوده و هست و ما نیز اگر می‌خواستیم یا بخواهیم که به جز ایدئولوژی اصیل خود شیفته دموکراسی یا رژیم سوسیالیستی شرق بشویم باید مثل سایر کشورها قیمومت یا حمایت یک قدرت مادی را در جهان با سرسپردگی، نسبت به خود جلب کنیم.

خلاصه چنین می‌نماید که باید این قاعده را به عنوان یک فلسفه سیاسی اجتناب‌ناپذیر برای کلیه کشورهای ضعیف پذیرفت که پذیرفتن یک مکتب یا یک ایدئولوژی خاص لازمه‌اش جذب شدن به قدرتی است که سمبل آن ایدئولوژی در جهان گردیده. از این رو است که می‌گوییم پذیرفتن اسلام نیز معنا و لازمه‌اش واقع شدن در شعاع نیروی خداوند است. یعنی تنها نیرویی که می‌تواند نیروهای بسیاری را از درون خود خلق به فوران آورد و هم می‌تواند ما را از ذلت و بردگی در برابر قدرت‌های شرق و غرب رهایی

بخشد. بندگی خدا یعنی احساس آزادی و استقلال در برابر مخلوقات خدا و به قول امام علی:

«لَا تُكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا!»

برده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفریده است.»

آری، ملت ایران با مدد نیروی ایمان و اسلام نیروهای خلق مستضعف را بسیج کرد و انقلاب خود را با پیروزی تا بدین مرحله رسانید ولی هنوز منزل‌ها و مرحله‌های بسیاری در پیش داریم که باید باز همچنان با الهام از همان نیروی الهی به سوی آنها پایمردانه گام برداریم. هر کس در این گیرودار بیاید و زمزمه جدایی دین از سیاست ساز کند، یقین بدانیم که دشمن ماست؛ یا دشمنی آگاه و خیانت‌پیشه و یا فریب‌خورده‌ای که بر اثر جهل‌زدگی، شگرد دشمنان ما را در پیش گرفته است.

نخستین سنگ بنای سیاست آینده کشور ما طرح قانون اساسی است. این قانون به همان دلایل که گفته شد، باید حتماً زیربنای اسلامی داشته باشد. این قانون نباید تحت تأثیر الفاظ ظاهر فریب دموکراسی‌های جهان واقع شود و نه مفاهیم و ارزش‌های اسلامی را در برابر مفاهیم وارداتی غرب تحت الشعاع قرار دهد. قانون اساسی ما از فرهنگ خاص خودمان الهام می‌گیرد؛ نه شرقی است و نه غربی، بلکه سراپا اسلامی و انسانی به معنای واقعی کلمه خواهد بود. حرف جمال الدین اسدآبادی را فراموش نکنیم که می‌گفت: بیماری روانی ملل ستم دیده شرق، جدایی دین‌شان از سیاست‌شان است. قانون اساسی ما را باید بهترین متخصصان امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی تهیه کنند اما با یک زیربنای اسلامی و با تعهد در برابر ایمان و عقیده ملت ایران.

چه کسانی باید قانون اساسی را تصویب کنند؟

در این روزها که لحظه به لحظه به انتشار پیش‌نویس قانون اساسی نزدیک می‌شویم، گروه‌های مختلف به بحث‌های حادی در همین زمینه دامن می‌زنند. البته این حق همه افراد و همه گروه‌ها است چه همانگونه که در پیش گفتیم، قانون اساسی قانون جرایم راندگی نیست که هر لحظه بتوان به سادگی آن را تغییر داد. طبع قانون اساسی این است که پا به پای عمر ما و عمر نسل‌های ما باقی و ثابت بماند و همواره در اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین بخش‌های زندگی ما نقش بازی کند.

اکنون ببینیم چه کسانی باید قانون اساسی را تصویب کنند؟

پاسخ روشن است، آن اینکه بگوییم فقط و فقط ملت. چون قانون از هر نوعی که باشد نمی‌تواند چیزی جز اراده ملت باشد. این خود مردم‌اند که باید برای خود تصمیم بگیرند. این مردم‌اند که باید خود تعیین‌کننده خط‌مشی حکومت و نحوه اداره کشور باشند، و این مردم‌اند که باید خود هر قانونی از جمله قانون اساسی را تصویب کنند. کوتاه آنکه «قانون» یعنی «اراده و خواست ملت.»

آری، این جمله را باید خوب به ذهن بسپاریم که «قانون یعنی آن‌چه که مردم می‌خواهند» و قانون

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

یعنی تجلی اراده فرد اهالی یک کشور. بنابر این، این خود مردم‌اند که باید قانون را هم «تعیین» و هم «تصویب» کنند. به عبارت دیگر، این تنها خود مردم‌اند که باید بگویند چه می‌خواهند و چه چیزی را دوست دارند که بر زندگی آنان حاکم باشد. هیچ چیزی جز اراده مردم ارزش قانونی ندارد. قانون را باید مردم تعیین کنند، بدین معنا که خود بگویند کدام خط‌مشی و چه نظامی را برای اداره زندگی خود می‌خواهند، و این نیز پر واضح است که هر قانونی را باز باید خود مردم تصویب کنند و نه هیچ فرد یا گروه دیگر به جای مردم. اکنون سؤال می‌شود که مجلس مؤسسان چیست که این روزها در جراید و در محافل بسیار مطرح است. آیا مگر مجلس مؤسسان عهده‌دار تدوین و تصویب قانون اساسی نباید باشد؟ آیا اساساً مگر ممکن است کشوری دارای قانون اساسی شود بی‌آنکه مجلس مؤسسانی در کار باشد؟

در پاسخ این سؤال‌ها می‌گوییم: اولاً این گفته نادرست است که کسی بگوید جز از طریق مجلس مؤسسان، تصویب قانون اساسی امکان ندارد. زیرا بسیاری از قانون‌های اساسی در دنیا، چه در کشورهای پیشرفته و چه عقب مانده، از طریق فراندوم به تصویب خود ملت رسیدند. ثانیاً مجلس مؤسسان به خودی خود نه اصلتی دارد و نه ذاتاً اعتباری، مگر آنکه بتواند نمایش‌گر واقعی اراده و خواست اکثریت مردم کشور باشد. در واقع مجلس مؤسسان واسطه و ابزار درجه دو برای بیان اراده ملت به شمار می‌رود. ولی فراندوم بیان مستقیم و خالص اراده آنان است.

در اسپانیا همین چند ماه پیش و هم زمان با اوج انقلاب ملت ایران بود که مردم با شرکت در فراندوم، نخستین قانون اساسی خود را پس از ختم دوران اختناق فرانکویی مستقیماً به تصویب رساندند. در تاریخ قانون‌گذاری کشور فرانسه تاکنون سه شیوه^۱ در تهیه قانون اساسی اتخاذ شده که بهترین و دمکراتیک‌ترین آنها شیوه‌ای است که هم اکنون ما نیز برای تهیه قانون اساسی جمهوری اسلامی در پیش گرفته‌ایم:

شیوه اول - مراجعه به آرای عمومی^۲ Plebiscite بی‌آنکه مردم خودشان کوچک‌ترین شرکتی در تدوین متن قانون اساسی داشته باشند. در این باره دو مثال می‌توان ذکر کرد:

- یکی هنگامی که ناپلئون کمیسیون‌هایی را گرد خود جمع آورد تا تغییرات و اصلاحاتی بر قانون اساسی بنویسند. آنگاه نتیجه کار این کمیسیون‌ها را به آرای عمومی مردم نهاد. پس می‌بینید مردم در تهیه متن جدید قانون اساسی هیچ نقشی - چه مستقیم یا غیرمستقیم - نداشتند.

۱. نقل از مأخذ زیر:

JEANNEAU B. , Droit constitutionnel , Momento Dalloz , 1972 , pp. 62 _ 64

۲. فرق Plebiscite با «فراندوم» Referendum این است که مردم درباره قانونی که قرار است از تصویب بگذرد اظهار نظر کرده با گفتن آری یا نه آن را می‌پذیرند و یا رد می‌کنند. اما در مراجعه به آرای عمومی گرچه مانند فراندوم همه مردم با داشتن حق گفتن آری یا نه شرکت می‌کنند، ولی این اظهار نظر درباره متن قانون نبوده بلکه درباره اعتبار شخصیتی است که آن قانون را عرضه داشته است. پس در واقع مردم با گفتن آری یا نه ابراز اعتماد به آن شخصیت می‌کنند و در نتیجه قانونی را که وی عرضه داشته، پذیرفته یا رد می‌شود.

- دیگر قانون اساسی ۱۹۵۸ بود که طرح آن، کار تقریباً انحصاری دولت دوگل بود و مردم هرگز در تهیه متن آن نقشی نداشتند. برای تهیه‌اش چند کمیته مأموریت یافت تحت عنوانین:

- کمیته خبرگان که اعضایش عبارت بودند از وزیر دادگستری و همکاران وی، عضوی از کابینه دوگل و چند عضو نیز از چند وزارتخانه دیگر.

- کمیته مشورتی مؤسسان مرکب از ۱۶ نماینده مجلس شورا و ۱۰ سناتور.

- شورای دولتی که کارش بررسی متن قبل از تصویب بود.

- شورای وزیران که وظیفه‌اش آخرین بررسی متن قبل از مرحله علنی کردن آن بود.

پس از طی این مراحل، قانون اساسی را در ماه اکتبر در معرض افکار عموم نهادند و یک سلسله اظهارنظرها درباره آن انجام گرفت. برخی مخالف و برخی دیگر موافق بودند و کمونیست‌ها به ویژه بسیار مخالفت کردند. سپس در ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۸ آن را به آرای عمومی نهادند که از ۳۶ میلیون رأی دهنده ۳۱ میلیون گفتند «آری» و بقیه مخالفت کردند.^۱

شیوه دوم - مجلس مؤسسان که از شیوه قبلی دمکراتیک‌تر می‌نماید و فرانسوی‌ها آن را از امریکایی‌ها اقتباس کردند. پس از استقلال، ۱۳ مستعمره پیشین امریکا قانون‌های اساسی خود و نیز منشور فدرالشان را از طریق کنوانسیون، که مجمع افرادی برگزیده ملت بودند، به تصویب رساندند. فرانسوی‌ها نام این مجمع را مجلس مؤسسان *Assemblée Constituante* نامیدند.^۲

در مجلس مؤسسان تعداد اعضای شرکت کننده معین نیست. بلکه در هر زمان باتوجه به شرایط جامعه، تعداد اعضای آن تعیین می‌شود. مثلاً مجلس مؤسسان مأمور برای تهیه قانون اساسی ۱۸۴۸ حدود نهمصد نفر عضو داشت که ۷۰۰ نفرشان عضو فعال در مجلس بودند. ولی سی سال بعد، یعنی برای تهیه قانون اساسی ۱۸۷۵ اعضای مجلس مؤسسان به حدود ۶۵۰ نفر می‌رسید.

شیوه سوم - فراندوم مؤسسان که تلفیق دو شیوه قبلی است. یعنی آنکه نخست مردم افرادی را انتخاب می‌کنند که متن قانون اساسی را تهیه کنند. آنگاه پس از آنکه نمایندگان انتخابی مردم متن را آماده کردند، باز خود مردم طی یک بسیج همگانی در فراندومی شرکت کرده نظر نهایی خود را راجع به آن متن ابراز می‌دارند.

قانون اساسی ۱۹۴۶ بدین گونه از تصویب گذشت که یک بار مردم طی فراندوم به آن نظر منفی دادند، سپس برای بار دوم مجلس مؤسسان تشکیل شد و متن مورد قبولی را ارائه داد. آنگاه طی فراندوم ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶ با ۳۵٪ رأی موافق در برابر ۳۱٪ رأی مخالف و ۳۲٪ رأی ممتنع از تصویب ملت گذشت.^۳

۱. نقل از مدرک زیر:

PRELOT M. , *Institutions Politiques et droit constitutionnel* , Paris: Dalloz, pp. 575 _ 579.

۲. نقل از مدرک مذکور در صفحه ۳۴، ص ۶۳.

۳. نقل از همان کتاب، ص ۶۴.

پس ملاحظه می‌کنید که بهترین و صحیح‌ترین شیوه قانون‌نویسی آن است که مردم خود این کار را بر عهده گیرند.

اکنون خواهید پرسید، مردم چگونه می‌توانند خودشان بنشینند و مواد و مقررات قانون اساسی را به طور دقیق، متقن و یکنواخت بنویسند؟ ما در کشور خود حدود بیست میلیون رأی دهنده داریم، اینان چگونه ممکن است دور هم جمع شوند و قانون اساسی را نوشته، آنگاه تصویب کنند؟ آیا عدم آگاهی مردم مانع بزرگی برای انجام این کار نخواهد بود؟

در این جا دو مطلب بسیار دقیق و حساس عنوان می‌شود:

زمانی است که می‌گوییم مردم نمی‌دانند چه می‌خواهند و در این صورت باید مجلس مؤسسان تشکیل شود تا برایشان قانون اساسی بنویسد.

زمانی هم هست که می‌گوییم مردم می‌دانند چه می‌خواهند، ولی تخصص در جزئیات خواست خود را ندارند.

مثالی می‌زنیم: شما مقداری پول تهیه کرده و زمینی در اختیار دارید و می‌خواهید خانه‌ای بسازید. خانه‌ای که شما را در خود مأوا دهد، خانه‌ای با تعدادی از اطاق‌ها که رفع نیازتان کند و خلاصه در آن آسایش و آرامش کامل داشته باشید. با این همه شما تخصص بنایی و مهندسی ندارید. از این رو، سراغ مهندس و یا بنای کاردان و قابل اطمینانی را می‌گیرید تا او بیاید و هدف شما را تأمین کند. پس پول و زمین از آن شماست، این شما هستید که اراده کرده‌اید خانه‌ای بسازید، و این شما هستید که می‌دانید چه نوع خانه‌ای را لازم دارید، و باز این شما هستید که باید نقشه مهندس و عملیات بنا را تصویب کنید.

پس در واقع همه چیز از شماست. اراده اول و تصویب آخر و تأیید تمام مراحل کار. اما مهندس و بنا افراد متخصصی هستند که به استخدام شما در می‌آیند تا اراده شما را به بهترین وجهی جامه عمل بپوشانند. شما را می‌توان گفت که تخصص ندارید، اما نمی‌توان گفت که شما کاملاً بی‌اطلاعی و نمی‌دانید که چه چیزی را می‌خواهید.

این اتهام ناروا که مردم ایران به کلی از مرحله پرتند و نمی‌دانند چه می‌خواهند در مورد فروردین ماه نیز از سوی عده‌ای به ویژه مدعیان حمایت از «خلق» بر ملت مسلمان ما وارد آمد. آنان ملت را تقبیح می‌کردند به اینکه نمی‌دانند از جمهوری اسلامی چه می‌خواهند، در حالی که ملت کم‌اطلاع ما اسلام را بیش از هر مکتب دیگری در جهان می‌شناختند. اگر مخالفان به راستی حرف خود را می‌فهمیدند که چه می‌گویند ملت ما در فروردین ماه اقدامی نکرد که حتی با منطق اینان ناسازگار باشد. زیرا یا باید مردم را به دلیل بی‌سوادی و کم‌اطلاعی از رأی دادن و اقدام برای تعیین سرنوشت خود، محروم‌شان کنیم و بگوییم اصلاً شما صلاحیت تصمیم‌گیری ندارید؛ و یا آنکه بگوییم هر مکتب و مرامی را که بهتر می‌شناسید و برای خویشتن بیش‌تر صلاح می‌دانید آن را تعیین و اعلام کنید.

مردم ما نیز این چنین کردند و اسلامی را که بهتر و بیشتر از هر مکتب و ایسمی در جهان می‌شناختند به عنوان برنامه زندگی سیاسی و اجتماعی خود اعلام کردند. حال شما بگویید این شیوه در کجای دنیا

خلاف دموکراسی تلقی می‌شود تا دلسوزان خلق حق داشته باشند که اکثریت ملتی را به خاطر اقدام به تصمیم‌گیری سرزنش کنند؟

ملت ایران به خوبی از راهی که در پیش گرفته، آگاهی دارد و برتر از آگاهی به مرام خویش اعتقاد دارد. ولی مانند همان شخصی است که می‌خواست خانه‌ای بسازد. شخصی که پول داشت، امکانات را از هر جهت فراهم آورده بود و هم می‌دانست که چه می‌خواهد ولی با همه اینها تخصص نداشت و نمی‌توانست شخصاً خود عهده‌دار تأمین هدف خویش باشد.

پس مردم نیاز به متخصص و کارشناس دارند. نوشتن قانون اساسی را باید به عده‌ای خبره و کارشناس واگذار کنند. قانون اساسی نوشتن فقط کار حقوق‌دانان و وکلای دادگستری نیست، بلکه اقتصاددان هم لازم است و نه تنها این دو گروه، بلکه جامعه‌شناسان و کارشناسان امور بهداشتی، فرهنگی، کشاورزی، صنعتی و کلیه شئون اجتماعی و بشری نیز باید تشریک مساعی کنند. و تازه همه اینها حتی اگر از بهترین‌شان برگزیده شوند جواب‌گوی نیاز جامعه امروزی ایرانیان نخواهند بود. زیرا ملت ما به آیینی روی آورده که تمام سعادت دنیا و آخرتش را در آن خلاصه می‌بیند. هر حقوق‌دان، اقتصاددان، جامعه‌شناس، کارشناس امور فنی و صنعتی و کشاورزی که می‌خواهد بیاید و متن قانون اساسی ایران امروز را تهیه کند، باید در اسلام‌شناسی نیز بصیرت کامل داشته باشد. در غیر این صورت، صلاحیت و شرط اساسی ورود به مسأله را نخواهد داشت. برای آنکه قانون اساسی برای ملت ایران تهیه و تدوین شود نمی‌توان به هر حقوق‌دانی، هرچند که خیلی ملی و میهن‌دوست هم باشد، اطمینان پیدا کرد، یا به هر کارشناس دیگری به مجرد آنکه ثابت شود که معلوماتش از آخرین دستاوردهای دانش و تجربه و تمدن غرب تغذیه می‌شود. این مزایا هرگز کافی نخواهد بود که ملت مسلمان ایران را به آرمان ملی و مذهبیش نایل کند.

پس متخصصان علاوه بر تخصص در علم و فن خود باید از شناخت اسلام نیز بهره‌افری داشته باشند. تنها به این دسته از متخصصان است که ملت ایران اطمینان پیدا می‌کند و تنها به آن قانون اساسی‌ای که نتیجه بررسی و تحقیقات چنین کارشناسان اسلام‌شناسی باشد، رأی مثبت خواهد داد. مجدداً پرسش عده‌ای را تکرار کنیم:

آیا برای تصویب قانون اساسی مجلس مؤسسان یا مجمع خبرگان لازم است؟

پاسخ: صددرصد خیر، زیرا قانون یعنی اراده مردم و مردم ایران نیز خودشان می‌توانند مانند مردم سایر کشورها با رفراندوم مستقیماً متنی را که قبلاً آماده شده، به عنوان قانون اساسی خود، تصویب کنند.

سؤال دوم: آیا برای نوشتن و تهیه متن قانون اساسی مجلس مؤسسان لازم است؟

– در پاسخ این سؤال باید کمی بیش‌تر تعمق کنیم. همان‌گونه که گفتیم مردم خودشان تخصص ندارند تا مستقیماً عهده‌دار این امر بسیار حیاتی و مهم بشوند. بلکه باید به کارشناسان صدیق و اسلام‌شناس مراجعه کنند. برای تهیه قانون اساسی نیز حتماً لازم است گروه‌های متعددی که افراد هر گروه برگزیده

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و مورد اطمینان مردم باشند، با توجه به مبانی عقیدتی آنان و با در نظر گرفتن عالی‌ترین امکانات و دستاوردهای دانش و تمدن روز، به کار تهیه قانون اساسی بپردازند.

مثلاً گروه اقتصادی مواد و مقررات قانون اساسی را که مربوط به شئون مالکیت و اقتصاد کشور است، تهیه کنند. گروه فرهنگی مواد و مقررات مربوط به فرهنگ مملکت را، و گروه اجتماعی و سایر گروه‌ها هر کدام تدوین آن قسمت از مقررات را که به تخصص‌شان مربوط می‌شود عهده‌دار شوند. در پایان، گروه حقوقی نیز بیابند و عبارات و جملات تهیه شده و مفاهیم به کار رفته در آنها را با موازین دقیق خود بسنجند و از همه مهمتر آنکه باید جنبه الزامی بودن این مقررات را از زاویه تطبیق آنها با مبانی ایدئولوژی جامعه، دقیقاً احراز کنند.

پس مجلس مؤسسان یا خبرگان لازم است به این معنا که مجمعی از متخصصان تشکیل شود. ملت ما برای تهیه قانون اساسی به چنین گروه‌ها و افرادی نیاز دارند. ما نباید بر سر اسم و عنوان جنگ کنیم. مجمع چنین متخصصانی را با توجه به هدفی که دارند یعنی می‌خواهند قانون اساسی را تدوین و تأسیس کنند می‌توان مجلس مؤسسان نامید. همچنین با توجه به تخصص‌شان ممکن است آن را مجمع کارشناسان و یا مجلس متخصصان و خبرگان نام‌گذاری کرد. نام و عنوان نباید ما را فریب دهد و از محتوای آن غافل بمانیم. آنچه مورد نیاز مردم جامعه ماست این است که قانون اساسی به دست کارشناسان امور فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به شرط آشنایی کامل‌شان با اسلام تهیه و تدوین شود. آنگاه این خود مردمند که با رأی مثبت خود آن را به تصویب نهایی می‌رسانند.

بودن یا نبودن مجمعی به نام مجلس مؤسسان، مسأله این نیست. مهم آن است که ملت ما نتیجه بررسی و تحقیقات متخصصانی را که خود به آنان ایمان دارد، به عنوان قانون اساسی کشورش بپذیرد. حال نام گروه این متخصصان را چه بگذاریم، چندان مسأله‌ای را بر نمی‌انگیزد. اساساً نام‌گذاری کار ساده‌ای است. به کوچک‌ترین بهانه می‌توان برای هر پدیده‌ای نام و عنوانی برگزید. آنچه مهم است محتوای کار و هدف اساسی ماست.

بار دیگر به اختصار تکرار می‌کنیم: ملت ما در تهیه و تدوین قانون اساسی به گروهی متخصص در امور اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی نیاز دارد که این متخصصان باید اسلام را نیز شناخته باشند. این افراد باید مورد اطمینان و یا برگزیده مردم نیز باشند تا بتوانند از سوی آنان گرد هم بنشینند و مقررات قانون اساسی را با توجه به مبانی عقیدتی و زیربنای ایدئولوژیک مردم، بررسی و تهیه کنند.

نام این گروه را می‌توان مجلس مؤسسان گذاشت. زیرا اولاً همه افراد آن برگزیده و مورد اطمینان مردم‌اند، و ثانیاً گرد هم آمده‌اند تا با تهیه قانون اساسی، نخستین سنگ تأسیس نظام نوین کشور را برجای نهند.

برخی به اشتباه پنداشته که برای تشکیل مؤسسان تعداد افراد مطرح است. خیال می‌کنند که اگر تعداد نمایندگان مثلاً ۵۰ نفر بود مجلس مؤسسان نمی‌تواند باشد و اگر ۵۰۰ نفر شد، مجلس مؤسسان تشکیل می‌گردد. این پندار بی‌اساس از سوی برخی نویسندگان نیز در جراید در ذهن مردم تقویت شده است. در

حالی که عنوان مجلس مؤسسان با توجه به محتوا و برنامه کار آن مجلس تعیین می‌شود نه با توجه به تعداد افراد آن. بنابر این، کار مجلس مورد نظر باید تأسیس نظام نوین از طریق تهیه مقررات قانون اساسی باشد. و لازم نیست که حتماً تصویب قانون نیز به وسیله آن مجلس صورت گیرد. مثلاً قانون اساسی ۱۶۹۱ فرانسه را که مجلس مؤسسان تهیه کرد برای تصویب، آن را به نزد لویی شانزدهم فرستاد. ولی قانون اساسی سال ۱۹۴۶ که نتیجه کار مجلس مؤسسان بود، برای تصویب به رفراندوم مردم نهاده شد.

مجالس مؤسسان در ایران

اولین مجلس مؤسسان ایران (البته اگر بتوان آن را مجلس مؤسسان نامید) مجلسی بود که انقلابیون مشروطه‌خواه بدون شرکت نمایندگان شهرستان‌ها در حالی که هنوز در تحسن بودند فراهم کردند تا نظامنامه انتخابات عمومی را تهیه کند. اولین جلسه این مجلس در مدرسه نظام سابق تشکیل شد و ظرف مدت یک ماه نظامنامه انتخاباتی را تهیه نمود و بلافاصله انتخابات اولین مجلس شورای ملی در تهران آغاز گردید و اولین مجلس شورای ملی روز ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ شمسی در کاخ گلستان تشکیل شد. مجلس شورای ملی اول مجلسی بود که هم کار تهیه قانون اساسی و هم کار مجلس مقننه را انجام می‌داد و چون لازم بود از این پس نظام حاکم استبدادی بر دستگاه و سازمان‌های دولتی نیز به نظام ملی تغییر یابد و دولت‌های ملی بر سرکار روند. مجلس اول حتی باید قسمتی از نقش شورای انقلاب را هم به عهده می‌گرفت.

فراموش نکنیم که مجلس اول هم از نفوذ عوامل مرتجع و ضد انقلاب برکنار نبود، همان طور که ضد انقلاب همیشه پا به پای انقلاب پیش می‌رود و هرگز از نابود کردن و یا اقلاً ایجاد شکاف در انقلاب ناامید نمی‌شود، در مجلس اول هم عناصری به نام‌های وثوق‌الدوله و مخبرالدوله و امثالهم وجود داشتند. اینان همان کسانی بودند که تا دیروز تیشه به ریشه مشروطیت می‌زدند و تصویر مجسم قدرت استبداد بودند، ولی اینک به عنوان مشروطه‌خواه و نماینده ملت به مجلس شورای ملی اول یا در حقیقت به مجلس مؤسسان اول راه یافته بودند.

با این همه مجلس شورای ملی اول از طرف بسیاری از صاحب نظران مهم‌ترین و بهترین مجلس شورای ملی و مجلس مؤسسان تاریخ ایران نام گرفته است. نظامنامه داخلی مجلس، قانون اساسی، متمم قانون اساسی، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، قانون مقرری دربار سلطنتی و قانون احاله محاکمات به عدالت خانه قسمتی از کارنامه پربار این مجلس را بازگو می‌کند.

این که مجلس شورای ملی، مجلس مؤسسان هم می‌باشد، در فرانسه نیز سابقه دارد. در ۱۸۷۵ قوانین اساسی آن کشور به وسیله مجلس ملی که در ۱۸۷۱ به وسیله ملت برگزیده شده بود، تصویب گردید. چون در قانون اساسی و متمم آن ترتیبی برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر مواد قانون اساسی معین نشده بود، تشکیل مجلس مؤسسان دوم به موجب قانونی صورت گرفت که از تصویب مجلس شورای ملی پنجم گذشت و نحوه انتخاب مجلس مؤسسان را برای همان دوره معلوم کرد. مجلس مؤسسان دوم

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

در آذرماه ۱۳۰۴ مواد قانون اساسی راجع به سلطنت قاجاریه را لغو، مواد جدیدی در مورد استقرار سلطنت پهلوی جانشین آن گردانید.

از این پس سلسله پهلوی تشکیل مجالس مؤسسان را هم مثل تشکیل مجالس شورای ملی به بازی گرفت، به طوریکه از این پس مجالس مؤسسان هم چیزی بوده از قماش مجالس فرمایشی دیگر که آخرین آن را به نام مجلس رستاخیزی همه به یاد داریم. هدف از تشکیل مجالس مؤسسان فقط تحکیم مبانی حکومت پهلوی در ایران و جلوگیری از هر گونه مداخله ملت در سرنوشت خود بوده است.

طبیعی است که نمایندگان این مجالس هم اکثراً کسانی جز عمال خود فروخته خانواده پهلوی و یا عوامل حفاظت منافع خارجی در ایران نمی‌توانستند باشند و بدان‌سان بود که زمانی دکتر مصدق خسته از خیانت این همه عمال خارجی که به نام نمایندگان مردم بر صندلی‌های مجلس شورای ملی تکیه کرده بودند از مجلس به میدان بهارستان آمد و فریاد زد «هرجا ملت است آن جا مجلس است.» در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان دیگری تأسیس و مجلس سنا را که از ابتدا با مخالفت مشروطه خواهان روبرو بوده تصویب کرد و تجدید نظر در دو اصل مربوط به اختیارات و مسئولیت‌های پادشاه را به مجلسین و شاه واگذار کرد.

این مجلس ضد ملی همچنین با تصویب اصل الحاقی به متمم قانون اساسی، مقرر داشت که بدون تصویب شاه تغییر در هیچ یک از مواد قانون اساسی ممکن نیست و می‌بینید شاهی که طبق اصل دیگری از قانون اساسی سابق از مسئولیت مبرا است بدون تصویب او حتی یک «واو» نمی‌شود به قانون اساسی اضافه و یا از آن کسر نمود. بدتر از همه این که همین مجلس تصویب کرد که سلطنت در ایران تا ابد غیرقابل تغییر است.

به تدریج که در تاریخ و نحوه تشکیل مجالس مؤسسان پیش می‌رویم موضوع تأسف بارتر و به لحاظی خنده‌آورتر می‌گردد.

در شهریور ماه ۴۶ مجلس مؤسسان دیگری تشکیل شد که هدف آن تعیین فرح به عنوان نایب‌السلطنه بود تا اگر شاه معدوم شود، خللی بر ارکان دستگاه ستم پهلوی به وجود نیاید. اصلاح اصل ۳۸ متمم قانون اساسی یادگار شوم این مجلس مؤسسان است.

آزادی چیست؟

«ای آزادی! ای آزادی! چه جنایت‌ها که در دنیا بنام تو مرتکب میشوند!»

این‌ها کلماتی بود که دویست سال پیش بر زبان **مادام رلان** زن سیاستمدار فرانسوی، جاری شد. او داشت از کنار یک مجسمه آزادی می‌گذشت که ناگهان متذکر گردید که مردم، در پوشش آزادی، دست به چه تعدیات و تجاوزهایی می‌زنند، وزیر این عنوان که انسانهایی آزادند و می‌توانند هر کاری را که دلشان بخواهد انجام دهند، حقوق یکدیگر را پایمال می‌کنند.

آیا شما نیز برداشتتان از آزادی همین است؟ آیا آزادی یعنی همانکه در میان عوام مشهور است که

می‌گویند در چهاردیواری خانه‌مان آزادی هر بانگی که خواستیم برداریم و هر عملی که برایمان لذت بخش بود، انجام دهیم؟

آیا آزادی یعنی آنکه چون پلیس سر چهار راه نایستاده، ما آزادی که چراغ قرمز را ندیده گرفته بهمه اتومبیل‌های دیگر زور بگوئیم و حق تقدمشان را پایمال کنیم؟

آیا آزادی یعنی آنکه چون شما پول دارید آزادی هر لحظه که اراده کنید به بهترین نقاط خوش آب و هوای دنیا بروید و در بهترین شرایط کامروایی کنید؟

بی شک اگر انسان بتواند و مانعی بر سر راهش نباشد همه این کارها را ممکنست انجام دهد، و چه بسا که انجام هم می‌دهد و دلش خوش است به اینکه آزاد است. ولی بنظر شما آیا اینگونه آزادی همان آزادی‌ایست که بشر آرزویش را دارد و در راهش مبارزه و فداکاری و جانفشانی‌ها می‌کند؛ و می‌دود تا آنرا بقیمت جان خود و جان عزیزان خود بچنگ آورد؟

این یک معنای آزادی است. آزادی باین معنا که انسان همینکه مانعی بر سر راه خود ندید هرچه دلش خواست بکند و هر چه توانست کام بجوید، بزند و بخورد و ببرد. اما همه می‌دانیم که این نوع آزادی یک آزادی بی‌بند و بار است، لجام گسیختگی و هرج و مرج است. هرگز هیچ انسان عاقلی بخود اجازه نمی‌دهد که اینگونه آزادی در زندگیش پیاده شود. آزادی بمعنای لجام گسیختگی و هرج و مرج را برخی چنان تقبیح می‌کنند که می‌گویند این نوع آزادی، آزادی حیوانی است. در حالیکه باور کنید حتی حیوانات نیز حساب و کتابی بحکم و غریزه در زندگی پست خود دارند.

آزادی بی‌حساب و کتاب و آزادی بمعنای «هر چه دلت خواست انجام بده» مخصوص انسانهایی مسخ شده و منحط است.

پس آزادی چیست؟

در این باره اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ فرانسه را خاطرنشان می‌کنیم که یکی از بزرگترین افتخارات بشر دوستانه غرب بشمار میرود.

در ۲۰۰ سال پیش این اعلامیه آزادی را چنین تعریف کرده است:

«آزادی یعنی توانائی بر انجام کاری که به دیگران زیان نرساند.» پس هر کس تا آنجا آزاد است که زیان و لطمه‌ای بر دیگری وارد نیابد، و هر کس آنقدر آزاد است که آزادی شخص دیگری را سلب نکند. در اینجا است که ما برای آزادی معنای دومی می‌یابیم و بدیهیست که اگر ما با رعایت حق دیگران از آزادی خود استفاده کنیم، یک جامعه سالم انسانی را پدید خواهیم آورد. به قول یکی از فیلسوفها فرانسه بنام الن که می‌گفت:

«دو چیز لازمه سلامت و اعتبار جامعه انسانهاست: یکی اطاعت و دیگری مقاومت. بر اثر اطاعت در جامعه نظم پدید می‌آید و اما بر اثر مقاومت آزادی تضمین می‌شود»

این دو کلمه را همیشه بخاطر داشته باشیم: اطاعت و مقاومت، عبارت دیگر «آزادی» و «احترام به

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

قانون» و این است آن آزادی‌ایکه انسانها آروزیش می‌کنند و مبارزان راه حق و فضیلت با فداکاری و پایمردی در جستجویش حلاج‌وار می‌دوند. پس هر جا که نام آزادی را بر زبان جاری ساختید یا هر جا که از زبان کسی آزادی شنیدید، فوراً در کنارش قانونی را هم جستجو کنید که حدود آن آزادی را تعیین کرده باشد.

آزادی با قانون پیوند ناگسستنی دارند و اینست آن آزادی انسانی که همه باید تشنه‌اش باشیم و همه باید در چهارچوب قانون از آن استفاده کنیم.

منتسکیو Montesquieu می‌گوید: آزادی یعنی انجام هر چیزی که قانون اجازه داده است. هر انسانی آزاد است و آزاد بدنیا آمده، اما باید مؤدب هم باشد و نظم را در جامعه رعایت کند.

مطالبی که از متفکران و دانشمندان اروپایی درباره آزادی می‌شنویم برای ما مسلمانان تازگی ندارد. زیرا مثلاً اگر ژان ژاک روسو گفته است: انسان، آزاد به دنیا آمده و بر اساس همین آزادی فطری، فلسفه سیاسی خود را بنیان می‌نهد، مسلمانان نیز حدود ۱۵۰۰ سال پیش از زبان حضرت علی شنیدند که می‌فرمود: «بنده دیگری مباش، چه خدا تو را آزاد آفریده است.»

به قرآن رجوع کنیم. در این کتاب آسمانی مسأله آزادی انسان‌ها نخست در قالب «توحید» مطرح می‌شود. به هر گوشه‌ای از این کتاب که بنگریم می‌بینیم ما را دعوت می‌کند به این که در برابر احدی سر تعظیم و فرومایگی فرو نیاوریم.

در قرآن داستان‌های متعددی بازگو شده است. داستان موسی و فرعون، ماجرای ابراهیم و نمرود، قصه اصحاب کهف، سرگذشت قریش و داستان‌های دیگر که در همه آنها صحنه مبارزه انسان‌های شریفی است که در راه آزادی خود یا آزادی دیگر انسان‌ها تلاش می‌کردند.

قرآن کتاب توحید است، ما را به پرستش خدای یکتا دعوت می‌کند. نخستین نشانه یک مرد خداپرست آن است که در برابر هیچ قدرتی سر تعظیم فرو نمی‌آورد. خداپرست واقعی یک انسان آزاد است. در آیه‌ای چنین آمده که خداوند دوست ندارد زشتی‌ها برملا گفته شود، اما تنها در یک صورت این کار از نظر خدا پسندیده خواهد بود و آن جایی است که انسانی مورد ظلم و تعدی قرار گرفته باشد.^۱

پس می‌بینیم که قرآن با این آیه، دمکراسی اجتماعی را به شیواترین بیانی ترسیم نموده است. افشاگری علیه ستمگران، این یک عمل پسندیده خدایی است. افشاگری مقدمه برانگیختن افکار اجتماعی است و اینها صفوف مبارزه را علیه ستمگران در سطح جامعه محکم می‌کند.

یا در آیه دیگر که به یمن انقلاب اسلامی ایران این روزها بسیار شنیده‌ایم که قرآن به مستضعفین وعده پیروزی می‌دهد و آنان را به آزادی بشارت می‌گوید.

اما آزادی باز به شرط قانون. یعنی آنکه انسان‌های رها شده از بند استعمار باید فوری مسئولیت خود را در جامعه احساس کنند. باید دوشادوش آزادی در جستجوی یافتن قانون و مقررات باشند، تا آزادی‌شان

۱. نساء، آیه ۱۴۸.

به هرج و مرج تبدیل نشود و یک سلسله ظلم‌های دیگری عده‌ای از افراد جامعه را دوباره به بند نکشد. اکنون تلاش ما برای تهیه قانون اساسی به خاطر اجرای همین دستور قرآنی است. ما در زمینه احساس مسئولیت فردی و اجتماعی که قرآن خاطر نشان کرده، از جا برخاسته‌ایم و می‌خواهیم یک نظام نوین سیاسی و حقوقی در اجتماع خود برپا کنیم. در چهارچوب چنین نظامی است که آزادی‌های ما حساب شده عمل خواهد کرد و کسی بر کسی دیگر ظلمی و تجاوزی روا نخواهد داشت. قرآن می‌فرماید: «هیچ کس دست به عملی نمی‌زند مگر آنکه نتیجه‌اش به خود او باز می‌گردد. هر کس که چشم بگشاید و بینا گردد به نفع خود اوست، و هر کس که به کوردلی بنشیند زیانش را خودش خواهد دید.»

گفتیم: آزادی دوشادوش اجرای قانون ... آزادی همراه با احساس مسئولیت ... پس آزادگان واقعی آناند که از پی رهایی از بندهای استعمار بی‌درنگ می‌نشینند و با وظایف خود آشنا می‌شوند، می‌نشینند و قوانین زندگی خود را از منابع اصیل استخراج می‌کنند. هر کس که می‌گوید من آزادم باید حتماً قانون را هم بشناسد و باید حتماً به وظایف خود آگاه باشد.

آزادی عقیده

آزادی عقیده شامل دو قسمت می‌شود: عقاید سیاسی و عقاید مذهبی.

هرچند امروزه در قوانین اساسی کشورها می‌بینیم که با الهام از اعلامیه‌های حقوق بشر، اصل آزادی عقیده برای مردم تضمین شده، ولی در بیشتر جاها این موضوع بیشتر به صورت شعار تکرار می‌شود.

آزادی عقیده مستلزم داشتن حق آزادی فکر و اندیشه است. انسان باید بتواند آزاد فکر کند و آزاد بیندیشد، تا بتواند هر عقیده‌ای را که در این رهگذر می‌پسندد، برای خود برگزیند. حال اگر کشوری بر اثر استثمار فرهنگی یا اقتصادی نتواند مجال آزاداندیشی را به شهروندان خود بدهد، چگونه می‌تواند دم از آزادی عقاید بزند؟

در بیشتر کشورهای نیمه آزاد غرب زده مبنای آزادی عقیده عملاً از بین رفته است. زیرا آزادی عقیده آثار و جلوه‌هایی خاص دارد. اگر عقیده در کشوری آزاد است، باید در آن جا آزادی بیان، پس آزادی و نظم، آزادی و قانون، این واژه‌ها را همیشه باهم به کار ببرید.

آزادی بحث، آزادی مطبوعات و کتاب، آزادی تشکیل انجمن‌ها نیز برای مردم شناخته شده باشد. اما وقتی ما کشورهای جهان را با معیار داشتن اینگونه آزادی‌ها می‌سنجیم با وضع دهشت باری روبرو می‌شویم. اگر آزادی عقیده فقط همان است که در محدوده مغز عرصه جولان گاهی داشته باشد و آثارش به هیچ وجه در عمل یا در خارج نمایان نشود، پس فایده چنین عقیده و چنین آزادی چیست؟

کشورهای بسیاری در جهان، به ویژه کشورهای سوسیالیستی شوروی در قانون اساسی بسیار جدید و مترقی خود که به سال ۱۹۷۷ از تصویب گذرانیده در ماده ۵۲، آزادی مذهب را به اصطلاح مورد شناسایی قرار داده است، ولی در همان ماده بی‌درنگ قید می‌کند که فقط تبلیغات ضد خدایی و ضد مذهبی در این کشور آزاد است!

در باب آزادی عقاید شایسته است نگاه کوتاهی بر تاریخ گذشته اروپا بیفکنیم. در قسمت آزادی عقاید مذهبی، اروپا خاطرات بسیار تکان دهنده و هولناکی بر صفحات تاریخ رقم زده است. مخالفان عقاید رایج مذهبی نه تنها آزاد نبودند بلکه به خاطر افکار ویژه خود، مورد شکنجه و عذاب هم واقع می‌شدند، دادگاه‌های تفتیش عقاید Inquisition که به دستور کلیساها در قرون وسطی برپا می‌شد، حتی دانشمندان علوم طبیعی را هم به محاکمه می‌کشید. مثلاً راجر بیکن را پاپ به جرم نظریاتش درباره فضا، به زندان افکند. گالیله که با شیوه علمی نظریه کوپرنیک را به اثبات رسانده بود، در دادگاه تفتیش عقاید محاکمه شد و این پیرمرد دانشمند را به جرم افکار علمی‌اش تبعید کردند و در تبعیدگاه چندان باقی ماند تا بینایی خود را از دست داد. در اروپای آن روز، عقاید سیاسی نیز همینگونه در اسارت محدودیت‌ها بود. کسی جرأت نداشت برخلاف اولیای امور چیزی را به عنوان عقیده شخصی اظهار کند.

و این بود سابقه نه چندان دور غرب تا اینکه از دو قرن پیش زمره‌های آزادی و آزادی‌خواهی از گوشه و کنار برخاست و مثلاً اعلامیه حقوق بشر فرانسه به سال ۱۷۷۸ منتشر گردید.

همه معتقدند که قانون اساسی آینده ما باید بسیار مترقی و کامل باشد. ولی برخی نشان ترقی و کمال آن را در این می‌بینند که باید حداقل حقوق و آزادی‌های اعلامیه‌های حقوق بشر را در خود گنجانده باشد. بسیار خوب، ما هرگز با این سخن مخالفتی نداریم، ولی در ضمن می‌خواهیم اسلام را با غرب مقایسه کنیم. مثلاً در همین موضوع آزادی عقاید می‌بینیم قرآن در آیه‌ای چنین می‌گوید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ^۱

«اگر خدا می‌خواست می‌توانست همه مردم کره زمین را مؤمن و خداپرست گرداند. ولی هرگز این کار را نکرد. آیا این تویی که می‌خواهی به اکراه مردم را مؤمن گردانی؟!»

این نص صحیح قرآن است. می‌بینید چگونه خداوند مسلمانان را هشدار می‌دهد که مبدا عقاید خود را بر دیگران تحمیل نکنند. آزادی عقیده و مذهب از بدیهی‌ترین اصول اسلامی به شمار می‌رود. نه تنها در چند آیه قرآن این موضوع به صراحت عنوان شده، بلکه شیوه همزیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان با دیگر مذاهب در یک شهر و حتی در یک محله در زمان پیغمبر اسلام، تأیید عملی برای شناختن حق آزادی عقیده، تلقی می‌شود.

عقیده چه سیاسی و چه مذهبی یعنی «باور داشتن درون» یا «گرایش قلبی هر فرد نسبت به مکتبی یا فکری». این طبیعی است که نمی‌توان چنین حالتی را در هیچ کس با زور و تهدید ایجاد کرد. برای توضیح مثالی می‌زنیم آیا انسان می‌تواند به زور کسی را دوست داشته باشد؟ آیا می‌توان با تهدید و ارباب کسی را وادار کرد که حتماً عاشق فلان شخص یا دلباخته فلان چیز بشود؟ معلوم است که خیر، زیرا محبت و عشق هرگز پدیده زور و تحمیل نمی‌تواند باشد، بلکه حالتی است که از پی پسند و انتخاب آزاد خود شخص

۱. یونس، آیه ۹۹.

پدید می‌آید.

این حقیقت حاکی از یکی از بدیهی‌ترین اصول روانی انسان است. طبیعت بشر با اینگونه خصوصیات سرشته شده و اینها همه از قوانین ثابت و تغییرناپذیر آفرینش است. اگر نظامی به راستی خواهان خوشبختی افراد ملت باشد، باید پا به پای همین قوانین پیش برود. این که گفته‌اند اسلام دین فطرت است، معنایش این است که قوانین اسلامی دقیقاً رعایت نیازهای طبیعی بشر را کرده و هرگز چیزی نگفته و یا دستوری نداده که مخالف با یکی از قوانین طبیعت باشد.

اسلام دین فطرت و طبیعت است. یکی از اصول فطرت آدمی آن است که عقیده را از خارج، یعنی به زور، به مغزش فرو نکنند. عقیده باید از درون خود مغز تراوش کند و اما از خارج فقط باید مقدمات شناخت را در اختیارش قرار داد. یعنی فقط ارشاد، استدلال، راهنمایی و لا غیر. به این اصل طبیعی، قرآن چنین اشاره دارد:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۱

یعنی: «در دین، اکراهی نیست؛ چه راه رشد از راه گمراهی مشخص گردیده است».

وظیفه رهبر یا دولت در نظام اسلامی در رابطه‌اش با عقاید مردم تنها یک چیز است، ارشاد و تسهیل فعالیت مغزی و فکری مردم. در این باره آیات متعددی در قرآن داریم، مانند آیه‌ای که رسالت پیامبر اسلام را در تأمین این هدف چنین بیان می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا^۲

«ای پیغمبر، ما تو را با این اوصاف به سوی مردم فرستادیم: مراقب، بشارت دهنده و اخطار کننده که به راه خدا مردم را فرا می‌خوانی و هم چون چراغی تابان در فرا راه زندگیشان بر می‌افروزی».

یا در آیه دیگر که می‌گوید: «هدف از فرستادن پیامبران تنها دو چیز بوده: بشارت و هشدار دادن».

کلام خود را کوتاه کنیم. اصل آزادی عقیده - خواه سیاسی و خواه مذهبی - از حقوق فطری و طبیعی بشر است و همانگونه که دیدیم اسلام با ارج نهادن به این اصل، ثابت کرده که همش پیاده کردن نظامی هماهنگ با سرشت بشر است. بنابر این، برای ما مسلمانان هرگز تازگی ندارد اگر می‌شنویم که ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، دستاورد مترقی‌ترین اندیشمندان و سیاستمداران انسان دوست قرن بیستم، چنین مقرر داشته است: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد، و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی آزاد باشد.»

آزادی عقاید یکی از طبیعی‌ترین و اصولی‌ترین حقوقی است که بشر می‌طلبد و باید هم از آن برخوردار باشد. غرب پس از قرن‌ها به سر بردن در تاریکی خفقان و سانسور عقاید که شمه‌ای از سرگذشت اسفبارش را بازگو کردیم، امروز عصر طلایی حقوق بشر را جشن می‌گیرد. اما همه می‌دانیم که افتخارات غرب در

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲. احزاب، آیه ۴۵ - ۴۶.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

زمینه حقوق بشر در چند امر زیر خلاصه می‌شود:

اول، آزادی‌های بی‌بند و باری که دنیای سرمایه‌داری در خلاء اخلاق و معنویات بر افراد ارزانی داشته و به همگان رخصت داده تا بتوانند در اجرای شهوات و تمایلات شکم و جنس، حداکثر استفاده را ببرند. دوم، حقوق بشر امریکایی که البته اروپا هم از آن دنباله‌روی می‌کند. حقوق بشر را گاهی سنای امریکا دستاویز فرار از مسایل داخلی قرار می‌دهد و گاهی هم ماسکی برای پوشاندن حقایق نظیر آنچه که در ویتنام، شیلی، اندونزی و ایران می‌گذشت. حقوق بشر امریکایی مجاری اقتصاد و سرمایه‌گذاری در جهان سوم را نیز برای کارتل‌ها هموار می‌کند.

سوم، حقوق بشر به مفهومی که در جهان سوسیالیستی شناخته شده، در آن جا بشر یعنی طبقه پرولتاریا و فقط افراد وابسته به این طبقه هستند که خلق به شمار می‌روند. آنگاه هر کس عقیده‌ای برخلاف این طبقه داشته باشد ضدخلق و ضدبشر است و حقوقی در جامعه سوسیالیستی ندارد. حقوق بشر در مفهوم سوسیالیستی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و تازه در پشت این نقاب، اراده سران کمونیست است که مثلاً سرنوشت ۲۵۰ میلیون نفر را در شوروی تعیین می‌کند.

چهارم، دیگر از چهره‌های افتخارآمیز حقوق بشر قرن بیستم، انتشار یک سلسله اعلامیه‌ها و اسناد بین‌المللی است که همه دم از احقاق حقوق بشر می‌زنند، ولی درست در همان لحظه که نمایندگان امریکا و انگلیس و دیگر قدرت‌های جهان در سالن‌های تهبویه‌دار سازمان ملل نشسته و این اعلامیه‌ها را امضا می‌کنند، ده‌ها نقطه از جهان صحنه تاخت و تاز بی‌رحمانه آنان علیه تمام آزادی‌ها و حقوق بشر است.

شاید حمل بر تعصب کنید اگر بگوییم گرایش به دمکراسی غرب جز وابستگی و اسارت برای ملت ما چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد. ولی به صحنه‌هایی که از مظاهر بشر دوستی و حمایت از حقوق و آزادی‌های بشر برایتان ترسیم کردیم خوب توجه کنید و ببینید که آیا هیچ کدام از آنها برای شما می‌تواند جالب باشد. آیا شما آن دمکراسی را می‌خواهید که شما را به بی‌بند و باری در کسب ثروت و اجرای تمایلات و شهوات سوق دهد؟

آیا شما طالب آن سیستم دمکراتیکی هستید که به نام خلق، دیکتاتوری حزبی را بر جان همه خلائق خدا مسلط کند؟ برای هر کس که آشنایی با وقایع روزمره جهان داشته باشد روشن است که ملت‌های زیر بار ظلم، جان‌شان از مکتب و مرام پرچم‌داران حقوق بشر در جهان به ستوه آمده است. هر ملتی که به خود می‌آید و هر نهضتی که در گوشه‌ای از جهان برپا می‌شود، قیامی است علیه ظلم بشر دوستان بین‌المللی.

یکی از مهم‌ترین اصول انسانی در جهان متمدن کنونی چنین پذیرفته شده که باید با پناهندگان سیاسی به طور انسانی رفتار کرد. یعنی باید لااقل آنان را در خاک خود پذیرفت و به ایشان پناه داد. کاری نداریم که این اصل تا چه اندازه از سوی ملل متمدن جهان رعایت می‌شود و اگر هم رعایت می‌شود تابع چه مصالح سیاسی است نه رعایت شئون انسانی، با این همه ما خود به یاد داریم که همسایه سوسیالیست شمالی ما در همین چند سال اخیر چگونه پناهندگان سیاسی را کت بسته تحویل ژاندارمری‌های مرزی آریامهر می‌داد. پناهنده سیاسی معمولاً کسی است که در جو خفقان عقاید به ستوه آمده و در جستجوی فضای بازی

است که می‌خواهد در آن جا نفس بکشد و آزاد فکر کند.

اینها شمه‌ای است از آن چه که در جهان کاپیتالیست غرب و یا سوسیالیست شرق می‌گذرد. کدام یک از آنها برای ما می‌تواند ایده‌آل باشد؟ کدام یک را بهتر دوست داریم تا برای پیاده کردن نظام آینده کشور خود آن را سرمشق و الگو قرار دهیم؟

یقیناً اگر تعالیم و مکتب بهتری در جهان نمی‌بود، ما نیز راهی جز دنباله‌روی از همین عناصر موجود را نداشتیم. اگر ما در فرهنگ و ایدئولوژی خاص خود، جای حقوق و آزادی‌های بشر را خالی می‌دیدیم و یا این که آنها را در سطحی پایین‌تر از ادعاهای ظاهر فریب غرب می‌یافتیم، یقیناً باید در نوشتن قانون اساسی خود، به آنان تاسی کنیم. در حالی که تمام هم‌اسلام‌شناسان متعهد این است که با مقایسه مفاهیم غربی و اسلامی به مردم بنمایانند که چهره اسلام را خیلی‌ها آنطور که می‌بایست، نشناخته‌اند. ما نیز در این سلسله گفتارها خوشه‌چین از خرمن معارف این اندیشمندان هستیم. از باب مثال در مقاله پیشین خود بحث آزادی عقاید را در قرآن مطالعه کردیم و سپس آن را در کنار برداشت‌های غربی از همین مسأله، نهادیم و کوشیدیم این حقیقت را بیان کنیم که، هنر نوپای غرب در زمینه حقوق بشر شایستگی تقلید برای ملتی ندارد که میراث پانزده قرن‌ش چیزی فراتر از اعلامیه‌ها و میثاق‌های حقوق بشر است.

به عقیده آنان که اسلام را عمیقاً شناخته‌اند نشان کمال و متریقی بودن قانون اساسی ما تنها در آن نیست که دموکراسی را در چهارچوب حقوق و آزادی‌های شناخته شده در اعلامیه‌های جهانی پیاده کند، بلکه باید از این هم متریقی‌تر باشد. یعنی آنکه باید به این حقوق و آزادی‌ها آن قدر عمق و محتوا داد تا منطبق با مفاهیم عالی اسلامی هم بشوند. ما اصرار داریم که قانون اساسی خود را متکی بر فرهنگ اصیل اسلامی خود تدوین کنیم. ما اصرار داریم که بر نظام نوین کشورمان مهر تقلید از دموکراسی غرب یا شرق نخورد. ما دنباله‌روی و تقلید را یک بار در هفتاد سال پیش تجربه کردیم. در آن روزها آزادی‌غریبان افسانه‌ای دل‌پذیر برایمان تجلی می‌کرد، می‌پنداشتیم که اگر قانون اساسی بلژیک یا فرانسه الگوی کارمان قرار گیرد، ملت ایران دیگر به بند کشیده نخواهد شد. اما به رغم همه این پندارها در عمل دیدیم که سرسپردگی و اسارت به رنگ‌های تازه‌ای در افق کشورمان پدیدار شد، و رسیدیم به آن مرحله از سقوط و فرومایگی که هر بیگانه از راه رسیده‌ای خود را مالک‌الرقاب ما تصور می‌کرد.

آزادی عقیده نقطه آغاز همه آزادی‌ها است. اگر فکر و عقیده آزاد نباشد به طریق اولی هم زبان به بند کشیده می‌شود. انسانی که فکر و زبانش در بند باشد آزادی عمل هم نخواهد داشت. اما آزادی عقیده یعنی چه؟ و به گفته دیگر مرز این آزادی تا به کجاست؟

یکی از مصائب اجتماعی ما این است که مردم معنای آزادی را به راحتی می‌فهمند، ولی چنان آن را مطلق تصور می‌کنند که گویی آزادی را باید تا آخرین حد ممکن اجرا کرد. از دیدگاه بسیاری از مردم، آزادی یعنی نشناختن هیچ حد و مرزی.

از این رو در باب آزادی عقیده آنان چنین می‌پندارند که اگر داشتن هر عقیده‌ای آزاد است، عمل کردن به مقتضای آن نیز مطلقاً آزاد است. پس آزادی مطلق در عمل توأم می‌شود با آزادی مطلق در اندیشه،

بطوری که اگر نگذارد هرکس هرچه را که معتقد است بی‌درنگ هم بتواند آن را پیاده کند، فریاد «ای آزادی کجایی؟» از هر گوشه به آسمان بر می‌خیزد. در حالی که این منطق با حقیقت فاصله بسیار دارد. و اصلاً چنین مفهومی از آزادی عقیده، خود ضد آزادی و ضد انسانی می‌باشد.

آزادی عقیده تنها در حد آزاداندیشی و تا قلمرو آزادی بیان قابل احترام است. یعنی انسان آزاد است فکر کند و هر عقیده‌ای را که وجدان راستینش پسندید، آن را بپذیرد. سپس می‌تواند به طور آزاد این عقیده را با دیگری و دیگران هم در میان بگذارد. اما این که بتواند به مقتضای عقیده خود علیه خواست جامعه نیز عمل کند، چیزی است که هرگز در هیچ جای دنیا بر آن صحنه نمی‌گذارند.

آری من آزادم که هر فکر و مرامی را که درست تشخیص دادم آن را بپذیرم و باز من آزادم که عقاید خود را با دیگران هم در میان بگذارم و حتی می‌توانم استدلال کنم تا شاید آنها را نیز با خود هم عقیده سازم. ولی تمام اینها در حد منطق و استدلال صحیح و انسانی است. اما من هرگز حق ندارم برای پیش‌برد مرام خود مثلاً دست به فریب‌کاری و توطئه بزنم، حق ندارم که هرچه اندیشیدم درست است بی‌درنگ در سطح جامعه اجرایش کنم.

به گفته دیگر آزادی عقیده تنها در محدوده بیان و استدلال محترم و مقدس است. اما برای عمل شرط آن است که هم عقیده‌های من در کنار دیگران بنشینند و با مشورت و بر طبق اصول دموکراسی تبادل نظر کنند و سپس تصمیم بگیرند.

پس عقاید فردی قبل از رسیدن به مرحله تصمیم جمعی هرگز صلاحیت عمل و اجرا پیدا نمی‌کند. و این است حد و مرز آزادی عقیده.

آزادی بیان

انسان نخست می‌اندیشد یا اندیشه‌های مختلفی راجع به موضوعی را بررسی می‌کند. آنگاه یکی را که بهتر از همه تشخیص داد، به عنوان عقیده شخصی خود بر می‌گزیند.

انسان دوست دارد افکار و عقاید خود را با دیگران در میان بگذارد، تبادل فکر کند، در جستجوی افکار تازه‌ای برآید و یا آنکه عقاید خود را که مفید تشخیص داده به دیگران بیاموزد. برای همه این کارها باید حرف زد، چیز نوشت و خلاصه از راه گفتگو و بیان با افراد دیگر تماس گرفت.

این از طبیعی‌ترین حق یک انسان است که بتواند حرف بزند و عقاید خود را برای دیگری بازگو کند. آزادی در بیان هرگز ارزش کمتری از آزادی عقیده ندارد و اساساً تا عقاید در مظهر بیان خود را نمایانند، اثر و ارزش واقعی خود را بروز نخواهند داد.

امروزه آزادی بیان به صورت یکی از شعارهای بنیادی دموکراسی درآمده، و هر جا که سخن از آزادی و آزادی‌خواهی است و هر جا که بحثی از حقوق بشر می‌رود، یا هر جا که اعلامیه‌ای یا متنی درباره حقوق و آزادی‌ها در دست تهیه است، آزادی بیان یکی از ارکان آن را تشکیل می‌دهد. با این همه، چون وقایع عینی جوامع بشری را جستجو می‌کنیم می‌بینیم این شعار در بسیاری از کشورها کمتر به مرحله عمل درآمده

است. ما خود در جامعهٔ اختناق‌زدهٔ خود سال‌ها شاهد بودیم که علیرغم مقررات قانونی و تضمین‌های مندرج در قانون اساسی، چگونه مجبورمان می‌کردند که در اساسی‌ترین مسایل زندگی خود دم فرو بندیم. ایران دیروز ما شاهد و مثالی بود که از وضع مشابه خود در بسیاری از کشورهای دیگر حکایت می‌کرد. در کشور غرب‌زده‌ای چون ما مردم را با لفظ دمکراسی بسیار می‌فریبند. بطوری که اگر چشم بصیرت بگشاییم خواهیم یافت که الفاظ دل‌نشین و خوش‌آهنگ دمکراسی یکی دیگر از صادرات غریبان به سوی کشورهای محروم است، تا این الفاظ را در عبارات قانونی خود درج کنند و درباره‌شان مقالاتی بسیار محدود و کلی بنویسند، و آنقدر این کلمات مبتذل را تکرار کنند تا مردم ناخودآگاه فریفتهٔ نویده‌های توخالی بشوند. یک نگاه کوتاه بر گذشتهٔ تاریک خودمان تمام این گفته‌ها را تأیید می‌کند. بنابراین، باید جرأت کرد و این حقیقت ناگوار را با صراحت اذعان نمود که الفاظ وارداتی دمکراسی غرب یکی از مظاهر بارز «استعمار فرهنگی» به شمار می‌رود. در عین اختناق به ملتی تلقین می‌کنند که از همه گونه آزادی برخوردارند، و در عین اینکه از مبتذل‌ترین حقوق انسانی محرومند، در قانون اساسی‌شان عالی‌ترین حق‌ها برایشان تضمین می‌شود.

و تازه این فقط یک روی سکه است که در کف شیاد دغل‌بازان بین‌المللی رو می‌شود. روی دیگر سکه آن است که می‌آیند و به ملتی آزادی واقعی می‌دهند. مثلاً انقلابی رخ می‌دهد و ملتی که تا دیروز استخوان‌هایش زیر ساطور سانسور خرد می‌شد بر اثر یک جهش ناگهان بندها را می‌گسلد، و کبوتر آزادی در افق بیان و مطبوعاتش به پرواز می‌آید. همه را می‌بینیم که سرمست از بادهٔ پیروزی به جبران سال‌ها خفقان و سکوت، مهر لب‌ها را می‌شکنند و غریو شادی بر می‌آورند. همه دل‌شادند از این که می‌توانند حرف بزنند افکار خود را بیان کنند و از هیچ مقام کنترل‌کننده‌ای بیم و هراس ندارند. در این میان کمتر کسی است که آزادی را به راستی تقدیس کند، یعنی حساب کند که این آزادی فرا رسیده، تا چه حد و مرزی مقدس است. در چنین لحظاتی استعمار نقش فرهنگ گونهٔ خود را به شکلی دیگر باز می‌کند. بازی با الفاظ دمکراسی دوباره شروع می‌شود ولی این بار بیشتر در جهت بی‌بند و باری و احساس بی‌مسئولیتی است که عده‌ای از قلم‌زنان و روشنفکرانها آزادی را به ننگ و رسوایی می‌کشند.

* حد واسط بین اختناق و بی‌بند و باری در آزادی بیان چیست؟

این سئوالی است که هر آزاده‌ای همیشه و به ویژه در شرایط پس از انقلاب باید هر روز چند بار از خود بکند. اگر به خاطر داشته باشید ما در تعریف آزادی از قول اندیشمندان شرق و غرب، و بالاتر از همه از قرآن، مطالبی نقل کردیم که در پایان ما را به این نتیجه می‌رسانند که لفظ آزادی باید همیشه توأم با احترام به قانون به کار رود.

آزادی در چارچوب قانون، آزادی با رعایت آزادی و حیثیت دیگران، آزادی و نظم. پس برای آنکه آزادی بیان به جبران سال‌ها اختناق و دهن‌دو‌زی به هتاک و بی‌حرمتی تبدیل نشود، باید آن را در حدود قانون اعمال کرد. رعایت پاس قلم و بیان خیلی از مسائل و محدودیت‌ها را برای انسان ایجاب می‌کند.

قرآن، آموزگار والای حقوق بشر، نکاتی را در زمینه آزادی بیان به ما می‌آموزد. مثلاً می‌گوید، «شما حق ندارید چیزی را که به آن علم ندارید بر زبان جاری کنید.»^۱

قرآن مخالف است که کسی حدسیات و شایعات را با لحنی جدی و حقیقت‌نما برای مردم بازگو کند. در این باره، مطبوعات باید از همه بیشتر احساس مسئولیت کنند. شیوه روزنامه‌نگاری غربی که برای جلب مشتریان بیشتر تیتراهای مهیج و چشم‌گیری می‌سازند، در حالی که مطالب اصلی مثله شده یا در اصل شایعه‌ای بیش نبوده، هرگز شیوه اسلامی نیست. بیان در جامعه اسلامی آزاد است ولی باید بر اساس واقعیات باشد، کسی حق ندارد از شایعه حقیقت بسازد و با اتهام و هتاک‌ها را به صورت مسایل روز عرضه کند.

البته اینگونه شیوه‌های غیر انسانی در جوامع متمدنی و به اصطلاح آزاد جهان بسیار رایج است. ولی باید دید ملت ما به چه انگیزه‌های انقلاب کرده است؟ آیا انقلاب کرده تا به آزادی به مفهوم بازاری و غربی‌اش روی بیاورد؟ یا آنکه می‌خواهد یک انسان آزاد باشد و آزادی را با تمام ابعاد انسانی‌اش بپذیرد؟

پس نخستین شرط آزادی بیان، آن است که با زبان و قلم خود تنها حقایق را بازگو کنیم. خودداری از بازگویی شایعات و یا جلوگیری از پخش و نشر مطالب شایعه پردازان، در قاموس آزادی خواهان سانسور هرگز نمی‌باشد. این یک اقدام سودمند انسانی است که مانع مشوب شدن افکار میلیون‌ها انسان آزاد شده، می‌شود.

دومین شرط آزادی بیان آن است که گوینده حسن نیت داشته باشد و به تعبیر قرآن «قول معروف» یعنی گفتار پسندیده و خوب بزند. هدفش باید این باشد که از گفتار خود سودی به مخاطب یا جامعه خود برساند. خلاصه آنکه بیان آزاد است ولی تا جایی که هدف از آن ارشاد مردم باشد. اما اگر از گفته ما مفسده‌ای برانگیزد یا شعله آشوبی بفروزد، دیگر نمی‌توان آزادی بیان را بهانه قرار داد.

یکی از الفاظ وارداتی غرب کلمه سانسور است که مردم آن را بسیار تکرار می‌کنند ولی اغلب به معنایش کمتر توجه دارند. سانسور یعنی انتقاد بی‌رویه و نامربوط از گفته یا نوشته‌ای. به عبارت دیگر، سانسور هنگامی محقق می‌شود که بخواهند جلوی شخصی را از گرفتن یا نوشتن مطلبی بگیرند، البته شخصی که هر دو شرط آزادی بیان را رعایت کرده است. یعنی اول آنکه از روی علم و بر مبنای حقیقت سخن بگوید، و دوم آنکه سخنانش به حال دیگران سودمند باشد.

هرگاه در جامعه‌ای از اینگونه گفتن‌ها و نوشتن‌ها جلوگیری به عمل آمد، می‌توان آن را به اختناق و سانسور متهم کرد. اما تحریم نشر مطالب مفسده‌انگیز یا توطئه‌آمیز که در قالب آزادی بیان صورت می‌گیرد، نه تنها نقض حقوق بشر نیست بلکه شرط پاسداری از حقوق بشر است. با این عمل جلوی اغواگری‌ها، عوام‌فریبی‌ها، تحریکات سوء و بدآموزی‌ها گرفته می‌شود. آیا کسی هست که مبارزه با این مفاسد را خفقان و سانسور بنامد؟

۱. اسری، آیه ۳۶.

پس آزادی بیان با رعایت دو شرط اساسی از حقوق واقعی بشر به شمار می‌رود. یکی آنکه حقیقت را بگوییم، و دیگر آنکه با حسن نیت بخواهیم با گفتار خود به دیگران سود برسانیم. و این است آموزش قرآن در مقام تعریف راستین از آزادی بیان.

موازنه حق و تکلیف

«حق» و «تکلیف» یا «حد» و «آزادی» از واژه‌های پرمعنا و قابل تعمقی است که به ویژه در بحث‌های مربوط به قانون اساسی، باید دقت بیشتری در به کار بردن آنها کرد.

ما در یکی از مقالات گذشته خود آزادی را تعریف کردیم و به این نتیجه رسیدیم که آزادی تا حدی برایش منظور نشود هرگز یک آزادی انسانی نخواهد بود. هر جا که نامی از آزادی می‌بریم نباید آن را مطلق تصور کنیم، بلکه باید بلافاصله حدود آن را هم مشخص بنماییم. حدود آزادی فردی را قانون یعنی اداره جامعه تعیین می‌کند. پس هر جا آزادی بود حد و مرزی هم برای آن آزادی باید مشخص گردد، و هر جا حقی برای کسی شناخته شود باید تکلیفی هم در برابرش تعیین کنند.

از آن جا که قانون اساسی بر مبنای حقوق و آزادی‌های انسان تدوین می‌شود و درجه اعتبار هر قانون اساسی بستگی به این دارد که تا چه پایه این حقوق و آزادی‌ها را تعریف یا تضمین کرده، از این رو شایسته است که بیشتر در این باره گفتگو کنیم.

یکی از نویسندگان آلمان به نام رودلف پان ویتس Pannwitz می‌گفت:

«مهم‌تر از هر حقی که برای بشر می‌خواهید قائل شوید، تکلیف اوست»^۱. در این گفته خوب دقت کنید. در همین مقوله، یکی از اساتید برجسته حقوق به نام کلسن Kelsen مطالب جالبی دارد. وی تکالیف را هسته مرکزی و مبنای تئوری حقوقی‌اش قرار می‌دهد. با این همه، حقوق دانان کمتر چنین برداشتی از تکلیف کرده‌اند، چه آنان معتقدند که نخستین نقش قانون این است که از حقوق فردی حمایت کند، در حالی که تا «تکلیف» یعنی حدود آزادی معین نشود، حق عملاً مفهوم دل‌پذیر و عاقلانه‌ای پیدا نخواهد کرد. آنان که خود را صاحب حق می‌پندارند باید نخست تکالیف خود را نیز روشن کنند. در هیچ جامعه انسانی حق نامحدود و یا آزادی بلاشرط، وجود نداشته و نخواهد داشت. انسان در جامعه زندگی می‌کند، یعنی در جایی که انسان‌های دیگر هم در کنارش هستند و در ارتباط با وی آنها هم حق زندگی دارند. به قول دادگاه عالی آلمان در یکی از آرای خود:

«مفهوم بشر در قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان موجودی تام‌الاختیار و جدا از دیگران نیست. قانون اساسی آلمان برای هماهنگ ساختن مزایا و حقوق مندرج در خود، به این امر نیز پرداخته که در روابط فرد و جامعه هرگز تیرگی پدید نیاید. بنابر این، فرد موظف است که همیشه موجودیت خود را در هم بستگی با جامعه‌اش به نظر بیاورد.»

۱. نقل از مقاله «تکالیف و حدود حقوق بشر»، ترجمه به قلم نویسنده، مجله حقوق بشر، زمستان ۱۳۵۰.

این اقتضای سرشت آدمی است که باید رفاه عمومی را در نظر بگیرد و به حقوق و آزادی دیگران احترام بگذارد. چون بشر برای زندگی کردن به جامعه نیازمند است، پس باید حق تقدمی برای رفاه عمومی قایل گردد. البته رفاه عمومی به خودی خود شاید مفهومی نداشته باشد، ولی هرگاه هدفی برایش قایل شویم و این هدف هم تأمین سعادت و رفاه خود فرد باشد، به مفهوم رفاه عمومی پی خواهیم برد، بدیهی است انسان در برابر حقوقی که برای خود قایل است تکالیفی هم دارد که باید نسبت به جامعه‌اش ادا کند. هم اکنون برخی از این تکالیفها را برایتان باز می‌گوییم:

درستکاری و وفاداری که همبستگی اعضای جامعه متکی به این دو عنوان است. یکی از وظایف نخستین بشری صداقت و داشتن حسن نیت است. آدمی که صدق و نیت پاک نداشته باشد، موازنه حق و تکلیف را بر هم زده، می‌خواهد از تمام مزایای اجتماعی، فرصت‌طلبانه، فقط به نفع خود بهره‌برداری کند. صداقت و راست‌کرداری باید در زندگی با تمام ابعادش تجلی کند. اما امروز در شرایط انقلابی کشورمان بیش از هر چیز در امور مربوط به سازندگی جامعه نیازمند راستی و حسن نیتیم. یکی از مسایل بسیار حساس روز، همین قانون اساسی است که پیش‌نویس آن چند روزی است در معرض افکار عمومی نهاده شده است. اکنون صداقت انقلابی ایجاب می‌کند که مردم همه، و به ویژه صاحب نظران، هم خود را مصروف این کنند که اگر نکات برجسته و درخشانی در این متن گرد آمده آنرا برای مردم تشریح کنند، و اگر هم نقاط ضعفی دارند پیشنهاد سازنده خود را ارائه دهند. در حالی که متأسفانه در این مقوله‌های اساسی و حیاتی کمتر سخن و پیشنهاد از سوی افراد دو آتسه می‌شنویم.

در جامعه‌ای که روشنفکران و اهل بیان و قلم، آزادی را حق خود می‌دانند باید تکلیف‌شان را هم فراموش نکنند. حق آزادی بیان و قلم تنها انتقاد و مسئله‌سازی را ایجاب نمی‌کند، بلکه باید همچنین مسائل امیدبخش یا پیشنهادهای سازنده را نیز به گوش مردم رسانید.

خودآگاهی نسبت به قانون، یکی دیگر از تکالیف مهمی است که انسان در برابر جامعه دارد. انسان باید همیشه قوانین را بیاموزد و در عمل به کار بندد. این قانون است که حدود حقوق و آزادی‌های ما را تعیین می‌کند.

دیگر از تکالیف‌های هر انسانی فرمانبرداری و اطاعت است. یعنی باید همیشه از قانون پیروی کرد هرچند که برخلاف عقیده و میل قلبی ما باشد.

پس درستکاری و تعهد، صداقت و حسن نیت، قانون‌شناسی و عمل به آن از تکالیف اولیه هر انسانی است. تکالیفی که در کنار حقوق فردی او نهاده شده و باید همیشه حق را با تکلیف با هم هردو را در نظر گرفت.

یکی دیگر از مهم‌ترین تکالیف هر فردی رعایت مساوات و برابری است. در جامعه تا هرکس دیگری را چون خود نپندارد و حقوق و آزادی‌هایش را چون حقوق و آزادی خود ارج نهد، هرگز آن جامعه روی سعادت را نخواهد دید.

پیغمبر اسلام فرمود: «افراد جامعه مانند دندان‌های شانه هم ردیف بوده، باهم برابرند. بنابر این، کسی

حق ندارد از حقوق فردی خود سوء استفاده کند.»، یعنی به دیگری لطمه بزند تا منافع خود را تأمین کند. فرد باید حقوق خود را با توجه به منافع دیگران اعمال کند، نه آنکه رفتارش طوری باشد که آزار و ناراحتی هم نوعان خود را فراهم آورد.

در اسلام تنها ضرر نرساندن به دیگری تکلیف نمی‌باشد، بلکه هر انسان واقعی و آزاده‌ای باید همکاری و همیاری نیز در سطح جامعه داشته باشد.

در حدیث پیامبر اسلام چنین آمده: «هر کس صبح از خواب برخیزد و در اندیشه کار جامعه نباشد، مسلمان نیست».

کوشش برای شرکت در امور عمومی که از تکالیف هر فرد مسلمان است همان مبنا و اساس یک دمکراسی واقعی است که امروز دنیای متمدن به داشتن آن مباحث می‌کند. پس همه باید با صداقت و حسن نیت در امور کشور شرکت کنند، همه باید قانون را بشناسند و از آن پیروی کنند، همه باید هم دیگر را به چشم مساوات، برابری و برادری بنگرند.

اینها است اساسی‌ترین تکلیف‌های فرد فرد ما که تا آنها را نپاییم از حقوق و آزادی‌ها بمان بهره‌ای نخواهیم گرفت.

اخلاق

در پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۴ اخلاق را مبنای تمام روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار داده است. متن کامل این اصل چنین است:

«جمهوری اسلامی ایران در استقرار جامعه توحیدی، معنویت و اخلاق اسلامی را مبنای روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد.»

بی‌شک این اصل یکی از ابتکارهای نظام جمهوری اسلامی است، زیرا تا آنجا که ما تحقیق کرده‌ایم سابقه ندارد که یکی از نظام‌های سیاسی موجود در قانون اساسی خود، نظیر چنین اصلی را گنجانده باشد. چه نظام‌های سیاسی و اقتصادی و حتی اجتماعی کشورها بر مبنای یک سلسله قوانین و فرمول‌هایی استوار است که اخلاق، اصالتی و یا حتی دخالتی در پیدایش آنها نداشته.

اخلاق به قول رودی Reverdy، شاعر معاصر فرانسوی، یعنی زیبایی درون. از دیدگاه ما شاعر چنین می‌نماید که خواسته اخلاق را در خلوت‌سرای ضمیر یا در اعماق ناپیدای دل بنشانند، و گویا که او می‌خواسته حکم انزوای اخلاق را با چنین توصیف شیوا و آبرومندانه‌ای صادر کند. اخلاق یعنی زیبایی درون و این درست همانند همان سخنی است که غربیان در گوش ما زمزمه می‌کنند که: «دین امری است باطنی و قلبی که تنها بین انسان و خدایش نقش بازی می‌کند».

سال‌های بسیاری است و بلکه قرن‌ها است که غرب نقش دین و اخلاق را در زندگی روزمره انسان‌ها انکار افتاده است. گرایش به مادگرایی آن چنان اوج گرفته که دیگر جایی برای معنویات در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آدم‌ها باقی نگذاشته است. اکنون مبنای اینگونه روابط یک سلسله فرمول‌های تجربی و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

قوانین علمی یا حقوقی‌ای است که از ضرورت‌های زندگی مادی مایه و منشاء گرفته‌اند. اما بشر به خودی خود هرگز مایل نیست که از آنها اطاعت کند و هر فردی تا نفعی عاید خودش نگردد هرگز گوش فرمان‌پذیری نخواهد داشت. از این رو آمدند و این قوانین را به نیروی پلیس و به تهدید و ارعاب از مجاری دادگاه و زندان و یا انگیزه نفع‌جویی متکی کردند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که در کشورهای متمدنی جهان روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌شان بر مبنای قانون استوار است، و قانون هم متکی به ضرورت‌های زندگی مادی‌شان بوده، تنها به انگیزه فرار از بازخواست و عقوبت پلیس اجرا می‌گردد. انضباط پلیسی در این کشورها به حدی دقیق اجرا می‌شود که قانون از سوی افراد به نحو چشم‌گیری رعایت می‌شود و حتی بسیاری از هم‌وطنان ما که سفری به اروپا یا آمریکا می‌کنند هنگام بازگشت با خودباختگی این انضباط پلیسی را می‌ستایند. آنان می‌پندارند که در غرب، اصول اخلاقی در همه جا رعایت می‌شود، برای ما تعریف می‌کنند که یک نفر اروپایی واقعاً انسانی تربیت شده و دارای فضایل اخلاقی است، او دروغ نمی‌گوید، در معامله هرگز حقه و تزویر به کار نمی‌برد، در سخن گفتن، راستگو و صریح‌اللهجه است، به میهنش عشق می‌ورزد و در مسایل جنسی خونسرد و آرام، از کنار هوس‌ها می‌گذرد. اینها اوصاف پسندیده و نیکوی یک فرد غربی است که تحسین شرفیانی را برانگیخته و به گمان‌شان چنین آورده که در غرب مبنای همه روابط، ارزش‌های اخلاقی است. اما آیا این سخن درست است؟ آیا جایز است که اخلاق را در نهاد غربیان تا این اندازه نیرومند تصور کنیم که تمام روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌شان را تا بدین پایه دربر گرفته باشد؟ آیا این اشتباه نیست که انضباط پلیسی را به عنوان انگیزه‌های معنوی و ارزش‌های اخلاقی، و انسانی ستایش کنیم؟

تاریخ را ورق بزنیم. روزگاری بود که اروپا با اصول اخلاقی آشنایی راستین داشت. در آن ایام اروپا با سرمایه‌های اخلاقی، خود را از دو منبع بر می‌گرفت: یکی آیین مسیحیت و دیگری هم اسلام. اما دین مسیحی به وسیله کنستانتین امپراتور رومی در قرن چهارم، دین رسمی کشور شد و از روزی که مسیحیت بدین طریق در اروپا رواج یافت، اروپاییان با یک رشته از امور اخلاقی آشنا شدند. البته اینگونه امور بیشتر جنبه‌های منفی در بر داشت و با جهات فعال و سازنده زندگی مردم چندان هماهنگ نبود. مثلاً حضرت مسیح به پیروانش چنین دستور داده بود که: هر کس بر گونه راست شما سیلی نواخت گونه چپ را نیز به سوی او گردانید. به قول محمد قطب نویسنده اسلامی مصری هدف مسیح هرگز آن نبود که مردم از خواری و ذلت استقبال کنند، بلکه هدفش پاک‌سازی عمق روح آدمی بود که مناسب با گردن‌فرازی و غرور رایج در عصر امپراطوری رم صادر کرده بود.

چند قرن دیگر بگذشت و اروپای مسیحی بر اثر جنگ‌های صلیبی با جهان اسلام تماس نزدیک گرفت. مسیحیان از نزدیک با زندگی مسلمانان آشنا شدند و چیزها آموختند. از همه مهمتر آنکه دریافتند که می‌توان هم زندگی را از دیدگاه مثبت نگریست و هم دارای ارزش‌های معنوی و اخلاقی بود. مسیحیان می‌دیدند که به هنگام اذان ظهر، مسلمانان مغازه‌های خود را باز و نیمه‌باز رها کرده بدون حضور پلیس برای نماز به مسجد می‌شتافتند. این صحنه آنان را متوجه ساخت که در پرتو اسلام می‌توان روابط اجتماعی

را تا بدین پایه بر مبنای اعتماد و امانت، گسترش داد.

باز مسیحیان می‌دیدند که تمام افراد و نژادهای گوناگون با هم همه زیر پرچم اسلام ملت یگانه‌ای را تشکیل داده‌اند و احساس مشترکی آنان را به هم مرتبط می‌کند، بطوری که در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌شان از هیچ‌گونه کمک، مساعدت، همیاری، محبت و گذشت دریغ نمی‌کنند.

این قبیل فضایل اخلاقی را مسیحیان اروپایی در روابط مسلمانان بسیار مشاهده می‌کردند. از تماس اروپاییان با دنیای اسلام و از علوم و فنونی که به عنوان ارمغان با خود به خاک اروپا آوردند تحولی در افکار برایشان پدید آمد و همین‌ها مقدمه نهضت علمی و ادبی «رنسانس» در اروپا بود که یک باره چهره ظلمت زده این قاره را دگرگون ساخت.

سپس مردم اروپا از خداپرستی روی برتافتند و هم زمان با این تحولات، انحراف در اخلاق نیز پدید آمد. فلسفه‌ای اقتباس شده از افکار یونان قدیم نیز در کنار اخلاق اروپایی خودنمایی کرد. یونانیان قدیم در پندار خود برج‌های عاجی ترسیم و یک سلسله ایده‌آل‌های معلق در فضای خیالی آن نیز تصور می‌کردند. اروپاییان نیز با الهام از همین پندارها تصور کردند که ارزش‌های اخلاقی می‌تواند به عنوان ایده‌آل در فضای خیالی در برج‌های عاجی ذهن باقی بماند، در حالی که رفتار روزمره انسان‌ها در مسیر دیگری جریان یابد. در این‌جا میان پندار و کردار، یا میان عقیده و عمل شکاف در افتاد. بسیاری پنداشتند که می‌توان در عالم ذهن، متدین و با اخلاق بود، ولی زندگی واقعی و مادی خود را جدا از آنها اداره کرد. در سایه همین شکاف بود که ماکیاولیسم سراسر زندگی غربیان را تسخیر کرد. اروپا در زمینه سیاست خود با الهام از ماکیاولیسم معتقد به این اصل شد که هدف، وسیله را توجیه می‌کند. یعنی ما باید به هدف دلخواه خود برسیم، حال دیگر فرق نمی‌کند که راهمان اخلاقی و مشروع باشد یا پلید و نامشروع.

پادشاهان، اشراف و حتی رجال مذهبی برای حفظ قدرت و منافع خود به زشت‌ترین وسایل دست می‌زدند، آنگاه سرمایه‌داری نیز جیره‌خوار این مکتب گردید و از تمام وسایل ممکن در راه رسیدن به هدف‌های استثمارگرانه سود جست. اکنون مثلاً از نظر سرمایه‌داری امریکا هیچ مانعی بر سر راه وجود ندارد که سودجویان غربی به هدف‌های مالی و استثماری خود برسند. آنان حتی ترور کندی رئیس جمهور منتخب خود را تجویز می‌کنند و در کشورهای ضعیف دست کودتاچیان نظامی را به عطف می‌فشارند. در سیاست خارجی غربیان - البته غرب به مفهوم گسترده‌اش که شامل قدرت‌های کمونیستی نیز می‌شود - باید به هر وسیله ممکن دست زد تا راه نفوذ خود را در کشور بیگانه هموار کرد. هر گونه جنایتی که در راه رسیدن به این هدف رخ دهد همه را قابل توجیه و صحیح جلوه می‌دهند.

اینگونه بود که اخلاق از روابط سیاسی این کشورها که امروز انضباط پلیسی‌شان چشم‌های ما را خیره ساخته، حذف گردید و این همه فجایع و ظلم‌هایی که در دنیا علیه مردم یا ملت‌های ضعیف روا می‌گردد، نتیجه همین جدایی سیاست از اخلاق است.

بار دیگر برگردیم و اصل ۴ پیش‌نویس قانون اساسی را از نظر بگذرانیم. این اصل همانگونه که گفتیم چهره‌ای کاملاً ممتاز به قانون اساسی ما می‌بخشد، زیرا در جهان سراغ نداریم قانون اساسی کشوری را که

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اخلاق را جزء لاینفک حقوق موضوعه‌اش کرده باشد. روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای مترقی کنونی بر مبنای قوانین خاصی است که اولاً از ضرورت‌ها و جبرهای مادی سرچشمه می‌گیرد، و ثانیاً با نیروهای انتظامی و قدرت دستگاه‌های قضایی به مرحله اجرا در می‌آید.

اما در نظام اسلامی علاوه بر رعایت این هر دو امر، کوشش بر این است که انسان را به «انسان بودن» خود توجه دهند، تا از انسان مادی یک انسان اخلاقی و روحانی بسازند. اخلاق اسلامی در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یعنی احیای این اندیشه در ذهن فرد فرد ما که «هرچه بر خود می‌سندیم، بر دیگری هم روا مداریم.»

انسان اسلامی که وجدان خود را آمیخته به اینگونه آموزش‌های روحی می‌کند در افق فراخ انسانیت همه جا منضبط است و در همه جا قانون را رعایت می‌کند. ولی قوانین در سیستم‌های مادی یک محدودهٔ جغرافیایی معینی دارد. قسمت اعظم آنها اصلاً جنبهٔ درون مرزی دارند، یعنی فقط در داخل خاک یک کشور اعتبار داشته، تنها در همان جا از ضمانت اجرایی برخوردارند، و اما در فراسوی مرزهای جغرافیایی، باید روابط انسان‌ها را بر محور زور و اخلاق ماکیاولی جستجو کرد: «هر که زورش بیش تر، چنگ و دندان دریدنش برتر!»

در روابط اقتصادی غرب باز می‌بینیم که اخلاق کوچک‌ترین نقشی ندارد. نه تنها غرب، که رژیم‌های سوسیالیستی و مارکسیستی نیز در قلمرو اقتصاد، بر ارزش‌های اخلاقی پوزخند تحقیرآمیز می‌زنند. مارکسیسم اخلاق را زادهٔ اقتصاد می‌داند. و چه بسا که این طفل ناخلف به عنوان یک طفیلی بی‌ارج برای رشد اجتماعی و اقتصادی نیز - از دیدگاه مکتب مارکس - دست و پاگیر و مزاحم نیز به شمار می‌آید.

روابط اقتصادی در اروپا هرگز بر مبنای اخلاقی استوار نیست، یعنی از روز اول هم نبود. مدت‌ها پیش از پیدایش مسیح، نظام فئودالیسم در امپراطوری رم با وضع اسفباری حکم‌فرمایی می‌کرد. چون مسیحیت در میان اروپاییان رواج یافت، آن هم با قیافهٔ مسخ شده‌ای که کنستانتین برای این دین آسمانی ساخته بود، اوضاع اقتصادی به حدی سرکش و انعطاف‌ناپذیر بود که اخلاق مسیحی نتوانست بر آن فائق آید. پس از گذشت چند نسل، خود کلیسا یکی از بنگاه‌های تیول در اروپا گردید و در قلمرو موقوفات به نام دین همان مظلومی را بر بندگان خدا روا می‌داشت که فئودال‌های از خدا بی‌خبر.

پس از انقلاب صنعتی و ظهور سرمایه‌داری، روابط اقتصادی در اروپا بیش از پیش از اخلاق و معنویات فاصله گرفت. نخستین ارمغان سرمایه‌داری آن بود که نه اخلاق بلکه دین را یک باره از متن زندگی مردم طرد کرد، تا برای رسیدن به تمایلات استثماری سرمایه‌داران، هیچ مانعی و سدی در سر راه نباشد. مثلاً رباخواری که هم از نظر مسیحیت و هم در دین یهود تحریم شده بود، نخستین رکن اقتصادی را در نظام سرمایه‌داری به وجود آورد. رباخواری با تمام تعدیات و اجحاف‌هایش ... رباخواری با مکیدن مایهٔ کار دیگران ... رباخواری با اندوختهٔ ثروتی که به راهش کوشش به عمل نیامده...

روابط اقتصادی یک سلسله قوانین مخصوص به خود دارد، و این قوانین البته هیچ ارتباطی با اخلاق ندارد و به قول مارکس روابط اقتصادی تابع چگونگی ابزار تولید است و حتی ارتباطی به خود انسان هم ندارد. به

گفته‌ او؛ این شرایط اقتصادی است که انسان و مشاعر و ادراکاتش را پدید می‌آورند، نه آنکه انسان با اراده و ابتکار خود چهره اقتصاد را دگرگون سازد.

جبر اقتصاد نه تنها نقش اخلاقی را در روابط اقتصادی نفی می‌کند، بلکه خود انسان را هم بی‌اراده و کت بسته در برابر سیر تحولات اسیر و وامانده جلوه می‌دهد. قوانین جابرانه، ماتریالیسم تاریخی را پدید آورد و به قول پیروان این مکتب هرگز در جهان مقیاس‌های ثابتی به عنوان خیر و شر نداریم، مقیاس هر چیزی در نهاد خود او نهفته و تا وقتی که نظامی تحت فشار قوانین جبری برپاست، شایستگی بقا را دارد. اما همین که دورانش تحت شرایط جبری دیگری سپری شد، دیگر ناشایسته و نماندنی می‌شود. در نتیجه آنچه که دیروز برای مردم، خوب و شایسته می‌نمود، امروز بد و مطرود می‌گردد.

اما آیین ما - اسلام - هرگز قبول ندارد که چیزی در زندگی مردمان پدید آید بی‌آنکه با اخلاق و معنویات پیوندی داشته باشد. از این رو اگر ربا را تحریم می‌کند بر مبنای اخلاقی فجایع آن را به انسان‌ها هشدار می‌دهد، هرچند که از نظر اصولی و قوانین اقتصادی نیز ربا امری زشت و ناپسند است. شیوه مبارزه اسلام با مفاسد این است که هم از منطق اخلاق کمک می‌گیرد و هم منطق قانون را به کار می‌برد. با این روش دوگانه یعنی ربط دادن اقتصاد به اخلاق و قانون، روزی در تاریخ، اجتماعی از مسلمانان راستین برپا شد، اجتماعی که بشر امروز پس از تجربه نظام‌های شرق و غرب و به ستوه آمدن از دیکتاتورهای این و آن آرزویش می‌کند. چه به خاطر می‌آورد آن صحنه‌های پر شکوهی را که مسلمانان صدر اسلام با طیب خاطر و فقط به انگیزه انسانیت و هم‌نوع دوستی روابط اقتصادی خود را در چه مسیری اداره می‌کردند.

مسلمانان در پرداخت مالیات و زکات از هم دیگر سبقت می‌جستند، مردم تهی‌دست مدینه، مهاجرین مکی را با آغوش باز در خانه‌های خود می‌پذیرفتند و هرچه داشتند با همدیگر مصرف می‌کردند، مسلمانان تنها به پرداخت مالیات اکتفا نمی‌کردند، بلکه هرچه بیشتر می‌توانستند در راه خدا دارایی خود را خرج می‌کردند.

در روابط اقتصادی، نباید هدف انسان تنها بالا رفتن سطح زندگی مادی یعنی تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و سایر وسایل تفریحی و رفاهی باشد. از همه بالاتر باید هدف این باشد که از رهگذر تمام اینها کمال روح و ارزش‌های انسانی را در وجود خود زنده کنیم. آیات متعددی در قرآن آمده که زندگی مادی را برای انسان زیبایی و زینت معرفی کرده ولی هدف از آن را تربیت و تعالی روح و تسهیل انجام کارهای خوب معین نموده است. پیغمبر اکرم می‌فرمود، بهره‌مندی از دارایی کمک خوبی است برای تقوا و فضیلت. یا در جای دیگر می‌بینیم که او طلب روزی را با این هدف‌ها پسندیده می‌شمرد: تأمین معاش، حفظ آبرو، مهربانی با خویشان، انفاق و انجام عبادت‌ها.

پس روابط اقتصادی اگر بر پایه اخلاق اسلامی و معنویات استوار باشد، افق‌های تازه‌تری در فرا روی انسان باز می‌شود و هدف‌های عالی‌تر و انسانی‌تری را در فعالیت‌های مادی و مالی خود، دنبال می‌کند. در غیر این صورت روابط اقتصادی در پیچ و خم قوانین علمی و جبری همچنان در تعقیب هدف‌های شکم و شهوت باید خلاصه شود، و انسان مادی به یک موجود مصرف‌کننده و بی‌روح، که جز به نفع شخصی

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

خویشتن نمی‌اندیشد، تبدیل خواهد شد.

مسأله حاکمیت

در اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین می‌خوانیم که:

«هرکس حق دارد برقراری نظامی را بخواهد، که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است، تأمین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد» (ماده ۲۸)

آری هرکس حق دارد برقراری «نظامی» را بخواهد که در سایه آن بتواند به حقوق و آزادی‌های خود، به عنوان یک انسان، دست بیابد. بدیهی است که این ماده اشاره به یک سازمان منظم و وسیع اجتماعی می‌کند که قادر باشد افراد انسان را چنان در کنار هم قرار بدهد که هرکس را بهره شایسته‌ای از حقوق و آزادی‌هایش عاید گردد.

پس خواستاری ایجاد چنین نظامی از دیدگاه اعلامیه مزبور یکی از حقوق بشر به شمار می‌رود. ولی اسلام آن را یکی از وظایف فرد فرد ما تلقی کرده، زیرا مسئولیت ایجاد نظام اجتماعی را بر عهده تک تک افراد مسلمان قرار داده است:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۱

یعنی آنکه، همه شما سمت سرپرستی دارید و از این رو هرکس در برابر افراد دیگر باید احساس مسئولیت کند».

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲

هرکس روز را آغاز کند بی آن که در اندیشه کار مسلمانان باشد، از مسلمانی بویی نبرده است».

اینها نمونه‌ای از تعالیم منشور اسلامی حقوق بشر است. همانگونه که ملاحظه می‌کنید مسئولیت ایجاد نظام اجتماعی بر عهده فرد فرد مسلمانان است.

گردهمایی افراد بشر به انگیزه ایجاد یک نظام اجتماعی آنان را به پدیده حاکمیت نزدیک می‌کند. ژان ژاک روسو در نظریه «قرارداد اجتماعی» پدید آمدن حاکمیت ملی^۳ را به طرز بدیعی بیان کرده است. مبنای نظریه روسو دو اصل آزادی و برابری انسان‌ها است. فلسفه سیاسی روسو از آزادمنشی انسان آغاز می‌شود. دورنمای جامعه بشری به نظر روسو بدین قرار است.^۴

خانواده، قدیمی‌ترین و طبیعی‌ترین اجتماع بشری است. فرزندان تا زمانی که در سرپرستی پدر به سر

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۳۶.

۳. واژه برای تعبیر حاکمیت ملی روسو این است 'Souverainete populaire' اما امروز برای حاکمیت ملی واژه زیر رایج است 'Souverainete d'Etat'.

۴. روسو کتابی به قلم خود زیر عنوان «قرارداد اجتماعی» نوشته که غلام‌حسین زیرک‌زاده آن را به فارسی برگردانده است. ر. ک: حقوق اساسی، دکتر قاسم زاده، ص ۱۷ تا ۲۲.

می‌برند برای بقای خود به خانواده نیاز دارند. ولی همین که این نیاز از بین می‌رود، رشته پیوند خانگی از هم گسسته می‌شود و افراد انسان را از محیط خانواده به محیط دیگری که «جامعه» نام دارد پراکنده می‌شوند. پس جامعه در واقع یک خانواده سیاسی است و از این پس انسان رشد و بقای خویشتن را در آغوش جامعه جستجو می‌کند.

روسو می‌گوید: انسان‌ها همه آزاد و برابر آفریده شده‌اند. آنگاه برای رفع نیازمندی‌های زندگی‌شان است که گرد هم آمده تشکیل جامعه می‌دهند. پس آنها با رضای خویشتن است که به منظور رفع نیازمندی‌هایشان تن به زندگی اجتماعی در می‌دهند و در واقع «قرارداد» و پیمانی باهم می‌بندند تحت این عنوان که: تو به آزادی من احترام بگذار، من هم به آزادی تو. تو برای رفع نیازمندی‌های من بکوش، من هم برای تو.

پس این یک قرار و مدار ضمنی است که میان افراد اجتماع بسته شده است. در واقع آنان با این گردهمایی شرکتی را تشکیل داده‌اند که در آن مردم با نیروی ناشی از اتحاد خود، جان و مال هر یک از شرکا را حفظ می‌کنند. در این جا است که «حاکمیت ملی» شکل می‌گیرد.

پس باید هر فرد انسان جان و مال خود را در چنین شرکتی بنهد و کلیه حقوق خود را واگذارد تا همه با هم برابر شوند و هیچ کس امتیازی بر دیگری نداشته باشد. بدین ترتیب، برابری اشخاص تأمین می‌شود و چون آنان به رضای خود چنین قراردادی را بسته‌اند پس نمی‌توان ادعا کرد که با گردهمایی در جامعه، دیگر آزاد نیستند.

همانگونه که دیدیم مردم با روی هم ریختن نیروهای فردی تشکیل شرکت و قدرتی می‌دهند که به حاکمیت ملی تعبیر می‌شود. در حکومتی که بدین سان پیدا می‌شود مردم بر مردم حکومت می‌کنند. همه قدرت‌ها به «کل» یعنی یک شخصیت معنوی، تعلق پیدا می‌کند. پس حکمران همان کل است و هیچ کس حق ندارد از قوانینی که وضع می‌گردد، سرپیچی نماید.

انواع مختلف حاکمیت

پیش از آنکه به تعریف حاکمیت ملی بپردازیم که می‌گویند بهترین و انسانی‌ترین شکل حکومت است، لازم است اشاره‌ای به انواع مختلف حاکمیت داشته باشیم.

گاهی حاکمیت در فرد متمرکز می‌شود (= حکومت پادشاهی، حکومت دیکتاتوری)، گاهی در دست گروهی خاص (= حکومت الیگارشی)، و گاهی در دست همه مردم (= حکومت دموکراسی).

وقتی که حکومت به انحصار گروهی خاص در می‌آید اگر آن گروه طبقه اشراف را تشکیل دهند حکومت را اریستوکراسی می‌نامند، و اگر طبقه روحانیان باشند آن را تئوکراسی و اگر هم حزب و دسته‌ای اراده خود را در سطح کشور اجرا کنند توتالیتار نامیده می‌شود. خودکامگی، استبداد و یا دیکتاتوری در تمام این مراحل با درجات مختلفی در تمام این حکومت‌ها اجرا می‌گردد.

حکومت‌های توتالیتار گاهی استبداد را به نام فرد یا پیشوا بر مردم تحمیل می‌کنند (فاشیسم، نازیسم) و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

گاهی هم به نام خلق و مردم. استاد دکتر کاتوزیان در کتاب فلسفه حقوق، سوسیالیسم مارکسیستی را در گروه اخیر جای می‌دهد. زیرا به نظر مارکس، باید گروهی بر دیگران حکومت و سروری یابند و اراده خود را به زور تحمیل کنند تا جامعه تحت عنوان داشتن حقوق، اداره شود (ص ۱۴۴).

حاکمیت ملی

مقصود از حاکمیت ملی^۱ (یا دموکراسی) آن است که فرد فرد ملتی در اداره کلیه امور مملکتی نقش مؤثر داشته، خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند و خودشان نیز تصمیمات اتخاذ شده را به مرحله اجرا بگذارند (حکومت مردم برای مردم و به دست مردم).

البته هرگاه جامعه‌ای بدین مرحله از رشد برسد همه زبان تحسین گشوده، می‌گویند دیگر بهتر از این ممکن نیست. دموکراسی عالی‌ترین و بهترین شکل اجرای حاکمیت در جهان است. اما البته همین واژه در همه سیستم‌ها یکسان تفسیر نمی‌شود. تازه در عمل نیز هر کشوری اصولی را از دریچه تصور و نگرش خود به نام دموکراسی اجرا می‌کند.

از باب مثال، دموکراسی به مفهوم مارکسیستی‌اش یعنی حاکمیت قاطعانه و جابرائه طبقه کارگر، که از این معنا خودشان به دیکتاتوری پرولتاریا تعبیر کرده‌اند. جزوه «ابتکار عظیم» که لنین آن را در ۱۹۱۹ نگاشته، پرولتاریا را منحصرأ به طبقه کارگر کارخانه‌ها تعریف کرده است. (صفحه ۱۹). لنین معتقد است که فقط این طبقه است که حق دارد برای محو کامل طبقات اقدام کند، اراده خود را در سراسر کشور اجرا نماید و هر صدایی که به مخالفت برخاست، در گلو خفه کند زیرا که ضد خلق است. بسیار خوب، ولی وقتی که ما به آمار آن روز در کشور روسیه مراجعه کنیم می‌بینیم که در سال ۱۹۲۴ یعنی ۵ سال پس از نگارش کتاب

۱. حاکمیت ملی ترجمه رایج واژه Souverainete' d Etat ضمناً به واژه‌های زیر توجه کنید:

- * دولت Gouvernement به معنای هیئت وزراء (دستگاه اجرایی کشور) (از LEXIS).
- * دولت Etat یا Gouvernement به معنای «حکومت» یا به گفته دیگر، مجموعه دستگاه‌هایی که کشوری را اداره می‌کنند (اعم از دستگاه قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی) (از LEXIS).
- * دولت Etat (نه به معنای حکومت و نه به معنای مقامات اجرایی) به پیروی از منابع فرانسوی، دکتر قاسم‌زاده نیز این تعریف را به بیان خود بازگو کرده است (ص ۲۷). پس دولت یعنی ملتی که سازمان یافته و همه مطیع یک قدرت عالی هستند (از LEXIS).
- * حکومت یعنی دولت به معنای دوم.

* حاکمیت ملی که ترجمه Souverainete nationale باشد هرگز مورد بحث ما نیست. این مفهوم پدیده اوضاع سیاسی و انقلابی ۱۷۸۹ فرانسه بود که رهبران سیاسی یک کل تجزیه ناپذیر به عنوان «ناسیون» Nation را تصور کرده بودند. این کل، وجودی کاملاً متمایز از وجود تک‌تک افراد مردم را واجد بود. نقل از: JEANNEAU, Droit constitutionnel, Momento Dalloz, 1972, p. 19.

در مقام مقایسه می‌توان گفت که در حاکمیت ملی به معنای کنونی‌اش تک‌تک افراد نقش تصمیم‌گیرنده و فعال در پدید آوردن «قدرت عالی» دارند. پس مردم فرد فردشان به طور مستقیم درباره امور مملکتی تصمیم می‌گیرند (= دموکراسی مستقیم) و یا آنکه با انتخاب نماینده (= دموکراسی غیر مستقیم).

لنین، آمار کارگران شوروی تازه به ۱۴/۸ درصد کل جمعیت رسیده است.^۱ بنا بر این، ملاحظه می‌کنید که دیکتاتوری پرولتاریا ممکن است به صورت حکومت اقلیت درآید که لنین در زمان خود بر آن صحنه گذارده است. پس از گذشت ۲۲ سال یعنی در ۱۹۳۹ بود که تازه آمار کارگران شوروی به ۵۰/۲ درصد رسید، یعنی یک اکثریت مطلق آن هم با دو درصد. بنا بر این، شما در می‌یابید که مفهوم دموکراسی در سیستم مارکسیستی چگونه توجیح می‌شود. در حالی که در جوامع غربی، دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت عددی کل کشور است، و جمعیت کشور را هم بدون تبعیض طبقاتی یا صنفی (از قبیل کارگر، اشرافی، کشاورز و غیره) در نظر می‌گیرد. آنان می‌گویند طبقه‌ای جز پرولتاریا اصلاً حق اظهار نظر ندارد تا بیایم از اقلیت و اکثریتش صحبت کنیم.

حاکمیت و دموکراسی در اسلام

این راست است که اسلام اساساً حاکمیت را مختص خدا می‌داند *إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ*،^۲ ولی خداوند اراده کرده که این خود مردم باشند که سرنوشت‌ساز خویش‌ن گردند. اینگونه نگرش، ویژه مسئله حاکمیت نیست. در مالکیت نیز اسلام مالک همه چیز را در اصل خدا می‌داند *وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ*،^۳ ولی باز مردمند که با فعالیت و کار خود از سوی خدا مجاز به تصرف در دستاوردهای کار خود می‌شوند. اکنون دید خود را از این هم گسترده‌تر کنیم. در ایدئولوژی و فلسفه اسلامی اصولاً رستگاری تمام ارزش‌ها ذات ربوبی است. خداوند، آفریدگار جهان، بشر را آینه و نمایشگر صفات جلال و کمال خود قرار داده است. گذشته از آنکه اصول فلسفی این ایدئولوژی طی قرن‌ها از سوی اندیشمندان بلندپایه و فلاسفه به اثبات رسیده است، فواید عملی و اجتماعی آن نیز در مقایسه با سایر مکتب‌ها بی‌نظیر می‌نماید. مثلاً در موضوع حاکمیت، این که اصل و منشاء حکم را خدای عادل و حسابگر بدانیم، ما را با عظیم‌ترین مسئولیت اجتماعی روبرو می‌کند.

از این روست که می‌بینیم اسلام برداشت خود را از اصل حاکمیت ملی به صورت اصل «مسئولیت جامعه شمولی» عنوان کرده است. مهم‌ترین نتیجه‌ای که مکتب‌های سیاسی مترقی جهان از ترویج حاکمیت ملی به دست آورده‌اند آن بوده که اکثریت عددی (دموکراسی غربی) یا اکثریت کیفی (دموکراسی شرقی یا جبر حاکمیت پرولتاریا) را عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری برای ملت معرفی کرده‌اند.

از سویی دیگر، چون فرض بر این است که این اکثریت هیچ نیروی را برتر از نیروی اراده خویش‌ن نمی‌شناسد، پس مجاز خواهد بود که تمام خواست‌ها و نظریات خود را حتی اگر دایر بر تغییر اصول ایدئولوژی و عملی در سطح کشور باشد، بر همه افراد ملت اجرا کند. به گفته دیگر، اکثریت با نفوذ قاطعی

۱. نقل از صفحه ۱۷ کتاب آماری که به وسیله اداره مرکزی آمار وابسته به شورای وزیران شوروی در ۱۹۷۴ در مسکو به چاپ رسیده.

۲. انعام، آیه ۵۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۰۹.

که بر همگان گسترده قادر و مجاز خواهد بود که پروژه‌های خود را طوری تنظیم کند و به مرحله اجرا در آورد که حتی کارش به تغییر اصولی‌ترین مسایل مردم بیانجامد. در این صورت چون قدرت و توجیه مصلحت‌اندیشی در دست اکثریت (کمی یا کیفی) است، اقلیت محکوم به اطاعت و دنباله‌روی است. این حقیقت حتی در مورد دموکراسی‌های به اصطلاح مکتبی (معتقدان به اصول مارکسیسم) نیز صادق است. چه می‌بینیم، از باب مثال، روزی لنین می‌آید و با بینش و تفسیر فلسفی و علمی خود اصول مارکس را به گونه‌ای که قابل هضم‌تر باشد، به مردم القا می‌کند، و روز دیگر استالین می‌آید و با آدم‌کشی و امپراطور منشی خاص خود رهبر جهان مارکسیست می‌شود. یا آنکه می‌بینیم مائو با زهد مارکسیستی‌اش قامت بر می‌افرازد و برای ملت خویش خیانت متولیان مقبره لنین (یعنی رهبران مارکسیست شوروی) را تشریح می‌کند، و روز دیگر وارثان مائو در کاخ سفید واشنگتن جشن اتحاد با امپریالیسم سرمایه‌داری را بر پا می‌کنند. بسیاری از کشورها به دموکراسی خود می‌نازند، ولی دموکراسی به معنای اکثریت عددی واقعی یا اعتباری ملت، مسایل شگفت و بغرنجی را در همان کشورها پدید آورده است.^۱ با این همه، چون با مقیاس‌های جهان مادی کنونی چیزی بهتر از اینگونه دموکراسی یافت نمی‌شود، گویی راه منحصر به فرد برای سعادت جامعه فعلاً باید همین باشد که هست.

اما در اسلام، حاکمیت ملی با توجیه اصل «مسئولیت عمومی و مشترک مردم» در اداره امور زندگی خویش، تفسیر می‌گردد. دموکراسی در جامعه اسلامی همان اجرای اراده و رأی اکثریت است ولی اکثریتی متعهد به این معنا که با اقلیت در داشتن خدای عادل و یکسان‌نگر وجه اشتراک اصولی دارد و هرگز مجاز نیست روزی به جابجا کردن اصول ایدئولوژیک ببیند، و این یک تعهدی است بسیار اصیل و عمیق که در هیچ یک از دموکراسی‌های جهان کنونی نظیرش را نمی‌توان یافت. اگر در مسایل جاری زندگی، رأی اکثریت باید حاکم باشد ولی خدای اکثریت و اقلیت که منشاء حکم است، یکی است.

اقلیت چون ایمان دارد که شورا و روند تصمیم‌گیری به دستور خدای خود او انجام پذیرفته، پس رأی اکثریت را با طیب خاطر پذیرا می‌شود. اما در دموکراسی‌های کنونی چون خدایی وجود ندارد و فقط انگیزه‌های نان و گوشت و وسایل رفاهی جامعه مطرح است، اقلیت، تنها و تنها به خاطر احتراز از درگیری و کشاکش‌ها کریه و نامطلوب است که فرمان اکثریت هم‌نوع خود را گردن می‌نهد، و چه بسا که این اطاعت توأم با عدم میل قلبی و در جهتی خلاف ایدئولوژی او حتی توأم با خشم و نفرت درونی باشد.

اما اکثریتی که تنفیذ اراده خود را بازتابی از حاکمیت اراده خدای اکثریت و اقلیت عرضه داشته، هرگز اقلیت را با این نزاع روانی و درونی، درگیر نمی‌کند. بنابر این، می‌توان مجاری حاکمیت ملی را در ایدئولوژی اسلامی چنین ترسیم نمود:

۱- حاکمیت در اصل شأن خدای یکتاست: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.**

۱. برای روشن‌تر شدن این مطلب مقاله «انسان دموکراسی» را به قلم حاج سیدجواد در «ارزیابی ارزش‌ها» بخوانید.

- ۲- خداوند امور زندگی مردم را به تدبیر و صلاح‌دید خودشان واگذار کرده است: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۱.
- ۳- فرد فرد ملت در برابر خدا و هم‌نوعان نسبت به اداره امور زندگی خویش هم مسئولند و هم راهنما: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲
- ۴- اصل انتخاب آزاد و پیروی از داوری‌های عقل.

* چگونه قدرت در حکومت اسلامی ناشی از «ملت» است؟

برخی پنداشته‌اند که چون اسلام حاکمیت را به لحاظ ریشه و مبداء به خدا نسبت می‌دهد، لذا از ایجاد حاکمیت ملی به معنایی که طرفداران دموکراسی امروزی قبول دارند، فرومانده است. از این رو لازم است نموداری کلی از جامعه اسلامی به دست دهیم تا روشن شود که دموکراسی اسلامی با صرف نظر از امتیاز منحصر به فردی که در بالا ذکر شد، در جهات دیگر منطبق با دموکراسی جهان‌پسند امروزی می‌باشد. اگر دنیا شیفته‌وار دموکراسی را ستایش می‌کند تنها به خاطر یک انگیزه است. آن اینکه مردم در جامعه دموکراتیک از انتخاب آزاد در کلیه شئون برخوردارند. پس راز موفقیت یا انگیزه ستایش بی‌حد و حصر دموکراسی وجود «عامل انتخاب» است.

اکنون ببینیم در یک جامعه اسلامی که مردم به خدا و ایدئولوژی توحیدی یعنی اسلام گرایش یافته‌اند، به تحقیق و کشف و انتخاب آزاد خود آنان بوده یا کسی دیگر از خارج بر آنان تحمیل کرده است؟ در این باره اگر نظر خود اسلام را بخواهید در قرآن صریح اعلام داشته که هرگز اجباری در گرایش به این دین وجود ندارد شما می‌توانید و باید فقط پایبند به داوری عقل کاوشگر خود باشید. اگر گشتید و در میان ایدئولوژی‌های گوناگون اسلام را بهترین تشخیص دادید می‌توانید تنها در آن صورت ایمان بیاورید. پس در نخستین گام، یعنی یافتن ایمان به خدا و گرایش به دین خدا بستگی دارد به انتخاب آزاد خود مردم. در مرحله دوم: مردمی که با انتخاب خود راه اسلام را برگزیده‌اند، احساس نیاز به داشتن یک رهبر فکری یا ایدئولوگ به نام «فقیه» می‌کنند. فقیه‌ای که بتواند رهبری ملت را بر عهده بگیرد در جامعه شیعه، مقامی است نه موروثی و نه انتصابی. بلکه مردم خودشان طی سال‌های متمادی با مراجعه‌های مکرر و بی‌شمار به هم‌کیشان و اهل نظر، شخصی را می‌یابند که واجد علم، تقوا، بصیرت و عدالت است. آنگاه به گردش حلقه می‌زنند و اصول و فروع دین خود را - که تضمین احکام مربوط به شئون مادی و روحانی آنان است - از او فرا می‌گیرند.

در مرحله سوم: باید درباره امور و شئون زندگی خویش تصمیم بگیرند. باید برای این امر باهم مشورت کنند و چون مشکل است که همه همیشه برای هر مسأله‌ای گرد هم فرا آیند (= دموکراسی مستقیم)، لذا به اشخاصی مطمئن و بصیر و باایمان و کالت (نمایندگی) می‌دهند که این مهم اجتماعی را از سوی

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

آنان عهده‌دار شوند. آنگاه افرادی را بر می‌گزینند تا به مجلس شورا یا تصمیم‌گیری بروند و در چارچوب ایدئولوژی انتخاب شده‌شان (اسلام)، قانون برای نظم زندگی‌شان وضع کنند. قانون باید اجرا شود و باز این خود مردمند که به عنوان تکلیف شرعی موظفند کلیه قوانین را به مرحله اجرا درآورند. اما باز می‌بینیم که این کاری نیست که فرد فرد مردم بتوانند در آن شرکت جویند. پس باز نمایندگانی را بر می‌گزینند تا به آنان وکالت و نمایندگی اجرای قوانین و تصمیم‌های مجلس شورا را بدهند. پس هیئت اجرایی و دستگاه دولت پدید می‌آید. از این جا بی می‌بریم که در حکومت اسلامی دولت و رئیس جمهور کشور نیز برگزیدگان واقعی ملتند. بدین طریق ملت مسلمان با انتخاب آزاد خود مرحله چهارم را نیز در زندگی سیاسی خود پیاده می‌کند. بنابراین، در تمام این مراحل سخن از انتخاب آزاد مردم است و یقین می‌دانیم که مفهوم دموکراسی نیز مبنا و محتوایی جز این ندارد.

دو مسأله

در رابطه با حاکمیت مردم و ظهور پدیده‌ای خاص و استثنایی به نام «سیستم جمهوری اسلامی»، بسیاری انگشت ابهام بر روی دو مسأله گذاشته‌اند:

– یکی آن که می‌پرسند: در نظام حکومتی اسلامی، شورا و شوراها تا چه حد می‌توانند نقش ایفا کنند؟ به دیگر سخن، در این نظام نخواستار شورا چه مفهومی دارد، در چه زمینه‌هایی می‌تواند تشکیل شود، صلاحیت و اختیاراتش چه می‌باشد و خلاصه اهداف و برد عملی آن تا به کجاست؟ البته عده‌ای هم هستند که «حاکمیت ملی» را تنها از دریچه اعطای حق «خود مختاری» به اقوام مختلف کشور، می‌نگرند. از نظر اینان تنها شورا نیست که حاکمیت ملی را تحقق می‌بخشد، بلکه باید شوراهای منطقه‌ای به قدری نیرومند و آزاد باشند که بتوانند برای مردم سامان خود استقلال واقعی به ارمغان آورند، آن هم استقلالی که تا سطح خود مختاری و فدرالیسم اوج گیرد.

– دیگر آنکه می‌پرسند: این چه سیستمی است که از سویی حاکمیت مردم را پذیرفته ولی از سوی دیگر آمده و با پذیرش اصل «ولایت فقیه» رسماً شیرازه مملکت و تمام قدرت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و قانون گذاری را در دست مرجع عالی روحانیت نهاده است.

در واقع، سئوال نخستین تردید درباره نحوه اجرای حاکمیت مردم است، و سئوال دوم نیز ناشی از یک نتیجه‌گیری مأیوسانه و بدبینانه‌ای می‌باشد که خورشید دموکراسی را در قلمرو ولایت فقیه بی‌رنگ و یا در افول یافته است. بنابراین، ما به این هر دو موضوع خواهیم پرداخت و در دو فصل جداگانه «اصل شورا» و «تأسیس ولایت فقیه» را بررسی خواهیم کرد.

اصل شورا

در اصل ۳ پیش‌نویس قانون اساسی چنین می‌خوانیم:

«آرای عمومی مبنای حکومت است و بر طبق دستور قرآن که: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* ^۱ *وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ* امور کشور در مقاطع مختلف باید از طریق شوراهای منتخب مردم در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی که در قانون اساسی و قوانین ناشی از آن مشخص می‌شود حل و فصل گردد.»

شورا دارای یک مبنای اسلامی و قرآنی اصیل است، و این سخن بسیار جدی است که اگر کشوری قرار باشد حکومت اسلامی داشته باشد به جز از طریق شوراهای منتخب مردم نمی‌تواند به شیوه‌ای دیگر اداره شود. مردم همه باید در کارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور خود سهیم باشند و نقش فعال و سازنده‌ای ایفا کنند.

خداوند مقرر کرده که حکومت از مجرای شورا میان مسلمانان تحقق پذیرد و حتی پیغمبر معصوم خود را نیز امر به مشورت می‌کرد. زمامداران اسلامی هرگز حق ندارند که به رأی خویش مستبد باشند چه این دستور صریح قرآن است که می‌گوید:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

«در کارها با آنان مشورت کن.»

و یا در آیه دیگر که می‌گوید:

وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ

«و کارها در میانشان به مشورت می‌گذرد.»

و در خطاب به پیغمبر نیز می‌گوید:

«تو هرگز بر ایشان سیطره نداری»

یا در جای دیگر که خدا به پیغمبر گفته است:

«تو بر ایشان هیچ استبدادی نتوانی روا داشت.»

اکنون باید دید ترتیب شورا چگونه است؟ حدود و شرایط و دامنه شمول آن چیست؟ البته اینها دیگر مسایلی است که به خود ملت واگذار گردیده تا هر گونه به صلاح خویشان دیدند ترتیب آن را بدهند.

پس شورا به عنوان یک اصل در اسلام امری محقق و اجتناب ناپذیر است، و هرگز کسی یا گروهی حق انکار آن را ندارد. اما از نظر تشریفات و نحوه برگزاری آن تابع شرایط روز و متکی بر نیازهای هر جامعه و ملتی تعیین می‌گردد. کارشناسان و صاحب‌نظران هر ملتی باید بنشینند و با نوشتن قانون آیین‌نامه شوراهای طرز کارشان را در سطوح مختلف کشور مشخص کنند.

مسأله شورا از نظر مسلمانان در صدر اسلام امری واضح و بدون ابهام بود. سعد بن معاذ معاهده‌ای را که پیغمبر در جنگ «احزاب» با مردم طایف تنظیم کرده بود، پاره کرد. به این واقعه خوب توجه کنید: پس از مذاکرات بسیاری که میان پیغمبر و مردم طایف انجام شد، اوضاع چنان بر مسلمانان دشوار آمده بود که از نظر موقعیت خود دچار هراس و تزلزل شدیدی شدند. آنگاه پیغمبر برای آن که کاری در جهت بهبود اوضاع

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

انجام داده باشد، مجدداً با اهل طایف تماس گرفت و آنها را متقاعد کرد که به جای خود برگردند ولی یک سوم محصول مدینه از آن ایشان باشد. سعد بن معاذ که قبلاً نیز در جنگ بدر در نقش مشورت ظاهر شده و نبوغی ارائه داده بود، این بار نیز پیش آمد و از پیغمبر پرسید، آیا در این پیمان که با دشمنان ما بسته‌ای از سوی خداوند دستور صریحی دریافت کرده‌ای؟ پیغمبر پاسخ داد: خیر، بلکه من خود این کار را صلاح تشخیص داده و به امید آن که پایان خوبی برای مسلمانان داشته باشد، معاهده را تنظیم کردم. سعد دیگر بیش از این تأمل نکرد، پیمان‌نامه را که لحظاتی بیش به امضا کردنش باقی نمانده بود، به دست گرفت و گفت:

«ای رسول خدا! چگونه پس از آنکه خدا به یمن وجود تو ما را سروری بخشیده خواهیم توانست که این ننگ را تحمل کنیم، چگونه راضی شویم که دشمنان ما بیایند و یک سوم محصول مدینه را با تهدید و ارباب از ما بستانند؟!»

سعد این سخنان را بگفت و پیمان‌نامه را همان جا پاره کرد. اما پیغمبر هرگز از این امر بر نیاشفت، و مسلمانان دیگر نیز همه شادمانه قهقهه پیروزی سر دادند.

از این داستان یک امر بسیار مهم استنباط می‌شود. آن این که زمامدار مسلمانان حتی اگر پیغمبر معصوم باشد، در امور مملکتی نباید به رأی شخصی خود متکی گردد و نباید پیمانی را که بدون مشورت دیگران با دشمنان بسته، امضا کند. و از این بالاتر، اگر هم روزی چنین کند ملت حق‌الغای این‌گونه پیمان‌ها را خواهد داشت.

نتیجه آنکه شورا یک بنیاد اصیل در حکومت اسلامی است. چیزی نیست که فقط دموکراسی غرب یا رژیم‌های سوسیالیستی جهان آن را برای بشریت به ارمغان آورده باشند. شورا باید مبنای حکومت اسلامی و مظهر قدرت ملی تلقی گردد تا یک کشور اسلامی به سعادت راستین خود برسد.

حکومت اسلامی یعنی حکومت شوراهای، یعنی حاکمیت مردم از طریق شوراها و بدیهی است که شوراها در سطح‌های مختلف مملکت تشکیل و با هماهنگی همه جانبه‌ای فعالیت خواهند کرد. از این روست که اصل ۷۴ پیش‌نویس قانون اساسی تشکیل شوراها را در سطح گسترده‌ای پیش‌بینی کرده است. از کوچک‌ترین واحد تقسیمات کشوری یعنی روستاها گرفته تا استان‌ها، در همه جا باید کارهای مختلف مردم از طریق شوراها حل و فصل گردد.

اصل ۷۴ پیش‌نویس چنین می‌گوید:

«برای تأمین سریع‌تر رفاه عمومی و پیشبرد اصلاحات بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی با توجه به مقتضیات بومی و جلب همکاری مردم در این مقاصد، اداره هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهرستان، یا استان که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند، صورت می‌گیرد.»

بدین وسیله «خودمدیری» یا حاکمیت منطقه‌ای مردم در قانون اساسی آتیه ما با لحنی قاطع و صریح تضمین می‌شود.

اصل ۷۴ در فصل ششم پیش‌نویس زیر عنوان «قوة مقننه» آمده است. قوة مقننه جمهوری اسلامی یعنی مجلس شورا در کل کشور که دوشادوش و هماهنگ با شوراهای منطقه‌ای کار خواهد کرد. روشن است اگر مجلس شورای ملی بدون وجود شوراهای منطقه‌ای کار کند، خطر ایجاد تمرکز در بر خواهد داشت. یعنی آن که همه تصمیم‌ها باید از مرکز به استان‌ها و شهرستان‌ها و روستاها صادر شود. و برعکس، چنان چه اگر شوراهای منطقه‌ای نیز به تنهایی در همه زمین‌ها حق فعالیت داشته باشند، هماهنگی نقاط مختلف کشور تأمین نخواهد شد، و از همه بالاتر، خطر ایجاد دولت در دولت، نظام کشور را به تفرقه سوق می‌دهد.

پس نیازمندیم که یک مجلس شورای مادر هم داشته باشیم، مجلسی که نقش هماهنگ کننده را بین شوراهای منطقه‌ای ایفا کند و کشور را - به رغم برنامه‌های مختلف و متعدد بومی و محلی - همه را یک‌پارچه به سوی هدفی مشترک سوق دهد.

خلاصه کشور باید با وجود خودمدری استان‌ها و منطقه‌ها، یک خط سیر و جهت مشترک نیز داشته باشد تا استقلال و وحدتش تضمین شود.

باتوجه به این حقایق مسلم است که ذیل اصل ۷۴ تأکید می‌کند که حدود اختیارات و عمل و نحوه نظارت شوراهای منطقه‌ای و سلسله مراتب آنها را قانون (یعنی مجلس شورای مادر) باید تعیین کند. و نیز مجلس شورای ملی باید این نظارت عالی را بر تمام شوراهای منطقه‌ای اعمال کند آن هم به انگیزه رعایت اصل وحدت ملی و تمامیت ارضی و تابعیت همه قبایل و اقوام از حکومت مرکزی واحد.

امروز نوزدهم شهریور ماه در حالی که بخش الحاقی مقاله شورا در دست نگاشتن بود، خبر درگذشت بزرگ مرد تاریخ با شکوه انقلاب اسلامی ایران را از رادیو شنیدیم. به یاد جانبازی‌ها، مبارزات و راهبری‌های آن ستاره به افول گراییده اسلام، سخنانی را که هم او در خطبه دوم آخرین نماز جمعه خود، یعنی سه روز پیش، در بهشت زهرا ایراد کرده بود، در اهمیت شورا نقل می‌کنم:

آیت الله طالقانی در مقام اشاره به وقایع کردستان و ابراز تأسف از این که چرا به موقع اقدامات لازم نشد تا حوادث خونین اخیر در آن سامان به وقوع نپیوندد، به ویژه با تکیه بر نقش شورا در سامان بخشیدن بر بسیاری از نابسامانی‌های ملت ما، چنین گفت:

«... اگر می‌کردیم بسیاری از مسائل حل می‌شد. صدها بار من گفتم که مسئله شورا از اساسی‌ترین مسئله اسلامی است. حتی خدا به پیامبر، می‌گوید با این مردم مشورت کن، به اینها شخصیت بده، بدانند که مسئولیت دارند، متکی به شخص رهبر نباشند، ولی نکردند، و می‌دانم چرا نکردند، هنوز در مجلس خبرگان در این اصل اساسی قرآن بحث می‌کنند که به چه صورت پیاده شود، این اصل اسلامی است، یعنی همه مردم از خانه و زندگی و واحدها، باید با هم مشورت کنند، علی فرمود هر کس در کارهای خودش استبداد کند، هلاک می‌شود. چرا نمی‌شود، نمی‌دانم؟ امام دستور می‌دهد، ما فریاد می‌کشیم، دولت هم تصویب می‌کند، ولی عملی نمی‌شود، مگر در سنج که این شورای نیم‌بند تشکیل شد ضروری به جای رسید و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

می‌بینیم که آنجا نسبتاً آرام‌تر است. یعنی گروه‌ها و افراد دست‌اندر کار شاید این طور تشخیص بدهند که اگر شورا تشکیل بشود ما چه کاره هستیم؟ بروید دنبال کارتان بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند، این مردم هستند که کشته دادند اینهایی که این‌جا خوابیده‌اند از همین توده‌های جنوب شهر بودند، منطق اینها این بود، می‌گویند که در کارخانه‌ها اخلاص می‌شود، خوب بشود، آن اصل مهم‌تر از این است که در کارخانه‌ها اخلاص بشود، در کارخانه اگر اخلاص شد، شورا را تعطیل کنید.

شاید بعضی از دوستانمان بگویند. آقا شما چرا این مسائل را در میان توده مطرح می‌کنی، بیاید در مجلس خبرگان مطرح کنید. می‌گویم من می‌بایست مسائل را با موکلین خودم مطرح کنم، اینها مرا وکیل کردند، اینها می‌دانند. که چرا ما را وکیل کردند، ما موظفیم و مسئولیت نسبت به اینها داریم، باید دردها، اندیشه‌ها، بدبختی‌ها، ناراحتی‌ها و عقب ماندگی‌های این مردم را جبران کنیم، با قوانین نجات‌بخش و حیات‌بخش اسلام.»

تا آن‌جا که سخن از شورا می‌رود و به ویژه آن‌جا که شورا را به کلیه سطوح اجتماعی کشور گسترش می‌دهیم، برای ما این سؤال مطرح می‌شود که حدود اختیارات شورا در مجمع چه می‌تواند باشد:

– آیا شورا یک مقام تصمیم‌گیرنده است؟

– یا آن که فقط یک مقام ناظر و ارشاد‌کننده می‌تواند باشد؟

به گفته دیگر:

۱- آیا وظیفه شورا این است که با مدیریت سازمان همکاری داشته باشد و فقط اهرم کنترلی برای او به شمار آید؟

۲- یا آن که علاوه بر نقش نظارت، شورا باید عهده‌دار وظیفه مدیریت سازمان هم باشد؟

در صورت نخست، شورا از مسئولیت تا حدودی مبرا است، چه فقط نقش راهبر و هدایت‌کننده را بازی می‌کند. البته در صورت تخلف مدیریت از رهنمونی‌ها و صواب‌دیدها، شورا باید بتواند او را نزد مراجع صلاحیت‌دار بازخواست کند.

در صورت دوم، شورا نه تنها همه مسئولیت‌های ناشی از مدیریت را نیز پذیرا می‌شود، بلکه برای ما موضوع مدیریت از پایین به بالا را مطرح می‌کند که باید دید آیا چنین شیوه‌ای گذشته از صحیح بودنش عملی هست؟ حتی در کشورهای سوسیالیستی که به رواج حکومت‌شوراها مفتخرند، باز چنین شیوه‌ای را به کار نمی‌بندند.

ما در جلد دوم این کتاب که زیر عنوان «نهادهای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» منتشر خواهد گردید، به تفصیل درباره این مطلب بحث خواهیم کرد. ولی عجلتاً برای آن‌که خوانندگان گرامی را در جریان برخی منابع مربوط به شورا قرار دهیم چند نکته زیر را تذکر می‌دهیم:

۱- نظام شورایی مورد توجه نویسندگان متمم قانون اساسی منسوخ نیز بوده چنان که می‌بینیم اصل

۲۹ و نیز اصول ۹۰ تا ۹۳ قانون مزبور، زیر عنوان «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» در همین زمینه انشاء

گردیده است. مسئله شورا به قدری مهم تلقی می‌شد که نمایندگان مجلس شورا در نخستین دوره تقنینیه خود قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در متجاوز از صد ماده به تصویب رسانیدند (به بند دوم دوره اول تقنینیه سال ۱۳۲۵ مراجعه کنید).

در ماده ۸۷ قانون مزبور چنین آمده:

«وظایف انجمن‌های ایالتی منحصر است به نظارت در اجرای قوانین مقرر...»

و در ماده ۸۸ تصریح کرده که:

«ایجاد قانون از وظیفه انجمن‌های ایالتی خارج است.»

۲- طرح بسیار مبسوط و جالبی از سوی آقای «کشتکاران» تهیه و در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در دهه اول اردیبهشت ۱۳۵۸ به چاپ رسید (کیهان، نهم و دهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸).

۳- طرح آقای «عباس صدرائی‌اشکوری» که طی نامه سرگشاده‌ای به خدمت امام خمینی فرستاده شد (کیهان ۱۳۵۸/۲/۶؛ طرحی برای تشکیل حکومت‌های ایالتی).

۴- طرح پیشنهادی «آیت الله طالقانی» که توسط ۶ تن از برگزیدگان ایشان تهیه و منتشر گردید. (اطلاعات ۱۳۵۸/۲/۲۰)

۵- قانون تشکیل شوراهای محلی که در تیرماه ۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید.

۶- لایحه قانون انتخابات شوراهای شهر و طریقه اداره آنکه در مهرماه از تصویب شورای انقلاب گذشت. (اطلاعات ۵۸/۷/۴)

۷- قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل ۷ و فصل هفتم: (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶)

۸- پیشنهادهای ملت ایران که درباره اصل ۷۴ پیش‌نویس قانون اساسی ابراز داشتند. (مجلس خبرگان این پیشنهادها را ضمن ۶۳ فقره طبقه‌بندی و به صورت پلی‌کپی منتشر کرده است).

نظام شوراها یا فدراتیو کردن کشور (= خودمختاری)

درباره اصل ۷۴ پیش‌نویس قانون اساسی که به موضوع شوراها پرداخته بود، پیشنهادهای بسیاری از سوی ملت ایران ابراز گردید. مطالعه مجموع این پیشنهادها که از سوی مجلس خبرگان طبقه‌بندی و منتشر گردیده موضوع جالبی را روشن می‌سازد. آن این که بسیاری از هموطنان از شورایی کردن نظام کشور، خودمختاری برخی مناطق و فدراتیو کردن کشور را نتیجه‌گیری کرده‌اند. مانند این پیشنهاد که در فقره ۴۴ نشریه مجلس خبرگان به چاپ رسیده:

«... حکومت خودمختار منطقه ضمن اداره امور منطقه مکلف به اجرای سیاست عمومی دولت فدرال که به تصویب مجلس ملی فدرال رسیده باشد، بوده و تمام کوشش خود را در جهت تحکیم هم‌بستگی و همکاری بین تمام مردم ایران به کار خواهد بست.»

یا پیشنهاد دیگر که می‌گوید:

«حاکمیت مردم جز از طریق نظام شوراها و قبول فدرالیسم ممکن نیست: خودمختاری خلق‌ها» (فقره ۲۴)

و برخی هم صراحتاً دولت فدرال آمریکا یا سایر کشورهای جهان را که به صورت فدرال اداره می‌شوند، به عنوان الگو برای ایران ذکر کرده‌اند. در یکی از پیشنهادهای (فقره ۵۰) نقیصه مهم پیش‌نویس را چنین بازگو کرده که چرا اصلاً واژه خود مختاری به معنای «فدراتیو» کردن کشور را در آن نمی‌بینیم. گرچه این گفته‌ها ظاهری خوش و دلپذیر دارند و انسان را به یاد روز رهایی از بندها می‌اندازند، ولی اگر آنها را با محک کارشناسان فن بیازماییم، متأسفانه ماهیت قلب شده‌ای را خواهیم یافت. کسانی که حق حاکمیت مردم را در یک کشور بسیط با این شیوه‌ها تعبیر می‌کنند یا معنای واژه‌هایی را که به کار می‌برند نمی‌دانند و یا آن‌که به رغم آشنایی‌شان به معانی حقوقی این کلمات، ره تجزیه‌طلبی را با توسل به ابهام در لغات، می‌پویند. همه اینان مدعی‌اند که هم خودمختاری و فدرالیسم می‌خواهند و هم از تجزیه‌طلبی بیزارند. این گفته، ما را به یاد تناقض‌گویی کسی می‌اندازد که هم سند جداگانه‌ای برای دو دانگ از خانه‌ای می‌طلبد و هم مدعی است که ادعای هیچ‌گونه مالکیتی در خانه مزبور را ندارد.

فدرالیسم یعنی مالک سرزمینی بودن؛

فدرالیسم یعنی دارای یک کشور در اصل مستقل بودن؛

فدرالیسم یعنی آن‌که حاکمیت مطلق و تمامیت ارضی سرزمینی، مثلاً کردستان یا ترکمنستان، در اصل از آن خود کردها یا ترکمن‌ها باشد و سند جداگانه و مستقل این سرزمین‌ها در دست خودشان باشد، ولی نظر به مصالح خودشان بیایند و حاکمیت خود را محدود کنند و اختیاراتی به دولت مرکزی که آن هم ساخته و پرداخته و مخلوق خودشان است، بدهند.

فدرالیسم به قول «موریس دو ورژه» یعنی محدودیت حاکمیت عضو به نفع یک قدرت مرکزی.^۱

فدرالیسم یعنی سرزمین‌هایی که روزی تکه و پاره و مجزا از یکدیگر بودند و هر کدام برای خود بودجه، ارتش، رژیم خاص سیاسی داشتند که بعداً انگیزه اتحاد آنها را گرد هم جمع آورد.

اینها معنای «فدرالیسم» است. بنابر این، اگر بخواهیم کشور ایران را فدراتیو کنیم باید نخست به استان‌های مورد نظر استقلال و حاکمیت مطلق بدهیم (= خودمختاری) و سپس اگر آنها خودشان صلاح دیدند و مقامات محلی‌شان تصویب فرمودند، گرد هم جمع شوند و طی قراردادی یک دولت فدرال را تشکیل بدهند.

دولت مرکزی فدرال زاییده و مخلوق کشورهای خود مختار است.

قدرت دولت مرکزی ناشی از اداره کشورهای عضو است.

دولت مرکزی فدرال به لحاظ حقوقی و قانونی هر لحظه امکان دارد توسط کشورهای عضو از قدرت ساقط شود.

کشورهای عضو هر لحظه حق دارند قرارداد فدرال را لغو کنند و به حالت استقلال بازگردند و تمامیت ارضی و حاکمیت مطلق سابق خود را باز یابند.

۱. رژیم‌های سیاسی، ص ۶۸.

حال ببینید آیا ادعای فدراتیو کردن کشور نمی‌تواند مقدمه تجزیه‌طلبی باشد؟ ممکن است در حال حاضر بنا به کمبودهای اقتصادی و ضعف بنیه مالی و نظامی کردستان و سایر مناطق تجزیه طلبی را صلاح خویش‌نندانند، ولی با فدرال کردن کشور این حق قانونی آنان خواهد بود و تمام دنیا در روابط بین‌المللی خود با آنان حق تجزیه طلبی را به راحتی برایشان خواهند شناخت.

دولت فدرال مانند شرکتی است که شرکا، خود اصیل‌اند و شرکت یک پدیده فرعی و مخلوق آنان است. شرکا قانوناً حق دارند که بالاخره روزی بتوانند قرارداد شرکت را فسخ کنند و دارایی خود را از شرکت بیرون بکشند و بر سر پای خود بایستند. هیچ قدرتی نمی‌تواند با تجزیه طلبی شرکا مخالفت کند، و اساساً شرکت یک امر اعتباری است و آنچه واقعیت و اصالت دارد همان شرکا هستند. دولت فدرال نیز یک پدیده قراردادی و اعتباری است و در واقع حاکم اصلی و همه‌کاره واقعی، سرزمین‌های عضو فدرال‌اند.

اینان می‌گویند ما «خود مختاری» می‌خواهیم ولی تجزیه طلب نیستیم. اما برای کسی که با الفبای حقوق بین‌الملل یا حقوق اساسی آشنایی داشته باشد روشن است که تا استقلال و تمامیت ارضی برای سرزمینی قابل نشویم، استعمال واژه «خود مختار» به کلی غلط است.

خود مختاری یعنی Autodétermination. شما در تمام اسناد منتشره از سوی سازمان ملل گردش کنید، از منشور این سازمان گرفته تا کلیه قطع‌نامه و اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌ها، هر جا که با لفظ خودمختاری برخورد کنید می‌بینید معنایش دادن استقلال است به یک سرزمین مستعمره colonise. مثلاً الجزایر روزی مستعمره فرانسه بود و پس از مبارزات طولانی در ۱۹۶۱ به خودمختاری رسید. آیا کردستان دیروز ما نسبت به حکومت ایران مانند الجزایر نسبت به فرانسه بود؟ کردستان به لحاظ وضع اقتصادی یا فرهنگی هر اندازه هم که در محرومیت و ظلم به سر برده باشد، ولی هرگز مانند الجزایر نبود که دولتی از فراسوی مرزهایش آمده باشد و آن سرزمین را غصب کرده باشد.

همه معتقدند آنچه که مناطق مختلف ایران خواستارش شده دو چیز است:

الف - خاتمه بخشیدن به محرومیت‌ها و ظلم‌های گذشته و امحای هر گونه تبعیض و تحقیر؛

ب - احیای شخصیت و استقلال اقوام مختلف از طریق احیای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و سایر شئون اجتماعی‌شان.

و این را هم همه می‌دانیم که مجرای رسیدن به این هدف‌ها آن است که مردم هر منطقه‌ای خودشان عهده‌دار امور خود گردند، یعنی خودشان نسبت به وضع خود اظهار نظر کنند و خودشان برای خویش‌نندان تصمیم بگیرند.

بسیار خوب، چاره تمام این کارها تشکیل شوراهای در سطوح مختلف است، نه نواختن کوس خودمختاری و فدراتیو کردن کشور.

چاره این نابسامانی‌ها همان است که در اصطلاح حقوقی لفظ «عدم تمرکز» De'centralisation یا «خودگردانی» و «خودمدیری» Autogestion را به کار می‌برند. اما به کار بردن لفظ خودمختاری یک غلط فاحش بوده، به لحاظ مناسبات بین‌المللی نیز یک اشتباه بسیار خطرناک به شمار می‌رود.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

در سند فوق‌الذکر مجلس خبرگان ضمن پیشنهادها از علامه مفتی‌زاده چنین نقل کرده است: «... خودمختاری به آن صورت که چپی‌ها هم خیلی سنگش را به سینه می‌زنند در واقع برای تکه تکه کردن ایران است تا بتوانند محل رخنه‌ای برای خود به وجود آورند.»
برای تأیید حق خودمختاری، افراد یا گروه‌های موافق این تز به پاره‌ای از کشورها که به صورت فدراتیو اداره می‌شوند، اشاره می‌کنند. ما نیز با تشریح کوتاه وضع همین کشورها اشتباه بودن پندار آنان را ارائه می‌دهیم:

آنان امریکا را مثال می‌زنند. در حالی که کجا امریکا در روز نخست مانند ایران از تمامیت ارضی و یک پارچه بودن سرزمینی برخوردار بوده. ایالات متحده امریکا دیروز ۱۳ سرزمین جدا و مستقل از هم بودند که نمایندگان خود را به سال ۱۷۸۷ به فیلادلفیا فرستادند تا با تهیه یک قانون اساسی فدرال با هم خود را متحد کنند.

استرالیا شامل ۶ سرزمین مستعمره انگلیس بود که در اول ژانویه ۱۹۰۱ زیر عنوان کامنولث استرالیا گرد هم آمدند و تشکیل یک دولت فدرال دادند. هر دولتی قانون اساسی خود را محفوظ نگاه داشت و دولت کامنولث نیز برای خود یک قانون اساسی مشترک تهیه کرد.

در تأیید این مطلب که فدراتیو کردن کشور مستلزم شناختن حق مشروع تجزیه طلبی است، ماده ۷۲ قانون اساسی شوروی را خاطر نشان می‌سازیم:

«برای هر جمهوری متحده حق خروج آزاد از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی محفوظ است.»

و این حقی است مشروع برای سرزمین‌های عضو دولت فدرال. ولی آیا مردم ایران می‌توانند بپذیرند که برای مناطق کردستان، خوزستان، بلوچستان، آذربایجان و غیره حق خروج آزاد از دولت فدرال ایران شناخته شود؟ اگر نتوانند بپذیرند پس اصلاً دولت فدرالی به وجود نخواهد آمد، و اگر بپذیرند که معنایش شناختن حق تجزیه طلبی برای مناطق یاد شده است.

کشور فدرال آلمان نیز در اصل مرکب از سرزمین‌های جداگانه و متمایزی بود که در سه مرحله به صورت کنونی درآمد: نخست کنفدراسیون ژرمانیک (۱۸۱۵ - ۱۸۶۶)، سپس کنفدراسیون آلمان شمالی (۱۸۶۷ - ۱۸۷۱) و بالاخره دولت فدرال کنونی. تکه و پاره بودن قلمرو آلمان هنگامی بر ما آشکارتر می‌گردد که در تاریخ می‌خوانیم روزی در این سرزمین بیش از سیصد واحد جداگانه سیاسی وجود داشت و بعد در سال ۱۸۷۱ با ایجاد امپراطوری مرکزی در آن جا پدید آمد.

برخی از موافقان تز فدرالیسم برای ایران، هندوستان را مثال می‌زنند و برای مردم این توهم را به وجود می‌آورند که هندوستان سرزمین یکپارچه‌ای بوده که اکنون فدرالیسم را پذیرفته و رو به بهبودی پیش می‌رود. بسیار خوب، اکنون ببینیم این کشور قبلاً تا چه حد یک پارچه و بسیط اداره می‌شد. به طور خلاصه یادآور می‌شویم که وقتی انگلستان به سال ۱۹۴۷ استقلال هندوستان را پذیرفت این کشور در قالب ۹ ایالت حاکم نشین، ۵ ایالت کمیسر نشین و ۵۰۰ قلمرو شاهزاده نشین اداره می‌شد. بنا به نوشته دائرة المعارف امریکانا، هر چند که حکومت هندوستان به ظاهر فدرال است ولی در معنا بسیط است؛ ۱۴ ایالتی که این

کشور دارد با ایالت‌های دیگر کشورهای فدرال مانند آمریکا، کانادا، استرالیا قابل مقایسه نبوده و از قدرت کمی برخوردارند.^۱ اینها شواهدی است کافی برای تخطئه به کار بردن واژه فدرالیسم یا خود مختاری در مورد اعطای حق حاکمیت به مردم مناطق مختلف ایران. البته ما در جلد دوم این کتاب این مسأله را به بحث گسترده‌تری خواهیم نهاد.

ولایت فقیه

بی‌شک، ولایت فقیه یک نهاد حقوقی استثنایی و حتی نوظهور در تاریخ تدوین قانون اساسی در جهان می‌باشد. البته این موضوع نباید چندان شگفت‌انگیز تلقی شود، زیرا پدیده جمهوری اسلامی نیز بدانگونه که ملت ما خواستارش شده، یک پدیده خاص و منحصر به خود در تاریخ سیاسی جهان به شمار می‌رود. روزی که اصل پنجم قانون اساسی به تصویب مجلس خبرگان رسید، بحث‌ها در میان بسیاری از محافل برانگیخته شد. سیل اعتراض‌ها و انتقادات به حدی شدید بود که حتی مجال اندیشیدن به عمق مسأله را از بسیاری ربود. بررسی همه جانبه و عمیق این موضوع را به کتاب دوم خود موكول می‌کنیم، ولی این بدان معنا نیست که در این جا کوششی برای رفع عمده‌ترین اشکال‌ها نداشته باشیم.

جمع‌بندی همه اعتراض‌ها و انتقادهایی که بر این اصل وارد آمده ما را به یک اشکال اساسی رهنمون می‌شود: عده‌ای با نگرانی زیاد پنداشته‌اند که اصل ولایت فقیه خنثی‌گر حاکمیت مردم است. باز اگر اعتراض‌ها را بهتر و عمیق‌تر بشکافیم، مشکلاتی در دورنمای زندگی سیاسی ایران خودنمایی می‌کند که باید دقیقاً بررسی کرد. از باب مثال، اگر رهبر روزی تصمیم گرفت دستوری صادر کند که هر چند با حسن نیت انجام گرفته باشد، ولی به نظر کارشناسان و صاحب نظران واقعی و دلسوز، اقدامی بر ضد مصالح کلی تلقی شود، تکلیف چه خواهد بود؟

یا مثلاً اگر مرجع تقلید خواست علی‌رغم مقررات قانون اساسی مستقیماً اقدام به کاری کند و مردم بسیاری هم با ایمان راسخی که به او دارند به پیروی از دستورش قیام کنند، چه پی‌آمدهای ناگواری به بار خواهد آورد؟

از این قبیل پرسش‌هاست که برخی را نسبت به ولایت فقیه بدبین نموده است. در این جا برای روشن ساختن ذهن این دسته از هموطنان دلسوز که بر آتیه کشور بسی بی‌مناک شده‌اند، نخست دو مطلب را باید عنوان کرد:

۱. دائرةالمعارف آمریکا، ج ۱۵، ص ۲۷۱.

مطلب اول

آیا ولایت فقیه به معنای حکومت مطلق اوست و یا معنای دیگری دارد؟

پاسخ: در جامعه‌ای که مردم با آزادی کامل و در عین داشتن عقل و اراده آمده‌اند و نظام سیاسی اسلام راستین را پذیرفته‌اند، حاکمیت از آن خداست ولی باید به دست مردم اجرا شود. اما فقها در نقش نظارت و ارشاد مردم به خط فرمان‌های خدا، جامعه رهبری می‌پوشند. فقیه حاکم مطلق نیست، پس نمی‌تواند یک فرد مستبد باشد. فقیه بیانگر حکم خداست و این حکم را باید مردم اجرا کنند.

مگر نه این است که مردم با آزادی و تشخیص خود به حاکمیت خدا در جامعه‌شان اذعان کرده‌اند، و مگر نه این است که باید شخصی یا اشخاصی عالم و امین و بصیر باشند تا احکام خدا را برای مردم بیان کنند، بنابراین کجای این موضوع با اصول دموکراسی تضاد دارد؟ آیا مگر می‌توان نظامی را در کشوری پیاده کرد، در حالی که متخصصان آن نظام از مراکز رهبری جامعه طرد شده باشند؟

آیا این تناقض نیست که بگوییم ما اسلام را می‌خواهیم ولی به اسلام‌شناس نیازی نداریم؟ یا بگوییم که ما حاکمیت خدا را پذیرفته‌ایم ولی نمی‌خواهیم کسی یا کسانی باشند که بر ما نظارت (= ولایت) کنند و احکام خدا را به نحو صحیح و اصلی برایمان تفسیر و تشریح نمایند؟!

به گفته دیگر، اگر نظارت فقها را بر مراکز تصمیم‌گیری و رهبری جامعه اسلامی انکار کنیم دیگر اسلامی در دست نخواهیم داشت. در حالی که این مطلب مسلم است که اکثریت ملت ایران اسلام را خواستار شده‌اند. بنابراین، ولایت و نظارت فقیه یا فقها را هم طبعاً پذیرفته‌اند.

مطلب دوم:

آیا فقها می‌توانند خارج از حدود و مجرای که قانون اساسی ترسیم کرده، در کارهای جاری مملکت دخالت کنند؟ و اساساً آیا حدود اختیاراتی که در قانون اساسی برایشان تعیین شده خط سیر صحیح و دموکراتیکی را فرا راه ملت قرار می‌دهد؟

پاسخ به قسمت اول از سؤال منفی است. زیرا هر گونه «میان‌بر» زدن یا تجاوز از حدود و ثغوری که قانون اساسی ما تعیین کرده، باعث اختلال نظم در جامعه می‌شود. برهم زدن نظم جامعه بالاترین زیان‌هاست که بر پیکر ملت مسلمان وارد می‌آید. حالا ما از خود می‌پرسیم چگونه دینی که با وضع قاعده «لاضرر» جلوی زبان‌های فردی را با شدت عمل هرچه تمام‌تر گرفته، زبان‌های فلاکت بار اجتماعی را با دیده اغماض خواهد نگریست؟! اگر روزی رهبری و مرجعی بخواهد میان‌بر بزند یعنی علی‌رغم مکانیسم‌های اجرایی، تقنینی و قضایی که در قانون اساسی ما تعیین شده، بخواهد مستقیماً در امور کشور دخالت کند، نه تنها امرش مطاع نمی‌تواند باشد بلکه بدعت‌گذاری خواهد بود که نقض قوانین اساسی جامعه و شکستن نظم و یک پارچگی ملت مسلمان را پی‌ریزی می‌کند. او در چنین حالی دیگر رهبر نخواهد بود، بلکه با ارتکاب استبداد رأی و وارد ساختن شکاف در نظم جامعه اسلامی از درجه عدالت و لیاقت ساقط خواهد شد، و از این پس دیگر حرام است که مردم در احکام دین از او تقلید کنند.

اما بخش دوم سؤال که آیا اساساً اختیاراتی که برای فقها در قانون اساسی تعیین شده ملت را به بن بست دمکراسی نمی‌رساند، پاسخ با تشریح این مطلب بیان می‌شود که ببینیم نقش فقها در جامعه فردای ما چیست؟

در اینجا باز تکرار می‌کنیم، اگر مردم خودشان حکومت اسلام را پذیرفته‌اند معنایش این است که نظارت و ارشاد فقها را نیز قبول کرده‌اند. اگر عده‌ای در این قسمت تردید دارند ولی اکثریت مردم برسر قول خود هم‌چنان ایستاده‌اند، و دمکراسی جز این نمی‌تواند باشد. حال اگر مردم بزعم شما اشتباه می‌کنند با مجرد این پندار هرگز نمی‌توان منکر روح دمکراسی در جامعه کنونی شد. مگر در سایر جوامع وقتی که مردم رژیم را برای خود انتخاب می‌کنند، همه افراد آن جامعه صددرصد با آن رژیم موافقت؟ در همه جا مخالف و موافق هست و در همه جا گزینش نیک و بد وجود دارد. ولی اشتباه بودن یک انتخاب، دلیل بر نفی دمکراسی نمی‌باشد.

این جمله را خوب به خاطر نگاه دارید، قلمرو منحصر به فرد فقها کاوش و تحقیق برای بیان احکام خداست. اما پیاده کردن این احکام و تطبیق‌شان با وقایع و رویدادهای روز جامعه باید از طریق مشاوره و تبادل نظر با کارشناسان امین و بینا صورت گیرد. به قول برادر سیداحمد خمینی: «مجتهد کسی است که در شبهات حکمیة تخصص پیدا می‌کند... حال اگر کسی در مسائل کلی عبادی و غیر عبادی تخصص پیدا کند چگونه می‌تواند در مسایل جزئی و موضوعات دخالت کند. مثلاً این متخصص در شبهات حکمیة (یعنی فقیه) حق دارد بگوید نوشیدن شراب حرام است. اما این مایعی که جلوی من است آیا شراب است یا نه، این به او هیچ ربطی ندارد. یعنی او (فقیه) و یک نفر نظامی در این جا یکی هستند. هیچ فرقی باهم نمی‌کنند... باید یک شیمیست بیاید و بگوید این شراب است یا نه...»

اکنون فرض کنید فقیهی با نداشتن تخصص در مسائل نظامی بدون مشورت کارشناسان نظامی و یا برغم صلاح دید این کارشناسان فرمان حمله به کشور مجاور بدهد. آیا شما تصور می‌کنید که فرمان او حکم خداست؟ خیر، هرگز این چنین نیست. حکم خدا تنها این است: «با دشمن خود در صورتی که آهنگ جنگیدن با شما کند، بجنگید» و اما این که در روز دهم آبان ماه مثلاً فرمان بسیج عمومی علیه کشور عراق صادر شود، مرحله حساسی است که فقیه حق تصمیم‌گیری انفرادی ندارد. درست است که او فرمان را صادر می‌کند ولی فرمانی متکی به مشورت و بررسی همه جانبه با کارشناسان مربوط. در غیر این صورت، فقیه از حد خود پا فراتر گذارده و به استبداد رأی و نقض قوانین بدیهی جامعه روی برده است. چنین فقیهی دیگر صلاحیت رهبری را نخواهد داشت. یعنی آن که مردم باید بدانند که به حکم و فرمان خدا او دیگر صلاحیت اطاعت و رهبری ندارد.

نظام جمهوری اسلامی با قبول اصل صلاحیت فقیه نه تنها حاکمیت مردم را منکر می‌شود، بلکه بالاترین نمونه اجرای واقعی دمکراسی را به مردم پیشنهاد می‌کند. شاید قانون اساسی را خوب نخوانده باشید ولی ما برای شما اصولی از آن را بازگو می‌کنیم تا بدانید فقیه رهبر در محاصره چه قید و بندهایی از سوی ملت قرار گرفته است.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اهرم‌های کنترل فقیه که در اصول زیر بیان شده و مردم مسلمان باید آنها را به کار گیرند:
۱- نظارت فعال و همگانی که زیر عنوان امر به معروف و نهی از منکر در اصل ۸ قانون اساسی آمده که بر طبق آن مردم موظفند حتی در برابر انحراف رهبر ساکت و بی‌تفاوت ننشینند. در غیر این صورت گناهی بزرگ در پیشگاه خداوند مرتکب شده‌اند.

۲- حاکمیت مردم و نظام شوراهای که به تصریح اصول ۶ و ۷ و ۵۶ راه اداره امور کشور است. بنابر این، کسی حق ندارد این راه مشروع و منطقی را سد کند و یا از مجرای دیگر در اداره امور کشور دخالت بنماید. مردم مسلمان می‌توانند و باید همیشه از این حق الهی و قانون استفاده کنند. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۱

۳- شرایط سنگین رهبری که در اصل ۵ آمده حساب فقیه را از تمام مقام‌های سیاسی شناخته شده در جهان جدا می‌کند. علاوه بر آگاهی به زمان، شجاعت، مدیریت و تدبیر که شرایط رهبری در هر نظام پسندیده‌ای است، فقیه باید عادل و باتقوا هم باشد. یعنی سال‌ها در میان مردم به پاکی، عفت، صداقت، زهد و وارستگی از گرایش‌های مادی و از خضوع در برابر جاه و مقام و خلاصه دنیاپرستی، شناخته شده باشد. وقتی اکثریت مردم کشور شخصی یا اشخاصی را با چنین اوصاف پیدا کرد زمام رهبری جامعه را به دست او می‌سپارد.

شرط عدالت و تقوا ایجاب می‌کند که رهبر یک موحد واقعی و خداپرست راستین باشد. شخصی که برای رضای خدا خود را به ریاضت تمرین داده که چشم از شهوات نفسانی فرو بسته و مردم در طی سال‌ها این حالت روحانی او را در رفتار و کردارش مشاهده کرده‌اند، چگونه او خود حاضر می‌شود که گامی در جهت اختلال نظم جامعه بردارد، و چگونه مردم خود رأیی‌های وی را تحمل خواهند کرد. مردمی که خود را به حکم خدا مسئول جامعه می‌دانند و پایبند به اصل امر به معروف و نهی از منکرند، آیا می‌نشینند و تماشاگر استبداد رهبر مذهبی‌شان بشوند؟

۴- تحریم حکومت فردی یا طبقه‌ای خاص در اصل ۵۶ چنین آمده:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد...».

۵- محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی (اصل ۳، بند ششم)

۶- مساوی بودن در برابر قانون. اصل ۱۱۲ می‌گوید:

«رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی هستند.» و در اصل ۳، بند نهم نیز هر گونه تبعیضات ناروا محکوم و مطرود گردیده است. بنابر این، چگونه می‌توان گفت که افراد موظف‌اند پایبند به قانون اساسی باشند ولی رهبر مجاز است هر شیوه‌ای را که پسندید برای خود انتخاب کند؟

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

۷- کنترل دارایی رهبر به وسیله دیوان عالی کشور. (اصل ۱۴۲)

۸- کنترل پارلمانی. در اصول ۷۶ و ۸۴ به مجلس شورای ملی و تک‌تک نمایندگان حق تحقیق و تفحص و اظهار نظر در کلیه مسائل مملکتی را می‌دهد. بنابر این، نمایندگان ملت به موجب قانون اساسی حق خواهند داشت که اعوجاج رهبر را در بلندگوی مجلس شورا به گوش موکلان خود، یعنی مردم، برسانند.

۹- عزل رهبر که در اصل ۱۱۱ پیش‌بینی شده و خیرگان منتخب مردم را عهده‌دار بررسی و انجام اقدامات مربوط به عزل رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری، نموده است.

اما وظایف رهبر یکی نظارت در اعمال حاکمیت مردم است (اصل ۵۷) و دلیلش هم واضح است. چه مردم حاکمیت خدا را خود پذیرفته‌اند و برای آن که گامی به خطا در درک احکام خدا بر ندارند، فقیه یا فقهایی را باز خودشان انتخاب کرده‌اند تا بر اعمالشان نظارت داشته باشند. آخر کجای این مطلب با دمکراسی مخالف است؟

دوم، برخی از انتصابات و کارهای محدود اجرایی است که همه در کادر مشورت با کارشناسان امین ملت باید انجام پذیرد. مثلاً اعلان جنگ و صلح که نمی‌دانیم چرا وقتی در کشوری مثل امریکا فرماندهی کل قوا را به دست رئیس جمهور می‌دهند که نه انتخابش به شیوه دمکراسی واقعی است و نه خود رئیس جمهور لازم است که شخصیتی وارسته و متقی و انسان دوست باشد، هیچ اشکالی در آن جا بر نمی‌انگیزد. ولی وقتی که این منصب را به فقیه خداپرست، زاهد، متقی، مؤمن به خدا و تمام ارزش‌های انسانی می‌دهیم، فریادها به نشان اعتراض به آسمان بلند می‌شود!

آری، با همه اینها تنها یک اشکال مهم باقی می‌ماند که اگر گروهی از جامعه ما ولایت فقیه را خارج از کادر رهبری پذیرا شده باشند، چه باید کرد؟ یعنی مرجع تقلیدشان فقیه‌ای باشد که خارج از شورای رهبری قرار گرفته باشد. اگر ولایت فقیه را برای چنین مرجعی به رسمیت بشناسیم تعدد مراکز قدرت و یک ملوک‌الطوایفی در ولایت فقیه در سطح مملکت به وجود خواهد آمد. تازه عده‌ای فرصت طلب و بی‌ایمان برای آن که در برابر دولت اسلامی بتوانند تمرد کنند مثلاً مالیات نپردازند و یا به قوانینی که مخالف منافع‌شان است گردن ننهند، ادعا می‌کنند که مرجع ما فلان آقا است و او هم فتوایش با فقه‌های شورای رهبری هماهنگ نمی‌باشد.

راه حل این اشکال را باید فقه‌های بصیر و متعهد ما بیان کنند، ولی آن چه که فعلاً به نظر نویسنده می‌رسد آن است که به منظور حفظ وحدت جامعه اسلامی و به انگیزه دفع مضار ناشی از این گونه پراکندگی اجتماعی، شورای رهبری می‌تواند طی فرمانی «حکم» کند که کلیه افراد کشور با قطع نظر از مرجع تقلیدشان موظف‌اند که در مسایل مالیاتی یا نظامی و یا دیگر مسایل، تابع قوانین معتبر در حکومت اسلامی کشور باشند. این فرمان «حکم» یک یا چند فقیه مسلم است که نظر به مصالح جامعه صادر می‌شود. آنگاه دولت موظف خواهد بود که به استناد آن گریزپایان یا تفرقه‌افکنان را به زیر اطاعت خویش درآورد بی‌آنکه مخالفتی با آیین مقدس اسلام مرتکب شده باشد.

تفکیک قوا

در قانون اساسی، چنان‌که در پیش‌نویس آن ملاحظه می‌کنید، کوشش بر این است که نخست حقوق و آزادی‌های افراد ملت بیان شود، و سپس برای اجرای بهتر و صحیح این حقوق و آزادی‌ها، دستگاه حکومت و چگونگی تشکیلات و سازمانش معین می‌شود. چه بدیهی است که اگر قدرت سیاسی حاکمی در کشور نباشد، مردم به خودی خود حقوق همدیگر را نخواهند پایید. مردم در برخوردهای دائم و روزمره خود به تجاوزها و بی‌عدالتی‌هایی آلوده می‌شوند که برای رفع آنها ناگزیریم در اجتماع خود نظم و قانون داشته باشیم. به گفته دیگر، اگر حکومت و قدرتی بر سرکار نباشد، افراد جامعه نخواهند توانست در محیط امنی از حقوق و آزادی‌های خود برخوردار باشند. اگر دستگاه قانون‌گذاری و دستگاه اجرایی هر دو در یکی متمرکز شوند آزادی مردم از بین می‌رود. یا اگر قاضی و قانون‌گذار هم یکی باشد باز آزادی مردم به مخاطره می‌افتد. هم‌چنین هرگاه مثل پادشاهی‌های استبدادی هر سه قدرت و هر سه قوه در دست یک فرد به نام شاه متمرکز گردد که معایب و مضار آن به مراتب بیشتر خواهد بود.

در قانون اساسی منسوخ ما اصل تفکیک قوا صراحتاً شناخته شده بود. در اصل ۲۷ متمم آن چنین آمده که «قوة قضایه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات. قوة اجرائیه مخصوص پادشاه» است. ولی درباره قوة مقننه عبارت قانون اساسی به گونه‌ای نوشته شده که دخالت قوة مجریه در قوة مقننه را ظاهراً تجویز می‌کرد. زیرا می‌گفت: «قوة مقننه ناشی می‌شود از اعلی حضرت و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشاء، حق انشاء قانون را دارد».

این ظاهر اصل بود که برخی را به اشتباه می‌انداخت که چنین می‌پنداشتند علاوه بر مجلس، شاه هم حق قانون‌گذاری می‌داشت. ولی با توجه به اصل ۳۲ همان قانون اساسی، کلمه «انشاء قانون» به معنای پیشنهاد و طرح آن است و گرنه شکی نبود که در رژیم سابق تصویب قوانین فقط و فقط مخصوص مجلس شورا و سنا بود.

در گذشته، قانون پس از آنکه از تصویب مجلس می‌گذشت، لازم بود که شاه هم آن را توشیح کند. بسیاری چنین می‌پنداشتند که این یکی از حقوق سلطنت بود و شاه هر بار که دلش می‌خواست می‌توانست از توشیح قانونی خودداری کند و در نتیجه، آن قانون غیر قابل اجرا گردد. در حالی که واقع امر هرگز چنین نبود. زیرا توشیح، هرگز به قانونی که از تصویب مجلس می‌گذشت اعتبار قانونی نمی‌بخشید، بلکه یک عمل تشریفاتی و در برخی موارد یک کنترل نهایی برای قوانین به شمار می‌رفت. شاه به عنوان رئیس قوة مجریه موظف بود با امضای خود تمام دستگاه‌های اجرایی را از تولید قانون تازه‌ای آگاه سازد، و این امضاء (یا به عبارت محترمانه‌تر «توشیح») به منزله صدور فرمان برای اجرای قانون تصویب شده، به شمار می‌رفت. اگر اصل ۴۹ متمم همان قانون اساسی منسوخ را بخوانیم می‌بینیم صراحتاً شاه را از تأخیر و تعویق انداختن اجرای قوانین منع کرده بود.

«صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون این که هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید. در قوانین راجع به امور مالیه مملکت که از مختصات مجلس شورای ملی است،

چنان چه شاه تجدید نظری را لازم بداند برای رسیدگی مجدد به مجلس شورای ملی ارجاع می‌نماید. در صورتی که مجلس شورای ملی به اکثریت سه ربع از حاضرین در مرکز، نظر سابق مجلس را تأیید نمود، شاه قانون را توشیح خواهد کرد.» این عبارت با لحنی محترمانه، الزامی بودن توشیح را پس از کنترل نهایی اعلام می‌دارد.

در پیش‌نویس قانون اساسی جدید نیز اصلی وجود دارد که صریحاً تفکیک قوا را بیان کرده است. اصل ۱۶ می‌گوید:

«قوای ناشی از اعمال حق حاکمیت ملی عبارتند از: قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه مجریه که باید همیشه مستقل از یکدیگر باشند و ارتباط میان آنها بر طبق قانون اساسی به وسیله رئیس جمهور برقرار گردد.»

اصل ۱۷:

«اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از توشیح رئیس جمهور برای اجرا به قوه قضاییه و قوه مجریه ابلاغ می‌گردد.» اما از سوی دیگر، این مطلب نیز حقیقت دارد که هر دولت یا حکومتی نخواهد توانست به حق مجری عدالت باشد، بلکه باید در قالب سازمانی خاص و مناسب شکل بگیرد. ارکان حکومت باید به گونه‌ای ترکیب یابند که مردم مطمئن باشند که حقوق و آزادی‌هایشان از هر جهت رعایت می‌شود. با توجه به این نکات است که وظیفه خود می‌دانیم که پیش‌نویس قانون اساسی را - تا آن جا که در حوصله این برنامه باشد - به دقت بررسی کرده، مواد آن را یک به یک از نظر بگذرانیم تا ببینیم آیا شالوده حکومت آینده کشور ما اهداف ملت را در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تأمین خواهد کرد؟ در هر کشوری نیاز به سه دستگاه عمده و اساسی وجود دارد:

۱- دستگاه قانون‌گذاری که نخست و قبل از هر چیز بیاید و به ما بگوید در روابط اجتماعی خود چه کار باید بکنیم و از چه کارهایی باید خود را برکنار بداریم.

۲- دستگاه اجرایی که مراقب اجرای قانون است. یعنی آن چه را که دستگاه قانون‌گذاری معین کرده، دقیقاً یا خود به مرحله اجرا می‌گذارد و یا من و شما را کنترل می‌کند که قوانین را در زندگی خود رعایت کنیم.

۳- دستگاه قضایی که در صورت بروز تجاوزها و قانون شکنی‌ها بین افراد، تلاش می‌کند که قانون را بین آنان حاکم کند و نظم را به گوشه‌ای از اجتماع که مختل شده، بازگرداند.

وقتی که پیش‌نویس قانون اساسی را ورق می‌زنید می‌بینید برای هر یک از این سه دستگاه فصلی جداگانه آمده است و در هر فصل به طور مشروح نحوه تشکیل، سازماندهی، حدود اختیارات و وظایف آنها بیان گردیده است. دستگاهی که باید برای ما قانون بنویسد یا وضع کند به نام «قوه مقننه» در فصل ششم، و دستگاهی که اجرای قوانین را بر عهده دارد یا آن را کنترل می‌کند به نام «قوه مجریه» در فصل هفتم، و دستگاه قضایی نیز زیر عنوان «قوه قضاییه» در فصل هشتم مطرح گردیده است.

یکی از مشخصات بارز حکومت‌های آزاد و غیر استبدادی این است که مرز و حدود هر یک از این سه دستگاه یا سه قوه مشخص باشد، بطوری که یکی از آنها در کار دیگری دخالت نکند. مثلاً قوه مجریه دستگاه قانون‌گذاری را زیر نفوذ خود نگیرد یا قضاات دادگاه‌ها مجبور نشوند که قانون را طبق اراده نخست‌وزیر مقتدر وقت تفسیر و توجیه کنند. خلاصه آن که لازم است هر یک از دستگاه‌های قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی منفک از هم و جدا از هم یعنی با استقلال و آزادی کامل به وظایف خود بپردازند. از این حالت با عنوان «اصل تفکیک قوا» یاد می‌شود و مشهور این است که این پدیده را به منتسکیو، فیلسوف و متفکر نامدار قرن ۱۸ فرانسه، انتساب می‌دهند.

البته نظریه تفکیک قوا قبل از منتسکیو نیز وجود داشته. ارسطو در کتاب «سیاست» می‌نویسد که حکومت دارای سه رکن است: یکی مجمع عمومی ملت که تصمیم می‌گیرد. دوم، هیئت مستخدمین که تصمیم‌های مجمع عمومی را به موقع اجرا می‌گذارد؛ و سوم، دادگاه‌ها که اختلافات بین مردم را حل و فصل می‌کند.

منتسکیو در ابراز نظریه تفکیک قوا از مشاهدات عینی خود درباره وضع انگلستان الهام گرفته بود. در این کشور قوه مقننه با پارلمان بود، قوه مجریه نیز با پادشاه و قوه قضاییه را هم قضاات مستقلی اعمال می‌کردند. منتسکیو می‌گفت: «علت آسایش انگلستان و آزادی انگلیسی‌ها همین اجرای تفکیک سه قوه از هم است. به نظر وی در امور مهم که به سرنوشت کشور و مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مربوط باشد ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد.»

اصل ۱۸:

«اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که بر طبق موازین اسلام تشکیل شود و به رسیدگی به دعاوی و حل و فصل آنها و حفظ حقوق عمومی و اجرای عدالت اسلامی بپردازد.»

اصل ۱۹:

«اعمال قوه مجریه از طریق رئیس جمهور و هیئت وزیران است که به وسیله ملت یا نمایندگان منتخب آنها در مجلس قانون‌گذاری بدین سمت منصوب می‌گردند.»

در ضمن باید توجه داشت که تفکیک قوا به معنای واقعی کلمه هرگز نه صحیح بوده و نه عملی. زیرا چگونه می‌توان هریک از قوه مجریه، مقننه و قضاییه را در حصار قرار داد که همیشه و در تمام حالات از هم جدا و منزوی باشند. حقوق‌دانان لزوم تشریک مساعی را بین قوه‌های سه گانه تأکید می‌کنند، منتها باید دید پلی که آنها را به هم ارتباط می‌دهد تا چه حد از اصول دموکراسی برخوردار است. مثلاً استیضاح وزیر از سوی مجلس یک مداخله آشکار است که قوه مقننه در کار قوه مجریه می‌کند. ولی باید دید که اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد حقوق ملت هیچ‌گاه به مخاطره نمی‌افتد. برعکس، انحلال مجلس از سوی رئیس جمهور نیز مداخله مجریه است در امر قوه مقننه. ولی نظیر اینگونه مقررات مادامی که مخالف هدف

ما و فلسفه وجودی هریک از این قوا نباشد، هرگز اشکالی بر نمی‌انگیزد. دنباله این بحث و بحث‌های دیگر را در کتاب بعدی ما بخوانید.

سازمان حکومت در اسلام

.....
.....
مصطفی حسینی طباطبائی

حزب آزادی خواه ایران تقدیم می‌کند

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدای عرایض می‌خواستم به یک نکته تصریح کنم و آن این که در این‌جا من از مواضع حزب آزادی خواه سخن نمی‌گویم بلکه در عین ارادت به بنیان گذاران این حزب به عنوان یک مبلغ کاملاً آزاد اسلامی سخن می‌گویم. مسئله‌ای که امروز انتخاب شده تا در پیرامون آن صحبت کنم وسیع‌تر از آن است که با این وقت محدود بتوان حق آن را به تفصیل ادا کرد، لذا حتی‌المقدور کوشش می‌شود به ایجاز و اختصار بپردازم، در پیرامون حکومت اسلامی مباحث مختلفی را می‌توان مطرح کرد ولی این که ساختمان حکومت اسلامی بر چه مبنا و به چه شکلی است مبحثی است؟ که مقدم بر تمام مباحث شمرده می‌شود، و این موضوع را بهتر است از این‌جا آغاز کنیم که آیا اصولاً اسلام در باره حکومت علاقمندی نشان داده و در تأسیس و ایجاد دولت مسئولیتی بر عهده مردم گذاشته است یا نه؟

مبحث دوم این است که اگر اسلام مسئولیتی در امر حکومت و دولت متوجه مردم کرده و تنها به امور معنوی و اخلاقی عنایت نشان نداده، آیا از چه طریق خواسته است تا مسلمانان در این باره اقدام کنند و شکل و سیستم حکومت در اسلام کدام است؟

پس از این مبحث، مسائل دیگری هم وجود دارد که متمم بحث دوم شمرده می‌شود و آن‌ها را در ذیل سخنانم خواهم آورد.

پیوند اسلام با حکومت

اما در موضوع اول باید توجه داشت که برخی از مذاهب مانند مذهب بودا اساساً دخالت در مسائل سیاسی و حکومتی را نوعی آلودگی تلقی می‌کنند. و نقطه اوج این مذاهب آن است که افراد را به پرستشگاه‌ها و دیرها بکشند و او را در آن‌جا متوجه خدا و معنویات کنند و اگر احیاناً افراد مذهبی و روحانی به خاطر اجحافی که به مردم می‌شد، خواستند مبارزه کنند، مبارزاتشان باید به صورت منفی باشد، نه مسلحانه. همان‌طور که در جنگ‌های ویتنام ملاحظه کردید که روحانیون بودائی به منظور اعتراض به دخالت امریکا در کار کشورشان خود را آتش می‌زدند.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

در مسیحیت هم این قضیه مطرح شده، که دین به طور کلی امر قلبی و روحی است و ارتباط انسان را با عوالم غیب توجیه می‌کند و تنها به اصلاح اخلاق و قلب آدمی می‌پردازد و کمترین توجه به مسائل مربوط به حکومت و سیاست ندارد. هر چند از دیدگاه اسلامی، حضرت مسیح(ع) دیانت را بدین گونه محدود و محصور ننموده ولی مسیحیت امروز از آئین عیسی چنین برداشتی دارد.

اما طبیعت اسلام اساساً حکومت طلب است بدین معنی که قوانینی در اسلام وجود دارد که بدون حکومت و دولت قابل اجراء نیست مثل قوانین کیفری و هم چنین قوانینی که مربوط به نظام جنگ و ارتش اسلامی است و امثال این احکام، به همین جهت می‌بینیم که پیامبر بزرگ اسلام علاوه بر این که مرشد و آموزگار مردم بوده است، زمامدار سیاسی ایشان نیز به شمار می‌آمده و شخصاً در ۲۷ جنگ شرکت کرده و مشکلات اقتصادی مردم را حل می‌نموده و اختلافات ایشان را به عنوان یک مرجع قضائی بر طرف می‌ساخته و خلاصه سایر مسائل مربوط به حکومت و دولت را به عهده داشته است. بنابر این سیره پیغمبر و روش کار او مجزا از مسائل حکومتی نبوده است.

باید توجه داشت که تفکیک مسائل اخلاقی و تربیتی از مسائل مربوط به حکومت و دولت صحیح نیست و در اجتماعی که دولت‌های فاسد حاکم‌اند به تربیت افراد و تهذیب اخلاق آن‌ها چنان که باید نمی‌توان پرداخت. به همین جهت ترکیب مسائل اخلاقی و سیاسی در نظام تربیتی اسلام نشانه کمال این دیانت است نه نقص آن.

پیامبران و قوای سه گانه:

از همین رو در قرآن ضمن سوره حدید می‌خوانیم: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ...^۱ یعنی پیامبران خود را با دلائل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند و آهن را نیز در دسترس قرار دادیم که سختی پیکار و منافع عمومی در آن است تا این که معلوم شود چه کسانی خدا و رسولان او را یاری می‌کنند...

در این آیه کریمه تصریح شده که پیامبران با کتاب از سوی خدا آمده‌اند و این اشاره به قوانین و تعالیم الهی آن‌ها است که همان قوه مقننه پیامبران می‌باشد، آن گاه در آیه بالا اشاره به قوه قضائیه یعنی «المیزان» گشته که رافع اختلافات مردم به شمار می‌آید، در ذیل آیه سخن از «الحدید» یعنی آهن که به طور اشاره از سلاح و قوه مجریه گفتگو می‌کند به میان آمده است و به طور خلاصه سه قوه مقننه قضائیه و مجریه در این آیه مطرح شده، در رأس این قوای ثلاثه پیامبران ذکرشان رفته است و تصریح شده که هدف از فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب‌های آسمانی قیام عموم مردم به عدالت بوده است، و چون پیوسته دشمنان عدل و انسانیت در برابر قوانین عدل ایستادگی می‌کنند ناگزیر جنگ‌ها و مبارزاتی بین

۱. حدید، آیه ۲۵.

یاران حق و باطل روی می‌دهد و از همین جهت ذکر آهن که اشاره به اسلحه باشد در ذیل آیه آمده است. بدین ترتیب پیامبران با نظارت بر قوای سه‌گانه تا رسیدن به عدالت اجتماعی در سراسر جهان از کوشش و تلاش باز نمی‌ایستند ولی از آن‌جا که عمر ایشان مانند همه موجودات این جهان محدود است لذا پس از مرگشان لازم است که کسانی با نظارت بر این قوای سه‌گانه به منظور حفظ و گسترش عدالت در جهان حاکمیت داشته باشند و به قول علمای اصول، بنابر وحدت ملاک که همان قیام مردم به عدالت باشد در زمان مرگ پیامبران نیز نفوذ کتاب و میزان و حدید (سلاح) در جهان لازم است، در غیاب پیامبران این مسئله پیش می‌آید که اگر ایشان کسانی را برای نظارت بر قوای سه‌گانه و زمامداری تعیین کنند مردم جز اطاعت و فرمانبرداری از زمامداران وظیفه دیگری ندارند. اما در صورتی که پیامبران کسانی را برای زمامداری برنگزیده باشند یا گزینش آن‌ها برای مدت محدودی باشد در این صورت وظیفه عمومی ایجاب می‌کند که خود افرادی را به نظارت بر قوای سه‌گانه و اجرای عدالت تعیین نمایند.

چگونگی تعیین زمامداران از ناحیه مردم

برای تعیین زمامداران اصل شورا در قرآن پیشنهاد شده یعنی مسلمانان در اموری که نص صریح از شارع به آن‌ها نرسیده لازم است که کار خود را با شورا حل و فصل کنند. *أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۱ وَشَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ^۲* اما چنان که از آثار اسلامی به دست می‌آید مسلمانان به طور عموم وظیفه ندارند تا زمامدار را انتخاب کنند بلکه باید این کار به وسیله نمایندگان آن‌ها انجام گردد که آن نمایندگان در اصطلاح اسلامی اهل و عقد نامیده می‌شوند بدین معنی که در هر یک از شهرستان‌ها یا استان‌های کشور لازم است مسلمین افرادی را که از هر جهت شایستگی دارند برگزینند تا ایشان در مرکز گرد آمده و از میان خود زمامدار کشور را که نظارت بر قوای ثلاثه دارد انتخاب نمایند. چنان که در نهج البلاغه ضمن خطبه ۱۷۲ آمده است «لَتُنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى تَخْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ مَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا^۳» یعنی اگر قرار باشد که امامت و زمامداری بدون حضور همه مردم منعقد نگردد هرگز صورت نخواهد گرفت ولی رسم چنین است کسانی که اهلیت آن را دارند در این باره باید حکم کنند.» در این‌جا باید توجه داشت که قرآن کریم برای کسانی که در شوراهای اولیه به عنوان اهل حل و عقد انتخاب می‌شوند صفات و ویژگی‌هایی در قالب‌های کلی معین فرموده و بر مردم است که با در نظر گرفتن آن ویژگی‌ها افراد مزبور را برگزینند. و با این قاعده که «قدموا من قدمه الله؛ پیش افکنید کسی را که خدا مقدم داشته» عمل کنند. یکی از این قواعد آن است که مردم آگاه‌تر را باید مقدم داشت چنان که فرموده هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۴ «آیا مردم دانا با نادان مساویند؟» این استفهام، استفهام انکاری است،

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۴. زمر، آیه ۹.

یعنی قطعاً دانا و نادان برابر نیستند بنابراین کسانی که از قوانین شرع آگاهی بیشتری دارند در انتخاب شدن بر دیگران اولی هستند.

دوم، موضوع تقوی است که مردم پرهیزگارتر نزد خدا گرامی‌ترند و البته به نزد خلق نیز باید مقدم شمرده شوند. قرآن در این باره فرموده: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...** ^۱ «گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقوای بیشتری داشته باشد.»

سوم، موضوع مجاهدت است که ممکن است کسی از جهت علم و پرهیز از کارهای ناصواب مقدم بر سایرین باشد ولی مرد میدان مجاهدت و مبارزه نباشد و لذا قرآن فرموده: **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا** ^۲ یعنی «خداوند مجاهدان را بر کسانی که نشستند و قیام نمی‌کنند به پاداش عظیمی برتری بخشیده است.»

چهارم، داشتن قدرت رهبری است زیرا دانستن مطالب علمی یا قوانین شرعی و یا جهاد و مبارزه در راه خدا و نیز داشتن تقوای کافی برای احراز مقام زمامداری نیست بلکه زمامدار باید از مدیریت و قدرت رهبری نیز بهره‌مند باشد. در این باره قرآن می‌فرماید: **مَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِيَ إِلَّا أَنْ يَهْدَى** ^۳ «آیا کسی که هدایت به حق می‌کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا آن کس که خود نیاز دارد تا او را هدایت کنند؟»

این چهار ضابطه قرآنی در انتخاب نمایندگان هر شهرستان یا استان باید مورد نظر قرار گیرد و کسانی از علم بیشتر و تقوای بالاتر و مجاهدت زیادتر و قدرت رهبری و مدیریت کافی برخوردارند به عنوان نمایندگان مردم انتخاب شوند و سپس از میان ایشان کسی که از همه ممتازتر است به عنوان رئیس دولت یا رئیس قوای سه‌گانه کشور برگزیده شود. اما از آن‌جا که اسلام به هیچ فردی حق نداده که بدون رضایت و خواست مردم بر آن‌ها حاکمیت کند بنابراین اصلی را تأسیس کرده به عنوان اصل بیعت. و شرط زمامداری افراد بر مسلمین آن است که مردم مسلمان با او بیعت کنند، چنان که در مورد علی (ع) و خلفای پیش از او این کار انجام گرفت و شیعه و سنی در قبول این اصل متفق هستند. بنابراین آن‌چه گفته شد پس از تعیین زمامدار به وسیله اهل حل و عقد عموم مسلمین با او بیعت خواهند کرد و بیعت با زمامدار که عبارت است از نوعی عقد شرعی مردم را مکلف به اطاعت از زمامدار می‌کند و از طرق گوناگون اعلام خواهد شد. بنابراین ملاحظه می‌کنیم اسلام علاوه بر این که در انتخاب زمامداری رأی برگزیدگان مردم را رعایت کرده در مرحله بیعت نیز نظر مردم را محترم شمرده است.

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. نساء، آیه ۹۵.

۳. یونس، آیه ۳۵.

مدت زمامداری در حکومت اسلامی

از آن‌جا که بیعت نوعی عقد شرعی تلقی می‌شود و هر عقدی در اسلام ممکن است مشروط باشد بنابراین از نظر قوانین فقهی و حقوقی اسلام، مانعی در میان نیست که مردم با زمامدار خود به مدت معینی بیعت کنند و زمامداری او را مشروط به شرطی که همان مدت محدود باشد قلمداد نمایند اما از آن‌جا که معمولاً در زمان‌های محدود رؤسا و زمامداران و فرمانروایان مسلمین مدت محدود را به پایان رسانند و دیگران تصدی امور را به عهده بگیرند در این صورت کارهای مفید کشور چه بسا تثبیت نشده و مجاری آن دگرگون خواهد شد و چنان که باید محصول مورد انتظار به دست نمی‌آید از این جهت مسلمین در گذشته بیعت خود را با زمامداران مشروط به زمان معینی نمی‌کردند بلکه تنها شرطی که حاکم بر بیعت بود اجرای قوانین خدا از ناحیه زمامداران و گسترش عدالت در میان مردم بود که در صورت عمل کردن به این اصل زمامدار در حکومت خود ابقاء می‌شد و در غیر این صورت بلافاصله معزول می‌گردید.

طریق عزل زمامدار

در صورتی که زمامدار مسلمین از حقوق و حدودی که در کتاب و سنت معین شده تجاوز کند باید دید که اسلام چه گروهی را متعهد نموده تا به عزل زمامدار اقدام نمایند؟ در نظر اول شاید در اندیشه بیاید که به طور طبیعی همان کسانی که زمامدار را به حکومت برمی‌گزینند (یعنی اهل حل و عقد) لازم است به عزل زمامدار اقدام کنند ولی مسئله دقیق این است که گروه مزبور از آن‌جا که شایسته و برگزیده هستند به عنوان وزراء زمامدار از سوی او انتخاب خواهند شد و بنابراین در صورت فساد رئیس دولت در حقیقت آن‌ها باید به عزل خویشتن نیز اقدام کنند زیرا که مسئولیت مشترک با زمامدار به عهده گرفته‌اند و به علاوه چون این عده محدود هستند ممکن است مورد تهدید و ارباب زمامدار قرار گرفته و از مخالفت با او ناتوان باشند. به همین جهت اسلام عزل زمامدار سرکش و ستمکار را از عموم مسلمانان خواسته و همه را در برابر این کار مسئول شمرده است. و این مطلب از خلال یکی از خطبه‌های پرشور امام حسین بن علی(ع) در مسیر کربلا به دست می‌آید و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود و هم چنین ابی مخنف در مقتل مشهور خویش آورده‌اند که امام فرمود:

(ایها الناس ان رسول الله قال) «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۱

یعنی ای مردم رسول خدا فرمود کسی که پادشاه ستمگری را ببیند که محرمات الهی را حلال می‌شمرد و عهد خدا را می‌شکند و با روش پیامبرش مخالفت می‌کند و در بین بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می‌نماید اگر چنین کسی خاموش بنشیند و با کردار و گفتار بر ضد آن زمامدار محیط را تغییر ندهد، خداوند

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱

حق دارد که او را در همان جایگاهی داخل کند که زمامدار سرکش و طغیان‌گر را داخل خواهد فرمود.»
بنابر آن چه امام فرموده در صورتی که زمامدار مسلمین به تغییر احکام خدا پردازد و یا ظلم و ستم روا دارد به هیچ وجه فرمان او را نباید برد و عموم مسلمانان وظیفه دارند که برای عزل او برخیزند و در قرآن کریم ضمن سوره شعرا نیز می‌خوانیم که: **وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ** * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^۱ یعنی «فرمان مردم متجاوز را اطاعت نکنید که در زمین به تباه کاری می‌پردازند و اصلاح نمی‌کنند.»

البته از آن جا که اسلام به مسلمانان نظم و تدبیر در امور را تعلیم داده در عزل زمامدار، مسلمانان می‌توانند بنا به شرایط زمان از انتخاب نمایندگان و تشکیلات خاصی در مبارزه با زمامدار ستمگر پیروی کنند. نکته قابل ذکر در این جا آن است که اگر یکی از شرایط مذکور در خطبه امام یعنی ظلم به مردم یا تغییر قوانین الهی به وسیله زمامدار انجام شود نیز او عزل خواهد گشت، زیرا با تغییر عمده قوانین خدا به حکم **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**^۲ چنین زمامداری از اسلام خارج می‌شود. و کافر بر مؤمن حق زمامداری ندارد. و هم چنین در صورت اعمال زور و اجرای ظلم، زمامدار ستمگر از مقام خاص خود معزول خواهد بود، زیرا که مخالفت با هدف غائی ارسال انبیاء و انزال کتاب‌های آسمانی کرده است و این هدف چنان که دیدیم عدالت اجتماعی به معنای کامل آن بوده است. **لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**^۳ و تکامل فرد و جامعه نیز منوط به همین هدف بزرگ خواهد بود.

عدم دخالت زمامدار در قوه قضائیه

به طوری که گفتیم رئیس دولت نظارت بر قوای سه گانه مملکت دارد اما نظارت بر این سه قوه معنایش آن نیست که در تمام کارها و شئون قضائی و قانونی کشور به طور خصوصی دخالت کند. وزیر دادگستری یا قاضی اعلی توسط رئیس دولت تعیین می‌شود اما رئیس دولت دخالتی در قضاوت و رأی او نخواهد کرد و حتی در بسیاری از موارد خود محکوم قضاوت قاضی است. از همین رو، روایت شده که حضرت علی(ع) روزی زره‌ای را در دست مردی یهودی دید که ادعای مالکیت آن را داشت علی(ع) با توجه به خصوصیات آن زره، دانست که زره اوست ولی مرد یهودی انکار کرد و ناچار به اتفاق به سوی قاضی رفتند، همان داوری که علی(ع) او را به قضاوت منصوب کرده بود! قاضی از علی شاهد خواست و چون علی شاهدی نداشت و مرد یهودی زره را در تصرف داشت لازم بود به حکم «البینه علی المدعی» علی دلیل و گواهی بیاورد و چون گواه موجود نبود رأی محکمه به نفع مرد یهودی صادر شد. می‌گویند: وقتی مرد یهودی ملاحظه نمود که حکومت اسلامی تا این حد مبتنی بر عدالت است اظهار توافق با اسلام نمود.

۱. شعراء، آیه ۱۵۱-۱۵۲.

۲. مائده، آیه ۴۴.

۳. حدید، آیه ۲۵.

روایت مذکور و امثال آن نشان می‌دهد که قاضی و قوه قضائیه در سیستم اسلامی استقلال دارد و زمامدار دخالتی در کار قضاوت نمی‌کند و حق این که رأی عادلانه محکمه را «وتو» کند یا مجرم را بی دلیل ببخشد نخواهد داشت.

ریاست زمامدار بر قوه مجریه

چنان که می‌دانیم زمامدار اسلامی فرمانروای ارتش اسلام نیز بوده است اما در این جا باید به نکته‌ای اساسی توجه کرد و آن این که ارتش اسلامی در حقیقت عموم مسلمانانند و در اسلام ارتشی با تشکیلات عریض و طویل وجود ندارد تا بودجه عظیمی به سبب آن بر مملکت تحمیل شود البته برای حفظ شهرها و راه‌ها، پلیس و ژاندارم لازم است که از این عده در نهج البلاغه ضمن نامه‌ای که حضرت علی(ع) برای مالک اشتر مرقوم فرموده و به او دستور حکومت بر مصر را دادند به عنوان «جنود الله» یعنی سپاهیان خدا تعبیر شده است و هم چنین در آثار اسلامی از «مرابطین» به معنای مرزداران اسلام نیز نام برده‌اند، اما چنان که گفتیم اسلام هر گاه که می‌خواست به جنگ و بیکار برخیزد عموم مردم را به این کار دعوت می‌نموده و حتی زنان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و در پشت جبهه وظیفه پرستاری و زخم‌بندی را به عهده داشته‌اند. از این رو تعالیم رزمی برای همه مسلمین امری لازم و فرا گرفتن آن‌ها ضروری است، و دولت موظف است ترتیب این کار را به صورتی که مصلحت می‌داند بدهد. وجود ارتش از نظر تسلط حکام بر ملت و سوء استفاده از این تسلط، امر بسیار خطرناکی است. همیشه ارتش‌ها وسیله سوء استفاده جباران و دیکتاتورها برای سرکوبی نهضت‌های ملی بوده‌اند. به همین دلیل است که ارتش در حکومت‌های اسلامی جز خود مردم کسانی نیستند و از همین جهت در نظام سیاسی اسلام دیکتاتوری نمی‌تواند حاکمیت داشته باشد و اگر مردم ناراضی از زمامدار بودند عزل او (مانند عزل عثمان) بسی آسان خواهد بود.

استقلال قوه مقننه

قوانین اسلامی چنان که می‌دانیم در کتاب و سنت به تفصیل آمده، بنابراین وظیفه دولت جز نظارت و اجرای این قوانین چیز دیگری نیست و در حقیقت کسانی که قانون شناس بوده و دارای اهلیت حقوقی هستند از طریق شورای فتوا باید قوانین اسلامی را از کتاب و سنت استخراج کرده و عرضه کنند تا دولت اسلامی در اجرای آن کوشا باشد در این جا نکته‌ای را باید تذکر داد و آن این که منابع حقوق اسلامی در فقه شیعه چهار چیز است:

کتاب، سنت، (روش پیغمبر)، عقل و اجماع.

اعتقاد به عقل به عنوان یکی از منابع حقوقی حاکی از این است که اسلام در مواردی که کتاب و سنت سکوت کرده است به مسلمانان حق قانونگذاری داده، البته در این جا باید از طریق کارشناسان آگاه امور با توجه به شورای آن‌ها قوانین لازم به تصویب برسد.

منابع حقوق اسلامی در فقه اهل سنت نیز به چهار قسمت تقسیم می‌شود: کتاب، سنت، قیاس و اجماع.

قیاس عبارت است از مقایسه قوانین با یکدیگر یعنی در مواردی که حکم مسئله‌ای مجهول می‌باشد با مقایسه موضوع آن مسئله با مسائل و موضوعات مشابه می‌توان حکم آن‌ها را به دست آورد، البته شیعه به شرط آن که قیاس «منصوص العله» باشد، نه «مستنبط العله» آن را می‌پذیرد. اهل سنت نیز عقل را به عنوان یکی از منابع حقوق اسلامی به کلی نفی نکرده‌اند بخصوص در مذهب مالکی که معتقد به اصل «استحسان» هستند یعنی وقتی عقل یا عرف عمومی چیزی را نیکو شمرد آن چیز صورت قانونی پیدا می‌کند و این به اصل عقلی در تشیع بسیار نزدیک است. از آن چه گفته شد چنین به دست می‌آید که اسلام در قانونگذاری از محیط و زمان دور نشده و بخشی از قوانین را به خود مسلمانان سپرده تا از راه مشورت کارشناسان و تحت نظارت دولت تقنین شود. (مانند قوانین راهنمایی و رانندگی، ثبت و غیرها در زمان ما)

روابط زمامداران با مردم

چنان که گفته شد زمامداران اسلامی افرادی هستند که از حیث علم و تقوا و به ویژه قدرت رهبری در میان مسلمانان ممتازند و در حقیقت زمامدار مسلمان، چون پدری مهربان به ملت خویش که به منزله فرزندان او هستند می‌نگرد و در مشکلات و دشواری‌های زندگی با او شریک و همساز می‌شوند. از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه آمده است که فرمود: «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؛ یعنی: آیا راضی شوم که به من فرمانده مؤمنین گفته شود ولی در رفتاری‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟»

زمامدار اسلامی در لباس و غذا و مسکن باید با سایر مسلمانان به مساوات و موااسات رفتار کند. به همین جهت در زندگی رسول خدا و امیرالمؤمنین می‌بینیم که از این جهات با مردم عادی برابر بودند و هم‌چنین در زندگانی خلفاء راشدین نیز چنین وضعی دیده می‌شود. در قبال وظائفی که زمامدار در برابر مردم از اجرای قوانین الهی و عدالت به عهده دارد مردم مسلمان نیز موظفند که همه‌گونه یاری و اطاعت از او بنمایند و از نصیحت و خیرخواهی درباره او دریغ نورزند. و هرگونه خبری را که با مصالح کشور رابطه دارد و افشای آن برای مملکت مضر است به او برسانند. چنان که در قرآن کریم ضمن سوره نساء می‌خوانیم: وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ^۲ در عین حال مسلمانان حق همه‌گونه اعتراض صحیح به هیئت حاکمه دارند و بدین وسیله دولت خویش را کنترل می‌کنند و از انحراف زمامداران جلوگیری می‌نمایند. چنان که بارها در تاریخ اسلام دیده شده که به زمامداران اعتراض کرده‌اند و اعتراض مورد قبول واقع شده است. در حقیقت زمامداران مسلمین با شرکت در نمازهای جمعه و جماعت و عیدین و دیگر مراسم مذهبی پیوسته به میان مسلمین خواهند آمد و در صورتی

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. نساء، آیه ۸۳.

که لغزش از ایشان سر زده باشد، برای مسلمانان این امکان را پیش می‌آورند که اعتراض نشان دهند. البته نقد و اعتراض مسلمین حقیقی در برابر دولت‌های صالحه به منظور تخریب یا تضعیف قوای دولت نیست بلکه چنان که در حدیث آمده این کار از سرخیرخواهی یا نصیحت خواهد بود به طوری که رسول خدا فرموده: «ثَلَاثٌ لَا يُغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ»^۱ یعنی سه چیز است که قلب هیچ شخص مسلمانی در آن خیانت نمی‌ورزد، اخلاص در بندگی خدای بزرگ، و خیرخواهی برای فرماندهان و زمامداران مسلمان و از جماعت ایشان جدایی نگزیدن.^۲ توده مسلمان در حکومت اسلامی از نظر رفاه مالی دارای مزایایی هستند که در دیگر حکومت‌ها برای آن‌ها فراهم نیست زیرا علاوه بر آن که درآمد بیت‌المال از منابع غیر خصوصی کشور باید صرف رفاه همگان شود، به علاوه، به نص قرآن فقرا و نیازمندان سهم مشخصی از زکات در بیت‌المال دارند که هر ساله به آن‌ها پرداخت می‌شود. چنان که در سوره توبه می‌خوانیم: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ...»^۳ البته نیازمندان کشور اسلامی کسانی هستند که به علت ضعف قوای جسمانی یا احیاناً نقائص بدنی قادر به کار نخواهند بود و گرنه تکدی و گدایی در اسلام حرام است.

حقوق اقلیت‌ها در حکومت اسلامی

در حکومت اسلامی اقلیت‌های مذهبی از حقوق لازم و شایسته‌ای برخوردارند، معابد و کلیساها و دیرهای آن‌ها از خطر ویرانی عمدی محفوظ و مصون خواهد بود و حتی به تصریح قرآن کریم مسلمانان موظفند از پرستشگاه‌های اقلیت‌های مذهبی که در پناه حکومت اسلامی به سر می‌برند در برابر تجاوزات دشمن دفاع کنند. چنان که در سوره حج آمده «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ السَّوَامِعُ وَ بَاعَتْ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ»^۴ یعنی «اگر خداوند مهاجمین را به وسیله مؤمنین دفع نمی‌کرد صومعه‌ها (دیرهای مسیحیت) و کنیسه‌ها (پرستشگاه‌های یهود) و نمازها و مسجدها (پرستشگاه‌های مسلمین) از بین می‌رفتند.» اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی آن چنان مورد توجه هستند که حتی دولت اسلام به از کار افتادگان آن‌ها حق بازنشستگی می‌پردازد. چنان که در کتاب وسائل الشیعه ضمن «کتاب الجهاد» آمده که امیرالمؤمنین علی(ع) بر پیرمرد کوری که از مردم سؤال می‌کرد گذر نمود و پرسید که این شخص کیست؟ و چرا تکدی می‌کند؟ گفتند مردی نصرانی است. فرمود: شما او را به کار گماشتید تا به سن پیری و ناتوانی رسید، آن‌گاه حقوق وی را قطع کرده‌اید؟ اینک باید از بیت‌المال مسلمانان مخارج وی را تأمین کنیم. «مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يُسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) مَا هَذَا قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصْرَانِيٌّ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْتَفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۵ اقلیت‌های مذهبی برای

۱. بحار الانوار، ۹۷، ص ۴۶.

۲. توبه، آیه ۶۰.

۳. حج، آیه ۴۰.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۶.

حفظ حقوق خود می‌توانند نمایندگانی داشته باشند و بنابراین در حفظ منافع خود از حق رأی محروم نیستند، در اسلام تا ابد آن‌جا آزادی و حرمت برای اقلیت‌های مذهبی قائل شده‌اند که رسول خدا در ماجرای مباحله اجازه فرمود که مسیحیان نجران در مسجد او به مراسم عبادت و پرستش خویش بپردازند و اصحابش را از این‌که کار آنان را منع کنند، جلوگیری فرمود. چنان‌که در کتب معتبر تاریخی آورده‌اند.

از اقلیت‌های مذهبی مالیات سرانه‌ای به عنوان جزیه گرفته می‌شود و در برابر این کار دولت اسلامی متعهد است که از حقوق آن‌ها دفاع کند ولی زکات که مسلمانان موظف به پرداخت آن هستند از اهل کتاب اخذ نخواهد شد، و بنابراین ایشان در پرداخت مالیات به حکومت اسلامی با مسلمانان چندان فرقی ندارند. وظیفه‌ای که دولت اسلامی در قبال دفاع از حقوق ایشان به عهده دارد به قدری قابل اهمیت است که بنابر آن‌چه در نهج البلاغه آمده، همین که سپاه معاویه به حوزه حکومت امیرالمؤمنین (ع) حمله‌ور شدند و خلخال را به زور از پای زنی یهودی به در آوردند، امیرالمؤمنین فرمود: اگر مسلمانی از ننگ این کار که زنی یهودی مورد اهانت قرار گرفته و مال او را به سرقت برده‌اند، آرزوی مرگ کند ملامتی بر او نیست.^۱

حکومت اسلامی و روابط بین‌المللی

اساساً اسلام برعکس آن‌چه دشمنانش بر ضد او تبلیغ می‌کنند آئینی است که به هر انسانی احترام می‌گذارد مگر آن‌که فساد و خلافی از او مشاهده کند، چنان‌که در نهج البلاغه ضمن نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر آمده که چون به مصر برای زمامداری می‌روی توجه داشته باش که مردم در برابر تو از دو گروه خارج نیستند. یا برادران دینی تو به شمار می‌آیند و یا در آفرینش انسانی چون تو هستند، پس باید حقوق انسانی ایشان را رعایت کنی «إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^۲ از این رو و با این دیدگاه چون بنگریم ملاحظه خواهیم کرد که اسلام و قرآن میان ملت‌ها و مردمی که نسبت به مسلمانان خیانت نورزیده و با آن‌ها به جنگ نیامده‌اند نظری خاص دارد و آن‌ها را از دولت‌ها و ملل غیر اسلامی که سر جنگ با مسلمین دارند تفکیک کرده است و با آن‌ها روابط تجاری و غیره برقرار می‌کند^۳ و حتی در موارد لزوم با مشرکین که معتقد به کتاب آسمانی و آئین مذهبی صحیحی نیستند ارتباط مسالمت‌آمیز برقرار می‌نماید. چنان‌که صلح حدیبیه که پیامبر اسلام با مشرکین منعقد فرمود شاهد صادقی برای مدعا به شمار می‌رود. قرآن کریم فرموده:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. بلکه به مفاد آیه (وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ) می‌تواند کمک‌های اقتصادی به کشورهای فقیر غیر اسلامی بکند.

۴. ممتحنه، آیات ۸ و ۹.

یعنی «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نسبت به کسانی که با شما درباره دین نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان نرانند نیکی کنید و درباره ایشان عدالت ورزید، خداوند عدالت پیشه‌گان را دوست دارد، تنها خداوند شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که بر سر دین با شما جنگیده‌اند و از دیارتان اخراجتان نموده‌اند و کسانی که با آن‌ها دوستی می‌ورزند ستمگرند.»

بنابر آنچه از این آیه شریفه به دست می‌آید موضع مسلمانان در برابر کشورهای غیر اسلامی متفاوت است، کشورهایی که مانند اسرائیل با مسلمین سر جنگ دارند، از دیگر کشورها که مذهب یهودی یا غیر آن داشته باشند جدا هستند. با گروه اول مسلمانان وظیفه دارند به مبارزه برخیزند و با گروه دوم به عدالت، بلکه به نیکی رفتار کنند. اما در مورد کشورهای اسلامی در حقیقت جای بحث نیست زیرا از دیدگاه اسلام همه مسلمانان و تمام فرقه‌های مسلمین با یکدیگر برادرند و به فرض آن که از جهات سیاسی شرایطی پیش آمده باشد که به ناچار جدا از هم به سر برند، می‌توانند در طی یک فدراسیون مشترک از دیدگاه سیاسی و منافع عمومی با یکدیگر متحد و همکار و همراه باشند. ضمناً از نظر مبادلات اقتصادی و فرهنگی و غیره هیچ‌گونه مانع و حاجبی در اسلام وجود ندارد. مسلمانان و کشورهای اسلامی نتوانند با غیر مسلمانان در ارتباط باشند.

اقتصاد در حکومت اسلامی

سیستم نظام اقتصادی در اسلام، سیستم کاملاً طبیعی و عادلانه‌ای است و در این سیستم نه مالکیت شخصی کاملاً و از ریشه نفی می‌شود و نه آن که به کلی تصویب و تأیید و آزاد گذارده خواهد شد بلکه مالکیت مردم با نظارت دولت و در تحت کنترل او تعدیل خواهد گشت. به عنوان نمونه در مالکیت اراضی در سیستم‌های سرمایه‌داری کسانی که موفق به ثبت اراضی برای خود شده‌اند به همین اعتبار مالک زمین‌های بسیاری خواهند بود و چنانچه مایل باشند با نگهداشتن زمین به ترقی قیمت آن دامن می‌زنند و پس از فروش به ثروت‌های کلان دست می‌یابند و در سیستم اشتراکی کسی به هیچ صورت مالک اراضی نخواهد بود.

اما در نظام متعالی و متعادل اسلامی زمین از آن کسی است که آن را آباد کرده، چنان که رسول خدا فرمود: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ لَهُ»^۱ یعنی هر مسلمانی زمینی را آباد کند زمین از آن اوست.» در این‌جا ملاحظه می‌کنید که مالکیت با کار رابطه پیدا کرده و به همان ملاک و ضابطه که مثلاً تابلوهای کمال‌الملک به او تعلق دارد و کمال‌الملک حق دارد که از منابع مادی و معنوی آن برخوردار شود، زمین نیز از آن کسی خواهد بود که در احیاء و آبادانی آن رنج کشیده و تلاش نموده است.

در عین حال اگر کسی بخواهد زمین‌های بسیاری را آباد نموده و از داشتن مسکن دیگران را محروم سازد دولت اسلامی که موظف است برای عموم مسلمانان تهیه مسکن ببیند، از کار او حق دارد جلوگیری کند. از این‌رو ملاحظه می‌شود که مردم در عین مالکیت از عدالت اجتماعی در امر مسکن نیز برخوردارند. هم چنین در اموال منقول دولت اسلامی با نظارتی که موظف است در کار مردم داشته باشد از طریق مالیات‌هایی

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۴۹.

چون زکات، خمس، خراج، فیه جزیه، انفال، و امثال این‌ها ثروت‌ها را تقسیم می‌کنند و از طبقه مرفه به طبقات پایین می‌رسانند و با تقنین ارث از تمرکز ثروت در یک شخص جلوگیری نموده، آن را به افراد متعدد منتقل می‌سازد و چنان که در نهج البلاغه ضمن نامه امیرالمومنین به مالک اشتر آمده دولت اسلامی حق دارد در صورت لزوم مالیات‌های دیگری نیز بر اموال افراد مقرر دارد تا اصل قرآنی *كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ*^۱ تا ثروت در میان اغنیا دست به دست نگردد و به تمام مردم برسد، تحقق یابد. به همین لحاظ دولت اسلامی لازم است که نرخ‌ها را نیز در کنترل گرفته و از اجحاف تجار و اصناف جلوگیری کند. چنان که امیرالمومنین در نهج البلاغه فرموده: *«وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمَحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ»*^۲ یعنی ای مالک! «اشاره به فرماندار مصر» معاملات در حوزه حکومت تو باید سهل و آسان و بر طبق موازین عدالت باشد و نرخ‌هایی در نظر گرفته شود که نه به خریدار اجحاف کنی و نه به فروشنده. با این ضابطه و ملاک می‌توان گفت، مثلاً قالی که در دهات ایران به وسیله زنان زحمتکش در طی مدت درازی بافته می‌شود و مثلاً به قیمت ده هزار تومان به فروش می‌رسد و آن‌گاه همین قالی را فلان بازرگان در مدت دو روز به بیست هزار تومان می‌فروشد و از این راه روز به روز به ثروت متراکمی می‌رسد و از زن قالیباف فرسنگ‌ها دور می‌شود، روش نادرستی است و دولت اسلامی با کنترل نرخ‌ها باید بکوشد تا منافع بیشتر نصیب کسانی شود که کالاها را فراهم می‌کنند و به اصطلاح دست اول هستند نه کسانی که کالاها را عرضه می‌نمایند.

از ویژگی‌های حکومت اسلامی در نظام اقتصادی آن است که همه مردم و به ویژه نیازمندان در بیت‌المال سهمی دارند که هر ساله باید به آن‌ها پرداخت شود. چنان که در صدر اسلام معمول بوده و اموال عمومی که به خصوص در فقه شیعه تحت عنوان انفال به آن‌ها اشاره رفته مانند جنگل‌ها، مراتع، دریاها و امثال این‌ها به هیچ وجه قابل تملک خصوصی نیستند و از همه این‌ها باید به نفع عموم استفاده شود. در باره اقتصاد اسلامی و امتیازات آن مباحث مفصل و بیشتری باید به میان آورد که بعداً به تناسب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. حشر، آیه ۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

قانون اساسی اسلام^۱

لطف‌الله صافی

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی، چنان‌که عموم مسلمانان و غیرمسلمانان آشنا با معارف و فرهنگ اسلام می‌دانند قرآن مجید و سنت است. آن چه به عنوان قانون اساسی تدوین می‌گردد؛ باید بر اساس اصول و ضوابط کلی و جهان بینی اسلام، و معرف نظر اسلام به حیات و سیاست و اقتصاد و اجتماع و عقیده و اخلاق باشد. در شرایطی که انقلاب اسلامی ایران دنیا را متوجه به اسلام کرده است تدوین این قانون اساسی باید در نهایت دقت و آگاهی و واقع بینانه و دور از تعصبات خشک، و نظرهای آلوده به اغراض، و گرایش به مکتب‌های راست و چپ انجام گیرد.

در قضاوت پیرامون مواد این قانون اساسی نباید مکتب‌های شرق و غرب و نظرات آنان را اصل و معیار قرار داد، و از معایب بسیاری که رژیم‌های آن‌ها دارد غافل ماند، و آن‌ها را کامل و بی‌عیب و نقص دانست، و از برتری‌ها و امتیازاتی که نظام اسلام بر آن نظامات دارد چشم‌پوشی کرد. باید آزادانه قضاوت کرد، چنان‌که حکومت دموکراسی و مردم بر مردم که این همه از آن می‌گویند حکومت ایده‌آل و نظام نهایی بشر است و از مداخله هوا و هوس بشر و اغراض شخصی، و اعمال نفوذ و اشتباه کاری، و اغفال، و انواع تقلب مصون است و بدون آلوده شدن به این اعمال خیانت‌آمیز در جایی پیاده شده است و وجدان و ایمان به حق و لزوم انتخاب اصلح آن را برقرار می‌دارد.

به عقیده مسلمانان، و به گواهی تاریخ و حکومت پیغمبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) نظام اسلام یگانه نظامی است که از هر جهت کامل و انقلابی، و پیشرو و حافظ حقوق و ارزش‌های متعالی انسان است، نظامی است که در آن حاکم و محکوم علی‌السواء و برابرند، در آن استکبار و استعلاء، و گردن‌کشی و برتری‌جویی و برتری‌فروشی نیست. نظام مدینه پیغمبر و کوفه علی و خانه محقر و بی‌اثاث و لباس وصله‌دار آن‌ها است. نظامی است که روش سلمان‌ش در استان‌داری مداین سرمشق استان‌داران و ابوذرش در موقف اعتراض و انتقاد از انحرافات حکومت رهبر آزاداندیشان و معترضان است.

مواد قانون اساسی این نظام باید معرف این نظام و نقطه نظرهای اسلام و استقلال نظام اسلام و امتیازات آن بر نظامات دیگر باشد.

اینجانب در ضمن چند کتاب از جمله (نظام امامت و امت) به این مسائل تا حدودی اشاره کرده‌ام که بدیهی است در این مقدمه مجال بیان و عرض آن نیست.

در این جا فقط به عرض می‌رسانم که آن چه به نظر اینجانب بسیار مهم می‌رسد این است که در تدوین

۱. دهم تیرماه ۱۳۵۸ ش، ششم شعبان ۱۳۹۹ ق.

قانون اساسی امور زیر مورد توجه باشد و قانون اساسی هرچه رساتر و کامل‌تر پاسخ‌گوی این امور باشد.

۱- چون انقلاب ملت ایران اسلامی بوده و خون‌های عزیز که نثار شد، و زحمات و خسارت‌هایی که طبقات مختلف، کارگران، کشاورزان، کارمندان، دانشجویان، بازاریان، فرهنگیان، استاتید، طلاب، و عاظماء و سایر طبقات متحمل شدند فی سبیل الله، و برای نجات اسلام از خطرات، توطئه‌ها و نقشه‌های استعمار بود باید هدف این انقلاب که برقراری نظام اسلام است در این قانون کاملاً در نظر گرفته شود، و در هر جمله و لفظ آن صدا و شعارهای اسلامی جوانان عزیزی که در راه اسلام شهید شدند، و مضمون اعلامیه‌های تحرک‌بخش و نهضت‌انگیز مراجع تقلید منعکس گردد، نویسندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی باید به گوش دل، ندای شهیدان را بشنوند که آن‌ها و همه ملت مسلمان را ندا می‌کنند، و به یاری اسلام و قرآن می‌خوانند و به ما هشدار می‌دهند که اسلام را فراموش نکنید، و بهایی را که برای سرکوب کردن نیروی طاغوتی، و آزادی داده‌اید کم‌نمایید، و خون‌های ما را محترم و گرامی بدارید، و احکام قرآن را که این همه فدایی دارد و این همه فدایی در راه آن جان نثار کردند کنار نگذارید.

۲- باید قانون اساسی جمهوری اسلامی چنان تدوین شود که هم پاسخ‌گوی نقطه‌های ضعف علمی و فرهنگی، و اقتصادی، و سیاسی که اجتماع ما را به آن مبتلا کرده‌اند باشد، و این خلأها را پر کند، و هم از نفوذ تبلیغات سوء سم‌پاشان داخلی و خارجی جلوگیری شود، و راه رخنه آن‌ها در جامعه مسلمانان، و افراد ضعیف و کم‌رشد و کوتاه فکر مسدود گردد.

۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی باید با الهام از فرامین آزادی‌بخش اسلام چنان نوشته شود که برای بازگشت استعمار و دیکتاتوری و خودکامگی و بشر پرستی و نیایش در برابر مجسمه‌های آریامهری به اسم قانون امکان نباشد و روابط آحاد ملت با مقامات بلندپایه دولت و هم‌چنین رابطه هر زیردست با مافوق خود عادی و انسانی و برادرانه باشد و به استعلا و استکبار طاغوتی آلوده نگردد و اطاعت از خدا و قانون خدا همه را در یک صف قرار دهد.

۴- چنان که در مورد قانون اساسی مشروطه دیدیم به واسطه آن که در بین مردم جایگاه عقیدتی نداشت یا اگر داشت رژیم مزدور و پهلوی آن را از میان برد و بی‌محتوا ساخت و از آن بدترین رژیم‌های استبدادی و تحمیلی را به وجود آورد که پایگاه عقیدتی و احترام در وجدان احدی از ملت نداشت باید از این آزمایش عبرت بگیریم و بدانیم که اگر قانون اساسی محتوایش عقیده ملت نباشد و با عقیده مردم معارض باشد سرنوشت همان قانون اساسی مشروطه، و دیکتاتوری پهلوی‌ها را در جلو خواهیم داشت، لذا باید برای جلوگیری از این خطر که دولت را از ملت جدا می‌کند به قانون اساسی و حکومت بنیاد عقیدتی بدهیم و همه را پشتیبان آن قرار دهیم، این که اصرار داریم ولایت فقیه در این قانون منعکس گردد نه برای این است که به افراد خاصی نظر داشته باشیم چون در این نظام امکان نظر به افراد خاص وجود ندارد و همه و هرکس می‌تواند به این صلاحیت دست یابد بلکه برای این است که با مبانی عقیدتی شیعه ولایت و حکومت غیرفقیه به هر شکل و صورت که باشد غیرشرعی و قانون اساسی بدون آن بی‌محتوا و بی‌اعتبار خواهد شد و اعتقاد به اعتبار چنان قانون و چنان حکومت یک انحراف مهم عقیدتی شمرده می‌شود. بدیهی

است اگرچه این نظام متکی بر ولایت فقیه دموکراسی به معنی غربی نیست و حکومت خدا بر مردم می‌باشد و با آن دموکراسی از توحید تا شرک فاصله دارد اما محتوایش مردمی و ملی نیز هست و اگر این کلمه نارسا نباشد یک نوع دموکراسی رهبری شده و متعهد و مشروط است. ضمناً از این جهت هم ریشه مردمی دارد که تشخیص و انتخاب مرجع با خود افراد است و هرکس باید طبق بررسی و تحقیق صحیح و دور از هر گونه غرض مرجع وقت و فقیه عصر را شناسایی کند. لذا برنامه چنان جلو می‌آید که گزینش و تشخیص مردم هم در آن وارد می‌شود و صحیح‌ترین و بهترین گزینش‌ها انجام می‌گیرد.

۵- قانون اساسی باید چنان تدوین گردد که آزادی و حق و عدالت را در همه رشته‌ها و در بین همه اقشار یکسان و یکنواخت با جلوه درخشان اسلامی به مردم پیشنهاد نماید و به حکومت حق و عدل و احترام به آزادی‌های مشروع و حقوق بشر اهمیت شایان بدهد و جنبه‌های انسانی و حقوق انسان و مبارزه با استضعاف را با دید جهان بین اسلام ببیند و برای تمام افراد بشر خیر و رستگاری و رفاه بخواهد و بدون این که کم‌ترین چشم طمعی به منقطه‌ای و مردمی داشته باشد جامعه توحیدی و جهانی را پی‌ریزی نماید. بنابراین، اینجانب وظیفه خود دانستم که پیش‌نویسی از قانون اساسی تهیه نموده و بدون این که صحت آن را در هر جهت تضمین کنیم و آن را کامل و خالی از ضعف و اشتباه بدانم.

برای بررسی و اظهار نظر در اختیار برادران مسلمان و اندیشمندان و فضلاء و اساتید و علماء قرار دهم و متذکر می‌شوم که این پیش‌نویس در کنار پیش‌نویسی است که در روزنامه‌ها منتشر شده و در بعضی اصول عین الفاظ آن پیش‌نویس نوشته شده است. انتظار دارم اهل نظر و مخصوصاً بزرگان حوزه و حقوق‌دانان و نکته‌سنجان نواقص معنوی و لفظی آن را مرتفع و هر گونه تصحیح و تغییری را که در آن لازم می‌دانند صریحاً مرحمت فرمایند چون قانون اساسی است و اگر امروز درباره آن مسامحه شود، و هرکس مسئولیت به گردن دیگری بیندازد یا گمان کند فقط شخصیت‌های بزرگ مسئولیت دارند فردا اگر این قانون پاسخ‌گوی نیازهای ما نباشد پشیمان خواهیم شد. کسانی که امروز سخن نمی‌گویند و طرح نمی‌دهند و در کامل شدن این قانون مسئولیتی به عهده نمی‌گیرند فردا حق نخواهند داشت از نواقص آن چیزی بگویند و خود را از عیوب احتمالی آن تبرئه نمایند. اما آنان که نظر خود را گفتند اگرهم مقبول و مسموع نشود اتمام حجت کرده و انجام وظیفه نموده‌اند، لذا از متفکران بلندپایه اسلامی و فضلاء و علماء حوزه‌های علمیه انتظار می‌رود که نظارت خود را در تدوین این قانون اظهار نمایند، و نظرات خویش را که راه‌گشا برای تدوین صحیح این قانون بر اساس اسلام و مبانی فقه تشیع می‌باشد اعلام فرمایید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۶ شعبان المعظم ۱۳۹۹

الاحقر لطف‌الله صافی

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول: کلیات و اصول عام

اصل یکم - اصولی که در این قانون به عنوان قانون اساسی مذکور می‌شود بر سه نوع می‌باشد.
الف - اصولی که قابل تغییر نیست و همیشه و در تمام شرایط و احوال، ثابت و جاودان است و از مشخصات بنیادی و سقوط‌ناپذیر ملت سرفراز و پیروز ایران است مانند اصول اسلامی این قانون که اگر در قانون اساسی هم مذکور نشوند به لحاظ اصالتی که دارند، و به لحاظ اینکه تشخیص و تقویم ملت ایران به آن است اصل می‌باشند و باید مصوبات مجلس شورا و برنامه‌های رسمی کشور در چهارچوب این اصول باشد و مراجعه به آراء عموم برای اصل قرار دادن این اصول که حاصل و ثابت است برای تأکید و اعلام تعهد محکم ملت به حفظ و حمایت و عمل به این اصول است.

ب - اصول مربوط به استقلال و حاکمیت ملی و آن چه موجودیت و استقلال کشور به آن وابسته است اعتبار این اصول نیز مسلم و محرز است و تغییر آن مساوی با نفی موجودیت ملی و نفی موجودیت کشور است.

ج - اصولی که بر پایه ملاحظه اوضاع و مصالح فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی کنونی و روابط بین‌المللی مشخص موضع سیاسی، و اجماع یا اکثریت فعلی است. این اصول نیز اگرچه از لحاظ عمل مجلس شوری و تعیین موضع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشور اعتبار اساسی دارد ولی لدی‌الاقضاء ممکن است به طوری که هیچ‌گونه مغایرتی با اصول بند الف و ب نداشته باشد با مراجعه به آراء عموم ملت و طبق ترتیبی که در این قانون پیش‌بینی شده است در هر یک از آن‌ها تجدید نظر به عمل آید.

اصل ۲ - انقلاب اسلامی ایران با الهام از تعالیم توحیدی و انقلابی و نظامات عبادی، سیاسی و حقوقی اجتماعی و اخلاقی و آموزشی و تربیتی و فرهنگی و اقتصادی اسلام که یگانه برنامه کامل تشکیل اجتماع عدل انسانی و مکتب مبارزه با جهل و فقر و ستمگری و تبعیض و استبداد و استعمار است شکل گرفت و در توفیق بزرگی که در برانداختن رژیم فاسد و شرک‌آمیز شاهنشاهی و طرد استعمار و کسب آزادی به دست آورد و همین اسلام و رهبری رهبران آگاه و مسئول مذهبی و مجاهدات کم‌نظیر جانی و مالی ملت مسلمان ایران می‌باشد.

اصل ۳ - به حول و قوه خداوند متعال انقلاب اسلامی ایران توقف و رکود نخواهد یافت و در راه تکامل و شکوفایی بیش‌تر حرکت خود را مستمر خواهد ساخت و اصول تعالیم اسلام و رهنمودهای مکتب اهل بیت: همواره راهنمای تداوم انقلاب خواهد بود. همگان باید به ثمر رساندن این انقلاب را وظیفه اسلامی و انسانی خود بدانند و بدانند که در این انقلاب کم‌کاری و سستی، غیبت از محل کار و رسیدگی نکردن به کار ارباب رجوع و کناره‌گیری و احساس مسئولیت نداشتن خیانت به اسلام است. چنان که فعالیت و انجام وظیفه و تلاش برای تقویت و بنیه علمی و صنعتی و کشاورزی و دامداری و رفع نیازهای جامعه اسلامی و رفع خطر استعمار فکری و اقتصادی خدمت به اسلام، و از مهم‌ترین تکالیف دینی است.

اصل ۴- از نظر انقلاب اسلامی و دید قرآنی آن حکومت و هر مقام و منصب هدف نیست، و وسیله اجراء احکام خدا و حکم به حق و عدل، و توزیع و تقسیم و صرف عادلانه درآمدها و منافع عمومی، و حفظ حقوق همگان و فراهم کردن وسایل رفاه و ترقی مادی و معنوی و تأمین امنیت و مصونیت جان و مال و شرف انسان است. باید حکومت و مناصب دولتی از شوائب سوء استفاده از مقام، و هر گونه استبداد و استضعاف و فردپرستی که منافی با روح انقلاب اسلامی، و نقض عملی برنامه‌های توحیدی اسلام است پاک باشد.

اصل ۵- قید اسلامی در عنوان (جمهوری اسلامی) که بر زبان عموم ملت است و اکثریت قریب به اتفاق به آن رأی داده‌اند قید مقدسی است که هم تعهد آخرین است یعنی ملت مسلمان را نسبت به این جمهوری، و اعتلاء و عظمت و قوت و استقلال هر چه بیش تر آن متعهد می‌سازد، و به پشتیبانی و دفاع از آن به عنوان اداء یک تکلیف دینی بر می‌انگیزد، و هم اتکاء رژیم را به عقاید و افکار و آراء مردم نشان می‌دهد، و هم ملت مسلمان و بلکه سایر ملل دنیا را با سوابق ذهنی و اطلاعاتی که به سبک حکومت و سیره پیغمبر اعظم^۹ و امیرالمؤمنین علی(ع)، و فرامین و تعالیم سیاسی و مالی آن‌ها دارند به راه و روشی که متصدیان امور جمهوری اسلامی ایران باید داشته باشند آشنا می‌سازد که همگان گرایش‌های استضعافی و ستمگرانه را تجاوز به جمهوری اسلامی بشناسند، و حق اعتراض خود را به طور صریح و مؤثر اعمال نمایند. لذا باید این قید (اسلامی) که معرف هویت نظام و جمهوری است در همه آرم‌ها، و نامه‌ها و مقامات رسمی و سخنرانی‌ها، و همه جا ذکر شود، از گفتن و نوشتن (جمهوری) تنها که اهانت و کج‌دهنی به ملت است احتراز شود.

اصل ۶- چون ملت شریف ایران در فراندومی که در نهایت آزادی و دور از هر گونه تطمیع به مکتب نجات‌بخش اسلام و تهدید برگزار شد به (جمهوری اسلامی) رأی قاطع داد، و این قانون اساسی بر اساس عقیده ملت و آن فراندوم تدوین می‌گردد؛ باید مواد آن گویای اصول و نشانه مکتب رشد و سازنده اسلام باشد، و هرگونه اصل و جمله و عبارتی که مخالف با مکتب باشد اگرچه در این قانون فرض شود طبعاً اعتبار قانونی نخواهد داشت و فرع مخالف با اصل خواهد بود.

اصل ۷- حکومت ایران حکومت اسلامی است و چنان که در اصل ۵ و ۶ به آن اشاره شد (جمهوری اسلامی) نامیده شده است و ملت پیروز ایران پس از انقلاب اسلامی و تاریخی خود در همه‌پرسی آزاد دهم و یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی با اکثریت ۹۸/۲٪ به آن رأی مثبت داد.

اصل ۸- نظام جمهوری اسلامی نظامی است توحیدی، بر پایه عقیده به مبانی و اصول و فروع و سازنده و پویا و انقلابی اسلام که بر ارزش و کرامت انسان، و مسئولیت او درباره خودش و دیگران، و شناخت ارزش تقوی، و نفی هرگونه تبعیض و سلطه‌جویی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، و لزوم استفاده از دست‌آوردهای سودمند علوم و فرهنگ بشری در جهت التزام کامل به تعالیم اسلام اتکا و استناد دارد.

اصل ۹- چون با اعتقاد اکثریت ملت ایران که شیعه اثنی‌عشری هستند به نظام امامت هرگونه رژیمی که غیر این نظام باشد، و به آن متصل نباشد شرعی نیست، و کارکنان آن ظلمه شمرده می‌شوند، و چنان رژیم به قدرت ملت متکی نخواهد شد، و قهراً گرایش به تحمیل و دیکتاتوری و اتکاء به زور سرنیزه و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

حمایت بیگانه خواهد یافت برای جلوگیری از تجربه و رودرویی قوه مجریه و ملت به اقتضای عقیده ملت و اصالت نظام امامت جمهوری اسلامی بر اساس این نظام که در عصر غیبت متجلی در ولایت فقیه است مستقر خواهد بود.

اصل ۱۰- سرمایه‌داری و ثروت‌اندوزی عیب و عاری است که مسلمان آگاه و آشنا به فرهنگ و معتقد به ایدئولوژی اسلام از آن متنفر گریزان می‌باشد.

باید در این نظام علاوه بر تدابیر عملی که در مبارزه با انباشته شدن ثروت به کار می‌رود، با تکیه به آیات قرآن مجید و احادیث شریفه و سیره اولیاء اسلام و به وسیله آموزش و پرورش صحیح و تبلیغات مذهبی این عیب و عار چنان به مردم تفهیم شود که اگر فردی گرایش به سرمایه‌داری و پول‌اندوزی پیدا کرد از بیم حساب اخروی آن و این که مردم از او و معاشرت با او فاصله بگیرند و مورد نفرت قرار بگیرد آن را ترک نماید.

اصل ۱۱- حاکمیت ملی ایران تجزیه‌ناپذیر است و جمهوری اسلامی باید از تمامیت سرزمین‌های تحت اداره و حکومت خود با قاطعیت هرچه بیش‌تر دفاع نماید.

اصل ۱۲- خودمختاری هر گروه و هر منطقه به معنای سلب حکومت اسلامی در آن چه بر حسب ضوابط اسلامی قلمرو حکومت می‌باشد اگرچه محدود و جزئی باشد پذیرفته نیست و نقض حکومت اسلام است ولی خودمختاری هر منطقه و گروهی در آن چه که در قلمرو نظام اسلام نیست برای هر منطقه و هر گروه ثابت است و حکومت نمی‌تواند آن را از مردم سلب نماید.

اصل ۱۳- در جمهوری اسلامی تأمین رفاه و آسایش و جلب رضایت کارگر و زحمت‌کش اعم از کارگران کارخانه‌ها و کشاورزان و دام‌داران و کارگران آزاد و طبقات کم درآمد که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، و شکوفایی اقتصاد و تولید و عمران به زحمت و کار آن‌ها بستگی دارد اولویت و تقدم دارد.

اصل ۱۴- در انتخاب و انتصاب برای مقامات حکومتی و امور عامه برحسب آیات قرآن مجید و احادیث علم و تقوی و بینش و کفایت و مدیریت اصل است بنابراین در شناخت شخص صالح برای ریاست جمهور که ولی امور مسلمین خواهد بود این چهار اصل فقاقت، عدالت، بصیرت، مدیریت لازم‌الرعایه است و از بین واجدین این چهار شرط ولایت فقیه‌تر و عادل‌تر و آگاه‌تر و مدبرتر متعین می‌باشد، و یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌ها بر امت اسلام این است که با وجود شخص شایسته‌تر، دیگری را متصدی امور نمایند.

اصل ۱۵- مقصود از اصل ۱۴، این است که محتوای حکومت نظام امامت و ولایت فقیه باشد و سیاست از دیانت جدا نباشد. بنابراین اگر فقیه چنان مصلحت ببیند شخص مورد اعتمادی را که دارای اطلاعات کافی از تعالیم اسلام در حکومت باشد، و قدرت اداره کشور و اجراء احکام اسلام را داشته باشد به این سمت منصوب نماید که تحت نظارت عالی او زمام امور را به دست بگیرد مقصود حاصل می‌شود و مداخله مستقیم شخص فقیه لازم نیست. بدیهی است گزینش فقیه در این صورت نیز فقط بر اساس حفظ مصالح عامه و حصول اطمینان بیش‌تر به اجراء احکام خواهد بود.

اصل ۱۶- فقیه یا فقهایی که طبق اصل ۱۵، متصدی تعیین رئیس جمهور می‌گردند برای این که با

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

نظر عامه و مشورت با آن‌ها این انتخاب انجام شود و یک یا چند نفر را که واجد صلاحیت بشناسند از طریق رسانه‌های رسمی و عمومی به مردم معرفی می‌نمایند تا مردم نیز با توجه به مسئولیتی که در این امر به آن‌ها متوجه می‌شود فقط ملاحظه مصلحت اسلام و مسلمین را نموده هر کدام را شایسته‌تر می‌دانند به ادای مخفی معرفی نمایند، در این صورت شخصی که به اکثریت انتخاب شده رئیس جمهور خواهد بود و معرفی او به مردم از جانب فقیه به منزله نصب شرعی او محسوب می‌شود، و چنان که از جانب هر یک از فقهاء مشهور، اشخاص متعدد و معرفی شدند رئیس جمهور کسی خواهد بود که حائز اکثریت آراء باشد.

اصل ۱۷- منبع و مأخذ تمام تصمیمات کلی و جزئی، و اقدامات حکومت و مؤسسات وابسته به آن قرآن مجید و سنت می‌باشد، و مشخص آن فقهاء هر عصر می‌باشند.

اصل ۱۸- حکومت اسلام (جمهوری اسلامی) در قضاء و داوری بین افراد بدون ملاحظه اختلاف دین و جنس، و رنگ و نژاد، و وطن و خوارق دیگر حکم به عدل می‌دهد.

اصل ۱۹- شرط استخدام افراد برای تصدی امور عامه و حکومتی اسلام و آگاهی و امانت لازم برای هر کار می‌باشد، و غیر مسلم اگرچه در بلاد مسلمین وطن داشته باشد نباید استخدام شود.

اصل ۲۰- در نظام اسلام قضاات استقلال دارند و هیچ کس حق تحمیل رأی بر قاضی ندارد، و رأی قاضی علیه هر کس و هر مقام اگرچه رئیس جمهور باشد اجرا می‌گردد و حدود و کیفرهای شرعی در حق احدی متوقف نمی‌شود.

اصل ۲۱- اگر حکومت در برنامه‌ها و عملیات از منابعها و مصدرهای غیراسلامی استفاده کند، و گرایش به راست یا چپ پیدا کند، و برنامه‌های اسلامی و غیراسلامی را درهم بریزد اگرچه برنامه‌هایش بیش‌تر اسلامی باشد اسلامی نخواهد بود و طاغوتی و ضد انقلاب است و اطاعت آن بر امت واجب نمی‌باشد.

اصل ۲۲- حکومت در نظام اسلام خلافت از جانب خدای عادل است و با سرمایه کار خدایی کردن، و به هوا و هوس عمل نمودن، اقامه نظام واحد توحیدی اسلام، و اجراء عدل و قسط و سیر تکاملی انسان و نیل به هدف‌های اسلامی را باید فراهم سازد.

اصل ۲۳- عقیده و مکتب مبنا و اساس حکومت است، و به شور و مشاوره در حدودی که مکتب آن را توصیه کرده و مانع از استبداد و خودکامگی باشد عمل خواهد شد و ترک مشاوره با احتمال دست یافتن به رأی صواب‌تر خیانت به امت است.

اصل ۲۴- در استقرار جامعه توحیدی معنویت و اخلاق و اقتصاد و کلیه معیارها و تعالیم اسلامی مبنای روابط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌باشد.

اصل ۲۵- بر مبنای آیه تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ^۱ و آیه تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ

۱. آل عمران، آیه ۶۴.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

وَلَا فَسَادًا^۱ باید روابط و معاشرت رهبران و کارکنان حکومت با آحاد ملت و روابط رهبران با کارمندان برادرانه و متواضعانه و پاک از برتری فروشی و استعلا باشد و در عین حال که مثلاً یک سرباز ساده یا خدمت‌گزار یا رفتگر اوامر قانونی مافوق را با کمال دقت و اهتمام انجام می‌دهد و اطاعت می‌کند سرباز با فرمانده و خدمت‌گزار با رئیس مؤسسه و رفتگر با شهردار برادر و برابر می‌باشند و روابطشان روابط یک سرباز با سرباز و یک رفتگر با رفتگر خواهد بود.

اصل ۲۶- بر مبنای خطاب خدا به جمیع مردم **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا** ^۲ **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** هیچ کس از عرب و عجم و ترک و کرد و بلوچ و ترکمن و فارس و اقوام دیگر گرامی‌تر از دیگران نیست مگر به تقوا و پرهیزگاری که هرکس پرهیزگارتر باشد نزد خدا گرامی‌تر است همه مساوی و از یک اصل و یک ریشه هستند.

اصل ۲۷- معنویت و احترام به ارزش‌های معنوی انسان پایه شئون دیگر می‌باشد و معنویت و عقیده باید سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی و حقوقی و انسانی را دربر گیرد و نگرش منهای معنویت به هیچ چیز نشود.

اصل ۲۸- جمهوری اسلامی موظف است کشاورزی و دامداری و صنایع وابسته به آن و سایر صنایع را به منظور خودکفایی، و جلوگیری از هدر رفتن نیروهای انسانی و بالا بردن سطح تولید یا سرمایه‌گذاری و تشویق و ترغیب و راهنمایی کشاورزان و دامداران، و کارگران گسترش دهد.

اصل ۲۹- جمهوری اسلامی ضمن ارج نهادن به صنایع بومی و محلی و کوشش برای ترقی و پیشرفت آن‌ها سعی دارد از همه فنون و صنایع پیشرفته و سودمند جهان آگاه گردد که در هر رشته باتوجه به اولویت‌ها کارآگاهان و متخصصان و آشنایان از مردم کشور نیازمندی‌های جامعه را به بیگانگان مرتفع سازند.

اصل ۳۰- جمهوری اسلامی معتقد است که باید در تمام انحاء ستم و بی‌عدالتی و سلب آزادی و تبعیض و فقر و جهل ریشه کن گردد، و در عین احتراز از سلطه‌جویی بر دیگران، از مبارزه با استضعاف در هر نقطه جهان حمایت می‌کند.

اصل ۳۱- جمهوری اسلامی ایران نظام اقتصادی سالمی را که از هیچ یک از سیستم‌های اقتصادی شرق و غرب ملهم نیست پی‌ریزی خواهد کرد که حافظ حقوق کارگران و زحمت‌کشان و مانع سلب آزادی فردی، و بهره‌گیری‌های سیاسی از آنان شود.

اصل ۳۲- جمهوری اسلامی ایران به آموزش و پرورش رایگان و همگانی که شایسته اعتبار و شأن جمهوری اسلامی و موجب شکوفایی استعدادها و ادامه تحصیلات جوانان مستعد که ثروت معنوی جامعه هستند گردد با اهمیت فراوان می‌نگرد، و تحصیلات ابتدایی را ضمن فراهم کردن وسایل آن در سراسر

۱. قصص، آیه ۸۳.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

کشور به همگان مؤکدا توصیه می‌نماید و به ترقی علمی و حسن جریان آموزش و پرورش، و گسترش تحقیقات و کاوش‌های علمی و تشویق دانشمندان، و اندیشمندان همت می‌گمارد.

اصل ۳۳- جمهوری اسلامی ایران به رشد دینی افراد و بسط و گسترش فرهنگ اسلامی و آشنایی هرچه بیشتر مردم به مکتب عالی و سازنده اسلام، و تاریخ آموزنده زندگی رسول اکرم ۹ و ائمه اطهار، و مردان و زنان مؤمن و فداکار اسلام توجه تام دارد و با نشر رساله‌ها و کتاب‌ها و ایراد سخنرانی‌ها در تمام کشور و اصلاح برنامه‌های مدارس، از کلیه وسایل تعلیم سمعی و بصری در بالا بردن سطح شناخت واقعی رسالت اسلام اقدام خواهد کرد.

اصل ۳۴- چون طهارت و نزاهت خانواده و انبیاء آن بر اساس محکم و استوار اخلاقی و تعهد وجدانی و ایمانی از ارکان مهم رشد فکری و ترقی جامعه است جمهوری اسلامی با الهام از تعالیم اسلام کوشش دارد تا کانون خانواده را بر بنیاد راهنمایی‌های اسلامی از عوامل تلاشی و خطراتی که از داخل و خارج آن را تهدید می‌نماید مصون نماید، و آن را مرکز سازش و الفت و مودت و رحمت و هم‌بستگی قرار دهد.

اصل ۳۵- آزادی حق فرد ملت است و مانند سایر مواهب و حقوق از آن به طور مشروع و معقول باید استفاده شود.

اصل ۳۶- چون وظیفه مادری و خانه‌داری در اسلام پراج و حائز فضیلت معنوی بسیار است باید با الهام از تعالیم اسلام نقش مادر، و موضع او در اجتماع همیشه و در هر برنامه مورد تقدیر و احترام و حق‌شناسی باشد و موجبات فراغت بال مادران به نوعی فراهم گردد که بتوانند وظیفه بزرگی را که به عهده دارند انجام دهند.

اصل ۳۷- چون یکی از عوامل فساد رواج فحشاء، بی‌رغبتی پسران و دوشیزگان به سنت محمود از دواج است؛ باید حکومت در برنامه‌هایی که در زمینه‌های مختلف اجراء می‌کند آنان را به ازدواج تشویق نماید.

اصل ۳۸- جمهوری اسلامی استقلال خود را در تمام زمینه‌ها با کمال قاطعیت و بیداری و هشیاری حفظ می‌نماید، و از این که کشور به بیگانگان خواه شرقی و خواه غربی باشند وابستگی پیدا کرده و در استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی آنان درآید جلوگیری می‌نماید.

اصل ۳۹- سعی و کار حق هر کس است و هر کس می‌تواند هر کار و شغل مشروع را به اختیار خود انتخاب نماید، و در مزد عمل خود یا فروش حاصل کار خود به طور مستقل هر نحو بخواهد عمل نماید، و حکومت اسلامی موظف است که با صورت‌های مشروع و تعیین مراجعی برای حل مشکلات کارگران، و تنظیم وضع عرضه و تقاضا و تدابیر مشروع دیگر از اضطرار کارگر به فروش عمل خود به کمتر از قیمت عادلانه و پیش‌آمد بحران‌های کارگری جلوگیری نماید.

فصل دوم: دین رسمی کشور

اصل ۴۰- دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری است. رئیس‌جمهور، و نخست‌وزیر و وزراء باید دارا و مروج این مذهب باشند. در مناطقی که مسلمانان پیرو سایر مذاهب اعم از زیدی، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی می‌باشند در مقررات محلی مذهب اکثریت آن منطقه مراعات می‌شود ولی در احوال

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

شخصیه و در تعلیم و تربیت دینی هر مسلمان در هر نقطه از ایران در عمل به مذهب خود مختار است.
اصل ۴۱- مسیحیان، زردشتیان، یهودیان، طبق مقررات اسلامی در مراسم دینی خود آزادند، و می‌توانند در احوال شخصی طبق آیین خود عمل نمایند.

فصل سوم: حق حاکمیت ملی و قوای کشور

اصل ۴۲- حاکمیت مطلقه حقیقه مختص به خداوند متعال است، و هر حاکمیت و سلطه حتی تسلط انسان بر خودش و بر مالش و ولایت بر فرزندش باید مستند به حکومت خدا و تجلی حکومت حق و عدل خدا و نمایش آن باشد. این حاکمیت امانت و ودیعه الهی است که استفاده از آن به غیر صورت شرعی خیانت به ودیعه الله است.

بر حسب اصول و عقاید اسلامی و مذهب جعفری نظام امامت در تمام اعصار به اذن و تشریح خدا به خلافت از خدا، دارای این حاکمیت است، و در عصر غیبت حضرت صاحب الامر امام مهدی ارواح العالمین له الفدا با فقهاء عادل و جامع‌الشرایط است، و هر شخص دیگر این حاکمیت را رسماً یا عملاً به خود اختصاص دهد طاغوت و استبدادگر، و متجاوز به حریم حاکمیت الهیه خواهد بود بنابراین برای اعمال این ولایت الهیه، و جلوگیری از پیدایش حکومت‌های مستبده و خودکامه و برای تضمین اجراء احکام الهی و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ امنیت و استقلال کشور اسلام، و عمل به دستور آسمانی و مقدس *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ*^۱ در اثر انقلاب مقدس اسلامی ملت ایران که به رهبری فقهاء و مراجع بزرگ حکومت طاغوتی را سرنگون و حکومت اسلامی را اعلام کرد این قانون اساسی تدوین و به تصویب ملت رسید و مسلمان ایران رسید.

اصل ۴۳- قوایی که حاکمیت جمهوری اسلامی از آن شکل می‌گیرد پنج قوه است

الف - قوه عالی و اصلی مرجعیت و فقاہت. این قوه عهده‌دار است که احکام خدا را در همه رشته‌ها با کمال امانت و بینش بیان کند، و احکام فروع و موضوعات تازه را از کتاب و سنت استخراج نماید، و مطابقت طرح‌ها و برنامه‌ها را با احکام اسلام بررسی نماید. هم چنین این قوه نظارت عالی بر تمام دستگاه‌ها، و جریان امور مملکت دارد، و باید هر انحرافی را از عقیده و مکتب آشکار کند، و سیر تمام امور فرهنگی و اقتصادی را همیشه زیرنظر بگیرد و برای این که مورد توبیخ *لَوْلَا بِنَهَائِهِمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ*^۲ نگردد، و به مقتضای *«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَعَلِيَ الْعَالِمُ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمُهُ، وَإِلَّا فَعَلِيهِ لُعْنَةُ اللَّهِ»*^۳، و بر حسب الزام *«مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»*^۴ باید بطلان بدعت‌هایی را که ظاهر می‌شود اظهار نمایند و ظلم و

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. مائده، آیه ۶۳.

۳. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۲۴۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه).

بی‌عدالتی را محکوم کنند و از اسلام و مکتب و حق و عدالت پاسداری نمایند. قوای دیگر هر یک شعبه این قوه می‌باشند و این قوه شامل تمام آن‌ها و منشاء اعتبار و شرعی بودن آن‌ها است و این قوه در رهبری و نظارت بر آن‌ها اختیار تام دارد.

ب - قوه نظارت ملی و برنامه‌ریزی (مجلس شورا): این قوه عهده‌دار شور در تعیین قوه مجریه و رأی تمایل، و رأی اعتماد، و نظارت بر اعمال دولت و استیضاح آن می‌باشد. هم چنین طرح‌هایی را که خود یا دولت عنوان می‌کند باید بررسی و به شور گذارده و پس از شور و بررسی تصویب یا رد نماید. تبصره - چون قانون‌گذاری حق مختص خدا است در نظام اسلام قوه مقننه به محتوایی که در نظامات دیگر پیش‌بینی شده است، مورد ندارد.

ج - قوه قضاییه: این قوه به وسیله دادگاه‌های دادگستری که باید طبق موازین اسلام تشکیل شود و متعهد اجراء عدالت اسلامی و حل و فصل دعاوی، و رسیدگی به اختلافات، و احقاق حقوق و رسیدگی به جرائم و جنایات و کیفر مجرمین و حکم و اجراء صدور می‌باشد.

د - قوه حسبه و امر به معروف و نهی از منکر: این قوه متعهد رسیدگی به امور وصایا و اوقاف مجهول التولیه، و غائبین، و صغار، و سفهاء، و امر به معروف و نهی از منکر، و وعظ و ارشاد و تبلیغ مردم به اصول و فروع مکتب به وسیله نشریات، و ایراد سخنرانی‌ها، و استفاده از رادیو تلویزیون می‌باشد.

تبصره - برای هر یک از قوه قضاییه و قوه حسبه از جانب قوه عالی یک نفر که دارای رتبه فقاقت و اجتهاد و بینش کافی باشد تعیین و به رئیس جمهور معرفی می‌گردد، این دو وزیر با سایر وزراء مسئولیت مشترک دارند و در جلسات شوری شرکت می‌نمایند و هرگاه دولت به استعفاء یا استیضاح تغییر کرد تعیین آن‌ها تجدید می‌شود.

ه - قوه مجریه: این قوه متعهد خدمات عمومی و اداره امور مالی و اقتصادی و بازرگانی و کشاورزی و فرهنگی و آموزشی و سیاسی و دفاعی و امنیتی و عمرانی است که ریاست عالی آن با شخص رئیس جمهور است این قوه شامل تمام سازمان‌های مختلف دولتی و شعب کوچک و بزرگ آن و مسئول به کار انداختن چرخ‌های شرقی اقتصادی و تولیدی و فرهنگی و حفظ آزادی و حقوق همگان می‌باشد.

اصل ۴۴- مصوبات قوه نظارت علمی و برنامه‌ریزی (مجلس شورای) پس از توضیح رئیس جمهوری به وسیله او برای اجراء به قوه قضاییه و قوه مجریه ابلاغ می‌گردد و احکام قوه قضاییه به وسیله مأمورین اجراء وزارت دادگستری، و شهربانی‌ها و ژاندارمری‌ها و سایر سازمان‌های مربوطه اجراء می‌گردد و قوه حسبه نیز وظایف خود را به وسیله افراد عادل و بصیری که قربه‌الی الله یا به طور کارمند با او همکاری خواهند نمود، اعمال خواهد کرد و در صورت لزوم از قوه مجریه کمک خواهد گرفت و قوه مجریه وظایف و اعمال خود را از طریق رئیس جمهور و هیئت وزیران انجام خواهد داد.

اصل ۴۵- قوه عالی در مورد پر بدعت و ترتیب و اقدام و روش استبدادی و مخالف اسلام کتباً و به طور رسمی به سازمان و شخص متخلف اخطار می‌نماید و در صورت عدم تأثیر تا سه مرتبه هشدار خود را تکرار و اگر مقتضی دانست به وسیله اعلامیه و روزنامه‌ها به مردم نیز اطلاع خواهد داد چنان چه تأثیر

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

نکرد متخلف را از مقام خود عزل خواهد نمود و چنان چه کنار نرفت به سازمان‌ها و کارکنان حکومت ابلاغ خواهد کرد تا از دستور مآدون او در صورتی که در تخلف شریک نبوده با رعایت سلسله مراتب اطاعت نمایند چنان چه این اقدامات مؤثر نگردد آخرین اخطار را به وسیله مجلس شورا ابلاغ می‌نماید و با عدم تأثیر وجود یک توطئه ضد ملی و ظهور دیکتاتوری را به اطلاع مردم می‌رساند و از آن‌ها درخواست می‌نماید که با یک حرکت همگانی و جنبش انقلابی توطئه را سرکوب و گردن‌کشی و دیکتاتوری را محکوم نمایند.

فصل چهارم: زبان و پرچم و خط رسمی کشور

اصل ۴۶- پرچم رسمی ایران به رنگ‌های سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی مزین به جمله‌ای قرآنی خواهد بود.

اصل ۴۷- زبان و خط مشترک مردم ایران فارسی است، و متون و مکاتبات رسمی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی در مدارس و مطبوعات محلی آزاد است.

اصل ۴۸- زبان عربی زبان بین‌المللی اسلامی است باید در مکاتبات رسمی با کشورهای اسلامی به جای استفاده از زبان‌های دیگر از زبان عربی استفاده شود و چون این زبان زبان دینی کشور است و آشنایی با آن در آشنایی به معارف اسلام و قرآن مجید مؤثر است و علاوه کلمات بسیار از زبان عربی با زبان فارسی تلقین شده است باید در مدارس به آموزش زبان عربی توجه شایان به عمل آید.

فصل پنجم: حقوق ملت

اصل ۴۹- همه افراد ملت اعم از صغیر و کبیر، شهری و روستایی و مرد و زن در برابر قانون مساوی می‌باشند به این معنی که اجراء قانون در مورد احدی تعطیل نخواهد شد.

اصل ۵۰- عقیده و جان و حیثیت، و شرف و مسکن و مال و شغل اشخاص محترم و از تعرض مصون است مگر به حکم قانون.

اصل ۵۱- نامه‌های پستی و مکالمات تلفنی از بازرسی و ضبط مصون است، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، و عدم مخابره آن‌ها، و تجسس از طریق استماع مکالمه‌های تلفنی ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل ۵۲- مطبوعات و نشر مطالب و بیان عقاید آزاد است، جز نشریات و مطالبی که خلاف عقیده و مکتب ضد ایدئولوژی‌های دین رسمی و توهین به شعائر دینی، و اشاعه فحشاء خلاف عفت عمومی، و هتک آبرو و اعتبار اشخاص، و به نفع بیگانگان و نشر اکاذیب باشد که ممنوع و طبق قانون مورد تعقیب و مجازات خواهد بود و تعاونی و اجتماعی.

اصل ۵۳- تشکیل احزاب، جمعیت‌ها، و انجمن‌های دینی و سیاسی، و صنفی آزاد است مشروط بر این که اصول استقلال، آزادی، حاکمیت و وحدت ملی، و سیاسی اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، و هدف‌های مضاد با جمهوری اسلامی نداشته باشند شرکت افراد در این گونه گروه‌ها آزاد است و کسی را نمی‌توان بر شرکت یا ترک شرکت در این گروه‌ها مجبور ساخت.

اصل ۵۴- اجتماعات دینی در مساجد و حسینیه‌ها و تکایا و منازل آزاد است و تشکیل اجتماعات دیگر مشروط به شرط مذکور در اصل ۵۳ در راه‌پیمایی در خیابان‌ها و میدان‌های عمومی نیز با رعایت مقرراتی که قانون معین می‌کند آزاد است.

اصل ۵۵- هرکس حق دارد شغلی که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عموم نیست اشتغال ورزد.

اصل ۵۶- دولت می‌تواند با استفاده از درآمدهای ملی استفاده از بیمه بهداشت بیکاری، پیری، و از کار افتادگی را همگانی سازد ولی در این زمینه کشاورزان و کارگران و طبقات و افراد کم درآمد اولویت و تقدم دارند. بدیهی است کسانی که نیازمند نیستند خودشان از آن استفاده نمی‌نمایند.

اصل ۵۷- تابعیت مسلمان از نظام اسلامی یک حکم است که سلب آن بدون خروج از اسلام و ارتداد امکان‌پذیر نیست و در صورت ارتداد تابعیت او باطل می‌شود و مسئول احکام خاص که در فقه مذکور است خواهد بود و تابعیت غیر مسلمان نیز تا وقتی که شرایط اسلامی تابعیت را رعایت نماید برقرار است، و هر وقت مراعات ننماید خود به خود زایل می‌گردد بنابراین قبول تابعیت غیر مسلمان نیز اگرچه قبلاً تابع نظام دیگر بوده با التزام به شرایط تابعیت جایز است.

اصل ۵۸- هرکس حق دارد به منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع کند، و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که صلاحیت حکم درباره او را دارد منصرف کرد و به دادگاه دیگر فرستاد.

اصل ۵۹- دادگاه اختصاصی در جمهوری اسلامی تشکیل نمی‌شود و دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوای حقوقی یا جرم یک فرد عادی را دارد صلاحیت رسیدگی به جرم کارمندان لشگری و کشوری و شخص رئیس جمهور، و ارباب جرائد و مطبوعات را خواهد داشت و برای رسیدگی و حکم در مورد جرم احدى ترتیب خاصی برقرار نمی‌شود و همگان علی‌السواء محاکمه خواهند شد.

اصل ۶۰- اصل برائت، و حمل اعمال اشخاص بر صحت است، و هیچ کس مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او ثابت شود چنان که هیچ مجرم را نمی‌توان به کیفر رسانید مگر آن که دادگاه صالح حکم به مجرمیت و کیفر او بدهد.

اصل ۶۱- حکم به مجازات باید طبق قواعد اسلامی باشد.

اصل ۶۲- هیچ فعل یا ترکی جرم محسوب نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از آن مضرر شده باشد.

اصل ۶۳- جرم اعم است از جرائمی که بالاصاله به حکم شرع جرم محسوب و کیفر شرعی دارد و تخلفات کارمندان از امر قانونی مافوق و هم چنین تخلفات آحاد ملت از فرمان حکومت که طبق برنامه‌هایی برای تأمین مصالح و دفع مفاسدی پیشنهاد می‌نماید و لازم‌الاطاعه است.

اصل ۶۴- قانون نیز اعم است از قوانین شرعی که بالاصاله و در تمام ازمه و اعصار قانونیت دارد و همگان از حکومت و ملت مکلف به اجراء و اطاعت آن هستند، و احکامی که حکومت شرعی و اسلامی به موجب مقام ولایت شرعی به عنوان مقررات و برنامه و نظامات صادر می‌نماید.

اصل ۶۵- هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین کرده و در صورت

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

بازداشت، موضوع اتهام باید بلافاصله به متهم ابلاغ شود.

اصل ۶۶- شکنجه بدنی یا روانی جهت اقرار گرفتن ممنوع است، و اجبار اشخاص به شهادت یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگند فاقد اعتبار است چنان که شکنجه بدنی یا روانی، و حتی دشنام به مجرمی که جرمش ثابت و در موقف اجراء حکم کیفری بر او قرار گرفته، اگرچه کیفر او اعدام باشد مجاز نیست.

اصل ۶۷- لطمه به حیثیت و حرمت انسانی که به حکم قانون بازداشت شده و اتهام او ثابت نشده به افساء اتهام او از جانب دادگاه یا هر کدام از مأموران یا مطبوعات جایز نیست.

اصل ۶۸- هیچ کس را نمی‌توان از محل اقامت تبعید یا از سکونت در محل دلخواهش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر به حکم قانون.

اصل ۶۸- از هیچ حقی و اختیاری نمی‌توان برخلاف مصلحت عموم و غرضی و هدفی که موجب آن شده است، سوء استفاده نمود.

اصل ۶۹- مالکیتی که از راه‌های مشروع حاصل شود محترم است.

اصل ۷۰- هیچ ملکی را نمی‌توان به عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت [و اگر] مورد ضرورت لازم الاستیفایی مانند دارویی که مورد نیاز عموم باشد یا زمینی که [احداث] ضروری خیابان به تصرف آن متوقف باشد، حکومت اسلامی (فقیه جامع‌الشرایط) آن را حکم به فروش آن می‌نماید و چنان چه از فروش امتناع کرد و به عنوان (الحاکم ولی الممتنع) ولایتاً از جانب مالک آن را به گران‌ترین قیمتی که خریدار دارد، و اگر خریدار ندارد به قیمت عادلانه به شهرداری یا بهداری، برای این که در اختیار مردم بگذارد می‌فروشد، و هم چنین است حکم زمین‌هایی که در مسیر راه‌آهن واقع شود، یا موقعیت‌های خاص و منحصر به فردی داشته باشد که ضرورت عمومی و اسلامی که اسلام در هیچ صورت ترک آن مصالح را اجازه نمی‌دهد، بر آن متوقف باشد.

اصل ۷۱- هرکس حق دارد در حدود قانون از حمایت مادی و معنوی آثار علمی و ادبی و هنری، و صنعتی خود برخوردار باشد.

اصل ۷۲- هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر تجاوز به منافع و مصالح عمومی قرار دهد.

اصل ۷۳- حکومت باید با تشویق و ترغیب مادی و معنوی کشاورزان ترتیبی بدهد که زمین‌های قابل کشت بدون کشف نیفتد و اراضی کشاورزی غیرقابل کشت نگردد.

اصل ۷۴- منابع زیرزمینی و دریایی، و معادن، و جنگل‌ها، و بیشه‌ها، و رودخانه و آب‌های عمومی دیگر که با شق نهر از آنها مورد حق شخصی، اراضی موات و مراتعی که حریم آبادی نباشد از اموال عمومی است، و احیاء و انتفاع آن‌ها طبق احکام شرعی مجاز است.

اصل ۷۵- مالکیت خصوصی در صنایع، کشاورزی، بازرگانی طبق موازین شرعی محترم و مصون از تعرض است و اطمینان حاصل است که با گسترش عمیق و صحیح دینی و اجراء نظامات اسلامی

سرمایه‌داری نوع غربی در جامعه ریشه‌کن گردد و سرمایه‌داری و ثروت‌اندوزی هم چنان که اسلام به آن نگریسته از دید همه عیب و عار شمرده شود و مالکان خصوصی صنایع، کشاورزی، بازرگانی از مالکیت در راه هدف‌های متعالی استفاده نمایند.

فصل ششم: قوه عالی فقاقت و مرجعیت

اصل ۷۶- هر یک از فقهاء مشهور و مراجع تقلید مسلم می‌توانند وظیفه قوه عالی را طبق اصل ۴۵ عهده‌دار شود، و جمهوری اسلامی را از انحراف و تغییر محتوا و خطر دیکتاتوری و استبداد و گرایش به قبول نفوذ سیاسی و فکری و اقتصادی بیگانگان باز دارد.

اصل ۷۷- در مورد مکتب‌ها، و گروه‌هایی که فعالیت سیاسی و اجتماعی و تبلیغی می‌نمایند. چنان چه قوه عالی انحراف آن‌ها را از ایدئولوژی‌های اسلام اعلام کرد و مضر به رشد جامعه و مخالف جمهوری اسلامی تشخیص داد سازمان‌ها باید از آن تبعیت و اطاعت نمایند، و از فعالیت آن‌ها جلوگیری کنند.

اصل ۷۸- در مورد اصل ۷۷، دولت نیز موظف است رأساً اقدام نماید و هر فردی از افراد نیز که خطر مذکور را احساس نمایند حق دارد به دولت اخطار، و قوه عالی را مستحضر سازد.

اصل ۷۹- قوه عالی می‌تواند در صورتی که مصلحت بداند وظایف هیئت نگهبان را مستقیماً عهده‌دار و اعمال نماید.

فصل هفتم: قوه نظارت ملی و طرح برنامه‌ریزی (مجلس شورای ملی)

مبحث اول: سازمان مجلس

اصل ۸۰- مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد.

اصل ۸۱- مصوبات اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی برای همه لازم الاجرا است.

تبصره - شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان در قانون انتخاب مجلس شوری بیان خواهد شد.

اصل ۸۲- دوره نمایندگی در مجلس شورای ملی چهار سال است و انتخابات هر دوره باید پیش از پایان دوره قبل به عمل آید به طوری که جمهوری اسلامی در هیچ صورتی بدون مجلس نباشد.

اصل ۸۳- عده نمایندگان مجلس شورای ملی ۲۷۰ نفر است و پس از هر ده سال در صورت زیاد شدن جمعیت در هر حوزه انتخابی به نسبت هر صدوپنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه می‌شود زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان کشور هر کدام در صورتی که یکصد و پنجاه هزار نفوس و بیش تر باشند یک نفر نماینده در مجلس شورای با انتخاب خود معرفی می‌نمایند تا توضیحات لازم را در قوانینی که اتفاقاً با حقوق آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند به عرض مجلس برسانند و چنان چه جمعیت آن‌ها از رقم مرقوم تجاوز کرد به نسبت هر صدوپنجاه هزار دیگر یک نماینده بیش تر خواهد داشت اما رأی‌گیری در کلیه مسائل بدون شرکت آنان انجام خواهد شد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۸۴ - نمایندگان پیش از رسمیت یافتن مجلس باید در جلسه علنی به ترتیب زیر سوگند یاد کنند و سپس متن سوگندنامه را امضاء نمایند.

«اینجانب به خداوند قادر عادل متعال، و به قرآن کریم سوگند می‌خورم که نگاهبان دست‌آوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشم، و ودیعه‌ای را که به من سپرده شده است بسان امینی عادل پاسداری کنم. در انجام وظایف نمایندگی تقوا پیشه کنم، و همواره به اعلاء کلمه الله و عظمت اسلام و استقلال و اعتلاء کشور و حفظ حقوق ملت پای‌بند باشم، و از حریم قانون اساسی دفاع کنم، و در گفته‌ها و نوشته‌ها و بیان عقاید خویش جز به اعلاء اسلام و استقلال کشور، و آزادی و خیر و رفاه و ترقی مردم نیندیشم.»

اقلیت‌های مذهبی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد.

اصل ۸۵ - ترتیب انتخاب رئیس و هیئت رئیسه مجلس و تعداد کمیسیون‌ها، و دوره تصدی آن‌ها، و امور مربوطه به مذاکرات و انتظامات مجلس به وسیله آیین‌نامه داخلی مجلس معین می‌گردد.

اصل ۸۶ - مذاکرات مجلس شورای ملی باید علنی باشد و گزارش کامل آن در روزنامه رسمی منتشر گردد به تقاضای رئیس جمهور یا نخست‌وزیر یا یکی از وزراء یا رئیس مجلس یا ده نفر از نمایندگان جلسه محرمانه با حضور همه نمایندگان یا عده خاص از آن‌ها تشکیل می‌شود و در صورت اخیر مصوبات این گروه خاص از نمایندگان وقتی معتبر است که به تصویب مجلس برسد.

اصل ۸۷ - وزیران به اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند، و در صورتی که مجلس لازم بداند مکلف به حضورند، و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود، وزیران می‌توانند مشاوران خود را نیز همراه داشته باشند.

مبحث دوم: اختیارات و صلاحیت

اصل ۸۸ - مجلس شورای ملی در عموم مسائل، و در حدود صلاحیتی که طبق قانون اساسی دارد می‌تواند قانون وضع کند.

اصل ۸۹ - سمت نمایندگی قائم به شخص است، و قابل تفویض به دیگری نیست و هر نماینده در برابر تمام ملت مسئولیت دارد و مجلس نمی‌تواند اختیار قانون‌گذاری را به شخص یا هیئت واگذار کند ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعض قوانین را به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند، در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهایی آن با مجلس خواهد بود و همین قوانین آزمایشی نیز طبق اصول این قانون در صورتی که مخالف احکام اسلام شناخته شود قابل اجرا نخواهد بود.

اصل ۹۰ - تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است و مفاد این اصل مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند.

اصل ۹۱ - بناهای دولتی و اموالی که جنبه نفایس ملی و اسلامی دارد از نظر آن که گواه و معرف و

سند تمدن و تاریخ اسلامی است نباید به فروش برسد.

اصل ۹۲- دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات عمومی، و اعطاء امتیاز انحصار در امور تجاری و صنعتی، و کشاورزی و معادن از طرف دولت در صورتی که موجب نقض آزادی دیگران و منع آنان از اعمال حق مالکیت کرد و جایز نیست و بدون آن هم بدون تصویب مجلس شورای ممنوع است.

اصل ۹۳- عهدنامه‌ها و مقاوله‌های بین المللی و قراردادهای دیگر از این قبیل باید به تصویب مجلس شورای برسد.

اصل ۹۴- استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت در حد احتیاج و ضرورت باید با اجازه و تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اصل ۹۵- گرفتن و دادن وام و کمک‌های بدون عوض از طرف دولت اعم از داخله و خارجه باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اصل ۹۶- لوایح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود و طرح‌های قانونی به پیشنهاد حداقل ۱۵ نفر از نمایندگان در مجلس شورای ملی مطرح می‌گردد.

اصل ۹۷- طرح‌های قانونی و پیشنهادهای و اصلاحات که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند، و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه‌های عمومی می‌انجامد در صورتی قابل طرح در مجلس خواهد بود که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد.

اصل ۹۸- چنان که از اصول متعدد این قانون و هدف مشخص آن نیز معلوم است مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با احکام اسلام و قانون اساسی مطابقت نداشته باشد و تشخیص این امر با هریک از شورای نگهبان، و قوه عالی مرجعیت و فقاهت می‌باشد.

اصل ۹۹- مجلس شورای ملی حق دارد در هریک از امور کشور تحقیق و تفحص نماید.

اصل ۱۰۰- برقراری حکومت نظامی ممنوع است مگر با تصویب مجلس شورای ملی.

اصل ۱۰۱- در هر مورد نماینده‌ای از وزیر مسئول درباره موضوعی از وظایف سؤال کند آن وزیر موظف به جواب است و جواب نباید بیش از ده روز به تأخیر افتد مگر با عذری که موجه بودن آن مورد قبول مجلس باشد.

اصل ۱۰۲- نمایندگان می‌توانند دولت را استیضاح کنند. استیضاح در صورتی قابل طرح است که به امضاء ده نفر از نمایندگان برسد. پاسخ به استیضاح باید ظرف ده روز از تقدیم آن از طرف دولت یا وزیر مسئول داده شود، مجلس پس از استماع پاسخ دولت به دولت رأی اعتماد یا عدم اعتماد می‌دهد در صورت اخیر دولت معزول است و نخست‌وزیر یا وزیر مورد استیضاح در دولتی که بلافاصله تشکیل می‌شود شرکت کند.

اصل ۱۰۳- نمایندگان مجلس را نمی‌توان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده یا به آراییی که در مقام ایفای وظیفه نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد ولی اگر نماینده برخلاف احکام اسلام، و خلاف جمهوری اسلامی اظهار نظری نماید و با اخطار قوه عالی یا قوه نگهبان یا رئیس مجلس به او در

نظر خود اصرار ورزد که احتمال اشتباه و عدم عمد منتفی گردد خود به خود از نمایندگی معزول خواهد بود و باید از حضور در جلسات مجلس ممنوع گردد و چنان چه نماینده‌ای مرتکب جنحه یا جنایتی مشهود شود بلافاصله مورد تعقیب قرار می‌گیرد و جریان تعقیب باید به آگاهی مجلس برسد در صورتی که نماینده متهم به ارتکاب جرم غیر مشهود باشد به شرط سلب مصونیت تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اصل ۱۰۴- هیئت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف، دولت می‌تواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۱۰۵- تشکیل هیئت وزیران باید بعد از رأی تمایل مجلس به نخست وزیر باشد.

اصل ۱۰۶- هر کس شکایتی از چگونگی اداره کشور یا شیوه قانون‌گذاری یا سیاست قضایی داشته باشد می‌تواند به مجلس اعلام کند، هرگاه شکایت درباره مجلس باشد باید به او پاسخ کافی داده شود، و اگر راجع به دولت یا سیاست قضایی باشد به وزارت مسئول فرستاده می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد، و مجلس را از نتیجه رسیدگی مطلع سازد.

اصل ۱۰۷- برای تأمین هر چه بیش‌تر رفاه عمومی و پیشرو اصلاحات اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، فرهنگی، اقتصادی با توجه به مقتضیات بومی و جلب همکاری مردم در این مقاصد در هر روستا، بخش، شهر، شهرستان، استان شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان، استان که اعضاء آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند تشکیل می‌گردد. حدود اختیارات و عمل و نحوه نظارت شوراهای مذکور و سلسله مراتب آن‌ها را که باید با رعایت اصول و ضوابط اسلامی و وحدت ملی، و تمامیت ارضی، و تابعیت حکومت مرکزی باشد قانون تعیین می‌کند.

فصل هشتم: قوه حسبه و امر به معروف و نهی از منکر

اصل ۱۰۸- قوه حسبه باید در تمام روستاها و بخش‌ها و شهرها و استان‌ها نماینده داشته باشد و نمایندگان آن علاوه بر صلاحیت اخلاقی و حسن شهرت باید صلاحیت علمی لازم به تصدیق یکی از مراجع تقلید برای استان‌ها و به تصدیق یکی از مشاهیر علماء شهرها برای روستاها داشته باشد.

اصل ۱۰۹- قوه حسبه در سطح‌های مختلف، بازار، خیابان، مجامع، مدارس، مساجد، وسایل نقلیه، سازمان‌های دولتی اعم از لشگری و کشوری، و حتی سازمان ریاست جمهوری، و مطبوعات، و کارخانه‌ها، و آثار هنری، و رادیو و تلویزیون اعمال می‌گردد.

اصل ۱۱۰- قوه حسبه می‌تواند در هر شهری مقتضی بداند به یکی از ائمه جماعت معروف به صلاح و فقه کافی نمایندگی بدهد چنان که می‌تواند در هر روستایی مقتضی بداند به یک نفر از معتمدین محل که به دیانت و امانت او را بشناسند نمایندگی بدهد.

اصل ۱۱۱- قوه حسبه می‌تواند علاوه بر افرادی که به عنوان کارمند استخدام می‌نماید به افرادی که قربه الی الله و برای کسب ثواب، امر به معروف و نهی از منکر و همکاری در سایر امور حسبیه داوطلب

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

خدمت مجانی هستند به شرط صلاح و اطلاع کافی کارت خدمت بدهد.

اصل ۱۱۲- وجوه قوه حسیه مانع از این که سایر افراد وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را که یک وظیفه همگانی و واجب کفایی است انجام دهند نمی‌باشد.

فصل نهم: قوه مجریه

مبحث اول: رئیس جمهوری

اصل ۱۱۳- رئیس جمهوری پس از قوه عالی مرجعیت و فقهائیت بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجراء قانون اساسی است و تنظیم روابط قوه قضائیه، و قوه نظارت ملی و برنامه‌ریزی و قوه مجریه را به عهده دارد، باید با قوه عالی، و قوه حسیه در ارتباط باشد.

اصل ۱۱۴- رئیس جمهور باید مسلمان شیعه اثنی‌عشری و مرد و معروف به لیاقت و آگاهی و امانت و صحت عمل و ایرانی باشد و مشهور به فساد اخلاق و تجاهر به فسق و گرایش به بیگانه و مکتب‌های راست و چپ نباشد و در صورتی که مقام اجتهادش مسلم نباشد طبق اصل ۱۶، برای انتخاب به مردم معرفی می‌شود.

تبصره - قید ایرانی بودن تا وقتی که کشورهای اسلامی اصول وحدت اسلامی را مجری نمی‌دارند، و تجزیه کشورهای اسلامی را تحت عنوان رژیم‌های گوناگون معتبر می‌شمارند در سایر موارد نیز که قید ایرانی در این قانون مذکور شده است بر همین اساس است.

اصل ۱۱۵- رئیس جمهوری با توجه به اصل ۱۶، از طریق مراجعه به آراء عموم انتخاب می‌گردد، و اگر مجتهد مسلم باشد مادام که به صلاحیت علمی و تقوایی و بصیرت و آگاهی کافی متصف باشد در مقام خود باقی خواهد ماند، والا برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردد، و اگر مجتهد مسلم باشد مادام که به صلاحیت علمی و تقوایی و بصیرت و آگاهی کافی متصف باشد در مقام خود باقی خواهد ماند، والا برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردد و تجدید انتخاب او فقط برای یک دوره دیگر امکان دارد. نحوه انتخاب رئیس جمهوری را قانون معین خواهد کرد.

اصل ۱۱۶- برای انتخاب اصلح جهت مقام رئیس جمهوری اعتماد بر وجدان مذهبی و مسئولیت اسلامی افراد است که در تمام مراحل افرادی معرفی انتخاب نمایند که بینهم و بین الله صالح‌تر و شایسته‌تر از آنها برای اداره امور امت قرآن و جامعه توحیدی اسلام شناسند، و بدانند که بزرگ‌ترین خیانت به امت این است که با وجود اصلح و یقین دیگری را بر اساس نگرش‌ها و اغراض خصوصی انتخاب نمایند یا این که شخص با علم به این که صالح‌تر از او برای مقامی هست خود را نامزدان مقام کند یا آن مقام را قبول نماید.

اصل ۱۱۷- رئیس جمهوری با اکثریت مطلق آراء شرکت‌کنندگان انتخاب می‌شود ولی هرگاه در دوره نخست هیچ یک از داوطلبان نتواند چنین اکثریتی به دست آورد روز جمعه هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته می‌شود. در دوره دوم تنها دو نفر از داوطلبانی که در دور نخست آراء بیش‌تری به دست آورده‌اند شرکت می‌کنند لکن اگر بعضی از داوطلبان برنده آن دوره از شرکت در انتخابات منصرف شوند انتخاب از میان دو

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

داوطلبی صورت می‌گیرد که بیش از دیگران رأی داشته باشند.

شورای نگهبان قانون اساسی بر انتخابات نظارت، و نتیجه را اعلام می‌کند در نخستین دوره انتخاب رئیس جمهوری انجمن عالی نظار که طبق آیین‌نامه تشکیل می‌شود نظارت بر انتخاب رئیس جمهوری را به عهده خواهد داشت.

اصل ۱۱۸- رئیس جمهوری جدید باید حداقل یک ماه پیش از پایان دوره ریاست جمهوری دوره قبل انتخاب شود، و در فاصله انتخاب رئیس جمهوری جدید، و پایان دوره ریاست جمهوری سابق رئیس جمهوری پیشین وظایف ریاست جمهوری را انجام می‌دهد.

اصل ۱۱۹- هرگاه پیش از روز رأی‌گیری یکی از نامزدهای ریاست جمهوری فوت کند انتخابات نسبت به سایر نامزدها انجام خواهد شد، و چنان چه در فاصله دور نخست و دور دوم مذکور در اصل ۱۱۷ یکی از دو نفر حائز اکثریت فوت کند دیگری رئیس جمهور خواهد بود.

اصل ۱۲۰- رئیس جمهوری در مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با حضور اعضاء شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می‌شود سوگندنامه زیر را قرائت و امضا می‌کند.

«من به عنوان رئیس جمهوری به خداوند قادر متعال و قرآن کریم سوگند یاد می‌کنم و عموم ملت شریف ایران را بر آن گواه می‌گیرم که نگاهبان و مروج دین رسمی کشور و پاسدار قانون اساسی باشم و همه وجود و استعداد و صلاحیت خویش را وقف اعلاء کلمه اسلام و اجراء احکام و اعتلاء کشور و ترویج اخلاق، و پشتیبانی از حق و عدالت سازم از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که در قانون اساسی برای ملت شناخته شده است حمایت کنم، و در حراست از مرزها و استقلال سیاسی، و اقتصادی، و فرهنگی کشور از هیچ اقدام دریغ نورزم، و با استعانت از خداوند متعال، و پیروی از پیامبر و ائمه اطهار: قدرتی را که به عنوان امانتی بسیار مقدس به من سپرده شده است هم‌چون امینی پارسا، و فداکار نگاهدار باشم، و آن را به کسی که براساس قانون اساسی به جای من انتخاب می‌شود بسپارم و از هرگونه خودکامگی بپرهیزم.

اصل ۱۲۱- توشیح قوانین با رئیس جمهوری است ولی جز در مواردی که در قانون اساسی خودداری او از توضیح مجاز است چنان که پس از ده روز از ابلاغ قانون به نخست وزیر از توشیح خودداری کرد قانون بدون توشیح او اجرا خواهد شد.

اصل ۱۲۲- رئیس جمهوری حق دارد در مهلت توشیح مصوبات مجلس شورا را که برخلاف قانون اساسی یا اصول مسلم احکام شرعی می‌بیند با ذکر دلایل خود برای اصلاح و بررسی مجدد آن به مجلس بازگرداند. در این صورت قانونی که دوباره به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد باید طرف مهلت مقرر به توشیح برسد، و هرگاه ریاست جمهوری آن را باز هم متعارض با قانون اساسی با اصول و احکام شرعی دانست مراتب را به شورای نگهبان اعلام می‌کند.

اصل ۱۲۳- در امور مالی نیز هرگاه ریاست جمهوری اجراء قانون را به مصلحت نبیند می‌تواند تجدید نظر در آن را با ذکر دلایل از مجلس شوری بخواهد ولی پس از تصویب مجدد باید یا این را توشیح کند یا استعفا بدهد. درخواست تجدید نظر نیز باید تا پایان مهلت توضیح انجام شود.

اصل ۱۲۴- در مواردی که به پیشنهاد رئیس جمهور و تصویب شورای نگهبان مصلحت باشد که در مورد لایحه یا عهدنامه‌ای همه پرسوی انجام شود مهلت توضیح قانونی از تاریخی آغاز می‌شود که نتیجه همه‌پرسی به وسیله شورای نگهبان اعلام گردد بدیهی است این لایحه و عهدنامه باید مخالف احکام اسلام نباشد.

اصل ۱۲۵- رئیس جمهور نخست‌وزیر را انتخاب می‌کند.

اصل ۱۲۶- رئیس جمهور در حدود اختیارات خویش مسئولیت دارد.

اصل ۱۲۷- هرگاه بین قوه مجریه، و مجلس شورای ملی اختلاف نظر به وجود آید و توافق ممکن نگردد، شورای نگهبان مراتب را با ذکر ادله طرفین به قوه عالی مرجعیت و فقاہت گزارش می‌دهد تا نظر خود را در مورد تغییر رئیس جمهور یا انحلال مجلس از راه همه‌پرسی اعلام نمایند. در این صورت تا پایان همه‌پرسی و اعلام نتیجه مجلس و رئیس جمهور به کار خود ادامه می‌دهند.

اصل ۱۲۸- اعلام عضو عمومی با رعایت مصالح عالی مسلمین با رئیس جمهور است، ولی در موارد مربوط به حق خصوصی افراد یا کیفر جرائمی که در محکمه شرعی به ثبوت رسیده است رئیس جمهور حق عفو ندارد.

اصل ۱۲۹- اعطای نشان‌ها و عناوین افتخاری دولت با رئیس جمهور است.

اصل ۱۳۰- رئیس جمهوری استوارنامه سفیران اعزامی به کشورهای بیگانه را امضاء می‌کند و استوارنامه سفیران کشورهای بیگانه را می‌پذیرد.

اصل ۱۳۱- فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است، و رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد هیئت وزیران و تصویب رئیس جمهور تعیین می‌شود.

اصل ۱۳۲- امضای عهدنامه‌های جمهوری اسلامی ایران با سایر دولت‌ها و هم چنین امضاء پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین المللی پس از تصویب مجلس شورای ملی یا رئیس جمهور یا نماینده قانونی او می‌باشد.

اصل ۱۳۳- اعلان جنگ و متارکه آن، و پیمان صلح پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است مگر در موارد فوری و ضروری که رئیس جمهور با مشورت هیئت وزیران و شورای نگهبان و در صورت امکان هیئت رئیسه مجلس تصمیم می‌گیرد.

اصل ۱۳۴- رئیس جمهوری می‌تواند در صورت لزوم از طریق پیامی که توسط نخست‌وزیر در مجلس قرائت می‌شود نظرهای خود را به اطلاع نمایندگان برساند این پیام مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

اصل ۱۳۵- در مورد غیبت یا بیماری رئیس جمهوری، شورایی به نام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از نخست‌وزیر، رئیس مجلس شورای ملی، رئیس دیوان عالی کشور و وظایف او را انجام می‌دهد مشروط بر این که عذر رئیس جمهور برای مدتی بیش از دو ماه نباشد.

اصل ۱۳۶- در صورت فوت یا کنارگیری رئیس جمهور یا بیماری طولانی یا سایر موجباتی که مانع از اجراء وظایف وی شود وظایف و اختیارات رئیس جمهور به استثناء اختیار مربوط به درخواست تجدید نظر

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

نسبت به مصوبات مجلس و اقدام به همه‌پرسی، شورای موقت ریاست جمهوری است، و این شورا حداقل یک ماه و حداکثر پنجاه روز پس از عروض آن موجبات نسبت به انتخاب رئیس جمهور جدید اقدام می‌کند. **اصل ۱۳۷-** در مدتی که وظیفه ریاست جمهوری به عهده شورای موقت ریاست جمهوری است نمی‌توان دولت را استیضاح کرد یا تجدید نظر در قانون اساسی را عنوان نمود.

اصل ۱۳۸- هرگاه رئیس جمهور لازم بداند جلسه هیئت وزیران در حضور وی و به ریاست او تشکیل می‌شود.

اصل ۱۳۹- تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌های دولت پس از تصویب هیئت وزیران به اطلاع رئیس جمهوری می‌رسد در صورتی که مصوبه‌ها را برخلاف قانون بیاید باید برای تجدید نظر به هیئت وزیران بفرستد.

اصل ۱۴۰- اگر رئیس جمهوری به خیانت یا توطئه علیه جمهوری اسلامی و امنیت و مصالح کشور متهم گردد مجلس شورای ملی به تقاضای ده نفر از نمایندگان به اتهام او رسیدگی می‌کند، و اگر سه چهارم از نمایندگان مجلس رأی به تعقیب او دادند یک نفر از هیئت دیوان عالی کشور به اتهام او رسیدگی، و طبق قوانین عمومی مجازات او را معین می‌کند. پس از رأی مجلس به تعقیب تا صدور رأی نهایی دادگاه رئیس جمهور از مقام خود معلق است، وظایف او را شورای موقت ریاست جمهوری انجام می‌دهد.

مبحث دوم: هیئت وزیران

اصل ۱۴۱- وزراء به پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. اداره امور کشور به عهده هیئت وزیران و مسئولیت اجرایی کلیه سازمان‌های کشوری و لشگری با این هیئت است تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک را قانون معین می‌کند.

اصل ۱۴۲- ریاست هیئت وزیران با نخست‌وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد، و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیمات دولت می‌پردازد، و با همکاری وزیران خط مشی دولت را تعیین، و اجراء قوانین را تأمین می‌کند، نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیئت وزیران است.

اصل ۱۴۳- نخست‌وزیر تا زمانی که مورد اعتماد مجلس است به سمت خود باقی می‌ماند و استعفای دولت به رئیس جمهور تقدیم می‌شود، و تا تعیین دولت جدید به وظایف خود ادامه می‌دهد.

اصل ۱۴۴- هیچ کس نمی‌تواند به مقام نخست‌وزیری و وزارت برسد مگر این که مسلمان و شیعه اثنی عشری و مرد، و ایرانی‌الاصل و تابع ایران باشد، و فساد عقیده و فساد اخلاق و گرایش به بیگانه و مکتب‌های چپ و راستی نداشته باشد.

اصل ۱۴۵- هیئت وزیران در برابر مجلس شوری مسئول است و تا زمانی که کار خود ادامه می‌دهد که در اجراء وظایف خود مورد اعتماد مجلس باشد.

اصل ۱۴۶- نخست‌وزیر می‌تواند با تصویب رئیس جمهوری هر یک از وزیران را عزل کند و دیگری را به جای او برگزیند ولی هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از اعضاء هیئت وزیران تغییر کند دولت باید مجدداً از مجلس تقاضای رأی اعتماد نماید.

اصل ۱۴۷- هریک از وزیران مسئول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است ولی در اموری که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد مسئول اعمال دیگران نیز هست.

اصل ۱۴۸- علاوه بر مواردی که هیئت وزیران با وزیری مأمور تدوین آیین‌نامه‌های اجراء قوانین می‌شود هیئت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری، و تأمین اجراء قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری به وضع تصویب‌نامه، و آیین‌نامه و نظام‌نامه بپردازد ولی مفاد این مقررات هیچ‌گاه نباید موجب استکبار و استعلاء مافوق بر زیردست و به هم خوردن روابط برادری اسلامی و مساوات انسانی آن‌ها گردد چنان‌که هیچ‌گاه نباید با سایر معیارهای اسلامی و متن و روح قوانین مخالف باشد. هریک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیئت وزیران، حق وضع آیین‌نامه و صدور بخش‌نامه دارد.

اصل ۱۴۹- صلح دعاوی راجع به اموال دولتی و ارجاع آن به داوری با رعایت ضوابط شرعی موکول به تصویب هیئت وزیران در هر مورد است.

اصل ۱۵۰- نخست وزیر یا وزیران در صورتی که متهم به خیانت یا توطئه علیه جمهوری اسلامی و مصالح و امنیت کشور گردند اتهام آن‌ها به تقاضای ده نفر از نمایندگان در مجلس مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنان‌چه مجلس رأی داد متهم طبق اصل ۱۴۰ محاکمه و در صورت اثبات جرم مجازات خواهد شد.

اصل ۱۵۱- در مورد جرائم عمومی به اتهام رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزیران پس از تصویب مجلس شورای ملی در دادگاه‌های عمومی دادگستری رسیدگی می‌شود.

مبحث سوم: امور مالی

اصل ۱۵۲- چنان‌که حکومت اسلام متعهد است که نقطه‌های ضعف و نیازهای مالی و اقتصادی جامعه را با امکانات مالی و وسایلی که در اختیار دارد برطرف نماید ملت مسلمان نیز متعهد است که با مال خود حکومت اسلام را در اجراء نقشه‌های اصلاحی و تربیتی و دفاعی و آن‌چه بقاء عزت و استقلال جامعه بر آن توقف دارد کمک نماید، و حداقل به مقداری که راه توجه خطر به اسلام و جامعه مسلمین بسته شود از بذل مال دریغ ننماید.

اصل ۱۵۳- برای این‌که کمک‌های مالی مردم به ترمیم بودجه دولت عادلانه باشد دولت ترتیبات و برنامه‌هایی را پیشنهاد می‌نماید تا خود مردم براساس آن برنامه‌ها به بودجه مملکت به عنوان انجام یک وظیفه بزرگ اسلام و خدمت نوعی و جهاد مالی مبلغ پیشنهادی را در موعد مقرر به صندوق دولت بپردازند، و قبض دریافت دارند. بدیهی است موفقیت در این پیشنهاد به تبلیغات و ارشادات صحیح از طریق رادیو و تلویزیون، و نشریات و سخنرانی‌های مذهبی و تشویق رهبران دینی و اعتمادی که مردم به حکومت پیدا می‌کنند ارتباط زیاد خواهد داشت. برنامه‌ای که دولت پیشنهاد می‌نماید باید چنان باشد که کسانی که تمکن بیش‌تر و برخوردارزیادتر دارند در کمک به هزینه‌های عمومی موفق شوند. ضمناً در بعض موارد دریافت جوهی از جانب دولت که به صورت یک نوع مالیات غیر مستقیم جلوه می‌کند و در حقیقت یک نوع مبادله

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و معامله و مزد عمل است شرعاً بی‌اشکال است.

اصل ۱۵۵- بودجه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه، و برای تصویب به مجلس شورای ملی تسلیم خواهد شد هرگونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود.

اصل ۱۵۶- کلیه دریافت‌های مربوط به دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و تمام پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد.

اصل ۱۵۷- دیوان محاسبات کشور و سازمان و اداره امور آن در تهران و مراکز استان‌ها به موجب قانون تشکیل و تعیین خواهد شد.

اصل ۱۵۸- مجلس شورای ملی عده کافی به عنوان مستشار دیوان محاسبات به ترتیبی که قانون معین می‌کند انتخاب خواهد کرد.

اصل ۱۵۹- دیوان محاسبات کلیه حساب‌های وزارت‌خانه‌ها، و مؤسسات، و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی و حساب‌رسی می‌نماید، و مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد حساب‌ها و اسناد و مدارک مربوط را برابر قانون جمع‌آوری، و لایحه تفریغ بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید.

مبحث چهارم: ارتش

اصل ۱۶۰- ارتش جمهوری اسلامی ایران ارتش اسلام، و پاسداری از اسلام و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به عهده دارد.

اصل ۱۶۱- هیچ افسر و سرباز خارجی و غیرمسلمان به خدمت در ارتش جمهوری اسلامی قبول نمی‌شود. عبور یا اقامت نیروی نظامی خارجی از کشور تنها با رعایت مصالح کشور و با تشخیص و تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است.

اصل ۱۶۱- هزینه‌های نظامی سالانه از طرف مجلس شورای ملی تصویب می‌شود که در آن هزینه خرید اسلحه باید به صراحت معین و ضرورت انواع آن توجیه شود.

اصل ۱۶۲- تقویت قوه مادی ارتش و تکثیر افراد آن به نوعی که دشمن از آن مرعوب باشد و بتواند از اسلام و کشور اسلام دفاع کند و مرزها را نگاهداری نماید واجب است چنان که تقویت اراده و روح سلحشوری و فداکاری، و عشق به جهاد و شهادت در راه خدا به وسیله تبلیغات دینی و سخنرانی‌ها و تلاوت آیات قرآن مجید و احادیث وارد در فضیلت سربازان و مرزداران و بلندی درجه و مقام آن‌ها بر دیگران نیز لازم است باید افراد و درجه‌داران و افسران متعهد و ملتزم به انجام فرائض دینی باشد، و در پادگان‌ها و مراکز سپاه مساجد بنا شود که در اوقات نماز در آنها اقامه نماز گردد و در مناسبات دیگر سخنرانی‌های مذهبی که بالخصوص روح سربازی و شجاعت را نیرومند سازد ایراد شود و افسران و سربازان در این جا

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

بی تفاوت و بی تشریفات شرکت کنند تا شعار **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** آشکار گردد و بالاخره باید چنان نظر اسلام به سربازی و مزداری و حفاظت از حدود و ثغور اسلام و جهاد فی سبیل الله، به ارتشیان تفهیم شود که به ارزش‌های معنوی و مقدس سربازی بیش از ارزش‌های مادی و در حد و نشان توجیه کنند باید به آن‌ها تفهیم شود که در اسلام تقویت قوای و انتظامی برای کشورگشایی، و استضعاف و منافع و منابع یک ملت دیگر نیست که سپاه اسلام سپاه همه انسان‌ها و مدافع از همه ارزش‌های اسلام و انسان است کلمه خدا را بلند می‌خواهد، و کلمه کفر و استضعاف گران را پست می‌خواهد.

اصل ۱۶۳- استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در ایران اگرچه به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز باشد، ممنوع است.

اصل ۱۶۴- ترفیع درجه نظامیان و سلب آن به موجب قانون است.

فصل دهم: قوه قضاییه

اصل ۱۶۵- مرجع رسمی تظلمات عمومی محاکم دادگستری است که طبق ضوابط شرعی فقهاء جامع‌الشرایط آن را تشکیل می‌دهند.

اصل ۱۶۶- چنان که در اصل ۲۰ تصریح گردید قوه قضاییه مستقل است و ضمانت استقلال آن به عهده رئیس‌جمهور است. شورای عالی قضایی نیز در حدود اصل ۱۷۹ این قانون لوازم و مقتضیات این استقلال را فراهم می‌آورد و در حفظ آن با رئیس‌جمهوری همکاری می‌کند.

اصل ۱۶۷- تشکیل محاکم اختصاصی ممنوع است ولی ممکن است برخی از شعب محاکم عمومی برای سرعت جریان امور به نوع خاصی از دعاوی رسیدگی کند.

اصل ۱۶۸- دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجراء درست در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی تشکیل می‌شود. رئیس دیوان عالی کشور و رؤساء شعب آن باید مجتهد جامع‌الشرایط باشند.

اصل ۱۶۹- قضات محاکم را نمی‌توان از مقامی که شاغل‌اند به طور موقت یا دائم بدون محاکمه و ثبوت جرم منفصل کرد یا محل خدمت یا سمت آن‌ها را بدون رضایت آن‌ها تغییر داد ولی تغییر محل و سمت بازپرسان با تصویب شورای عالی ممکن است.

اصل ۱۷۰- دادگاه باید هر دعوی را با توجه به قوانین اسلامی و منابع فقهی بالخصوص مورد رسیدگی قرار دهد و نمی‌تواند به طور عموم رأی دهد و قاعده به وجود آورد.

اصل ۱۷۱- احکام دادگاه‌ها باید مستدل، و حاوی مواد قانونی و اصولی باشد که بر طبق آن‌ها حکم صادر شده است.

اصل ۱۷۲- محاکمات را می‌توان علنی انجام داد مگر آن که به تشخیص دادگاه علنی بودن آن مخالف نظم یا منافی عفت عمومی، و موجب هتک شرف افراد و افشاء اسرار زندگی اشخاص باشد، و رد دعوی

۱. حجرات آیه ۱۳.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

- حقوقی علنی بودن دادگاه وقتی مجاز است که طرفین دعوی موافقت داشته باشند.
- اصل ۱۷۳-** رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی با محاکم عمومی دادگستری است و قاضی باید مثل سایر موارد در تشخیص جرم و تحقیق موضوع آن کمال دقت و کاوش را بنماید.
- اصل ۱۷۴-** چنان که قاضی نتواند حکم دعوائی را در قوانین بیابد باید از صدور حکم امتناع ورزد، و محاکمه را به قاضی و محکمه دیگر ارجاع دهد.
- اصل ۱۷۵-** به طور کلی در کلیه مسائل مربوط به قضاوت خواه مربوط به امور حقوقی یا جزایی باشد در تمام رشته‌ها مدرک و مستند اصلی کتاب و سنت و ضوابط فقهی است، و باید اتکاء قاضی در هر حکم به این معیارها باشد.
- اصل ۱۷۶-** قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجراء تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها، و نظام‌نامه‌های دولتی که مخالف قانون یا خارج از حدود وظایفه قوه مجریه است خودداری کنند، و هر کس می‌تواند ابطال این مقررات را از قوه مجریه مطالبه نماید.
- اصل ۱۷۷-** هرگاه قاضی با توجه و بدون اشتباه برخلاف حکم شرعی حکم بدهد خود به خود از کار خود منفصل و صلاحیت قضایی او سلب می‌گردد.
- اصل ۱۷۸-** رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی اگرچه در صلاحیت محاکم عمومی می‌باشد ولی از نظر وضع خاص ارتش و لزوم عدم افشاء بعض مطالب چنان چه در بین نظامیان کسانی باشند که واجد صلاحیت قضاء محاکم عمومی باشند نظامیان را در این جرائم محاکمه می‌نمایند، در تشخیص صلاحیت قضات این محاکم همان ضوابطی که در تشخیص صلاحیت قضات دادگستری معتبر است معتبر خواهد بود، رسیدگی به جرائم عمومی نظامیان و جرائم خصوصی و عمومی افسران و افراد ژاندارمری و شهربانی با محاکم عمومی است.
- اصل ۱۷۹-** شورای عالی قضایی اداره امور مربوط به قوه قضاییه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند این‌ها را به عهده دارد. این شورا مرکب است، از
- ۱- سه نفر از مستشاران با رؤسا شعب دیوان عالی کشور به انتخاب آن دیوان.
 - ۲- شش نفر از قضاتی که ده سال یا بیش‌تر سابقه خدمت قضایی داشته باشند نه ترتیبی که قانون معین می‌کند.
 - ۳- رئیس دیوان عالی که ریاست شوری را نیز به عهده دارد.
- اعضاء انتخابی شوری به مدت پنج سال انتخاب می‌شوند.
- چگونگی تقسیم کار بین اعضاء شورا و سازمان آن را قانون معین می‌کند.
- اصل ۱۸۰-** حکم انتصاب دیوان عالی کشور، و رؤسا و شعب، و مستشاران و دادستان کل کشور به امضاء رئیس جمهور صادر می‌شود، و سایر احکام به امضاء وزیر دادگستری می‌باشد.
- اصل ۱۸۱-** هرگاه یکی از مجتهدان جامع‌الشرایط که جزء کادر وزارت دادگستری نباشد حکمی بدهد و برای اجراء به دادگستری بفرستد مانند احکام محاکم دادگستری اجراء خواهد شد.

فصل یازدهم: دیوان عدالت اداری

اصل ۱۸۲- به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی، و احقاق حقوق آن‌ها دیوانی به نام دیوان عدالت اداری تأسیس می‌گردد. حدود و اختیارات و نحوه عمل این دیوان را با رعایت استقلال قوه قضاییه قانون تعیین می‌کند، وجود این دیوان مانع از آن نیست که مردم شکایات و تظلمات خود را به مراجع صلاحیت‌دار و مسئول دیگر اظهار نموده و تقاضای احقاق حق بنمایند.

فصل دوازدهم: شورای نگهبان قانون اساسی

اصل ۱۸۳- به منظور پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با احکام شرع اسلام و قانون اساسی شورای نگهبان، قانون اساسی با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱- شش نفر از میان مجتهدان در مسائل شرعی که آگاه به مقتضیات زمان هم باشند به تشخیص و تعیین یک نفر از مشهورترین مراجع تقلید و در صورتی که از جانب سایر مراجع تقلید مشهور و مسلم نیز افرادی معرفی شدند مجلس شورای ملی از بین افراد پیشنهاد شده به قید قرعه شش نفر را انتخاب خواهد کرد.

۲- شش نفر از صاحب نظران در مسائل حقوقی، سه نفر از اساتید دانشکده‌های حقوق کشور معروف به اسلام خواهی و وطن دوستی و سه نفر از قضات دیوان عالی کشور که به وسیله مجلس از دو گروه نام برده انتخاب می‌شوند.

اصل ۱۸۴- مجلس شورای ملی تا شورای نگهبان رسماً تشکیل نشود در تصویب مقررات و قوانین مجاز نیست.

اصل ۱۸۵- اعضاء شورای نگهبان برای مدت ده سال انتخاب می‌شوند و چنان که یکی از آنان فوت یا استعفاء نماید یا به عذری نتواند انجام وظیفه نماید از هر کدام بند اصل ۱۸۳ باشد طبق همان بند جانشین او تعیین می‌شود.

اصل ۱۸۶- شورای نگهبان وظیفه دارد به مجرد این که قانونی به تصویب مجلس رسید فوراً آن را مورد رسیدگی قرار دهد و در صورتی که آن را غیر منطبق با احکام اسلام یا قانون اساسی دانست نظر خود را با ذکر دلایل عدم انطباق یا تعارض ظرف ده روز از تاریخ تصویب به مجلس شورای ملی اعلام می‌کند تا در آن قانون تجدید نظر نماید و انطباق آن را با ضوابط اسلامی و قانون اساسی تأمین نماید در فاصله اعلام نظر شورای نگهبان و تصویب قانون جدید اجراء قانون رجوع شده معین می‌شود و قوه مجریه باید از اجراء آن خودداری کند.

اصل ۱۸۷- تصمیم‌های شورای نگهبان با رأی حداقل دو سوم اعضاء معتبر است ولی در مورد تعارض یا عدم تعارض یا عدم انطباق قانون با احکام اسلام فقط نظر هیئت شش نفری بند یک، اصل ۱۸۳ معتبر خواهد بود.

اصل ۱۸۸- نظر هر یک از مراجع مسلم تقلید در مورد مخالفت قوانین با احکام شرعیه رأساً و مستقیماً معتبر و قاطع است و باید به آن عمل شود خواه از مدت تصویب قانون و اجراء آن مدتی متمادی گذشته باشد یا نه و خواه شورای نگهبان در آن نظر داده باشد یا نظر نداده باشد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۱۸۹- شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رئیس جمهور و مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) را نیز به عهده دارد.

فصل سیزدهم

اصل ۱۹۰- هرگاه رئیس جمهوری اسلامی با دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل قانون اساسی را عنوان کند شورای نگهبان در صورتی که تغییر آن اصل را با احکام اسلام و استقلال مملکت و آزادی عامه جمهوری اسلامی مغایر ندانست اقدام خواهد کرد و الا آن را رد می‌نماید.

اصل ۱۹۱- عنوان تغییر اصول مربوط به اصل اسلامی بودن نظام حکومتی و مطابقت قوانین با احکام اسلام و ابتناء بر ولایت فقیه‌ها مجاز نیست و این گونه اصول الی‌الابد پایدار و غیرقابل تغییر است.
«حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

متن قانون اساسی

حسینعلی منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول: کلیات

اصل ۱- نوع حکومت ایران جمهوری اسلامی است که همهٔ اقشار ملت ایران حتی مراجع بزرگ تقلید با شرکت در همه پرسی دهم و یازدهم فروردین سال یک هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی با اکثریت ۹۸/۲٪ به آن رأی مثبت داد (۱).^۳

اصل ۲- نظام جمهوری اسلامی نظامی است عادلانه بر پایه اصول و دستورات انقلابی اسلام با تکیه بر ارزش و کرامت انسان، مسؤولیت او دربارهٔ خدا و خویش و ملت، نقش تقوی در رشد او نفی هر گونه تبعیض ناروا و سلطه‌جویی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و ضرورت استفاده از دستاوردهای سودمند علوم و فرهنگ بشری با التزام کامل به همهٔ تعالیم حیاتبخش اسلام (۲).

اصل ۳- حق حاکمیت اولاً و بالذات مخصوص خداوندی است که خالق ما و مالک تار و پود وجود ما

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸. در این منبع بجای محمد دوم ضمیر آمده است: «وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ»

۲. هفتم مرداد ۱۳۵۸، چهارم رمضان المبارک ۱۳۳۹.

۳. شماره‌هایی که در پایان بعضی اصول مشاهده می‌شود، شماره اصول پیش نویس قانون اساسی است.

است **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ**^۱ و هیچ فردی را بر دیگری حق حاکمیت نیست مگر این که این حق از جانب خدا ولو بواسطه به او تفویض شده باشد - چنان چه به برخی از پیامبران - از جانب خدا و به ائمه اطهار: از جانب پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله^۹ و به فقهاء جامع الشرائط از ناحیه ائمه اطهار، حق حاکمیت تفویض شده است.

اصل ۴- در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه به عقیده شیعه ائنا عشری، حکومت حقه مخصوص فقهای جامع الشرائط است.

اصل ۵- اعمال ولایت و حکومت فقهاء جامع الشرائط یا بالمباشره است یا به وسیله تفویض و تفویض حکومت دیگران.

اصل ۶- فقیه جامع الشرائط کسی است که ۱- مجتهد باشد در مسائل اسلامی. ۲- عادل و با تقوی باشد ۳- آگاه باشد به حوادث و مسائل روز ۴- مرد باشد.

اصل ۷- اگر مرجعیت عامه به نحوی که فراگیرنده اکثریت قاطع شیعه باشد برای یک نفر ثابت شد نظر او متبع است ولی اگر فقهاء جامع الشرائط در یک زمان متعدد باشند و هر یک از آنان مقلدین و پیروان چشم‌گیری دارند و در شجاعت و قدرت اراده هم، هم‌سطح‌اند نظر اکثریت شورای مرکب از آنها متبع می‌باشد.

اصل ۸- زیربنای دستورات و قوانین جمهوری اسلامی، کتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه اطهار است. هیچ قانونی نباید مخالف کتاب خدا و سنت باشد. تشخیص این موضوع با علماء و فقهای جامع الشرائط است.

اصل ۹- آراء عمومی براساس قوانین اسلام و رعایت حق حاکمیت فقهاء جامع الشرائط مبنای حکومت جمهوری اسلامی است و بر طبق دستور قرآن کریم **وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**^۲ امور کشور باید از طریق شوراهای منتخب مردم در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی که قانون مشخص می‌کند حل و فصل گردد.

اصل ۱۰- دین رسمی ایران اسلام و مذهب رسمی آن جعفری ائنا عشری است که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است و فقهاء جامع الشرائط بر اجرای آن ولایت تامه دارند و مذاهب دیگر اسلامی از قبیل زیدی، اسماعیلی، حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی نیز معتبر و محترمند و در مناطقی که مسلمانان پیرو این مذاهب، اکثریت دارند مقررات محلی در حدود اختیارات شوراهای محاکم قضائی بر طبق این مذاهب خواهند بود ولی در احوال شخصیه و در تعلیم و تربیت دینی هر مسلمان در هر نقطه از ایران بر طبق مذهب اسلامی خود عمل می‌کند و این اصل به هیچ نحو قابل تغییر نیست و تا ظهور ولی عصر عجل الله فرجه به قوت خود باقی است نه مجلس مؤسسان در آن راه دارد و نه رفراندوم (۱۳).

اصل ۱۱- زرتشتیان، مسیحیان و کلیمیان در ایران، اقلیت‌های رسمی دینی شناخته می‌شوند و در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند ولی حق توطئه علیه مسلمین و تبلیغ علیه اسلام را ندارند. (۱۴).

۱. یوسف، آیه ۴۰.

۲. شوری، آیه ۳۸.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۱۲- بر حسب آیه کریمه *يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا* إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ^۱ در جمهوری اسلامی ایران همه اقوام و قبائل مسلمان از قبیل فارس ترک، عرب، کرد، بلوچ، لر و ترکمن و نظائر این‌ها از حقوق کاملاً متساوی برخوردارند و هیچ کس را بر دیگری امتیازی نیست مگر بر اساس تقوی (۵).

اصل ۱۳- زبان و خط مشترک مردم ایران، فارسی است. متون و مکاتبات رسمی به این خط نوشته می‌شود ولی استفاده از زبان‌های بومی در محاورات و مدارس محلی آزاد است (۲۱).

اصل ۱۴- پرچم رسمی ایران به رنگ‌های، سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی است (۲۰).

اصل ۱۵- در جمهوری اسلامی ایران، استقلال و آزادی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. هیچ فرد یا گروه و هیچ مقام و مرجعی حق ندارد به نام استفاده از آزادی بر استقلال و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند یا به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌هایی را که شرع مقدس اسلام به آحاد امت ارزانی داشته است از کسی سلب کند یا قوانین و مقرراتی بدین منظور وضع نماید (۶).

اصل ۱۶- جمهوری اسلامی ایران، سعادت انسان را در همه جوامع بشری، آرمان خود می‌داند و رسیدن به استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت سلطه‌جویانه در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه و مشروع مستضعفین علیه مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند (۷).

اصل ۱۷- خانواده، واحد بنیادی جامعه اسلامی و انقلابی ایران محسوب می‌گردد. قوانین باید اسباب استواری ازدواج را بر پایه تراضی طرفین و توافق در عقائد دینی فراهم آورد و روابط زن و مرد باید بر مبنای طهارت، تقوی و ارزش‌های انسانی قرار گیرد (۱۱).

اصل ۱۸- از آنجا که تربیت فرزندان با پدر و مادر و در دوران کودکی بیشتر با مادر است تعلیم و تربیت دختران و آگاه ساختن آنان نسبت به دستورات دینی مهم‌ترین بنیاد فرهنگی تلقی می‌شود و قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی خاصی را در نظر بگیرد (۱۲).

اصل ۱۹- جمهوری اسلامی ایران با رعایت کامل موازین اقتصادی اسلام، صنعت، کشاورزی و دامداری بومی را ترویج می‌کند و در عین حال از همه علوم و فنون پیشرفته جهان در امر صنعت، کشاورزی و دامداری نیز استفاده می‌نماید. البته با رعایت کامل استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و جلوگیری از هر گونه وابستگی به دیگران و بدون التزام به پذیرش نظام اجتماعی حاکم بر آنان (۸).

فصل دوم: حقوق ملت

اصل ۲۰- همه افراد ملت اعم از زن و مرد در برابر قانون مساوی‌اند مگر در مواردی که اسلام بر حسب

۱. حجرات، آیه ۱۳.

اقتضاء و استعداد ذاتی برای هر یک از دو جنس حکم خاصی قرار داده باشد (۲۲).

اصل ۲۱- عقیده، حیثیت، جان، مال، مسکن، شغل و هنر مشروع اشخاص محترم است و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم قانون (۲۳).

اصل ۲۲- نامه‌های پستی و مکالمات تلفنی از بازرسی و ضبط مصون است، افشای مخابرات تلگرافی و تلفکس، عدم مخابره آنها و تجسس از طریق استماع مکالمات تلفنی ممنوع است مگر به حکم قانون، مجازات مرتکبین را قانون تعیین می‌کند (۲۴).

اصل ۲۳- عامه مطبوعات و نشریات غیر از کتب ضلال و نشریات مضره به دین اسلام و مذهب و امنیت ملی و استقلال کشور و نشر مطالب مخالف عفت عمومی یا اهانت آمیز به شاعر و مقدسات دینی و رهبران مذهبی و آبرو و حیثیت اشخاص و نشر اکاذیب و ترویج فحشاء و فساد، آزاد و ممیزی، در آنها ممنوع است. مجازات جرائم مطبوعاتی را قانون مطبوعات تعیین خواهد کرد (۲۵).

اصل ۲۴- تشکیل اجتماعات مسالمت آمیز آزاد است و مقررات مربوط به اجتماعات و راهپیمائی در خیابان‌ها و میدان‌ها و اماکن دیگر به موجب قانون معین خواهد شد. (۲۷).

اصل ۲۵- تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی، صنفی و دینی وابسته به ادیان رسمی کشور، آزاد است مشروط به این که اصول استقلال، آزادی و حاکمیت و وحدت ملی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند و علیه مذهب و اسلام، اقدام نمایند. شرکت افراد در این گونه انجمن‌ها و گروه‌ها آزاد است و هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در انجمن و گروه دینی، سیاسی و اجتماعی دلخواهش منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت (۲۶).

اصل ۲۶- هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی نیست برگزیند (۲۸).

اصل ۲۷- در جمهوری اسلامی هر کس حق سعی و کار و حاصل آن را دارد. هیچ کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت سعی و کار خود، امکان سعی و کار را از دیگران سلب کند، امکان کار و کوشش برای همه باید چنان فراهم شود که هیچ کس مورد بهره‌کشی و استثمار به معنی صحیح و واقعی آن قرار نگیرد (۹).

اصل ۲۸- جمهوری اسلامی ایران باید امکانات آموزش و پرورش را برای همه مردم کشور به طور یکسان فراهم کند، هر کس بتواند فراخور استعدادش از آموزش و پرورش و رشد و شکوفائی برخوردار گردد و محدودیت امکانات سد راه پیشرفت او نشود (۱۰).

اصل ۲۹- آموزش دوره ابتدائی، اجباری و رایگان است. دولت باید شرایط آن را فراهم نماید.

اصل ۳۰- حق استفاده از بیمه بهداشت، درمان، بیکاری، پیری، از کارافتادگی و از دست دادن متکفل مخارج، حقی است همگانی و دولت مکلف است بر طبق قوانین با استفاده از درآمدهای ملی این بیمه‌ها را برای یکایک افراد کشور تأمین کند (۲۹).

اصل ۳۱- چون ربا در اسلام حرام مؤکد است و مؤسسات بانکی با وضع فعلی بزرگترین مؤسسات استثماری می‌باشند لذا بر دولت اسلامی لازم است بانک‌ها را از معاملات ربوی باز دارد و آنها را به مؤسسات

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

تجاری عام‌المنفعه تبدیل نماید و در عوض، خود دولت یک بانک استقراضی بدون بهره از بودجه دولت و افراد خیر ملت به منظور کمک به طالبین قرض‌های بدون بهره در سطح کشور تأسیس نماید. البته با رعایت تأمین پرداخت به وسیله گرو و ضامن معتبر.

اصل ۳۲- مالکیت شخصی که از راه مشروع به دست آید محترم است و حدود آن را قانون و شرع معین می‌کند (۴۰).

اصل ۳۳- هر کس حق دارد در حدود قانون از حمایت مادی و معنوی آثار علمی، ادبی، صنعتی و هنری مشروع خود برخوردار باشد (۴۲).

اصل ۳۴- هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد (۴۳).

اصل ۳۵- هیچ ملکی را نمی‌توان به عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت مگر با تصویب قانون و اجازهٔ حاکم شرع و پرداخت قیمت عادلانهٔ آن (۴۱).

اصل ۳۶- هر کس حق دارد به منظور دادخواهی به دادگاه صالح شرعی رجوع کند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون و شرع باید دربارهٔ او حکم کند، منصرف کرد (۳۱).

اصل ۳۷- قبول تابعیت کشور دیگری با پذیرش آن کشور به منزله خروج از تابعیت ایران است. اتباع خارجه نیز می‌توانند در حدود قوانین و رعایت مصالح کشور به تابعیت ایران درآیند (۳۰).

اصل ۳۸- اصل برائت است و هیچ کس مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح شرعی ثابت گردد.

اصل ۳۹- حکم به مجازات و اجرای آن باید به موجب قانون باشد (۳۲).

اصل ۴۰- هیچ فعل یا ترک فعلی جرم محسوب نمی‌شود مگر به استناد قانون و یا حکم شرعی که بیش از وقوع آن وضع شده باشد (۳۴).

اصل ۴۱- هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل حداکثر در مدت بیست و چهار ساعت به متهم ابلاغ شود (۳۵).

اصل ۴۲- لطمه به حرمت و حیثیت انسانی که به حکم قانون بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است (۳۷).

اصل ۴۳- شکنجه بدنی یا روانی جهت اقرار گرفتن ممنوع است. اجبار اشخاص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت یا اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. مجازات تخلف از این اصل را قانون معین می‌کند (۳۶).

اصل ۴۴- هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل دلخواهش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد (۳۸).

اصل ۴۵- زمین‌های قابل کشت را بدون عذر موجه نمی‌توان معطل گذاشت و ضوابط مربوط به اجرای این اصل را قانون و شرع معین می‌کند (۴۴).

اصل ۴۶- منابع زیرزمینی و روی‌زمینی و دریائی و معادن و جنگل‌ها و بی‌شبه‌های طبیعی و رودخانه‌ها و آبهای عمومی دیگر و اراضی موات و مراتع و کوه‌ها از اموال عمومی است و نحوه اداره و بهره‌برداری از آنها بوسیله قوانین و ضوابط فقهی معین می‌شود.

تبصره: از اراضی موات و مراتع آنچه عرفاً حریم املاک شخصی و از مرافق آنها محسوب می‌شود مانند راه‌ها، ممر سیل‌ها و چراگاه گوسفندان، دهات مسکونی و نحو اینها، مالکین نسبت به آنها احقند و از اموال عمومی نیست (۴۶).

اصل ۴۷- مالکیت خصوصی در صنایع، کشاورزی و بازرگانی در صورتی که وسیله اضرار یا تجاوز به منافع عمومی شود با تصویب مجلس شورای ملی و علماء طراز اول ملی اعلام می‌گردد و خسارات وارده به مالکین جبران می‌شود (۴۷).

فصل سوم: حق حاکمیت ملی و قوای ناشی از آن

اصل ۴۸- حق مالکیت ملی بر اساس قوانین اسلام و رعایت حق حاکمیت فقهاء جامع‌الشرائط از آن همه مردم است و باید به نفع عموم به کار رود و هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع خود یا گروه معینی به کار برد (۱۵).

اصل ۴۹- قوای ناشی از حق حاکمیت ملی عبارتند از: ۱- قوه مقننه ۲- قوه قضائیه ۳- قوه مجریه که باید این سه قوه همیشه مستقل از یکدیگر باشند و ارتباط میان آنها بر طبق این قانون به وسیله شورای جمهوری برقرار گردد (۱۶).

اصل ۵۰- اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از تصویب علماء طراز اول و اکثریت شورای نگهبان و توشیح شورای جمهوری برای اجراء به قوه قضائیه و قوه مجریه ابلاغ می‌گردد. در امور مهم که به سرنوشت کشور و مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مربوط باشد ممکن است پس از تصویب مجلس شوری و علمای طراز اول برای تأیید در معرض همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم قرار گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید از طرف شورای جمهوری یا دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی یا شورای نگهبان قانون اساسی یا مقام رهبری مذهبی به نحو مذکور در اصل انجام شود (۱۷).

اصل ۵۱- اعمال قوه قضائیه از دادگاه‌های دادگستری است که باید بر طبق موازین و مقررات اسلامی تشکیل شود و به رسیدگی به دعاوی و... حقوق عمومی و اجرای عدالت اسلامی بپردازد (۱۸).

اصل ۵۲- اعمال قوه مجریه از طریق شورای جمهوری و هیئت وزیران است (۱۹).

فصل چهارم: قوه مقننه

مبحث اول: مجلس شورای ملی

اصل ۵۳- مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

تشکیل می‌گردد. رسمیت مجلس شورای به حضور سه چهارم از نمایندگان حاضر در مرکز است به شرطی که حاضرین در مرکز از سه چهارم کل نمایندگان کمتر نباشند. مصوبات نصف به علاوه یک نمایندگان حاضر در مجلس شورای پس از تصویب علماء طراز اول و اکثریت شورای نگهبان لازم الاجراء است مگر در مواردی که برای تصویب نصاب خاصی تعیین شده باشد (۴۸).

اصل ۵۴- انتخاب کننده باید: ۱- عاقل باشد ۲- دارای حداقل ۱۶ سال باشد. انتخاب شونده باید ۱- عاقل باشد ۲- سواد خواندن و نوشتن داشته باشد. ۳- دارای حداقل سی سال باشد. ۴- دارای حسن سابقه اخلاقی و سیاسی باشد. ۵- مقید به آداب و اخلاق دینی باشد. ۶- در غیر اقلیت‌های مذهبی آگاه به مسائل و مقررات اسلامی باشد.

اصل ۵۵- مجلس شورای ملی به هیچ نحو قابل تعطیل نیست نه تعطیل تابستانی و نه تعطیل زمستانی شورای نگهبانی مسؤول اجرای این اصل می‌باشد.

اصل ۵۶- دوره نمایندگی در مجلس شورای ملی چهار سال است. انتخاب هر دوره باید پیش از پایان دوره قبل به عمل آید به طوری که جمهوری اسلامی در هیچ صورت بدون مجلس نباشد. شورای نگهبان قانون اساسی مسؤول اجرای این اصل می‌باشد. اگر خدای ناکرده در اثر جنگ و یا اشغال نظامی کشور به وسیله بیگانه انجام انتخابات به نحو آزاد میسر نباشد به پیشنهاد شورای جمهوری و تصویب سه چهارم نمایندگان حاضر در مجلس و تأیید شورای نگهبان و دیوان عالی کشور مجلس سابق تا تشکیل مجلس جدید انجام وظیفه می‌کند (۴۹).

اصل ۵۷- عده نمایندگان مجلس شورای ملی فعلاً دویست و هفتاد نفر است و پس از هر ده سال در صورت زیاد شدن جمعیت کشور در هر حوزه انتخابی به نسبت هر یکصد و پنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه می‌شود. و اگر فرضاً شهرستانی دور از شهرهای دیگر باشد و دارای حدود صد هزار نفر باشد برای آن یک نماینده انتخاب می‌شود. زرتشتیان و کلیمیان کشور هر کدام یک نماینده و مسیحیان دو نماینده جداگانه انتخاب می‌کنند و در صورت افزایش جمعیت هر یک از این اقلیت‌ها به ازای هر یکصد و پنجاه هزار نفر اضافی یک نماینده اضافی خواهند داشت. مقررات مربوط به نحوه اجرای انتخابات مطابق قانون معین می‌شود (۵۰).

اصل ۵۸- نمایندگان باید پیش از رسمیت یافتن مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند و متن قسم نامه را امضا نمایند:

(من امضا کننده این ورقه، به خداوند قادر متعال و قرآن کریم و شرف انسانی خود سوگند می‌خورم که نگاهبان دست آوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشم و ودیعه‌ای را که ملت به من سپرده است بسان امینی عادل پاسداری کنم. در انجام وظایف و کالت، تقوی پیشه کنم و همواره به استقلال و اعتلاء کشور و حفظ حقوق ملت پای بند باشم از حریم قانون اساسی دفاع کنم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و بیان عقاید خویش جز به استقلال کشور و آزادی مردم نبیندیشم.)
اقلیت‌های مذهبی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد (۵۱).

اصل ۵۹- پس از رسمیت مجلس ترتیب انتخاب رئیس و هیئت رئیسه مجلس و تعداد کمیسیون‌ها و دوره تصدی آنها و امور مربوط به مذاکرات و انتظامات مجلس به وسیله آئین نامه داخلی مجلس معین می‌گردد (۵۲).

اصل ۶۰- مذاکرات مجلس شورای ملی باید علنی باشد و گزارش کامل آن در روزنامه رسمی منتشر شود به تقاضای شورای جمهوری یا نخست وزیر یا یکی از وزراء یا رئیس مجلس یا ده نفر از نمایندگان ممکن است جلسه محرمانه با حضور همه نمایندگان یا با حضور عده خاص از آنها تشکیل شود ولی بالاخره مصوبات مجلس محرمانه وقتی معتبر است که در جلسه علنی با اکثریت لازم قانونی به تصویب برسد (۵۲).

اصل ۶۱- وزیران به اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند و در صورتی که مجلس لازم بداند مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود (۵۴).

مبحث دوم: اختیارات و صلاحیت

اصل ۶۲- مجلس شورای ملی می‌تواند در عموم مسائلی که به صلاح ملت باشد و در حدود صلاحیت مقرر در قانون اساسی قانون وضع کند و حق تحقیق و تفحص در هر یک از امور کشور را نیز دارد (۵۵) و (۶۷).

اصل ۶۳- سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل تفویض به دیگری نیست و هر نماینده در برابر تمام ملت مسؤول است. مجلس نمی‌تواند اختیار قانون گذاری را به شخص یا هیئت واگذار کند ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌کند به صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهائی آن با مجلس خواهد بود (۵۶).

اصل ۶۴- تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است، مفاد این ماده مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند (۵۷).

اصل ۶۵- بناهای دولتی، اموال عمومی و اموالی که جنبه نقایس ملی دارد قابل انتقال به غیر نیست مگر با تصویب مجلس شورای ملی (۵۸).

اصل ۶۶- تغییر در خطوط مرزی کشور در صورتی ممکن است که به تمامیت ارضی کشور لطمه نزنند و به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی و اکثریت شورای نگهبان برسد (۵۹).

اصل ۶۷- دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات عمومی و اعطاء امتیاز در انحصار در امور تجاری، صنعتی، کشاورزی و معادن از طرف دولت بدون تصویب مجلس شورای ملی و رعایت سایر اصول قانون اساسی ممنوع است (۶۰).

اصل ۶۸- عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌های بین‌المللی و قراردادهای دیگر از این قبیل باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد (۶۱).

اصل ۶۹- استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت در حد احتیاج و ضرورت باید به

تصویب مجلس شورای ملی برسد (۶۲).

اصل ۷۰- گرفتن و دادن وام و کمک‌های بدون عوض از طرف دولت اعم از داخله و خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسند (۶۳).

اصل ۷۱- لوایح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود. طرح‌های قانونی به پیشنهاد حداقل ۱۵ نفر از نمایندگان در مجلس شورای ملی قابل طرح است (۶۴).

اصل ۷۲- طرح‌های قانونی و پیشنهادهای و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه‌های عمومی می‌انجامد در صورتی که قابل طرح در مجلس خواهد بود که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد (۶۵).

اصل ۷۳- مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول مسلم اسلام و قانون اساسی مغایرت داشته باشد تشخیص این مغایرت از نظر اسلام با علماء طراز اول است که در مجلس می‌باشند و از نظر قانون اساسی با شورای نگهبان و این اصل به هیچ نحو قابل تغییر و تبدیل نیست (۶۶).

اصل ۷۴- برقراری حکومت نظامی مطلقاً ممنوع است ولی در شرایط اضطراری از قبیل جنگ یا اجانب یا شورش علیه حکومت قانونی کشور، دولت حق دارد با تصویب مجلس شورای ملی اعلام حالت فوق العاده نماید و محدودیت‌هایی را موقتاً ایجاد نماید (۶۸).

اصل ۷۵- در هر مورد که نماینده‌ای از وزیر مسئول درباره موضوعی از وظایف او سؤال کند آن وزیر موظف به جواب است و جواب نباید بیش از ده روز به تأخیر بیفتد چنان چه وزیر مسئول عذر موجهی دارد نخست وزیر یا یکی از وزراء به تعیین او ملزم به ادای توضیحات است. در صورت تخلف وزیر مسئول یا نخست وزیر دولت احتیاج به رأی اعتماد جدید دارد (۶۹).

اصل ۷۶- هر یک از نمایندگان حق دارد دولت را استیضاح کند دولت یا وزیر مسئول باید ظرف ده روز به استیضاح پاسخ دهد. مجلس پس از استماع پاسخ به دولت رأی اعتماد یا عدم اعتماد می‌دهد و در صورت اخیر دولت معزول است و نخست وزیر یا وزیر مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولتی که بلافاصله تشکیل می‌گردد شرکت کند و چنان چه دولت در مهلت مقرر برای پاسخ در مجلس حاضر نشد پس از انقضای مدت، قهراً معزل است و شخص مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولت بعدی شرکت کند (۷۰).

اصل ۷۷- نمایندگان مجلس را نمی‌توان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده یا با رأیی که در مقام انجام وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد ولی اگر نماینده‌ای مرتکب جنحه یا جنایتی مشهود شود بلافاصله مورد تعقیب قرار می‌گیرد. جریان تعقیب باید به آگاهی مجلس برسد و در صورتی که نماینده متهم به ارتکاب جرم غیر مشهود باشد به شرط سلب مصونیت از طرف مجلس تحت تعقیب قرار می‌گیرد و چنان چه توقیف نماینده مخل به مصالح حوزه انتخابیه او باشد مردم جانشین او را انتخاب می‌کنند تشخیص مصالح حوزه انتخابیه با شورای شهرستان آن حوزه است (۷۱).

اصل ۷۸- هیئت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف دولت می‌تواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد

کند (۷۲).

اصل ۷۹- هر کس شکایتی از چگونگی اداره کشور یا شیوه قانون‌گذاری یا سیاست قضائی داشته باشد می‌تواند به مجلس شورای ملی اعلام کند. هرگاه شکایت درباره مجلس باشد باید به او پاسخ کافی داده شود و اگر راجع به دولت و مأمورین دولت یا شیوه قضایی باشد به وزارت مسئول فرستاده می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد و پاسخ صحیح داده شود (۷۳).

مبحث سوم: شوراهای منطقه‌ای

اصل ۸۰- برای تأمین رفاه عمومی و پیشبرد اصلاحات بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی با توجه به مقتضیات محلی و جلب همکاری مردم در این مقاصد، اداره امور هر روستا و بخش و شهر و شهرستان و استان با نظرات شورائی به نام شورای ده یا بخش یا شهرستان یا استان که اعضاء آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند، صورت می‌گیرد. حدود اختیارات و عمل و نحوه انتخاب و نظارت شوراهای مذکور و سلسله مراتب آنها را که باید با رعایت اصول وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور و تابعیت حکومت مرکزی باشد، قانون تعیین می‌کند (۷۴).

فصل پنجم: قوه مجریه

مبحث اول: شورای جمهوری

اصل ۸۱- شورای جمهوری پس از مقام رهبری دینی به نحو مذکور در اصل هفتم بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجراء قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه است و ریاست قوه مجریه را نیز به عهده دارد (۷۵).

اصل ۸۲- شورای جمهوری بدین نحو تشکیل می‌گردد که داوطلبان پس از کسب موافقت کتبی از مقام رهبری دینی مذکور در اصل هفتم با کاندیداتوری خود، آمادگی خویش را اعلام می‌کنند و از راه مراجعه مستقیم به آراء عمومی پنج نفر از آنها را که حائز اهمیت می‌باشند برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند هر رأی دهنده‌ای حق دارد به پنج نفر از افراد دلخواهش از میان کاندیداها رأی دهد. انتخابات مذکور با تصدی و نظارت شورای نگهبان قانون اساسی و کمک مأمورین دولت انجام می‌شود فقط در نخستین دوره انجمن عالی نظارت که طبق آئین نامه تشکیل می‌شود نظارت بر انتخاب شورای جمهوری را بر عهده دارد (۷۷).

اصل ۸۳- اعضاء شورای جمهوری باید ۱- عاقل باشند ۲- مرد باشند ۳- مسلمان باشند ۴- آگاه به مسائل اسلامی باشند. ۵- دارای حسن سابقه دینی و اخلاقی و سیاسی باشند. ۶- عملاً مقید به آداب و دستورات اسلامی باشند ۷- اکثریت آنان اثنی‌عشری باشند فقط به نسبت تقریبی کل جمعیت اهل سنت در ایران در قبال شیعه مذهب می‌توان از اهل سنت واجد شرایط فوق برای عضویت در شورای جمهوری انتخاب کرد (۷۶).

اصل ۸۴- انتخاب شورای جمهوری جدید باید حداقل دو ماه پیش از پایان دوره شورای جمهوری سابق

انجام شود و در فاصله انتخاب شورای جدید و شورای سابق، شورای پیشین وظایف شورای جمهوری را انجام می‌دهد (۸۰).

اصل ۸۵- اگر یک نفر یا دو نفر از اعضاء شوری در مدت چهار سال استعفا دهد یا فوت کند یا دیوانه شود یا در اثر حوادث دیگر نتواند انجام وظیفه کند بقیه اعضاء شوری فرد یا افرادی را با تصویب اکثریت شورای نگهبان قانون اساسی و کسب موافقت مقام رهبری دینی انتخاب می‌کنند و چنان چه سه نفر یا بیشتر استعفاء دهند یا فوت کنند یا حوادث دیگری برای آنها رخ دهد انتخابات تجدید می‌شود و تا زمان انتخاب شورای جدید شورایی مرکب از افراد باقیمانده، نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوان عالی کشور به نام شورای موقت جمهوری وظایف شورای جمهوری را انجام می‌دهد و در این مدت نمی‌توان دولت را استیضاح کرد یا تجدید نظر در قانون اساسی را عنوان کرد (۹۷، ۹۸، ۹۹).

اصل ۸۶- شورای جمهوری می‌تواند برای اداره جلسات خود و انجام ملاقات‌های سیاسی و تشریفاتی یک نفر را از میان خود به عنوان رئیس انتخاب کند ولی وظایف سیاسی شوری با رأی و امضاء اکثریت آنان انجام می‌شود و بدون امضاء اکثریت اعتبار ندارد.

اصل ۸۷- اعضاء شورای جمهوری در مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با حضور رئیس دیوان عالی کشور و امضای شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می‌شود سوگند نامه زیر را قرائت و امضاء می‌کنند. «من به عنوان عضو شورای جمهوری در پیشگاه ملت ایران به خداوند قادر متعال و قرآن کریم سوگند یاد می‌کنم که پاسدار و نگهبان قانون اساسی ایران و دین رسمی کشور باشم و همه وجود و استعداد خویش را وقف به مردم و اعتلاء کشور و ترویج اخلاق و پشتیبانی از حق و عدالت سازم. از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که در شرع و قانون اساسی برای ملت شناخته شده است حمایت کنم و در حراست از مرزها و استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند عزوجل و پیروی از پیامبر و ائمه اطهار: قدرتی را که ملت و مقام رهبری دینی به عنوان امانت به من سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاه‌دار باشم و آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارم و از هر گونه خودکامگی و استبداد بپرهیزم (۸۲).

اصل ۸۸- توشیح قوانین با شورای جمهوری است ولی خودداری از شوری از توشیح قانون در مهلت مقرر جز در موارد مصرح در قانون اساسی نمی‌تواند اجرای قوانین را پس از انقضای مهلت توشیح متوقف سازد یا به تأخیر اندازد. مهلت توشیح قانون ده روز از تاریخ ابلاغ قانون به دفتر شورای جمهوری است (۸۳).

اصل ۸۹- شورای جمهوری حق دارد در مهلت توشیح، مصوبات مجلس شورای ملی را که برخلاف قانون اساسی یا اصول مسلم اسلام می‌بیند با ذکر دلایل خود برای اصلاح و بررسی مجدد به مجلس بازگرداند در این صورت قانونی که پس از شور دوباره به تصویب مجلس شورای ملی و علمای طراز اول و اکثریت شورای نگهبان می‌رسد باید ظرف مهلت ده روز به توشیح برسد و هرگاه شورای جمهوری باز آن را متعارض با قانون اساسی یا اصول مسلم اسلام بداند مراتب را به شورای نگهبان یا علمای طراز اول اعلام می‌کند (۸۴).

اصل ۹۰- در امور مالی نیز هرگاه شورای جمهوری اجراء قانون را به مصلحت نبیند می‌تواند تجدید نظر در آن را با ذکر دلائل از مجلس بخواهد ولی پس از تصویب مجدد باید آن را توشیح کند. درخواست تجدید نظر نیز باید تا پایان مهلت توشیح انجام شود (۸۵).

اصل ۹۱- در مواردی که تصویب عهدنامه یا لایحه‌ای مطابق اصل (۵۰) به همه‌پرسی گذارده می‌شود مهلت توشیح قانون از تاریخی آغاز می‌شود که نتیجه همه‌پرسی به وسیله شورای نگهبان اعلام گردد (۸۶).

اصل ۹۲- شورای جمهوری با اکثریت آراء نخست وزیر را انتخاب می‌کند (۸۷).

اصل ۹۳- شورای جمهوری در حدود اختیارات خود در برابر ملت و مقام رهبری دینی مسئولیت دارد (۸۸).

اصل ۹۴- اعلام عفو عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی و کسب موافقت مقام رهبری دینی با شورای جمهوری است همچنین شورای جمهوری حق دارد در حدود قوانین مجازات محکومیت را تخفیف دهد (۹۰).

اصل ۹۵- اعطاء نشان‌ها و عناوین افتخاری با شورای جمهوری است (۹۱).

اصل ۹۶- شورای استوارنامه سفیران اعزامی به کشورهای بیگانه را امضاء می‌کند و استوار نامه سفیران کشورهای بیگانه را می‌پذیرد (۹۲).

اصل ۹۷- فرماندهی کل نیروهای نظامی با شورای جمهوری است ولی اعمال فرماندهی باید از طریق دولت و با تصویب آن انجام شود. رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد هیئت وزیران و تصویب شورای جمهوری تعیین می‌شود (۹۳).

اصل ۹۸- اعلان جنگ و متارکه آن و پیمان صلح پس از تصویب شورای ملی و مقام رهبری دینی، با شورای جمهوری است مگر در موارد فوری و اضطراری که شورای جمهوری و علماء طراز اول تصمیم می‌گیرند (۹۵).

اصل ۹۹- امضاء عهدنامه‌های دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین امضاء پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی با شورای جمهوری یا نماینده قانونی آن می‌باشد که پس از تصویب مجلس شورای ملی انجام می‌شود (۹۴).

اصل ۱۰۰- شورای جمهوری می‌تواند در صورت لزوم از طریق پیامی که توسط نخست وزیر در مجلس قرائت می‌شود نظرهای خود را به اطلاع نمایندگان مجلس شورای ملی برساند. این پیام مورد بحث قرار نمی‌گیرد (۹۶).

اصل ۱۰۱- هرگاه شورای جمهوری لازم بداند جلسه هیئت وزیران در حضور آنها تشکیل می‌شود (۱۰۰).

اصل ۱۰۲- تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولت پس از تصویب هیئت وزیران به اطلاع شورای جمهوری می‌رسد و در صورتی که مصوبه‌ها را بر خلاف قوانین بیابد، می‌تواند برای تجدیدنظر به هیئت وزیران بفرستد و اگر ثاباً برخلاف قوانین بیابد نظر اکثریت شورای نگهبان متبع است (۱۰۱).

اصل ۱۰۳- اگر یکی از اعضاء شورای جمهوری مرتکب جنحه یا جنایتی علنی و مشهود گردد فوراً از طرف مقامات قضائی تحت تعقیب قرار می‌گیرد و اگر متهم به ارتکاب جنحه یا جنایت یا توطئه غیر مشهود شود مجلس شورای ملی باید به اتهام او رسیدگی کند چنانچه اکثریت نمایندگان مجلس شورای رأی به تعقیب او دادند از طرف مقامات قضائی تحت تعقیب قرار می‌گیرد. مسئول تعقیب و ارجاع او به دادگاه صالح، دادستان کل کشور است و اگر جرم ثابت شد بر طبق قوانین عمومی مجازات می‌شود و قهراً از شورای جمهوری خارج می‌گردد (۱۰۲).

اصل ۱۰۴- اگر اکثریت مردم از شورای جمهوری ناراضی است و آن را متهم به نقض قوانین یا جنایت و توطئه علیه کشور کند مقام رهبری مذهبی برای تعیین تکلیف دولت را مأمور برگزاری رفراندوم می‌کند. تشخیص عدم رضایت ملت با مقام رهبری مذهبی است.

مبحث دوم: هیئت وزیران

اصل ۱۰۵- وزراء به پیشنهاد نخست وزیر و تصویب شورای جمهوری معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. اداره امور کشور به عهده هیئت وزیران و مسئولیت اجرائی کلیه سازمان‌های کشوری و لشکری با این هیئت است. تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک از آنان را قانون معین می‌کند (۱۰۳).

اصل ۱۰۶- ریاست هیئت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‌های دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران خط‌مشی سیاسی دولت را تعیین و اجراء قوانین را تأمین می‌کند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات وزیران است (۱۰۴).

اصل ۱۰۷- نخست وزیر تا زمانی که مورد اعتماد مجلس است در سمت خود باقی می‌ماند. استعفاء دولت به شورای جمهوری تقدیم می‌شود و تا تعیین دولت جدید به وظایف خود ادامه می‌دهد (۱۰۵).

اصل ۱۰۸- هیچکس نمی‌تواند به مقام نخست وزیر یا وزارت برسد مگر این که: ۱- عاقل باشد ۲- مسلمان باشد ۳- دارای حسن سابقه اخلاقی، دینی و سیاسی باشد. ۴- عملاً مقید به آداب و دستورات اسلامی باشد. ۵- باسواد باشد ۶- چون اکثریت قاطع ملت ایران اثناعشری مذهب‌اند، نخست‌وزیر و اکثریت قاطع وزراء باید اثناعشری مذهب باشند فقط به نسبت کل جمعیت برادران اهل سنت نسبت به شیعه مذهب می‌توان از میان برادران اهل سنت فردی را که واجد شرایط فوق باشد به وزارت انتخاب کرد (۱۰۶).

اصل ۱۰۹- هیئت وزیران در برابر مجلس شورای ملی مسئول است و تا زمانی که کار خود ادامه می‌دهد که در اجرای وظایف خود مورد اعتماد مجلس باشد (۱۰۷).

اصل ۱۱۰- هر یک از وزیران مسؤول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است ولی در اموری که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد مسؤول اعمال دیگران نیز هست (۱۰۹).

اصل ۱۱۱- نخست وزیر می‌تواند با تصویب شورای جمهوری وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او برگزیند ولی هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از اعضای هیئت وزیران تغییر کند دولت

باید مجدداً تقاضای رأی اعتماد کند (۱۰۸).

اصل ۱۱۲- علاوه بر مواردی که هیئت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آیین‌نامه‌های اجرائی قوانین می‌شود هیئت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری به وضع تصویب‌نامه و آیین‌نامه و نظام‌نامه بپردازد ولی مفاد این مقررات هیچگاه نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد. هر یک از وزیران نیز در حدود وظایف خود و مصوبات هیئت وزیران حق وضع آیین‌نامه و صدور بخشنامه را دارد (۱۱۰).

اصل ۱۱۳- صلح دعاوی راجع به اموال دولتی و ارجاع آن به داوری موکول به تصویب هیئت وزیران است (۱۱۱).

اصل ۱۱۴- اگر نخست‌وزیر یا وزیری مرتکب جرم علنی و مشهود گردد فوراً از طرف مقامات قضائی تحت تعقیب قرار می‌گیرد ولی اگر متهم به خیانت و یا توطئه علیه امنیت کشور گردند اتهام آنها در مجلس مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و چنانچه اکثریت نمایندگان مجلس رأی به تعقیب متهم داد از طرف مقامات قضائی تحت تعقیب قرار می‌گیرد و بر طبق قوانین عمومی مجازات می‌شود. مسؤول تعقیب و ارجاع او به دادگاه صالح، دادستان کل کشور است (۱۱۲).

مبحث سوم: امور مالی

اصل ۱۱۵- علاوه بر معادن، جنگل‌ها، اراضی، و سایر اموال عمومی که در اختیار دولت است هیچ نوعی مالیاتی وضع نمی‌شود مگر به موجب قانونی که از طرف مجلس شورای ملی تصویب گردد و به تصویب علماء طراز اول نیز برسد. موارد معافیت، بخشودگی و تخفیف مالیاتی نیز بدین نحو مشخص می‌گردد (۱۱۴).

اصل ۱۱۶- نظام مالیاتی باید عادلانه و مردمی باشد و چنان برقرار شود که هر کس از مواهب طبیعی بهره بیشتری برد؛ بار هزینه‌های عمومی را بیشتر به دوش کشد (۱۱۵).

اصل ۱۱۷- بودجه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود اقلاً سه ماه قبل از سال جدید از طرف دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی و هیئت علماء طراز اول موجود در مجلس تسلیم خواهد شد هر گونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود (۱۱۶).

اصل ۱۱۸- کلیه دریافت‌های مربوط به دولت اعم از درآمد اموال عمومی و مالیات‌های مستقیم در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و تمام پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد (۱۱۷).

اصل ۱۱۹- دیوان محاسبات کشور و سازمان و اداره امور آن به موجب قانون تشکیل و تعیین خواهد شد (۱۱۸).

اصل ۱۲۰- مجلس شورای ملی عده کافی مستشار دیوان محاسبات به ترتیبی که قانون معین می‌کند انتخاب خواهد کرد و از طرف مقام رهبری دینی مذکور در اصل ۷ نیز افرادی مطابق آن عده تعیین

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

می‌شوند. دیوان محاسبات موظف است کل دریافت و پرداخت خود را به نظر آنان برساند و بدون نظر آنان حق دریافت و پرداخت ندارد (۱۱۹).

اصل ۱۲۱- دیوان محاسبات کلیه حساب‌ها، وزارتخانه‌ها، مؤسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی را که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی و حساب‌رسی می‌نماید و مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد حساب‌ها، اسناد و مدارک مربوطه را برابر قانون جمع‌آوری و لایحه تفریح و بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید (۱۲۰).

مبحث چهارم: ارتش و پاسداران انقلاب

اصل ۱۲۲- ارتش جمهوری اسلامی ایران بر اساس ایمان به خدا و تسلیم در برابر او پاسداری از دین اسلام و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به عهده دارد (۱۲۱).

اصل ۱۲۳- هیچ قشون خارجی به خدمت نظام ایران در نمی‌آید، عبور یا اقامت نیروی نظامی خارجی از کشور تنها با رعایت مصالح کشور آن هم با تشخیص و تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است (۱۲۲).

اصل ۱۲۴- استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی و هر چند به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز در ایران ممنوع است مگر به عنوان موقت در صورت ضرورت و با تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس شورای ملی و مقام رهبری دینی (۱۲۴).

اصل ۱۲۵- هزینه‌های نظامی سالانه از طرف مجلس شورای ملی تصویب می‌شود که در آن هزینه خرید اسلحه باید به صراحت معین و ضرورت تهیه انواع آن توجیه شود (۱۲۳).

اصل ۱۲۶- ترفیع درجه نظامیان و سلب آن به موجب قانون است (۱۲۵).

اصل ۱۲۷- افسران ارتش و شهربانی و ژاندارمری از سرگرد به بالا باید ۱- مرد باشند ۲- عاقل باشند ۳- مسلمان باشند ۴- دارای حسن سابقه دینی و اخلاقی و سیاسی باشند ۵- عملاً به آداب و دستورات اسلامی باشند. و از سروان به پایین باید ۱- مرد باشند ۲- متدین به یکی از ادیان رسمی کشور باشند ۳- دارای حسن سابقه باشند ۴- مقید به آداب دینی و اجتماعی باشند.

اصل ۱۲۸- به منظور پاسداری از انقلاب اسلامی ایران که به قیمت خون متجاوز از سی هزار شهید، هزاران مجروح و میلیاردها تومان خسارت به دست آمد و برای در هم کوبیدن عناصر ضد انقلاب در هر نقطه از کشور، دولت وظیفه دارد در حفظ و توسعه سپاه پاسداران انقلاب در سطح کشور جدیت و کوشش خود را به کار برد و هزینه آن را تأمین نماید.

اصل ۱۲۹- سپاه پاسداران انقلاب از افراد معتقد به اسلام و فداکار در راه اعتلاء اسلام و استقلال کشور تشکیل می‌شود. شرایط پاسداران و نحوه کار و فعالیت آنان را قانون تعیین خواهد کرد.

فصل ششم: قوه قضائیه

مبحث اول: کلیات

اصل ۱۳۰- حکم انتصاب وزیر دادگستری و دادستان کل کشور و رئیس دیوان عالی کشور مستقیماً از طرف مقام رهبری دینی صادر می‌شود و به شورای جمهوری و دولت معرفی می‌شوند حکم عزل آنها نیز از طرف مقام رهبری دینی صادر می‌گردد.

اصل ۱۳۱- هر سه نفر باید ۱- عاقل باشند ۲- مرد باشند ۳- مسلمان باشند ۴- مجتهد باشند ۵- عادل و با تقوی باشند ۶- به حقوق اسلام کاملاً آگاه و به حقوق بین‌المللی آشنا باشند ۷- اثنا عشری باشند.

اصل ۱۳۲- به دستور وزیر دادگستری شورایی به نام شورای عالی قضائی مرکب از خود او و دادستان کل کشور و رئیس دیوان عالی کشور و هر سه نفر از قضات متدین و با سابقه تشکیل می‌گردد، ریاست شوری با وزیر دادگستری است.

اصل ۱۳۳- شورای عالی قضائی اداره امور مربوط به قوه قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها را به عهده دارد (۱۳۹).

اصل ۱۳۴- قوه قضائیه مستقل و شورای جمهوری ضامن استقلال آن است. شورای عالی قضائی لوازم و مقتضیات این استقلال را فراهم می‌آورد و در حفظ آن با شورای جمهوری همکاری می‌کند (۱۲۷).

اصل ۱۳۵- دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای درست قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی تشکیل می‌شود (۱۲۹).

اصل ۱۳۶- قضات به طور کلی باید ۱- عاقل باشند ۲- مرد باشند ۳- مسلمان باشند ۴- عادل و با تقوی باشند ۵- یا مجتهد و یا کاملاً آگاه به حقوق اسلامی باشند. ۶- قضات شیعه باید شیعه مذهب باشند. مفاد این اصل شامل شوراهای داوری و خانه‌های انصاف نیست.

اصل ۱۳۷- محاکمات علنی انجام می‌شود مگر این که به تشخیص دادگاه علنی بودن مخالف نظم یا منافی عفت عمومی باشد (۱۳۳).

اصل ۱۳۸- دادگاه باید حکم هر دعوا را با توجه به قوانین و سایر منابع حقوق صریحاً اعلام کند و نمی‌تواند به طور عموم رأی دهد و قاعده به وجود آورد (۱۳۱).

اصل ۱۳۹- احکام دادگاه‌ها باید مستدل و حاوی مواد قانونی و اصولی باشد که بر طبق آنها حکم صادر شده است. تخلف از این اصل موجب نقض حکم در دیوان کشور می‌شود (۱۳۲).

اصل ۱۴۰- قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجراء تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین یا خارج از حدود وظایف قوه مجریه است خودداری کند و هر ذی نفعی حق دارد ابطال اینگونه مقررات را از شورای عالی قضائی بخواهد (۱۳۷).

اصل ۱۴۱- قاضی موظف است حکم هر دعوی را در قوانین بیابد و نمی‌تواند و به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال و یا تعارض قوانین از صدور حکم امتناع ورزد (۱۳۵).

اصل ۱۴۲- تشکیل محاکم اختصاصی جز در موارد مصرح در این قانون ممنوع است ولی ممکن است

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

برخی از شعب محاکم عمومی به نوع خاص از دعاوی رسیدگی کند. تشخیص این امر به عهده وزیر دادگستری است (۱۳۸).

مبحث دوم: انواع دادگاه‌ها

۱- اصل ۱۴۳- وزارت دادگستری مکلف است به منظور تسهیل کار مردم در هر شهرستان یک شورای داوری و در هر دهی که جمعیت آن بیش از پانصد نفر است یک خانه انصاف به منظور اصلاح و فیصله دادن به اختلافات جزئی حقوقی و مالی به وسیله افراد صالحی که از طریق انتخابات آزاد انتخاب می‌شوند تشکیل دهد. این انتخابات زیر نظر فرماندار محل و نماینده وزارت دادگستری انجام می‌شود و نحوه کار شوراهای داوری و خانه‌های انصاف و حدود اختیارات آنها را قانون معین خواهد کرد.

۲- اصل ۱۴۴- وزارت دادگستری مکلف است به منظور اصلاح و فیصله دعاوی با استفاده از کارمندان قضائی موجود، اقدام به تأسیس محاکم صلح در سراسر کشور بنماید. این محاکم کلاً هم سطح و در عرض یکدیگر خواهند بود. محاکم صلح، صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی و مالی را دارند و بر طبق موازین قانون مدنی و سایر منابع حقوقی به دعاوی رسیدگی و آنچه را که حق تشخیص دادند اعلام می‌کنند. هر یک از متداعیین، چنان چه به رأی صادره معترض باشند حق تقاضای رسیدگی فرجامی را دارد رسیدگی فرجامی در محاکم شرع انجام می‌شود.

۳- اصل ۱۴۵- به منظور حل نهائی و صدور حکم قطعی در مرکز کشور و در هر جا که شرایط موجود باشد محاکم شرعی نهائی به تصدی قضائی که هم مجتهد وهم عادل و هم آگاه به حقوق بین‌الملل باشند تشکیل می‌شوند احکام صادره از طرف این محاکم شرع قطعی و غیر قابل رد است قضاوت محاکم شرع از طرف شورای عالی قضائی منصوب می‌شوند.

اصل ۱۴۶- رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی در محاکم شرع صورت می‌گیرد (۱۳۴).

۴- اصل ۱۴۷- برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌شود ولی به جرائم عمومی نظامیان و به کلیه جرائم افسران و درجه‌داران و افراد و کارمندان شهربانی و ژاندارمری در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود (۱۳۸).

۵- اصل ۱۴۸- به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آئین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها دیوانی به نام دیوان عدالت اداری تأسیس می‌گردد. حدود و اختیارات و نحوه عمل این دیوان را با رعایت استقلال قوه قضائیه قانون تعیین می‌کند این دیوان زیر نظر شورای عالی قضائی تأسیس و انجام وظیفه می‌کند (۱۴۱).

۶- اصل ۱۴۹- به منظور رسیدگی و اجرای حدود و تعزیرات شرعی دادگاه شرعی ویژه‌ای در صورت لزوم تشکیل می‌شود. قضات این محاکم نیز از طرف شورای عالی قضائی منصوب می‌گردند. وظیفه این دادگاه را محاکم شرعی مذکور در اصل ۱۴۵ نیز می‌تواند انجام دهد.

فصل هفتم: شورای نگهبان قانون اساسی و علماء طراز اول

اصل ۱۵۰- به منظور پاسداری از قوانین اسلام و قانون اساسی از نظر انطباق مصوبات مجلس شورای ملی با آنها شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱- شش نفر از مجتهدین عادل آشنا به مسائل و حوادث روز به عنوان علماء طراز اول به تعیین و انتخاب مقام رهبری دینی مذکور در اصل هفتم ۲- شش نفر از صاحب‌نظران در مسائل حقوقی که سه نفر آنها از اساتید دانشکده‌های حقوق کشور باشند و سه نفر دیگر از قضات دیوان عالی کشور که به وسیله مجلس شورای ملی از دو گروه مزبور انتخاب می‌شوند (۱۴۲).

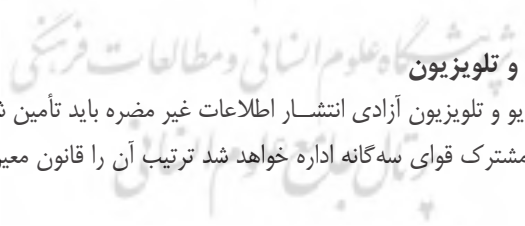
اصل ۱۵۱- این دوازده نفر برای مدت ده سال انتخاب می‌شوند و ریاست شوری به انتخاب خود اعضاء است و هر سال یک بار تجدید می‌شود (۱۴۳).

اصل ۱۵۲- شورای نگهبان موظف است قبل از توشیح شورای جمهوری مصوبات مجلس شورای ملی را از نظر عدم مخالفت با قانون اساسی بررسی کند مادامی که سه چهارم اعضاء شورای نگهبان قوانین مصوبه را تصویب نکنند ارزش قانونی ندارد (۱۴۵).

اصل ۱۵۳- شش نفر علماء طراز اول وظیفه دارند قبل از شورای جمهوری مصوبات مجلس شورای ملی را از نظر عدم مخالفت با قوانین اسلامی بررسی کنند مادامی که دو سوم آنان قوانین مصوب را تصویب نکنند ارزش قانونی ندارد.

اصل ۱۵۴- علماء طراز اول نمایندگان رسمی مقام رهبری دینی در مجلس شورای ملی و شورای نگهبان می‌باشند آنان نظریات خودشان را به وسیله علماء طراز اول به مجلس شورای نگهبان ابلاغ می‌کنند.

اصل ۱۵۵- شورای نگهبان نظارت بر انتخابات شورای جمهوری و مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) را نیز به عهده دارد (۱۴۷).



فصل هشتم: رادیو و تلویزیون

اصل ۱۵۶- در رادیو و تلویزیون آزادی انتشار اطلاعات غیر مضره باید تأمین شود. این رسانه‌های گروهی تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد ترتیب آن را قانون معین می‌کند (۱۵۱).

فصل نهم: ملحقات

اصل ۱۵۷- هر گاه اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی یا شورای جمهوری به پیشنهاد هیئت وزیران لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل از اصول قانون اساسی را عنوان کنند طرح یا لایحه تجدید نظر از طرف مجلس یا هیئت وزیران تهیه و مورد بررسی مجلس شورای ملی واقع می‌شود این متن پس از تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس باید توسط رفراندوم مورد تأیید ملت قرار گیرد. اصول مربوط به اسلامی بودن نظام حکومتی و دین و مذهب رسمی کشور مشمول این مطلب نیستند

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

(۱۴۸).

اصل ۱۵۸- هرگاه شورای جمهوری، مجلس شورای ملی را منحرف از وظیفه خود که صیانت کشور است تشخیص دهد و انحلال آن و تجدید انتخابات را لازم بداند موضوع را با شورای نگهبان و مقام رهبری دینی در میان می‌گذارد و اگر شورای نگهبان و مقام رهبری دینی نظر شورای جمهوری را تأیید کردند شورای جمهوری فرمان انحلال مجلس و تجدید انتخابات را صادر می‌نمایند.

اصل ۱۵۹- هیچکس نمی‌تواند بیش از یکی از مقام‌های زیر را دارا باشد قبول مقام دیگر به منزله استعفا از مقام نخست است، عضو شورای جمهوری، نخست‌وزیری و نیابت آن، وزارت و قائم مقامی و معاونت آن، استانداری و فرمانداری، نمایندگی مجلس شورای ملی، عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی، عضویت در شورای عالی قضائی. تنها نخست وزیر در مورد تصدی وزارتخانه‌های دیگر از این قاعده مستثنی است (۱۴۹).

اصل ۱۶۰- مقامات یاد شده در اصل پیش با تصدی مقام قضاء و دادستانی (جز در مورد قضاات در شورای نگهبان و شورای عالی قضائی) و هر گونه وظیفه اداری دولتی و هر نوع شغل در مؤسساتی که تمام یا بخشی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نیز با ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیئت‌های مدیره انواع مختلف شرکت‌های خصوصی و یا وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی منافات دارد، سمت‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی از این قاعده مستثنی است (۱۵۰). در این طرح اصول طرح پیشنهادی منتشره در روزنامه‌ها رعایت شده به اضافه اصول و اصلاحات لازمه.

قانون اساسی جمهوری اسلامی

تهیه و تنظیم از: شورای حقوقی جنبش مسلمانان مبارز

به نام خدا

طرح قانون اساسی که مطالعه می‌فرمایید، از جانب شورای حقوقی جنبش مسلمانان مبارز تهیه و تنظیم شده است. نظرات جنبش مسلمانان مبارز علاوه بر این طرح در جلسات متعدد بحث پیرامون قانون اساسی و همچنین در نشریات و اعلامیه‌ها آورده شده است، انتشار این مجموعه در جهت اطلاع هر چه بیشتر خوانندگان از نظرات جنبش مسلمانان مبارز، پیرامون قانون اساسی می‌باشد.

۱. دوم شهریور ۱۳۵۸. اصول علامتگذاری شده (*) در این طرح پیشنهادی جدید و اصول دیگر نیز کم و بیش متن اصلاح شده پیش نویس قانون اساسی است، چند اصل نیز از پیش نویس حذف شده است.

شورای تبلیغات و انتشارات جنبش مسلمانان مبارز

۵۸/۶/۲

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که اینک به تصویب ملت ایران می‌رسد در ارکان و بنیادها و حقوق و تکالیفی که پدید می‌آورد ترجمان مبارزه‌ای است که از آغاز تا روزگار پیامبر گرامی محمد ۹ و از آن زمان تا امروز برای تحقق توحید به نحو پیگیر ادامه یافته است. این قانون بیان آرمان‌هایی است که در جریان انقلاب اصیل ملت ایران در شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی تبلور یافته‌اند. این قانون بر جای نظامی که در یک دوران بسیار طولانی از تاریخ ایران زورمداری را در صورت رژیم شاهنشاهی اصل می‌شمرد و انسان را تا حد ایزاری بی‌اختیار برای تحقق استبداد مطلقه و نتیجتاً تأمین نیازهای مادی اربابان و خودکامگان رژیم ناچیز و زبون می‌کرد پایه نظامی را استوار می‌گرداند که به افراد و احاد ملت امکان می‌دهد از طریق دستیابی به استقلال کامل در اسلام آزادی‌بخش بر دامنه آزادی‌های خود بیفزاید و مقام والای خلیفه الهی خود را در پهنه هستی باز یابد و همراه با دیگران از راه مبارزه با سودجویان مفسد و سلطه‌گر و سعی در استقرار آئین برادری و برابری اسلامی در جامعه‌ای آزاد و توحیدی که در آن نه ستم پذیر باشد و نه ستمگر به صورت امتی واحد آهنگ رشد خود را به سوی کمال و شرافت انسانی سریع‌تر کند و سرانجام با رها کردن خود و سایر مستضعفین جهان از بردگی انواع طاغوت، آزادی و کرامت و سعادت را که شایسته نوع انسان است محقق گرداند.

بنابر این نظام جمهوری اسلامی نظامی است توحیدی بر پایه فرهنگ اصیل و پویا و انقلابی اسلام و تکیه بر ارزش و کرامت انسانی، مسئولیت انسان درباره خویش و نقش بنیادی تقوی در رشد او، نفی هر گونه تبعیض و سلطه جویی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و ضرورت استفاده از دستاوردهای سودمند علوم و اختراعات و فرهنگ بشری در جهت التزام کامل به همه تعالیم آسمانی اسلام و بدین لحاظ:

در ایجاد ارکان و بنیادهای سیاسی کشور حاکمیت بر ملت اصل و ضابطه فرضی نمی‌شود و از طریق محدود کردن نقش دولت به نظارت هدایت و برنامه‌ریزی و تأسیس شوراها و بنیادهای منطقه‌ای در سطح کشور حق حاکمیت ملت و مشارکت مردم و دخالت آزادانه آن‌ها در اداره امور خودشان به آن‌ها بازگردانده می‌شود. در ایجاد ارکان و بنیادهای اقتصادی سودجویی و تمرکز تکاثر مال و سرمایه اصل شمرده نمی‌شود. بلکه با ارج نهادن به سعی و کار به عنوان عامل اساسی تولید و بهره‌وری و نفی کامل استثمار فرد از فرد و سعی در امکان شرکت عموم مردم کشور در کار رهبری و ارزیابی و ابتکار و اختراع نیاز مادی همگان به طور متعادل و با رعایت شرافت انسانی مرتفع می‌گردد.

در ایجاد ارکان و بنیادهای اجتماعی به اعاده حقوق طبیعی و الهی و آزادی‌های معقول و مشروع همه مردم مخصوصاً زنان که در قیاس جهانی آلت و وسیله تمرکز و تکاثر قدرت بودند و از میان بردن

قشریندی‌های اجتماعی بر پایه زور و ستم توجه کامل می‌شود و توافق در عقیده و وجود علاقه ما بین زنان و مردان به جای امتیازات ظاهری و عادی ضابطه ازدواج می‌گردد و خانواده و تربیت صحیح خانوادگی رکن مهم و اصلی قدرت و طهارت جامعه ایرانی شناخته می‌شود.

در ایجاد ارکان و بنیادهای فرهنگی علاوه بر عنایت به لزوم ویران کردن بنیادهای «فرهنگ شاهنشاهی» و حفظ تداوم بعثت فرهنگی که ترجمان انقلاب رهایی‌بخش نسل امروز است به فراهم آوردن اسباب تکامل انسان تقدم قطعی داده می‌شود تا مردم بتوانند با شناخت هر چه بیشتر مکتب عالیہ اسلام و انجام احکام و عبادات اصیل این مکتب و پیروی نیکو از رسول الله ۹ و امامان دین: به صورت امت واحده یا جامعه‌ای پویا و هم سو که هدفش خوب شدن و تکامل است متشکل بشوند و در هر زمان با استفاده از رهنمودهای نواب امام زمان خویش از راه مبارزه با فقر و ظلم و جهل و دشمنان آزادی و استقلال امت ریشه‌های استعمار و استبداد و استثمار را از عمق وجود خود برکنند.

اینک بر عهده همگان است که پیروی از این اصول انقلابی را وظیفه خود شناسند و بدانند که تغییر زندگی قومی که خواستار رشد و دستیابی به خیر و زیبایی و کمال و آزادی است زمانی انجام پذیر است که آن قوم خود را، صاحب اراده و حق حاکمیت بشمارد و با خواست و یاری خدا در مسیر رشد گام‌های استوار بردارد.

بر عهده مردم است که با انتخاب مدیران و مسئولان کاردان و مؤمن و نظارت دقیق و دائمی بر کار آن‌ها در اجرای این قانون و مشارکت در ساختمان جامعه اسلامی انقلابی مبارزه تاریخی خویش را به پیروزی کامل رسانند و شهید خدا بر مردم جهان شوند و عاقبت سپیده آزادی بر سر تا سر زمین بردمد.

کلیات

اصل ۱:

نوع حکومت ایران (جمهوری اسلامی) است که ملت ایران در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین سال یک هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی با اکثریت قریب به اتفاق خود به آن رأی مثبت داده است.

اصل ۲:

دین رسمی ایران، اسلام است و مذهب رسمی، شیعه جعفری اثناعشری است. پیروان هر یک از سایر مذاهب اسلامی در احوال شخصیه و برگزاری شعایر و تعلیم و تربیت دینی بر طبق مذهب خود عمل می‌کنند.

اصل ۳:

زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان در ایران منحصراً اقلیت‌های رسمی دینی شناخته می‌شوند و در احوال شخصیه و انجام مراسم و تعلیم و تربیت دینی طبق آیین خود عمل می‌کنند.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۴:

حدود کشور ایران و تقسیمات داخلی آن تغییرناپذیر است مگر با $\frac{۳}{۴}$ تصویب مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی.

* اصل ۵:

مرکز کشور ایران تهران است و تغییر آن به حکم قانون ممکن خواهد بود.

اصل ۶:

پرچم رسمی ایران به رنگ‌های سبز و سفید و سرخ است که به ترتیب از بالا به پایین به طور افقی قرار می‌گیرد و علامت جمهوری اسلامی در قسمت سفید آن منقوش است.

اصل ۷:

زبان و خط رسمی کشور، فارسی است و هر یک از اقوام ایرانی می‌تواند از زبان خود به عنوان زبان دوم استفاده نماید.

* اصل ۸:

مبداء تاریخ رسمی کشور جمهوری اسلامی ایران سال هجرت حضرت رسول اکرم ۹ می‌باشد.

* اصل ۹:

ضرب سکه و چاپ اسکناس همیشه به نام جمهوری اسلامی ایران خواهد بود و هیچ گاه نباید منقوش به چهره انسانی باشد.

اصل ۱۰:

در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند هیچ فرد یا گروه و هیچ مقام و مرجعی حق ندارد به نام استفاده از آزادی بر استقلال و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند یا به نام حفظ استقلال کشور آزادی‌های قانونی افراد ملت ایران را از آن‌ها سلب کند یا قوانین و مقرراتی بدین منظور وضع نماید.

اصل ۱۱:

جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و رسیدن به استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد و بنابر این در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت سلطه جویانه در امور داخلی ملت‌های دیگر با صوابدید مجلس شورای ملی از مبارزه حق طلبانه مردم ستم‌دیده و در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.

اصل ۱۲:

خانواده واحد بنیادی جامعه ایرانی محسوب می‌گردد. قوانین باید اسباب تشویق و تسهیل ازدواج و استواری آن را فراهم آورد و زوجین مکلف‌اند ازدواج را بر پایه توافق در عقیده و بر اساس علاقه بین خود بنیان نهاده و حقوق کل خانواده را بر حقوق فردی خود مقدم بدانند روابط زن و مرد باید بر مبنای طهارت و تقوی و ارزش‌های والای انسانی قرار گیرد نه بر تفاخر ظاهری و مادی و هوس‌رانی.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۱۳:

از آنجا که تربیت فرزندان با پدر و مادر و در دوران کودکی بیشتر با مادر است تعلیم و تربیت دختران وظیفه مقدم بنیادهای فرهنگی تلقی می‌شود و قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرند تا بتواند علاوه بر مسئولیت‌هایی که در جامعه اسلامی به عهده دارد با فراغت بال به وظیفه پر ارج مادری نیز بپردازد.

* اصل ۱۴:

امنیت اتباع بیگانه در کشور جمهوری اسلامی ایران و حفاظت جان و مال آنان به موجب قوانین برقرار می‌شود و بستگی به احترام متقابل خواهد داشت.

* اصل ۱۵:

اساس جمهوری اسلامی ایران کلاً و جزئاً تعطیل بردار نیست.

اصل ۱۶:

اصلاح و تغییر اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ممکن نیست مگر با تشکیل و تصویب مجلس مؤسسان لزوم اصلاح و تغییر قانون اساسی باید قبلاً به تصویب مجلس شورای ملی برسد. ترتیب پذیرش پیشنهادهای و نظرهای مربوط به اصلاح و تغییر اصول قانون اساسی و انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان به موجب قانون تعیین خواهد شد. اصل اسلامی بودن نظام حکومتی کشور هیچ‌گاه قابل تغییر یا تجدید نظر نمی‌باشد.

حقوق و تکالیف ملت ایران

اصل ۱۷:

افراد ملت ایران اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق مساوی هستند قانون باید بدون تبعیض درباره همه افراد ملت به طور یکسان اجرا گردد.

اصل ۱۸:

افراد ملت ایران از لحاظ حیثیت و جام و مال و قومیت و اعتقاد محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض کسی نمی‌توان شد مگر به حکم قانون.

اصل ۱۹:

مسکن و محل اشخاص از هر گونه بازرسی و تجسس مصون است و نمی‌توان قهراً یا بدون اجازه وارد آنها شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند.

اصل ۲۰:

مراسلات اعم از پستی و غیر پستی کلاً محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثناء می‌کند.

اصل ۲۱:

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

افشاء یا توقیف مخابرات تلگرافی و تلکس یا خودداری و جلوگیری از مخابره آن‌ها بدون اجازه صاحب آن‌ها و استراق سمع مکالمات تلفنی ممنوع است مگر در مواردی که قانون استثناء می‌کند.
اصل ۲۲:

کلیه انتشارات و رسانه‌های گروهی اعم از رادیو و تلویزیون، مطبوعات و غیره آزاد و ممیزی و سانسور در آن‌ها ممنوع است. ممنوعیت‌های انتشاراتی به موجب قوانین تعیین خواهد شد.
اصل ۲۳:

تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های دینی، سیاسی و صنفی آزاد است مشروط بر این که اصول استقلال، آزادی، حاکمیت و وحدت ملی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکند. ترتیب تشکیل و ثبت احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های مزبور به موجب قانون تعیین خواهد شد.
اصل ۲۴:

هر کس حق دارد آزادانه عضویت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های دینی، سیاسی و صنفی را بپذیرد و نمی‌توان کسی را به عضویت حزب یا جمعیت یا انجمن مخصوصی مجبور نمود.
اصل ۲۵:

تشکیل اجتماعاتی که مخل نظم عمومی نباشد آزاد و دولت مسئول حفظ امنیت اجتماعات می‌باشد ترتیب مربوط به اجتماع و راه پیمایی و تظاهرات در معابر و میدان‌ها و اماکن عمومی به موجب قانون تعیین خواهد شد.
*** اصل ۲۶:**

هر یک از افراد ملت ایران حق آزادی عقیده و بیان دارد به طوری که از داشتن و ابراز عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن آزاد باشد.
*** اصل ۲۷:**

هر یک از افراد ملت ایران به هر درجه از موهبت فکر و بیان و قلم برخوردار باشد حق دارد که همه این مواهب را برای بهبود زندگی خود و سایر افراد ملت به کار برد.
اصل ۲۸:

افراد ملت ایران حق دارند با مساوات کامل به منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع کنند. هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون باید درباره او حکم کند منصرف کرد و به دادگاه دیگری فرستاد.
اصل ۲۹:

حکم به مجازات و اجرای آن باید به موجب قانون باشد و هیچ فعل یا ترک فعلی جرم محسوب نمی‌شود مگر به استناد قانونی که پیش از وقوع آن وضع شده باشد.
اصل ۳۰:

متهمین به ارتکاب جرایم تا زمانی که در دادگاه صالح و علنی و بی طرف با در اختیار داشتن وسیله و آزادی در دفاع از حق خود جرم‌شان ثابت نشده و محکوم علیه واقع نشده باشند مبری و بی گناه شناخته

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

خواهند شد.

اصل ۳۱:

هیچ کس از افراد ملت ایران را نمی‌توان دستگیر کرد مگر با حکم یا قرار مقامات صلاحیت‌دار و ترتیبی که قانون معین کند و در صورت بازداشت موضوع اتهام باید با ذکر دلایل حداکثر در مدت ۲۴ ساعت به متهم ابلاغ شود.

اصل ۳۲:

شکنجه بدنی یا روانی جهت اقرار گرفتن ممنوع است. اجبار اشخاص به اقرار یا قسم یا شهادت مجاز نیست و چنین اقرار یا قسم یا شهادت فاقد ارزش و اعتبار است. مجازات تخلف از این اصل را قانون معین می‌کند.

اصل ۳۳:

هر یک از افراد ملت ایران حق دارد در داخل کشور آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید. هیچ کس از ایرانیان را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل دلخواهش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.

اصل ۳۴:

هیچ حقی را نمی‌توان بر خلاف مبانی و هدف‌هایی که موجب آن شده مورد استفاده قرار داد.

اصل ۳۵:

هیچ صاحب حقی نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

اصل ۳۶:

افراد ملت ایران حق دارند از امکانات و وسایل رفاهی و بهداشتی و خدمات درمانی به طور مساوی بهره‌مند شوند و همچنین حق دارند که در مواقع بیکاری، بیماری، بارداری، بیوگی، نقص اعضاء، پیری، از کارافتادگی یا در تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده آنان وسایل امر معاش خود را از دست داده باشند از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار گردند.

اصل ۳۷:

افراد ملت ایران حق دارند که از امکانات و وسایل آموزش و پرورش به طور مساوی بهره‌مند شوند. آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و پایه‌ای است باید اجباری و مجانی باشد.

* اصل ۳۸:

دولت در جهت حصول مساوات بین افراد ملت ایران موظف است ترتیباتی اتخاذ نماید که مردم روستاها از نظر برخورداری از وسایل و امکانات رفاهی و آموزشی تفاوتی با اهالی شهرها نداشته باشند و به طور کلی تفاوت بین روستا و شهر از میان برداشته شود.

اصل ۳۹:

به منظور تأمین هزینه‌های عمومی و تعدیل ثروت و تزکیه نفوس کلیه افراد ملت ایران و اشخاصی که

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

به نحوی از منافع و امکانات موجود برخوردار می‌شوند مکلف‌اند در حدود توانایی خود و به ترتیبی که قوانین تعیین خواهند کرد به دولت جمهوری اسلامی ایران مالیات پردازند.

اصل ۴۰:

هیچ نوع مالیاتی برقرار نمی‌شود مگر به حکم قانون اسلام و نیازهای کشور که با قواعد شرعی مخالفت نداشته باشد. موارد معافیت و بخشودگی و تخفیف مالیاتی نیز به موجب همین موازین مقرر می‌گردد.

اصل ۴۱:

عامل اصلی و اولیه تولید و کسب درآمد در جمهوری اسلامی ایران، سعی و کار است. قوانین باید نحوه تنظیم تولید و مصرف صحیح را در کشور تعیین نماید.

* اصل ۴۲:

تمام افراد ملت ایران حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند و هر کس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخش ذی‌حق می‌شود که زندگی خود و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند.

قوانین باید موجبات پیش‌گیری از استثمار افراد ملت را فراهم نماید.

اصل ۴۳:

هر کس حق و وظیفه دارد کاری را که مایل است آزادانه برگزیند و هیچ کس را نمی‌توان به کاری که مایل نیست مجبور کرد. اشتغال به کارهایی که مخالف مصالح و بهداشت عمومی باشد به موجب قانون ممنوع یا محدود خواهد شد.

اصل ۴۴:

تمام افراد ملت ایران با داشتن شرایط مساوی حق تصدی مشاغل دولتی را به طور یکسان خواهند داشت. شرایط احراز مشاغل دولتی به موجب قوانین تعیین خواهد شد.

اصل ۴۵:

هر کس از افراد ملت ایران اعم از مرد یا زن با رعایت حدود و ضوابط مربوطه در قانون اساسی حق تملک و حق استقلال در تصرف دارد و می‌تواند از این حقوق چه به صورت انفرادی و چه با مشارکت دیگران استفاده نماید. ترتیب استفاده از حق مالکیت خصوصی و عمومی به موجب قوانین تعیین خواهد شد.

اصل ۴۶:

هر کس حق دارد در حدود قانون از حمایت مادی و معنوی آثار علمی، ادبی، هنری و صنعتی خود برخوردار باشد.

اصل ۴۷:

منابع طبیعی اعم از زمین و منابع زیرزمینی و دریایی و معادن و جنگل‌ها و بیشه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها و مراتع طبیعی بنا بر اصالت مالکیت الهی از اموال عمومی است و در مالکیت خصوصی قرار

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

نمی‌گیرد و همه مردم در استفاده از آن‌ها حق مساوی دارند که استفاده از این حق موکول به انجام کار خلاق و مثبت شخص استفاده کننده است.

* اصل ۴۹:۱

به منظور دفاع از حدود و ثغور کشور عموم افراد ملت ایران مکلف هستند به ترتیبی که قوانین تعیین خواهند کرد آموزش نظامی لازم را فرا گیرند.

اصل ۵۰:

هیچ یک از افراد ملت ایران را نمی‌توان بدون رضای او از تابعیت ایران محروم کرد. اتباع بیگانه می‌توانند تابعیت ایران را در حدود قوانین قبول نمایند.

اساس جمهوری اسلامی ایران

اصل ۵۱:

اساس و منشأ قدرت حکومت جمهوری اسلامی ایران و حق حاکمیت ملی اراده مردم ایران است که به نمایندگی و جانشینی از حاکمیت «الله» توسط نمایندگان مردم از طریق نظام شورایی و در جهت حفظ منافع عمومی و خدمت به ملت ایران به کار می‌رود و هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق را که امانت الهی و متعلق به عموم ملت است به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع اختصاصی خود یا گروه معین کار برد.

* اصل ۵۲:

چون نظام حکومت در جمهوری اسلامی ایران با الهام از قرآن و سنت بر تعاون و مشاوره و خدمت به خلق و عدالت و رعایت آزادی و احترام افراد ملت استوار می‌باشد. وظایف قوه مجریه در امور هدایت، نظارت و برنامه‌ریزی منحصر می‌گردد و در این نظام باید از هر گونه اقدامی که نتیجه آن سلب حق مشارکت مردم در امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور و تمرکز قدرت در دست دولت‌ها شود جداً خودداری گردد.

اصل ۵۳:

حکومت جمهوری اسلامی ایران از سه قوه به شرح زیر تشکیل می‌شود:

اول:

قوه مقننه که ناشی می‌شود از مجلس شورای ملی و شوراهای منطقه‌ای. مجلس شورای ملی مخصوص است به وضع و تهذیب و شرح و تفسیر قوانین و نظارت در اجرای آن‌ها در سطح کشور. شورای منطقه‌ای مخصوص است به وضع قوانین و آیین‌نامه‌ها و تصمیمات راجع به اداره امور داخلی هر منطقه. استقرار قوانین و آیین‌نامه‌های مصوب مراجع فوق موقوف به آن است که مخالف با اصول و موازین شرعی و قانون اساسی نباشند.

۱. در برگه غلطنامه این نوشته اصل ۴۸ زائد شمرده شده است، لذا حذف شد.

دوم:

قوه قضاییه که عبارت است از تمیز حقوق بر اساس قوانین جاریه کشور و اعمال آن مخصوص است به مراجع قضایی کشور که بر طبق موازین اسلام تشکیل و اجراء وظیفه می‌نماید.

سوم:

قوه مجریه که ناظر به اداره کشور و انجام خدمات عمومی و اجرای قوانین و احکام دادگاه‌ها می‌باشد و اعمال این قوه به نام ملت و از طریق رئیس جمهور با هیئت وزیران است.

اصل ۵۴:

هر یک از قوای سه گانه مقننه، قضاییه و مجریه مستقلاً و به ترتیبی که در قانون اساسی مقرر است تشکیل می‌شود. استقلال قوای مقننه و قضاییه مطلق و استقلال قوه مجریه نسبی است به طوری که در محدوده قوانین و در جهت منافع ملت جوابگو و مددکار دو قوه دیگر می‌باشد.

شوراهای منطقه‌ای و صنفی (سازمانی)

اصل ۵۵:

بر اساس پیروی از عبارت آیه مبارکه *أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ* و به منظور تأمین هر چه بیشتر حق حاکمیت ملی و دخالت مردم در سرنوشت خودشان و تأمین رفاه عمومی و پیشبرد اصطلاحات بهداشتی و آموزشی و فرهنگی و اقتصادی استان‌های کشور به توجه به مقتضیات بومی و جغرافیایی و جلب همکاری مردم در این مقاصد اداره امور روستاها و شهرها با نظارت و مدیریت شوراهایی به نام شوراهای ده، محل، بخش، شهر، شهرستان و استان که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند صورت می‌گیرد. استان‌های کشور غیر قابل تجزیه، متساوی‌الحقوق و فقط در امور داخلی خود، دارای اختیار می‌باشند.

* اصل ۵۶:

نمایندگان شوراهای ده در روستاها، و شوراهای محل و شهر در شهرها به رأی مخفی و مستقیم اهالی انتخاب می‌شوند ولی نمایندگان شوراهای بخش از منتخبین اعضاء شوراهای ده و نمایندگان شوراهای شهرستان از منتخبین اعضاء شوراهای تابعه تعیین خواهند شد. اعضاء شورای استان نیز از منتخبین اعضاء شوراهای شهرستان‌های همان استان خواهند بود.

* اصل ۵۷:

وضع قوانین مربوط به سیاست عمومی دولت درباره صلاحیت شوراهای اصولی که باید برای حفظ حاکمیت ملی و نظم عمومی و مصالح ملی از طرف شوراهای مختلف هر منطقه رعایت شود با مجلس شورای ملی است و آئین‌نامه‌های مصوبه هر شوری در صورتی اعتبار دارد که با این قوانین مخالف نباشد. شوراهای منطقه‌ای فقط در مسائل خاص منطقه خود و آنچه جنبه عمومی مملکتی نداشته باشد حق دخالت خواهند داشت.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

*** اصل ۵۸:**

فرماندار و استاندار و سایر مقامات کشوری که از طرف حکومت مرکزی در شهرها و مراکز استان منصوب می‌شوند در حدود اختیارات و وظایف شورای شهرستان یا استان به اجرای تصمیمات این شوراها ملزم می‌باشند.

*** اصل ۵۹:**

در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی مهم کشور شوراهای کارگاهی متشکل از نمایندگان قسمتهای مختلف کارگاه اعم از کارگران، کارمندان و مدیران تشکیل می‌شوند و این شوراها در اداره امور مؤسسه و تقویت روح همکاری بین افراد و قسمت‌ها و بهبود و افزایش تولید و بررسی و حل اختلافات و تأمین وسایل رفاهی و حفاظتی و هر گونه نیاز دیگر کارگاه و تعیین دستمزد و سهم سود بر مبنای نفعی استثمار و برقراری قسط اسلامی در محیط کارگاه و به طور کلی نظارت در کلیه امور اداری و حسابداری و تجاری و صنعتی کارگاه عمل و اقدام می‌نمایند.

*** اصل ۶۰:**

در سازمان‌های اداری مملکت اعم از لشکری و کشوری شوراهای اداری متشکل از نمایندگان رسته‌های مختلف کارکنان تشکیل می‌شوند و این شوراها در اداره امور مؤسسه و تقویت حس همکاری در کارکنان و حل اختلافات و توفیق بیشتر سازمان در انجام امور مراجعین و خدمت به مردم فعالیت می‌نمایند. وزرا و معاونان و مدیران کل و رؤسای ادارات و مؤسسات وابسته به دولت و شهرداری‌ها موظف هستند در انجام وظایف خود از پیشنهادهای و نظرات این شوراها استفاده نمایند.

*** اصل ۶۱:**

تشکیل شوراها به صورت مذکور در اصول ۵۵ تا ۶۰ این قانون از وظایف اولیه و مهم دولت است و این بخش از قوه مقننه نیز مانند سایر بخش‌های قوای جمهوری اسلامی ایران هیچ گاه تعطیل بردار نخواهد بود شرایط و کیفیات انتخاب اعضاء شوراهای منطقه‌ای و حدود اختیارات آنها به موجب قانون تعیین خواهد شد.

رئیس جمهور

اصل ۶۲:

رئیس جمهور به منظور ایجاد هماهنگی در اجرای وظایف قوای سه گانه و نظارت بر جریان امور کشور و روابط بین‌المللی و حسن اجرای قانون اساسی به ترتیبی که در این قانون مقرر است از طرف عموم ملت انتخاب می‌شود.

اصل ۶۳:

حداقل سن برای احراز ریاست جمهوری چهل سال تمام است.
رئیس جمهور باید ایرانی‌الاصل و تابع ایران و متدین به دین اسلام و دارای سواد فارسی و حسن شهرت

باشد و متهم به فساد اخلاق و متجاهر به فسخ نباشد. افراد خانواده پهلوی حق انتخاب شدن به ریاست جمهوری را نخواهند داشت.

اصل ۶۴:

رئیس جمهور با رأی مستقیم و مخفی عموم ملت ایران با اکثریت مطلق (نصف به علاوه یک رأی دهندگان) برای مدت پنج سال انتخاب می‌شود و تجدید انتخاب او برای یک دوره غیر متوالی دیگر بلامانع است.

اصل ۶۵:

هرگاه به هر علت در انتخاب ریاست جمهوری، اکثریت مطلق حاصل نشود روز جمعه هفته بعد انتخابات تجدید و رئیس جمهوری انتخاب می‌شود و از محل بودجه عمومی کشور دارای دفتر و کارکنان منتخب خود خواهد بود.

اصل ۶۶:

رئیس جمهور سه مال قبل از تاریخ تصدی ریاست جمهوری انتخاب می‌شود و از محل بودجه عمومی کشور دارای دفتر و کارکنان منتخب خود خواهد بود.

اصل ۶۷:

شرایط و ترتیب انتخاب رئیس جمهور با نظارت شورای عالی قضایی کشور و به موجب قانون انتخابات تعیین خواهد شد.

اصل ۶۸:

رئیس جمهور در بدو تصدی خود در مجلس شورای ملی حضور یافته با حضور نمایندگان مجلس شورای ملی و شورای عالی قضایی کشور قسم‌نامهٔ زیر را قرائت و امضاء می‌نماید:

«من در پیشگاه ملت ایران خدای قادر متعال را گواه می‌گیرم و به کلام الله مجید قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را صرف خدمت به مردم و اعتلاء حیثیت و احترام به کشور ایران و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن نموده و پاسدار قانون اساسی و جمهوری اسلامی ایران باشم و در ترویج دین مبین اسلام و برقراری عدالت و حفظ حقوق و آزادی‌های ملت ایران سعی و کوشش نمایم و با استعانت از خدای متعال و پیامبر و ائمه دین: وظیفه‌ای را که ملت ایران به عنوان رئیس جمهور به امانت به من سپرده است با کمال پارسایی و فداکاری نگهبانی نمایم و آن را به امین پس از خود بسپارم و از هر نوع خودخواهی و خودکامگی و بیان یا اقدامی که مغایر با مصالح ملت و مملکت باشد پرهیز کنم.»

اصل ۶۹:

رئیس جمهور ظرف ده روز از تاریخ تصویب قانون یا عهدنامه در مجلس شورای ملی آن را امضاء می‌نماید بدون آن که هرگز اجرای آن را به تعویق انداخته یا توقیف کند. در صورتی که رئیس جمهور با تمام یا قسمتی از قانون یا عهدنامه مصوب مجلس شورای ملی موافق نباشد ظرف مدت ده روز فوق آن را به انضمام نظرات و پیشنهادهای خود به مجلس اعاده می‌نماید و در این صورت رأی موافق یا مخالف دو

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

سوم نمایندگان مجلس تکلیف قانون یا عهدنامه مزبور را تعیین خواهد نمود.

*** اصل ۷۰:**

هر گاه رئیس جمهور اجرای تمام یا قسمتی از قانون یا عهدنامه‌ای را مخالف مصالح کشور تشخیص دهد، دلایل تشخیص خود را شخصاً یا به وسیله نخست وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی بیان خواهد کرد و با تصویب مجلس شورای ملی به اقتضای مورد اجرای تمام یا قسمتی از آن برای مدتی که مصلحت باشد مسکوت خواهد ماند.

*** اصل ۷۱:**

رئیس جمهور، نخست وزیر را پس از ابراز تمایل مجلس شورای ملی انتخاب و اعلام خواهد کرد.

*** اصل ۷۲:**

اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قوانین با رئیس جمهور است.

*** اصل ۷۳:**

رئیس جمهور استوارنامه سفیران اعزامی به کشورهای بیگانه را امضاء می‌نماید و استوارنامه سفیران بیگانه را می‌پذیرد.

*** اصل ۷۴:**

عهدنامه‌هایی که منظور اولیه از انعقاد آنها مالی نبوده و استتار آنها به لحاظ مصالح ملت ایران لازم باشد با امضاء شخص رئیس جمهور منعقد و موقتاً به مورد اجرا درمی‌آید ولی باید در ذیل چنین عهدنامه‌هایی قید شود که تنفیذ آن بستگی به تصویب مجلس شورای ملی خواهد داشت. رئیس جمهور موظف است به محض آن که محظور از بین برداشته شود و منافع و امنیت کشور اقتضا نماید عهدنامه مزبور را با توضیحات لازم به مجلس شورای ملی اظهار نماید. فصول مخفیة هیچ عهدنامه‌ای مبطل فصول آشکار آن نخواهد بود.

*** اصل ۷۵:**

تصویب نامه‌ها و آئین نامه‌های دولت پس از تصویب هیئت وزیران به اطلاع رئیس جمهور می‌رسد و در صورتی که مصوبه‌ها را بر خلاف قانون بیابد می‌تواند آنها را برای تجدید نظر به هیئت وزیران اعاده نماید.

*** اصل ۷۶:**

اعلان جنگ و متارکه یا عقد صلح پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است مگر در موارد فوری و اضطراری که رئیس جمهور پس از مشورت با هیئت وزیران اقدام و بلافاصله گزارش توجیه فوریت امر را ضمن درخواست تنفیذ آن به مجلس خواهد داد.

*** اصل ۷۷:**

فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است و رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران و رؤسای نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریایی به پیشنهاد هیئت وزیران و تصویب شوراهای فرماندهی ارتش تعیین می‌شود.

اصل ۷۸:

اعلام عفو عمومی در مورد جرایمی که شاکی خصوصی نداشته باشند پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است. هم‌چنین رئیس جمهور حق دارد در حدود قوانین، مجازات محکومیت‌ها را تخفیف دهد.

اصل ۷۹:

در مورد غیبت یا بیماری رئیس جمهور، رئیس مجلس شورای ملی با نظارت شورای عالی قضایی کشور وظایف او را انجام می‌دهد. در صورتی که معذورتی که معذورتی فوق از دو ماه بیشتر باشد هم‌چنین در صورت فوت یا کناره‌گیری رئیس جمهور یا سایر موجباتی که مانع از اجرای وظایف وی شود با اعلام شورای عالی قضایی ظرف مدت یک ماه رئیس جمهور جدید برای مدت ۵ سال انتخاب خواهد شد و تا اشتغال رئیس جمهور جدید رئیس مجلس شورای ملی با نظارت شورای مزبور وظایف ریاست جمهوری را انجام می‌دهد.

اصل ۸۰:

رئیس جمهور در حدود اختیارات خویش در مقابل ملت و نمایندگان مجلس شورای ملی مسئول است و قبل از اخذ تصمیم در هر یک از تکالیف خود موظف است با گروه مشاورین که در امر مورد نظر ذی‌صلاح و متخصص باشند مشورت نموده و نظر خواهی نماید.

اصل ۸۱:

هر گاه رئیس جمهور به ارتکاب خیانت به کشور یا توطئه علیه امنیت کشور متهم شود مجلس شورای ملی باید اتهام او را بررسی نماید و هر گاه سه چهارم نمایندگان مجلس شورای ملی به تعقیب او رأی دادند پس از تأیید شورای عالی قضایی کشور دادگاه‌های عمومی بر طبق قوانین، مجازات او را معین می‌کند. پس از رأی مجلس به تعقیب، تا صدور رأی نهایی دادگاه، رئیس جمهور از سمت خود معلق است و وظایف او را رئیس مجلس شورای ملی با نظارت شورای عالی قضایی کشور انجام می‌دهد.

* اصل ۸۲:

حقوق و امتیازات مالی که از محل عواید عمومی کشور به رئیس جمهور و سایر مسئولان کشور در زمان تصدی آنان تعلق می‌گیرد باید با سطح زندگی عمومی افراد ملت ایران مناسب باشد و به طور کلی در ادارات و مؤسسات دولتی از هر گونه تجمل و هزینه‌های مصرفی زاید جداً خودداری شود.

قوه مقننه

اصل ۸۳:

مجلس شورای ملی از نمایندگان منتخب مردم سراسر کشور و در مرکز مملکت تشکیل می‌شود. هر دوره نمایندگانی در مجلس شورای ملی ۴ سال است و انتخابات هر دوره باید پیش از پایان دوره قبل به عمل آید به نحوی که جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه بدون مجلس نباشد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

*** اصل ۸۴:**

انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی فقط برای دو دوره متوالی یا سه دوره متناوب مجاز است.

*** اصل ۸۵:**

ابتدای هر دوره نمایندگی مجلس شورای ملی از تاریخ تصویب اعتبارنامه بیش از نصف نمایندگان خواهد بود و پس از آن که سه چهارم نمایندگان مجلس در مرکز حاضر شدند مجلس منعقد می‌شود.

*** اصل ۸۶:**

تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی ۲۷۰ نفر است که با رأی آزاد و مخفی و مستقیم مردم در حوزه‌های انتخابیه سراسر کشور برگزیده می‌شوند. به نحوی که در حوزه‌هایی که بیش از یک نماینده به آن‌ها اختصاص یافته باشد حوزه مربوطه بدو به تعداد نماینده‌ها به دو یا چند بخش تقسیم و سپس هر نماینده از بخش مربوطه خود انتخاب شود. شرط انتخاب به نمایندگی مجلس شورای ملی داشتن سابقه عضویت در شوراها می‌باشد ولی شرط سابقه عضویت در شوراهای منطقه‌ای برای دوره اول مجلس شورای ملی لازم‌الرعايه نیست.

اقلیت‌های زردشتی و کلیمی هر کدام یک نماینده و اقلیت مسیحی دو نماینده از بین خود با رأی مخفی و مستقیم برای مجلس شورای ملی انتخاب می‌نمایند.

*** اصل ۸۷:**

اعضای شوراهای منطقه‌ای با آرای مخفی و مستقیم اهالی ده، بخش، محل، شهر، شهرستان و استان انتخاب می‌شوند شرایط انتخاب شدن به عضویت هر شوری سابقه عضویت در شوراهای ما قبل خواهد بود. این شرایط در اولین دوره انتخاب شوراهای منطقه‌ای رعایت نخواهد شد.

*** اصل ۸۸:**

پس از هر ده سال در صورت زیاد شدن جمعیت کشور در هر حوزه انتخاباتی طبق آمار رسمی به نسبت هر یک صد و پنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه می‌شود. شرایط و کیفیت انتخاب نمایندگان و مقررات مربوط به انتخابات و حوزه‌بندی و مانند آن‌ها به موجب قانون معین خواهد شد.

*** اصل ۸۹:**

ترتیب تشکیل جلسات و طرز اداره و انتخاب هیئت رئیسه و نحوه تصویب اعتبارنامه نمایندگان و تعداد شعب و کمیسیون‌ها و دوره تصدی آن‌ها و اخذ رأی و مدت تعطیلات فصلی و مرخصی‌ها و سایر مسایل داخلی مجلس شورای ملی به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس که به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی می‌رسد خواهد بود.

*** اصل ۹۰:**

جلسه افتتاحیه مجلس شورای ملی با حضور شورای عالی قضایی کشور و به ریاست مسن‌ترین نمایندگان منعقد می‌گردد و نمایندگان در همان جلسه به طور دسته جمعی قسم نامه ذیل را قرائت و امضاء می‌نمایند: «ما امضاء کنندگان این ورقه خدای متعال را گواه می‌گیریم به کلام الله مجید و شرف انسانی قسم

یاد می‌کنیم تا زمانی که حقوق مجلس و نمایندگان مطابق قانون اساسی محفوظ و مجری است نگاهبان جمهوری اسلامی خود باشیم و ودیعه‌ای را که ملت به ما سپرده است بسان امینی عادل پاسداری کنیم و در اجرای وظایف نمایندگی پارسایی داشته باشیم و به استقلال و اعتلای کشور بیندیشیم و از حریم قانون اساسی دفاع کنیم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و بیان عقاید خویش جز به حق و حقیقت نیندیشیم و هیچ منظوری جز فواید و مصالح ملت ایران نداشته باشیم.»

نمایندگان اقلیت‌های مذهبی به جای کلام الله مجید به کتب آسمانی خود قسم یاد می‌کنند. هر یک از نمایندگانی که در جلسات بعد از جلسه افتتاحیه در مجلس حضور پیدا می‌کنند نیز باید قسم‌نامه فوق را در حضور هیئت رئیسه مجلس قرائت و امضاء نماید.

* اصل ۹۱:

در موقع شروع به مذاکرات باید اقلماً دو ثلث از نمایندگان مجلس در جلسه حاضر باشند و هنگام تحصیل رأی سه ربع از اعضاء باید در جلسه حضور داشته باشند و اکثریت آراء وقتی حاصل می‌شود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند. هر گاه در اثر عدم حضور تعدادی از نمایندگان مجلس یا ترک جلسه رسمی یکی از اکثریت‌های فوق حاصل نشود جلسه به عنوان تنفس تعطیل می‌گردد و در جلسه بعدی که در هر حال باید ظرف بیست و چهار ساعت از زمان تنفس تشکیل گردد؛ مجلس می‌تواند با هر عده‌ای که در جلسه حاضر باشد مذاکرات را شروع نماید. لکن برای أخذ رأی حضور بیش از نصف نمایندگان حاضر در مرکز لازم است و اکثریت آراء حاصل می‌شود که بیش از نصف حاضران در جلسه به رد یا قبول موضوع رأی بدهند.

اصل ۹۲:

جلسات مجلس شورای ملی علنی و با حضور تماشاچی و نمایندگان مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی تشکیل خواهد شد و مذاکرات مجلس باید عیناً جهت اطلاع عموم چاپ و منتشر گردد. مجلس می‌تواند بنا به تقاضای دولت یا رئیس جمهور یا رئیس مجلس یا پانزده نفر از نمایندگان جلسات محرمانه داشته باشد. در صورت تصویب سه چهارم اعضای حاضر در جلسه محرمانه موضوع مذاکرات جلسه مذکور در جلسه علنی قابل طرح خواهد بود.

اصل ۹۳:

وزیران به اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند و در صورتی که مجلس لازم بداند ملکف به حضور می‌باشند و هر گاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود.

* اصل ۹۴:

مجلس شورای ملی نمایندگان عموم افراد ملت ایران است. سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل تفویض به دیگری نیست و هر نماینده در برابر تمام ملت مسئولیت دارد. مجلس نمی‌تواند اختیار

۱. قاعدتاً باید «مجلس» باشد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

قانون‌گذاری را به شخص یا هیئتی واگذار کند ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهایی آن‌ها با مجلس خواهد بود.

*** اصل ۹۵:**

هر گاه یکی از نمایندگان مجلس در سازمان‌ها و ادارات دولتی یا شهرداری یا مؤسسات وابسته به دولت مشغول خدمت شود از عضویت مجلس منفصل می‌گردد و نمایندگی مجدد او منوط به استعفاء از مشاغل مزبور و انتخاب از طرف ملت خواهد بود.

*** اصل ۹۶:**

نمایندگان مجلس را نمی‌توان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده یا رأیی که در مقام ایفاء وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد ولی هر گاه نماینده‌ای مرتکب جرم مهم مشهودی شود بلافاصله مورد تعقیب قرار می‌گیرد. جریان تعقیب باید فوراً به آگاهی مجلس برسد. در صورتی که نماینده‌ای متهم به ارتکاب جرم مهم غیر مشهوری شود به شرط سلب مصونیت تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اصل ۹۷:

تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است. مفاد این ماده مانع از تعبیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند.

اصل ۹۸:

هر گونه قرارداد یا عهدنامه و مقاوله‌نامه با کشورهای دیگر و قبول یا الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی باستثناء عهدنامه و موافقت‌نامه‌هایی که استتار آن‌ها طبق اصل ۷۴ لازم باشد باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

*** اصل ۹۹:**

تأسیس وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی یا حذف یا تغییر بنیانی در تشکیلات آن‌ها با تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل ۱۰۰:

استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت ممکن نیست مگر در حد احتیاج و ضرورت و به موجب قانون.

اصل ۱۰۱:

گرفتن و دادن هر گونه وام و کمک‌های معوض یا بدون عوض از طرف دولت به اشخاص اعم از حقیقی یا حقوقی، داخلی یا خارجی باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اصل ۱۰۲:

لوائح دولت پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود. طرح‌های نمایندگان نیز به پیشنهاد حداقل پانزده نفر از نمایندگان در مجلس شورای ملی قابل بررسی خواهد بود.

اصل ۱۰۳:

طرح‌های نمایندگان و پیشنهادهای و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح دولت عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه‌های عمومی می‌انجامد در صورتی قابل طرح در مجلس خواهد بود که در آن طرق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید توسط نمایندگان یا دولت نیز معلوم شده باشد.

اصل ۱۰۴:

به منظور ایفاء وظایف نمایندگی و نظارت در حسن اجرای قوانین و جریان امور کشور هر یک از نمایندگان یا جمعی از آنان می‌توانند از دولت یا یکی از وزرا سؤال کنند یا تذکر دهند و یا او را استیضاح نمایند. پاسخ به سؤال ظرف یک هفته و پاسخ به استیضاح ظرف دو هفته از تاریخ تقدیم آن باید از طرف دولت یا وزیر مسئول داده شود. مجلس پس از استماع پاسخ دولت به دولت رأی اعتماد یا رأی عدم اعتماد می‌دهد یا به لحاظ شرایط خاص کشور اتخاذ تصمیم نسبت به استیضاح را مسکوت می‌گذارد. در صورت صدور رأی عدم اعتماد دولت معزول است و نخست‌وزیر یا وزیر مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولتی که بلافاصله تشکیل می‌شود شرکت کند.

اصل ۱۰۵:

هیئت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد، در دوران تصدی نیز در مورد مسایل مهم و مورد اختلاف دولت می‌تواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۱۰۶:

برقراری حکومت نظامی ممنوع است مگر هنگام جنگ با خارجیان و به حکم قانون.

اصل ۱۰۷:

مجلس شورای ملی حق تحقیق و تفحص در هر یک از امور کشور را دارد.

اصل ۱۰۸:

هر کس شکایت یا ایرادی نسبت به چگونگی اداره کشور یا امور مربوط به قوه مقننه یا قوه قضائیه داشته باشد می‌تواند به مجلس شورای ملی کتباً اعلام کند. هر گاه شکایت یا ایراد درباره مجلس باشد، باید به او پاسخ کافی داده شود و اگر راجع به قوه مجریه یا قوه قضائیه باشد به مرجع ذی‌ربط فرستاده می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد و پاسخ لازم از طریق مجلس شورای ملی داده شود.

اصل ۱۰۹:

هرگاه رئیس‌جمهور متوجه شود که اکثریت مردم ایران نسبت به رویه مجلس شورای ملی، در انجام وظایف قانونی خود ناخشنود و یا معترض هستند و یا بین آن قوه و قوه مجریه اختلاف آشکار و غیر قابل حلی پیدا شده است رئیس‌جمهور می‌تواند با اعلام ذکر علت انحلال، مجلس شورا را از راه همه‌پرسی به تصویب ملت برساند. رئیس‌جمهور در هر دوره ریاست جمهوری فقط یک بار می‌تواند از این حق استفاده کند.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اصل ۱۱۰:

مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول مسلم دین اسلام و قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر با شورای عالی قضائی کشور خواهد بود.

هیئت وزیران

اصل ۱۱۱:

وزراء به پیشنهاد نخست وزیر و تصویب رئیس جمهور تعیین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. اداره امور کشور به عهده هیئت وزیران و مسئولیت اجرائی کلیه سازمان‌های کشوری و لشگری با این هیئت است. تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک از آنان را قانون معین میکند.

اصل ۱۱۲:

ریاست هیئت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگی ساختن تصمیم‌های دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران خط مشی سیاسی دولت را تعیین و اجرای قوانین را تأمین می‌کند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات خود و کلیه وزیران است.

اصل ۱۱۳:

نخست وزیر تا زمانی که مورد اعتماد مجلس است در سمت خود باقی می‌ماند. استعفای دولت به رئیس جمهور داده می‌شود و تا تعیین دولت جدید معاونان پارلمانی نخست وزیر و هر یک از وزراء به جای آنان انجام وظیفه می‌نمایند رئیس جمهور باید ظرف ده روز از استعفای دولت نخست وزیر جدید را با رعایت اصل ۶۲ انتخاب و اعلام نماید.

اصل ۱۱۴:

هیچ کس نمی‌تواند به نخست وزیر و وزارت و معاونت پارلمانی آنان و فرماندهی نظامی منصوب گردد. مگر این که مسلمان و ایرانی‌الاصل و تابع ایران و دارای حسن شهرت بوده، متهم به فساد و متجاهر به فسق نباشد.

در مورد سایر عناوین لشکری و کشوری جمهوری اسلامی ایران شرط اسلامیت ضروری نیست ولی باید متدین به یکی از ادیان رسمی مذکور در اصل ۲ این قانون باشند.

اصل ۱۱۵:

هیئت وزیران در برابر مجلس شورای ملی مسئول است و تا زمانی که کار خود ادامه می‌دهد که در اجرای وظایف خود مورد اعتماد مجلس باشد.

اصل ۱۱۶:

نخست وزیر می‌تواند با تصویب رئیس جمهور یک یا چند وزیر را عزل و به جای ایشان افراد دیگری را منصوب نماید. وزیر یا وزیران جانشین باید توسط نخست وزیر به مجلس شورای ملی معرفی شوند.

اصل ۱۱۷:

هر یک از وزیران در برابر مجلس مسئول وظایف خاص خویش می‌باشند ولی در اموری که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد همگی مسئولیت مشترک دارند.

اصل ۱۱۸:

علاوه بر مواردی که هیئت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین می‌شود هیئت وزیران می‌تواند برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری به وضع تصویب‌نامه و آئین‌نامه و نظام‌نامه بپردازد ولی مفاد این مقررات هیچ‌گاه نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد. هر یک از وزیران حق صدور بخشنامه را دارد.

اصل ۱۱۹:

صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی و ارجاع آن به داوری موکول به تصویب هیئت وزیران در هر مورد است.

اصل ۱۲۰:

نخست‌وزیر و وزیران در صورتی که متهم به ارتکاب جرایم مهم یا خیانت به کشور یا توطئه علیه امنیت کشور گردند، اتهام آنان در مجلس شورای ملی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و هر گاه اکثریت نسبی مجلس رأی بدهد دادگاه‌های عمومی به اتهام متهم رسیدگی و بر طبق قوانین مجازات او را تعیین می‌کند. پس از رأی مجلس مبنی بر تعقیب تا صدور رأی نهایی نخست‌وزیر یا وزیر مورد اتهام از سمت خود معلق می‌گردد و وظایف او را معاون پارلمانی او انجام می‌دهد.

امور مالی و اقتصادی

* اصل ۱۲۱:

قوانین مالیاتی و جرح و تعدیل در آن‌ها و برقراری هر گونه عوارض عمومی کشور و همچنین گرفتن وام از داخل یا خارج کشور و یا دادن وام به هر عنوان که لازم باشد و مشارکت و سرمایه‌گذاری دولت در شرکت‌ها موکول به تصویب مجلس شورای ملی است.

اصل ۱۲۲:

بودجه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تسلیم خواهد شد. هر گونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود.

اصل ۱۲۳:

دیوان محاسبات کلیه حساب‌های وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی را که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی و یا حساب رسی می‌نماید و مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد حساب‌ها و اسناد و مدارک مربوط را برابر قانون جمع‌آوری و لایحه

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

تفریح بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید.

اصل ۱۲۴:

اموال دولتی اعم از منقول و غیر منقول قابل انتقال به غیر نیست مگر به حکم قانون.

اصل ۱۲۵:

اعطای امتیاز و انحصار بازرگانی و صنعتی و کشاورزی به هر شخص ایرانی یا خارجی ممنوع است ولی دولت می‌تواند در صورت ضرورت و با تصویب مجلس شورای ملی امتیاز انجام بعضی خدمات مهم را به اشخاص حقوقی داخلی و خارجی متخصص واگذار نماید.

*** اصل ۱۲۶:**

چون به موجب مقررات اسلام احتکار اموال و کنز پول و تکاثر و تمرکز سرمایه و ثروت نزد افراد جامعه شدیداً ممنوع است و با توجه به نسبی بودن و محدود بودن مالکیت در اسلام هر کس توانایی کار کردن داشته باشد فقط حق دارد که از درآمد ناشی از کار فرد استفاده کند لذا دولت موظف است در مورد سرمایه‌های خصوصی منقول و غیر منقول با وضع قوانین مالیاتی مناسب تعیین اجاره بها و مزد کار عادلانه و تعیین حداقل و اکثر دارای مجاز برای افراد و انتقال مازاد بر احتیاج (عفو) از فرد به اجتماع از اشاعه سرمایه داری جلوگیری نماید.

*** اصل ۱۲۷:**

استفاده از حق مذکور در اصل ۴۷ این قانون موقوف به انجام کار خلاق و مثبت استفاده کننده است و نحوه اداره و بهره برداری از منابع طبیعی مذکور با در نظر گرفتن دو ضابطه احتیاج ضروری و قاعده لا ضرر توسط قانون معین خواهد شد.

*** اصل ۱۲۸:**

زمین فی حد ذاته واجد ارزش مبادله‌ای نیست و برای سکونت یا تجارت یا کشاورزی یا صنعت یا خدمات لازم دیگر و در حد احتیاج شخصی به افراد ملت واگذار می‌شود و کسی که زمین را به اختیار خود گرفته باشد هر زمان که آن را معطل و بایر بگذارد دولت از وی خلع ید نموده و زمین را به منظورهای یاد شده در اختیار شخص دیگر می‌گذارد.

*** اصل ۱۲۹:**

هیچ کس را نمی‌توان از داشتن ابزار و وسیله کار محروم نگه داشت و دولت موظف است در تهیه ابزار کار و تأمین وسایل و امکانات لازم مردم را از حمایت و ارشاد و مساعدت خود بهره‌مند سازد.

*** اصل ۱۳۰:**

مالکیت فردی تولید کننده بلافاصله نسبت به آن نوع از ابزار و وسایل تولید که بیش از حد احتیاج ضروری یک خانواده قادر به تولید کالا نمی‌باشد بلامانع است. ابزار و وسایلی که توسط گروه به کار برده می‌شوند و محصول مازاد بر احتیاج، تولید می‌کنند در مالکیت جامعه قرار می‌گیرند و قابل تملک خصوصی نمی‌باشند.

اصل ۱۳۱:

سیاست اقتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران باید به نحوی تنظیم شود که بدون ایجاد هیچ نوع وابستگی سیاسی و اقتصادی به خارج کشور، علوم و فنون پیشرفته جهان را در خدمت بهبود و توسعه اقتصاد کشور قرار دهد به نحوی که محصولات کشاورزی و صنعتی ایران تدریجاً بتواند علاوه بر رفع نیازهای داخلی در بازارهای جهانی هم نفوذ نماید.

* اصل ۱۳۲:

جمهوری اسلامی ایران برای سرمایه‌گذاری در زمینه کشاورزی و دامداری و صنایع وابسته به آن‌ها اهمیت و اولویت خاصی قایل است و به منظور خودکفایی کشور در محصولات کشاورزی و دامی، در این امور، دولت را موظف و مسئول ترغیب و هدایت نیروی انسانی کشور می‌داند.

ارتش و نیروهای انتظامی و ایمنی

* اصل ۱۳۳:

ارتش جمهوری اسلامی ایران از دو بخش تشکیل می‌شود:

الف) بخش ثابت که شامل تعداد لازم افسر و درجه‌دار و سرباز و کارمند و کارگر نظامی بوده و با تأسیس و نگهداری پادگان‌ها و سازمان‌های اداری و مدیریت اداری و مدیریت، آموزش نظامی و ایدئولوژیکی اسلامی، صنایع نظامی و غیره به ترتیبی که قوانین مقرر خواهند کرد هسته مرکزی و ثابت ارتش را تشکیل می‌دهد.

ب) نیروی داوطلب که به هنگام ضرورت و به مقدار نیاز از کسانی که آگاهانه و بر مبنای بیعت دینی و قبول آزادانه مشروعیت دولت داوطلب خدمت شوند تشکیل می‌شود. بسیج این بخش از ارتش جمهوری اسلامی ایران، توسط بخش اول صورت می‌گیرد و هر دو بخش به اتفاق یکدیگر از استقلال و تمامیت ارضی در مقابل بیگانگان پاسداری و دفاع می‌نمایند.

* اصل ۱۳۴:

به منظور انجام فریضه دینی جهاد و دفاع و توفیق هر چه بیشتر ارتش جمهوری اسلامی ایران در حراست کشور لازم است که عموم افراد واجد شرایط کشور فنون و خدمات نظامی ضروری را فرا گیرند و دولت موظف است طبق قوانین مصوب مجلس شورای ملی ترتیبات آموزش نظامی همگانی را در سطح کشور فراهم آورد.

* اصل ۱۳۵:

به منظور حفظ نظم و امنیت داخلی کشور نیروی انتظامی شامل شهربانی و ژاندارمری و نیروی ایمنی شامل پاسداران داوطلب به ترتیبی که قوانین معین خواهند کرد تشکیل می‌شود.

* اصل ۱۳۶:

خط مشی ارتش و حل مسایل اداری و مالی آن در عهده وزیر دفاع است و واحدهای رزمی و نظامی

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

تحت امر ستاد مشترک قرار خواهند داشت.

شورای فرماندهی ارتش مرکب از رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس مجلس، وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک اختیار امور مهم ارتش را در زمان صلح و جنگ خواهند داشت و رئیس ستاد مشترک و فرماندهان نیروهای سه گانه زمینی، دریایی، هوایی توسط این شورا انتخاب می‌شوند.

اصل ۱۳۷:

هیچ افسر و سرباز خارجی به خدمت نظام ایران قبول نمی‌شود. عبور یا اقامت نیروی نظامی خارجی از کشور تنها با رعایت مصالح کشور، آن هم با تشخیص و تصویب سه چهارم از کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است.

اصل ۱۳۸:

هزینه‌های نظامی سالانه از طرف مجلس شورای ملی تصویب می‌شود که در آن هزینه خرید اسلحه باید به صراحت معین و ضرورت تهیه انواع آن توجیه شود. خرید اسلحه از خارج کشور نباید موجب هیچ نوع نیاز و وابستگی نظامی و سیاسی کشور به دولت خارجی فروشنده اسلحه شود.

اصل ۱۳۹:

استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی، هر چند به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز در ایران ممنوع است.

اصل ۱۴۰:

ترفیعی درجه نظامیان و سلب آن به موجب قانون است.

قوه قضائیه

اصل ۱۴۱:

محاکم دادگستری که بر طبق قوانین منطبق با اصول دین مبین اسلام تشکیل می‌گردند مرجع رسمی کلیه تظلمات هستند و هیچ شخصی نمی‌تواند به هیچ عنوان دادگاهی تشکیل دهد.

اصل ۱۴۲:

قوه قضائیه مستقل و شورای عالی قضایی کشور که بر طبق اصل ۱۵۰ این قانون تشکیل خواهد شد لوازم و مقتضیات این استقلال را فراهم می‌آورد.

اصل ۱۴۳:

تشکیل محاکم اختصاصی ممنوع است ولی ممکن است بعضی از محاکم دادگستری به نوع خاصی از دعاوی رسیدگی کنند.

اصل ۱۴۴:

قضات محاکم را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن می‌باشند به طور موقت یا دائم قبل از محاکمه و ثبوت تخلف منفصل کرد. یا محل خدمت یا سمت آنان را بدون رضایت‌شان تغییر داد. تغییر محل و سمت قضات

بدون رضایت آنان فقط با تصویب شورای عالی قضایی استان و در محدوده همان استان ممکن خواهد بود.

اصل ۱۴۵:

محاکمت، علنی انجام می‌شود مگر آن که به تشخیص قاضی علنی بودن مخالف نظم یا منافی عفت عمومی باشد.

*** اصل ۱۴۶:**

قاضی باید واجد خصوصیات یک مجتهد جامع‌الشرایط باشد و هر گاه در حوزه‌های قضایی چنین اشخاصی به اندازه کافی وجود نداشته باشد می‌توان با نظر شورای عالی قضایی استان از اشخاص دیگری برای تصدی امر قضاء استفاده کرد.

*** اصل ۱۴۷:**

قاضی شخصاً مسئول صحت تشخیص موضوعی و حکمی رأی خود می‌باشد و در هر حال هرگاه خطای قاضی موجب زیان یکی از اصحاب دعوی شود، دولت جمهوری اسلامی ایران در برابر زیان دیده ضامن خواهد بود.

اصل ۱۴۸:

قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌های دولتی که صریحاً مخالف با قانون اساسی و سایر قوانین یا خارج از حدود وظایف قوه مجریه است خودداری کنند و هر ذی‌نفعی حق دارد ابطال این‌گونه مقررات را از شورای عالی قضایی کشور بخواهد.

*** اصل ۱۴۹:**

در مرکز هر استان شورای عالی قضایی استان مرکب از حداقل سه نفر از کسانی که آشنا به مسائل روز و دارای خصوصیات مجتهدان جامع‌الشرایط و مقیم آن استان باشند به انتخاب مراجع عالی تقلید یا در صورت نبودن تعداد کافی به تعدادی که از طرف مراجع مذکور تعیین خواهد شد تشکیل می‌شود که آخرین مرجع حل اختلافات مردم و مأموران دولت و محاکم قضایی و غیره در آن استان است.

*** اصل ۱۵۰:**

شورای عالی قضایی کشور مرکب از حداقل پنج نفر از کسانی که به مسایل اجتماعی ایران و اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان آشنا بوده دارای خصوصیات مجتهدان جامع‌الشرایط باشند به انتخاب مراجع عالی تقلید تعیین می‌گردد که مرجع فتوای قضایی کشور و مسئول حفظ وحدت رویه دادگاه‌ها و جلوگیری از اختلافات آراء قضایی کشور جمهوری اسلامی است.

اصل ۱۵۱:

شورای عالی قضایی هر استان اداره مربوط به قوه قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و حق‌الزحمه آنان را انجام خواهد داد.

اصل ۱۵۲:

اصول محاکمت و طرز رسیدگی به دعاوی در محاکم دادگستری و مقررات مربوط به تشکیلات قضایی

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

کشور و شورای عالی قضایی استان‌ها و شورای عالی قضایی کشور به موجب قوانین تعیین خواهند شد. تشکیلات قضایی کشور به نحوی سازمان داده خواهد شد که ضابطین دادگستری و مأموران اجرای هر حوزه قضایی مستقیماً تحت اختیار قضات آن حوزه قضایی باشند.

اصل ۱۵۳:

شورای عالی قضایی کشور مکلف است که با توجه به نظرات مراجع مسلم تقلید از اسلام و استقرار عدالت اسلامی در کشور حمایت نماید و همچنین هر یک از قوانین مصوب مجلس شورای ملی را ظرف ده روز پس از تصویب و قبل از امضای رئیس جمهور مورد بررسی قرار دهد و در صورتی که آن را جزئاً یا کلاً مخالف اصول و موازین مسلم شرعی یا قانون اساسی تشخیص دهد آن را برای تجدید نظر با ذکر دلایل تعارض به مجلس برگرداند و مجلس با توجه به دلایل ذکر شده تجدید نظر به عمل می‌آورد. ضمناً شورای عالی قضایی کشور در انتخاب رئیس جمهور نیز نظارت می‌نماید.

اصل ۱۵۴:

هیچ کس نمی‌تواند بیش از یکی از سمت‌های زیر را دارا باشد قبول سمت دیگر به منزله استعفاء از سمت نخست است:

ریاست جمهوری، نخست وزیری و نیابت و معاون آن، وزارت و قائم مقامی و معاونت آن، استان‌داری و فرمان‌داری یا نمایندگی مجلس شورای ملی و عضویت در شورای عالی قضایی. نخست وزیر در مورد تصدی وزارت‌خانه‌های دیگر از این قاعده مستثنی است.

اصل ۱۵۵:

سمت‌های یاد شده در اصل ۱۵۴ یا تصدی سمت‌های قضایی (جز در مورد عضویت در شورای عالی قضایی) و هر گونه وظیفه اداری دولتی و هر نوع شغل در مؤسساتی که تمام یا بخشی از سرمایه آن متعلق به دولت یا به مؤسسات عمومی است و نیز با ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیئت‌های مدیره انواع مختلف شرکت‌های خصوصی و یا وکالت دادگستری و مشاور حقوقی منافات دارد. سمت‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی از این قاعده مستثنی است.

طرح قانون اساسی پیشنهادی

سازمان انقلابی

به دنبال انتشار طرح قانون اساسی از طرف دولت موقت، احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف در ترسیم و تکمیل و یا تعویض آن پیشنهادات مختلفی را ارائه داده‌اند. سازمان انقلابی نیز با هدف خدمت به خلق و خدمت به پیشبرد و ادامه انقلاب و با توجه به این که قانون

اساسی مجموعه واحدی است که از نظرگاه‌های مختلف تدوین می‌شود و اصلاح این یا آن ماده نمی‌تواند تأثیری در کل آن داشته باشد، لذا طرح پیشنهادی خود را در زیر به معرض افکار عمومی قرار می‌دهد. ما معتقدیم از این طریق بحث در مورد قانون اساسی از حالت بحث در مورد مواد جداگانه و یا مسئله جزئی و خرده‌گیری درآمده و طبقات و اقشار مختلف خلقی خواهند توانست بر خوردهای متفاوت و کلی را مورد ارزیابی و قضاوت خود قرار دهند تا با مشارکت همگی وظیفه ملی تدوین قانون اساسی جدید بهتر به پیش برده شود.

در تهیه این طرح قانون اساسی هدف اصلی ما مطرح نمودن مسایل سیاسی جامعه و انقلاب در کشورمان بوده است و از نظر انشاء و تکنیک حقوقی و قانون‌نویسی به معنای اخص و تخصصی مسئله قطعاً این طرح دارای اشکالات زیادی است.

در طرح مسایل سیاسی معیار اساسی ما، سه اصل خلق یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بوده است.

متأسفانه طرح پیشنهادی دولت درباره قانون اساسی این سه اصل را آن طور که باید در نظر نگرفته و در بسیاری موارد اصلاً بدان توجهی نکرده است.

در این طرح ما از لزوم اتحاد بزرگ طبقات و اقشار خلقی و اتحاد کلیه ملیت‌های کشورمان حرکت کرده‌ایم و در عین قرارداد داشتن در موضع طبقه کارگر و ایستادگی در دفاع از منافع زحمتکش‌ها، به منافع همه طبقات و اقشار خلقی توجه داشته‌ایم. در مقابل، طرح پیشنهادی دولت به مسئله اتحاد بزرگ توجه نداشته، منافع و حقوق زحمت‌کش‌ها را بطور جدی در نظر نگرفته و در آن گرایش‌های انحصارطلبانه به چشم می‌خورد. این گرایش‌ها هم در زمینه مسلکی و عقیدتی، هم در زمینه طبقاتی و هم در زمینه مسئله ملی و مناسبات میان ملیت‌های مختلف کشورمان دیده می‌شود.

قانون همانند هر پدیده اجتماعی دیگر رشدیابنده و متحول است. قانون اساسی کنونی هم با تکامل اوضاع کشور باید رشد یابد و در آینده تغییرات متناسب با اوضاع را پذیرا شود. آینده کشور ما بدون شک جامعه‌ای خواهد بود که زحمتکش‌ها در آن نقش مهمی به عهده داشته و کارگران در رهبری ادامه انقلاب قرار خواهند گرفت. سمت حرکت کلیه جوامع و جامعه ما نیز، به سوی محور استعمار انسان از انسان، به سوی یک جامعه بدون طبقه است و در حرکت به سوی چنین جامعه‌ای تحولات بزرگ دیگری حتماً صورت خواهد گرفت و متناسب با این تغییرات بزرگ قوانین اساسی جدیدی باید تدوین گردد.

دیباچه

مردم ستمدیده ایران بیش از ۱۵۰ سال است که قهرمانانه علیه استعمارگران و امپریالیست‌های گوناگون، علیه فئودالیسم و سرمایه‌داری وابسته (دولت و خصوصی) که رژیم شاهنشاهی پهلوی در نیم قرن اخیر مظهر این دشمنان خلق بود، مبارزه می‌کند.

در ادامه این راهپیمائی طولانی، سخت و پر پیچ و خم، به خاطر کسب استقلال، آزادی و عدالت

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

اجتماعی، انقلاب پیروزمند ضد استبدادی و ضد امپریالیستی، با سرنگون ساختن رژیم فاسد پهلوی و انقراض شاهنشاهی برگ نوینی در تاریخ کهنسال و درخشان کشورمان گشود.

این انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استبدادی، چهار دستاورد و ویژگی مهم و برجسته داشت که قانون اساسی کنونی باید از آن الهام گرفته، آن‌ها را حفظ نموده و تکامل بخشد:

۱- توده‌های وسیع خلق، از کلیه ملیت‌های ایران، بویژه جوانان و زنان را به مبارزه انقلابی کشانده و وحدت بزرگ طبقات و اقشار خلقی را در حرف و عمل تأمین نمود.

۲- قاطعانه ضد امپریالیستی بوده و با تکیه به نیروی خلق بویژه زحمت کشان بطور مستقل به پیروزی رسید و نه تنها ابرقدرت‌های سلطه جو و مداخله‌گر نتوانستند آن را به خود متمایل یا وابسته سازند، بلکه بر عکس به امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا ضربه سختی وارد آورد.

۳- قاطعانه ضد استبدادی بوده با حکومت مطلقه فردی مخالفت کرده و آن را بر انداخت.

۴- اسلام مبارز با طرد اسلام درباری در پیشاپیش صفوف خلق حرکت کرده و آن را در جهت پیروزی رهبری نمود.

چنین‌اند چهار ویژگی و دستاورد انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استبدادی ما. هم‌چنان انقلاب باید ادامه یابد. هنوز نفوذ امپریالیسم بویژه آمریکا و شوروی کاملاً قطع نشده است، هنوز سرمایه‌داری وابسته و بقایای فئودالیسم و نظام عشیرتی موجودند، هنوز آزادی و عدالت اجتماعی برای توده‌های وسیع خلق بویژه کارگران و دهقانان به دست نیامده است. قانون اساسی کنونی باید در خدمت ادامه انقلاب باشد و نقش مترقی و پیشتان را در تحقق هدف‌های دورتر انقلاب ایفا نماید.

قانون اساسی باید به سیر پویای انقلاب ضد امپریالیستی سمت دهد و در کلیه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، استقلال ایران را تأمین نماید و سیمای آزادی‌خواهانه انقلاب را با تأکید روی مبارزه با هرگونه ستم فئودالی و عشیرتی و سرمایه‌داری وابسته (دولتی و خصوصی) و دفاع قاطع از آزادی برای خلق بدون در نظر گرفتن طبقه، ملتی، مذهب، مسلک، حزب، جنس و نژاد حفظ نموده و تکامل بخشد. قانون اساسی باید در دفاع از حقوق و در بهبود وضع زحمت کشان بویژه کارگران و دهقانان که هزاران هزار شهید در راه پیروزی انقلاب داده‌اند، تصریح و تأکید کرده و مضمون اساسی آن خدمت به زحمت کشان باشد.

فصل اول: اصول کلی

۱- شکل حکومت ایران کنونی، جمهوری اسلامی است که در آن تمام قدرت باید در دست مردم ملیت‌های مختلف باشد و مردم از طریق شوراهای سطوح مختلف، قدرت خود را اعمال کنند.

۲- جمهوری اسلامی متکی است بر اتحاد بزرگ کلیه طبقات و اقشار خلقی ضد امپریالیستی و ضد استبدادی از ملیت‌های مختلف ایران و مضمون این اتحاد را در مرحله کنونی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تشکیل می‌دهد.

۳- کلیه ارگان‌های سیاسی باید از اصل مرکزیت مردمی پیروی نمایند. یعنی مرکزیت باید بر اساس خواست‌های مردم باشد و مردم باید به نوبه خود از مرکزیت تبعیت نمایند. هم باید آزادی باشد هم انضباط، آن‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند.

۴- ایران، کشور واحد و یک پارچه و کثیرالمله‌ایست که کلیه ملیت‌های آن با هم برابرند. باید ستم‌دیدی ملی زدوده شود. باید ملیت‌های مختلف به یکدیگر احترام بگذارند، از نکات مثبت هم بیاموزند و در مناسبات برادری میان خود برقرار نمایند. تبعیض در هر شکل ممنوع است و هر حرف و عملی که به وحدت بزرگ ملیت‌های ایران کوچکترین لطمه‌ای وارد سازد قدغن می‌باشد. کلیه ملیت‌ها آزادند تا زبانی را که با آن سخن می‌گویند و می‌نویسند، به کار برند و تکامل بخشند و از آداب و رسوم خود پیروی نمایند. حق خودمختاری در مناطق اقلیت‌های ملی به رسمیت شناخته می‌شود و کلیه خودمختاری‌های ملی منطقه‌ای جزء لاینفک کشور ایران هستند.

۵- در جمهوری اسلامی ایران میان دو نوع تضاد کاملاً متفاوت: تضاد خلق با دشمن و تضاد درون خلق باید دقیقاً تمایز گذارده شود و در رابطه با تضادهای درون خلق، برای حل آن‌ها باید با حرکت از هدف وحدت، با صبر و حوصله، از شیوه مردمی اقناع، توضیح، نوسازی و تجدید تربیت استفاده نمود.

۶- در جمهوری اسلامی ایران، مالکیت محدود و مقید است. محدودیت مالکیت درست به خاطر این است که از حاکمیت قانون بی بندوبار سرمایه بر جامعه جلوگیری شود، چه این کار اقتصاد کشور ما را به امپریالیسم هم چنان وابسته نگه می‌دارد و نهایتاً انقلاب ضد امپریالیستی مردم ما را به شکست می‌کشانند. مقید بودن مالکیت درست به خاطر اینست که باید به هدف ادامه انقلاب ضد امپریالیستی ما خدمت نماید و اقتصاد کشور ما را به سوی اقتصاد مستقل و متکی به خود، اقتصادی در خدمت بهبود زندگی مردم بویژه زحمت‌کشان هدایت کند.

تمام املاک و دارایی خاندان پهلوی، تمام املاک و دارائی سرمایه‌داران بزرگ، فئودال‌ها و بوروکرات‌های بزرگ که بزور به عنف از مردم و یا از اموال عمومی غصب کرده‌اند، باید به سود توده‌های خلق مصادره شود.

دولت موظف است این قبیل املاک و اموال را در اختیار ادارات و مؤسسات عمومی قرار دهد تا جهت تأمین احتیاجات توده‌های زحمتکش بکار برده شوند.

۷- اقتصاد جامعه کنونی ایران از سه بخش: دولتی، خصوصی و تعاونی تشکیل شده است.

- بخش دولتی اقتصاد بر اثر درآمد هنگفت نفت در سال‌های اخیر رو به توسعه و گسترش بوده است و دولت موظف است وابستگی این بخش را به اقتصاد کشورهای امپریالیستی تا قطع کامل نفوذ آن‌ها قدم به قدم کم کند. ماهیت این بخش اقتصاد همانند بخش خصوصی استثمارگرانه بوده و چنان چه بی رویه و بدون تناسب معین با بخش خصوصی اقتصاد رشد نموده و تحت سیاستی کاملاً ملی و مستقل هدایت نشود، بالقوه می‌تواند پایه‌ای برای نفوذ امپریالیسم بویژه سوسیال - امپریالیسم شوروی در کشور ما بوجود آورد.

- در بخش خصوصی باید با سرمایه‌های بزرگ وابسته مبارزه شود. سرمایه‌های کوچک و متوسط ترغیب

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و تشویق شوند. چنان چه به سرمایه‌های بزرگ وابسته میدان داده شود، خطر ادامه وابستگی به امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا بقوت خود باقی می‌ماند.

– ایجاد تعاونی‌های تولید، توزیع و مصرف یکی از راه‌های صحیح تکامل رشد اقتصاد کنونی کشور است. باید این بخش از اقتصاد را با تکیه به مردم و در رابطه با روستا، با تکیه به دهقانان و شرکت داوطلبانه و فعال آن‌ها بطور همه جانبه بسط و توسعه داد. دولت موظف است نه تنها اقدامی علیه جنبش تعاونی نکند بلکه باید به پا گرفتن توسعه تعاونی‌ها کمک نماید.

۸- دولت باید از اصل اتکا به نیروی مردم پیروی کند و در رشد و تکامل اقتصاد ایران تکیه عمده را به مردم و منابع طبیعی ایران داشته باشد.

کشاورزی باید اساس اقتصاد کشور ما را تشکیل دهد. صنعتی شدن سریع ولی سنجیده، هدف رشد اقتصاد ملی است. صنایع باید ضمن هدایت کل اقتصاد، به رشد کشاورزی خدمت نمایند. ایران بدون کشاورزی رشد یافته و خودکفا نمی‌تواند صنایع مستقل و کارائی داشته باشد. درست به خاطر رسیدن به هدف عالی صنعتی شدن باید کشاورزی ایران را از وضع ناهنجار کنونی نجات داد، آن را با تکیه به دهقانان بازسازی نمود، تقویت بخشید و خودکفا ساخت.

۹- دولت موظف است که در رشد و گسترش اقتصاد ملی دارای هدفی بلند و عالی باشد. تمام امکانات و توانائی‌ها را به بهترین وجهی طبق نقشه بسیج نموده، با به کار برد. علوم و فنون و رشد و تکامل دائمی آن‌ها جامعه عقب نگهداشته شده ما را با سرعت به جلو هدایت نماید تا استقلال و امنیت ایران را تضمین نموده و وضع مردم زحمتکش و مستضعف را بطور همه جانبه‌ای بهبود بخشد.

۱۰- اتباع کشورهای دیگر و یا شرکت‌های خارجی حق مالکیت بر منابع ملی و عمومی را نداشته و شرکت آن‌ها در امور اقتصادی ایران به همکاری‌های فنی، تجاری و پروژه‌های آبادانی بر طبق قراردادهای عادلانه محدود می‌گردد.

۱۱- دولت موظف است اسلام مبارز را به خاطر اتحاد بزرگ خلق، با ناسیونالیسم مترقی و سوسیالیسم انقلابی متحد نماید، تا در محیطی آزاد و برابر، مکاتب با هم به رقابت پرداخته و مردم بتوانند آزادانه به جوانب مختلف مسائل و مشکلات آگاهی یافته و خود رأساً درست را از نادرست تشخیص داده و انتخاب نمایند. انحصارگری یک طبقه یک حزب یک ایدئولوژی، یک سیاست و یک فرد با دستاوردهای انقلاب کنونی ما تطابق نداشته و به رشد و تکامل آن کمک نمی‌کند.

۱۲- دولت موظف است هشیارانه علیه هر گونه اعمال خرابکارانه بیگانگان بویژه ابرقدرتهای استیلا طلب و تجاوزگر به هر شکل مبارزه نماید و عمال و جاسوسان آن‌ها را سرکوب کند.

۱۳- ایران در جرگه کشورهای جهان سوم قرار دارد و جزو جنبش غیر متعهداست و بنابر این دولت موظف است کشورهای جهان سوم متحد شده و برای حفظ و تکامل جنبش کشورهای غیر متعهد کوشش نماید دولت باید روابط خود را با سایر کشورها بر اساس اصول زیر تنظیم کند:
– احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی.

- دوری جستن از هرگونه تجاوز نظامی.

- عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر.

- تساوی حقوق و سود متقابل.

- همزیستی مسالمت آمیز.

ایران قاطعانه علیه هر گونه سرکرده‌گرائی توسط ابرقدرها، با قدرت‌های منطقه‌ای مبارزه می‌کند و خود هیچ‌گاه نباید در پی سرکرده‌گرائی منطقه‌ای باشد.

۱۴- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبتنی است بر مبارزه با امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم و وحدت با خلق‌های انقلابی، ملل ستمدیده که در پی رهایی خویشند و کشورهایی برای حفظ و تحکیم استقلال خود می‌کوشند.

۱۵- کلیه قراردادهای یک جانبه و غیر عادلانه با مؤسسات، شرکت‌ها و کشورهای خارجی که به استقلال و تمامیت ارضی ایران خدشه وارد می‌کند ملغی می‌باشد و عقد چنین قراردادهایی غیر قانونی است. ۱۶- دولت موظف است که رقابت امپریالیست‌ها را در حفظ و توسعه نفوذشان در منطقه و سطح جهانی در نظر گرفته و با توجه به این واقعیت که آتش رقابت ابرقدرت‌ها که تا دندان مسلح شده‌اند دیر یا زود کشور ما را نیز در بر خواهد گرفت، قدرت نظامی کشور را در سطحی متناسب با اوضاع جهانی و منطقه نگاه داشته و با نوسازی ارتش، افسران و سربازانی ضد امپریالیست و مؤمن به استقلال کشور تربیت نماید. دولت موظف است بین مردم و ارتش ملی روحیه دوستی و برادری ایجاد کرده و با گسترش دموکراسی در ارتش، نظمی نوین و انضباطی آگاهانه و انقلابی بوجود آورد.

دولت موظف است علاوه بر نیروهای مسلح عادی کشور، نیروهای مسلح منطقه‌ای و پاسداران محلی به مثابه نیروی شبه نظامی بوجود آورد. نیروهای مسلح وظیفه دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران را به عهده داشته و باید در برابر خرابکاری‌ها و مداخلات بیگانگان بویژه دو ابر قدرت آمریکا و شوروی هوشیار باشند.

فصل دوم: حقوق اساسی مردم

۱۷- همه افراد اعم از زن و مرد در برابر قانون مساوی‌اند. کلیه افراد اعم از مرد و زن که به سن قانونی رسیده‌اند از حق رأی برخوردارند.

۱۸- تمام اتباع کشور از حق آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، اجتماع، تشکیل احزاب، انجمن و سندیکاها، تظاهرات و اعتصاب برخوردارند.

۱۹- هر فرد از آزادی انتخاب دین و مذهب برخوردار است.

۲۰- هر گونه بازداشت، تفتیش منزل و محل کار، بازرسی بدنی و هر عمل دیگری که آزادی فردی را محدود می‌سازد ممنوع است مگر با مجوز مدلل مقامات قضائی و تنها در مواردی که در قانون پیش‌بینی شده است. در صورت بازداشت باید موضوع اتهام با ذکر دلایل حداکثر در مدت ۲۴ ساعت به شخص

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

- بازداشت شده ابلاغ شود، در غیر این صورت ادامهٔ بازداشت غیر قانونی است.
- ۲۱- مسکن اشخاص، مراسلات پستی و مکالمات تلفنی و مخابرات و تلگرافی و تلکس محترم بوده و از تعرض مصون‌اند.
- ۲۲- هر گونه شکنجهٔ بدنی یا روانی ممنوع است. اجبار اشخاص به شهادت مجاز نیست و چنین اقرار و یا شهادتی فاقد ارزش و اعتبار است.
- ۲۳- جمهوری اسلامی حق کار برای همه را به رسمیت می‌شناسد و موظف است با تمام قدرت شرایط را برای تحقق واقعی این حق فراهم سازد.
- ۲۴- هر فرد، حق انتخاب شغل و محل زندگی، حق استراحت، بهداشت رایگان، تحصیل رایگان و بیمهٔ بازنشستگی را دارد. دولت مکلف است که امکانات لازم را برای تحقق این حقوق بویژه برای تودهٔ وسیع زحمتکشان کشور ما که هم اکنون در شرایط بسیار سخت به سر برده و محروم از هر گونه رفاه اجتماعی می‌باشند، فراهم آورد.
- ۲۵- در جمهوری اسلامی ایران، زنان در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زندگی خانوادگی از حقوق مساوی با مردان برخوردارند. آن‌ها برای کار مساوی باید حقوق مساوی دریافت کنند. ازدواج و طلاق باید با میل طرفین و بطور آزادانه باشد.

فصل سوم: قوهٔ مقننه

الف - مجلس شورای ملی

- ۲۶- مجلس شورای ملی عالی‌ترین ارگان جمهوری اسلامی ایران است و بالاترین ارگان قانونگذاری کشور است.
- ۲۷- نمایندگان مجلس شورای ملی بطور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند. انتخابات مجلس شورای ملی هر ۴ سال یک بار تجدید می‌شود و انتخابات هر دوره باید پیش از انقضای دوره قبل انجام پذیرد. بطوری که هیچ‌گاه جمهوری اسلامی ایران بدون مجلس شورای ملی نباشد.
- ۲۸- تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی به ازای هر صد هزار نفر یک نماینده خواهد بود. کرسی‌های نمایندگی مجلس شورای ملی به تناسب تعداد آرای سراسر کشور بین کاندیداهای حزبی با ائتلافی تقسیم می‌شود.
- ۲۹- اقلیت‌های ملی و مذهبی رسمی که تعدادشان کمتر از صد هزار نفر است حق انتخاب یک نماینده را دارند.
- ۳۰- مذاکرات مجلس شورای ملی باید علنی باشد.
- ۳۱- وزیران به اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند و در صورتی که مجلس لازم بداند مکلف به حضورند و هر گاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود.

ب - اختیارات و صلاحیت مجلس شورای ملی

- ۳۲- وضع قوانین جدید بنابر احتیاجات کشور در چارچوب قانون اساسی با مجلس شورای ملی است.
- ۳۳- نظارت بر اجرای قوانین از وظایف مجلس شورای ملی است.
- ۳۴- تفسیر قوانین عادی به جز تفسیر دادرسان در مقام تمیز حق در صلاحیت مجلس شورای ملی است.
- ۳۵- انتخاب یا رد نخست‌وزیر پیشنهاد شده از جانب رئیس جمهوری و انتخاب یا رد هیئت وزیران پیشنهاد شده از جانب نخست‌وزیر در صلاحیت مجلس شورای ملی است.
- ۳۶- تصویب، رد یا اصلاح برنامه اقتصادی، بودجه دولتی و نظارت بر اجرای آن‌ها در صلاحیت مجلس شورای ملی است.
- ۳۷- تغییر در خطوط مرزی کشور در صورتی ممکن است که به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی برسد.
- ۳۸- دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات عمومی و اعطای امتیاز انحصار در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن از طرف دولت بدون تصویب مجلس شورای ملی ممنوع است.
- ۳۹- عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی و قراردادهای دیگر از این قبیل با پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی قابل اعتبارند.
- ۴۰- استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت در حد احتیاج و ضرورت باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.
- ۴۱- گرفتن و دادن وام و کمک‌های بلاعوض از طرف دولت به کشورهای خارجی باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد.
- ۴۲- لوایح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس شورا تقدیم می‌شود. طرح‌های قانونی به پیشنهاد یکی از نمایندگان نیز در مجلس شورای ملی قابل طرح است.
- ۴۳- مجلس شورای ملی حق تحقیق و تفحص در هر یک از امور کشور را دارا است.
- ۴۴- برقراری حکومت نظامی ممنوع است، مگر در هنگام جنگ و با تصویب مجلس شورای ملی.
- ۴۵- هر نماینده مجلس حق دارد از وزیر مسئول درباره هر موضوعی که به وظائف او مربوط شود سؤال نماید. وزیر مسئول موظف به جواب است و جواب نباید بیش از ده روز به تأخیر بیفتد مگر با عذر موجه.
- ۴۶- نمایندگان می‌توانند بطور فردی دولت را استیضاح کنند. پاسخ به استیضاح باید ظرف ده روز از تاریخ تقدیم آن، از طرف دولت یا وزیر مسئول داده شود. مجلس پس از استماع پاسخ دولت به رأی اعتماد یا عدم اعتماد می‌دهد. در صورت اخیر دولت معزول است و نخست‌وزیر یا وزیر مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولت بعدی شرکت کند.
- ۴۷- نمایندگان مجلس را نمی‌توان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده و یا آرائی که در رابطه با ایفای وظائف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب و یا توقیف کرد ولی اگر نماینده‌ای مرتکب جنحه یا جنایتی شود، به شرط سلب مصونیت با رأی اکثریت مجلس تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

۴۸- هیئت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرند. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف، دولت می‌تواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند. ۴۹- هر کس شکایتی از چگونگی اداره کشور و یا شیوه قانونگذاری یا سیاست قضائی داشته باشد می‌تواند به مجلس شورای ملی شکایت کند.

پ - شوراهای ده، شهر، استان و مناطق خودمختار اقلیتهای ملی

۵۰- جهت شرکت مردم در سرنوشت خود، از سطح ده، شهر، استان و مناطق خودمختار اقلیت‌های ملی مجالس شورای محلی جهت وضع قوانین و نظارت بر اداره امور محلی بر مبنای این قوانین در زمینه‌های اقتصادی و اداری و فرهنگی برپا می‌شوند.

۵۱- تصمیمات این مجالس نمی‌تواند از چارچوب قانون اساسی خارج شوند.

۵۲- در مواردی که مسائل محلی بر امر کل کشور تأثیر منفی می‌گذارد نظر مجلس شورای ملی ارجحیت دارد.

۵۳- شوراهای دهات از طریق رأی مستقیم و مخفی مردم انتخاب می‌گردند.

۵۴- شوراهای شهرها از طریق رأی مستقیم و مخفی مردم انتخاب می‌شوند.

۵۵- شوراهای استانها بر مبنای ضوابطی که مجلس شورای ملی تعیین می‌کند از میان نمایندگان شهرها و روستاها انتخاب می‌گردند.

۵۶- نمایندگان مجلس شورای مناطق خودمختار اقلیت‌های ملی باید با رأی مخفی و بطور مستقیم انتخاب گردند.

فصل چهارم: قوه مجریه

مبحث اول: ریاست جمهوری

۵۷- رئیس جمهور بالاترین مقام رسمی کشور است، ریاست قوه مجریه را بر عهده دارد و سمبل وحدت بزرگ خلق است.

۵۸- رئیس جمهور باید تبعه ایران باشد.

۵۹- رئیس جمهور برای مدت ۴ سال به وسیله $\frac{2}{3}$ آرای مجلس شورای ملی انتخاب می‌شود و انتخاب متوالی او تنها برای یک دوره دیگر امکان دارد.

۶۰- رئیس جمهور جدید باید حداکثر یک ماه پیش از پایان دوره ریاست جمهور انتخاب شود.

۶۱- رئیس جمهور در مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با حضور رئیس و اعضای دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود، سوگند یاد می‌کند که مدافع قانون اساسی، استقلال و تمامیت ارضی ایران، آزادی و عدالت اجتماعی باشد.

۶۲- توشیح قوانین با رئیس جمهور است ولی خودداری او از توشیح قانون در مهلت مقرر جز در موارد

مصرح در قانون اساسی، نمی‌تواند اجرای قوانین را پس از انقضای مهلت توشیح متوقف سازد، یا به تأخیر اندازد. مهلت توشیح قانون ده روز از تاریخ ابلاغ آن است.

۶۳- رئیس جمهور حق دارد در مهلت توشیح، مصوبات مجلس شورای ملی را که در تضاد با قانون اساسی تشخیص دهد با ذکر دلایل خود برای اصلاح و بررسی مجدد به مجلس باز گرداند. چنانچه مجلس مجدداً آن را تصویب نمود، قانون است.

۶۴- نخست وزیر بوسیله رئیس جمهوری، برای گرفتن رأی اعتماد، به مجلس شورای ملی معرفی می‌شود.

۶۵- اعلام عفو عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است، هم چنین رئیس جمهور حق دارد در حدود قوانین، مجازات فردی محکومان را تخفیف دهد.

۶۶- فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است. رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد رئیس جمهور و تصویب مجلس شورای ملی تعیین می‌شود.

۶۷- اعلان جنگ و متارکه آن و پیمان صلح پس از تصویب مجلس شورای ملی، با رئیس جمهور است. ۶۸- در مورد غیبت و یا بیماری رئیس جمهور، شورائی بنام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از: نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوان عالی کشور، وظایف او را انجام می‌دهد، مشروط بر این که عذر رئیس جمهور برای مدتی بیش از دو ماه نباشد.

۶۹- در صورت فوت و یا کناره‌گیری رئیس جمهور یا بیماری طولانی یا سایر موجباتی که مانع اجرای وظایف و اختیارات رئیس جمهور می‌شود، وظایف او به شورای موقت ریاست جمهوری محول می‌گردد و این شورا حداقل یک ماه و حداکثر ۵۰ روز پس از تشکیل، نسبت به انتخاب رئیس جمهور جدید اقدام می‌کند. در چنین صورتی مهلت توشیح مصوباتی که مجلس در این فاصله تصویب می‌کند تا ۳۰ روز پس از ادای سوگند رئیس جمهور جدید خواهد بود.

۷۰- هر گاه رئیس جمهور به خیانت و توطئه علیه امنیت کشور متهم شود مجلس شورای ملی باید به اتهام او رسیدگی کند و اگر $\frac{۲}{۳}$ همه نمایندگان مجلس رأی به تعقیب او دادند، دیوان عالی کشور به اتهام رسیدگی و بر طبق قوانین عمومی مجازات او را معین می‌کند. پس از رأی مجلس به تعقیب، تا صدور رأی نهائی دیوان عالی کشور، رئیس جمهور از مقام خود معلق است و وظایف او را شورای موقت ریاست جمهور انجام می‌دهد.

مبحث دوم: هیئت وزیران

۷۱- وزرا به پیشنهاد نخست‌وزیر و موافقت رئیس جمهور برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. اداره امور کشور به عهده هیئت وزیران و مسئولیت اجرائی کلیه سازمان‌های کشوری و لشگری با این هیئت است. تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک از آنان را قانون معین می‌کند.

۷۲- ریاست هیئت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

همهانگ ساختن تصمیم‌های دولت می‌پردازد. هیئت وزیران در برابر مجلس شورای ملی مسئولیت فردی و جمعی دارند.

۷۳- نخست وزیر می‌تواند وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او برگزیند و به مجلس شورای ملی معرفی نماید. ولی هر گاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت، نیمی از اعضای هیئت وزیران تغییر کنند. دولت مجدداً باید تقاضای رأی اعتماد کند.

۷۴- نخست وزیر و وزیران در صورتی که متهم به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور گردند، اتهام آن‌ها در مجلس مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنان چه اکثریت مجلس رأی داد، تعقیب متهم هیئت عمومی دیوان عالی کشور شروع خواهد شد. مجازات جرائم بر مرتکبه، تابع قوانین عمومی است.

۷۵- رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و نخست‌وزیر و وزیران در مورد جرائم عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود.

مبحث سوم: امور مالی

۷۶- دیوان محاسبات کشور که سازمان و اداره امور آن در تهران و مراکز استانها به موجب قانون تشکیل خواهد شد. کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی را که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی و حساب‌رسی می‌نماید مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد و حساب‌ها، اسناد و مدارک مربوط را برابر قانون جمع‌آوری و به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید.

۷۷- مجلس شورای ملی عده کافی به عنوان مستشار دیوان محاسبات به ترتیبی که قانون معین می‌کند انتخاب خواهد کرد.

مبحث چهارم: ارتش

۷۸- ارتش جمهوری اسلامی ایران، ارتش ملی و مردمی است که وظیفه پاسداری از استقلال و تمامیت ارزی کشور را به عهده دارد.

۷۹- افراد ارتش از حقوق مساوی با سایر افراد ملت برخوردارند و انضباط و مقررات ارتش که برای نظامیان لازم‌الاجراء هستند نباید موجب محرومیت نظامیان از حقوق و آزادی‌های مصرحه در این قانون شوند.

۸۰- هیچ افسر و سرباز خارجی به خدمت نظام ایران قبول نمی‌شود، عبور یا اقامت موقت نیروی نظامی خارج از کشور تنها در صورت ایجاب مصالح عالی کشور، آن هم با تشخیص و تصویب $\frac{3}{4}$ کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است.

۸۱- استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی، هر چند بعنوان استفاده‌های صلح آمیز در ایران ممنوع است.

فصل پنجم: قوه قضائیه

۸۲- دادگستری مرجع رسمی تظلمات و دادخواهی عمومی است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت دادگاه‌ها منوط به حکم قانون است.

۸۳- قوه قضائیه مستقل و مجلس شورای ملی و رئیس جمهوری ضامن استقلال آن هستند. دیوان عالی کشور در حدود اصل ۸۵ این قانون، لوازم و شرایط این استقلال را فراهم می‌کند.

۸۴- تشکیل دادگاه‌های اختصاصی جز در موارد مصرح در این قانون ممنوع است. ولی ممکن است برخی از شعب دادگاه‌های عمومی به نوع خاصی از دعاوی رسیدگی کنند.

۸۵- دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای درست قوانین اعم از اساسی یا عادی، ایجاد وحدت رویه قضائی و حراست از استقلال قوه قضائیه در برابر قوای مجریه و مقننه تشکیل می‌شود و عالی‌ترین مرجع قضائی کشور است. دیوان عالی کشور حق نقض حکم صادره از طرف هر یک از دادگاه‌های دادگستری و واگذاری قضیه مورد دعوی به دادگاه دیگر را دارد. دیوان عالی کشور به تمام موارد مربوط به تطابق لوایح، قوانین و دیگر مصوبات قوای مقننه و مجریه با قانون اساسی رسیدگی می‌کند.

۸۶- تعداد اعضای دیوان عالی کشور ۱۱ نفر هستند که از میان قضات و وکلای شاغل یا بازنشسته دادگستری بوسیله رئیس جمهوری به مجلس شورای ملی معرفی و در صورت تصویب به عضویت دیوان عالی کشور به مدت ۵ سال تعیین می‌گردند. ریاست دیوان عالی کشور توسط اعضای دیوان عالی کشور و از میان اعضای دیوان عالی کشور انتخاب می‌شوند.

۸۷- دیوان عالی کشور باید به نحوی که خود مقتضی بداند اقدام به تشکیل شورای عالی قضائی که وظیفه حل و فصل مسائل اداری قوه قضائیه را به عهده دارد، بنماید.

۸۸- ریاست شورای عالی قضائی با وزیر دادگستری است. وزیر دادگستری وظیفه ایجاد هماهنگی مالی و اداری بین قوه قضائیه و قوه مجریه را به عهده خواهد داشت و رابط قوه قضائیه و قوه مقننه در امور مربوط به وضع قوانین مدنی و جزائی خواهد بود.

۸۹- دادستان کل کشور بوسیله مجلس شورای ملی و از میان ده نفر که رئیس جمهور از میان قضات و وکلای شاغل یا بازنشسته دادگستری به مجلس معرفی می‌نماید. برای مدت ۴ سال انتخاب می‌گردد. تجدید انتخاب یک فرد برای دادستانی کل کشور بلامانع است.

۹۰- قضات دادگاه‌ها را نمی‌توان از مقامی که شاغل آنند بطور موقت یا دائمی و بدون محاکمه و ثبوت جرم منفصل کرد یا محل خدمت با سمت آن‌ها را بدون رضای آنان تغییر داد. تغییر محل و سمت بازپرسان با تصویب شورای عالی قضائی ممکن است.

۹۱- رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی در دادگاه‌های دادگستری با حضور هیئت منصفه و بصورت علنی صورت می‌گیرد.

۹۲- برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظائف خاص نظامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌شود. به جرائم عمومی نظامیان و به کلیه جرائم افسران و درجه‌داران و افراد و کارمندان شهربانی و

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

ژاندارمری در دادگاه‌های عمومی رسیدگی می‌شود.

۹۳- رسیدگی به شکایات تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آئین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آن‌ها از وظائف و اختیارات قوه قضائیه است. رسیدگی به این مسائل را دیوان عالی کشور به عهده یک یا چند دادگاه از دادگاه‌های دادگستری خواهد گذاشت و یا اگر مقتضی دید می‌تواند دادگاه یا شورای ویژه‌ای برای این کار تأسیس کند.

فصل ششم: تغییر قانون اساسی، زبان، مرکز کشور، پناهندگی

۹۴- هر گاه اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی یا رئیس جمهور به پیشنهاد هیئت وزیران، لزوم تجدیدنظر در یک یا چند اصل از قانون اساسی را عنوان کنند، طرح یا لایحه تجدیدنظر از طرف مجلس یا هیئت وزیران تهیه و مورد بررسی مجلس شورای ملی واقع می‌شود. این متن پس از تصویب $\frac{2}{3}$ نمایندگان مجلس باید از طریق رفراندوم مورد تأیید ملت قرار گیرد.

۹۵- زبان و خط مشترک مردم ایران فارسی است و متون و مکاتبات رسمی باید با این زبان و خط باشد ولی در خودمختاری‌های ملی منطقه‌ای استفاده از زبان ملی آن خودمختاری در مدارس مطبوعات محلی و مکاتبات و متون اداری داخل خودمختاری آزاد و زبان ملی در کنار زبان فارسی، زبان رسمی خودمختاری ملی منطقه‌ای محسوب می‌شود. مکاتبات در تماس‌های رسمی و اداری بین خودمختاری‌های ملی منطقه‌ای با سایر نقاط و دولت مرکزی باید به زبان فارسی باشد.

۹۶- تهران مرکز کشور است.

۹۷- به اتباع خارجی که به دلیل مبارزه علیه امپریالیسم و پیمانال شدن حقوق دموکراتیک‌شان، تحت تعقیب مقامات کشور خود هستند، حق پناهندگی سیاسی، اقامت و کار تا موقع رفع موانع موجود در کشور مربوطه داده می‌شود.

مجلس شورای عالی قضایی

مقاله حاضر نوعی مقاله نقد گونه نسبت به پیشنهادات قانون اساسی و مسأله ولایت فقیه در سال ۱۳۵۸ش است. طبیعی است که نگاه نویسنده (راه کارگر) نگاهی مارکسیستی و انتقادی است؛ جریانی که نه تنها از ایران بلکه از سراسر جهان حذف گردید؛ اما برای تکمیل بحث ناچار بودیم آن را ضمن رساله‌های مدافعانه از نظریه ولایت فقیه بیاوریم تا امکان ارزیابی بهتری از جریانات فکری آن روزگار را فراهم آوریم؛ از این بابت عذر خواهیم.

۱. آبان ماه ۱۳۵۸. پاورقی‌های این نوشته جز آنچه با علامت (ع) مشخص شده، همگی از نویسنده مقاله است.

نظریات احزاب و جمعیت‌های چپ‌گرا و مارکسیستی: ولایت فقیه به روایت مدافعان آن

در این بخش برای آشنایی با موضوع، ما صرفاً به بیان توضیحی ولایت فقیه پرداخته‌ایم. یعنی آن‌چه که در قانون اساسی جدید و کتاب ولایت فقیه بوده، به طور خلاصه و ساده بیان کرده‌ایم. بی آن‌که نظر خود را دخالت داده باشیم.

ولایت فقیه، آن‌گونه که از مصوبات قانون اساسی جدید و کتاب آیت‌الله خمینی بر می‌آید، یعنی تحقق بخشیدن به قانون حاکمیت الهی. حاکمیت الهی از دو مجری خود را نشان می‌دهد:

۱- وجود قوانینی که آسمانی هستند، یعنی خداوند آن‌ها را وضع کرده است.^۱

۲- وجود قوه اجراییه که این قوانین را به مورد اجرا بگذارد. به همین سبب بشر حق قانون‌گذاری ندارد و تنها خداوند است که می‌تواند قانون وضع کند. آن‌چه بشر بدان نیاز دارد، مجری قانون است. چرا که وجود مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست بلکه باید یک نظام حکومتی به وجود آورد که بتواند این قانون را به مورد اجرا بگذارد. در همه کشورهای عالم چنین بوده است و قانون‌گذاری صرف، به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. بنابراین پس از وضع قانون یا تشریح - که منحصر به خداوند است، بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید که وظیفه‌اش اجرای قوانین الهی است. اسلام، همان‌گونه که قانون دارد، مجری قانون هم دارد. آیا هر کسی صلاحیت اجرای این قوانین را دارد؟ نه. پس چه کسی مجاز به اجرای قانون است؟ «ولی امر» تا زمانی که حضرت رسول اکرم در قید حیات بودند، خود ولایت امر را به عهده داشتند و بعد از ایشان ائمه و بعد از آنان نیز فقهای عادل عهده‌دار این مقام هستند و می‌باید به تشریح و تفسیر قرآن و اجرای احکام و بسط تفکر اسلامی و نظام اسلامی در میان ملل جهان بپردازند.

پیغمبر بایستی خلیفه تعیین می‌نمود و البته تعیین هم کرد. در آن زمان بحث بر سر این نبود که خلیفه نمی‌خواهیم، بلکه بر سر این بود که چه کسی باید خلیفه باشد. تعیین خلیفه نه برای تشریح و بیان احکام بلکه برای حکومت بود. زیرا در این صورت کافی بود کتابی بنویسند و به دست مردم بدهند تا عمل کنند. از این رو، مؤسسات اجرایی برای پیاده کردن قوانین شرع ضرورت دارد. لیکن قانون شرع و سنت رسول اکرم و یا لزوم دستگاه اجرایی را نمی‌توان بدوره‌ای معین محدود ساخت، بلکه تا ابد باقی و لازم الاجرا است. چون قانون خداوندی و شریعت اسلام همیشگی است، لذا احکام آن تعطیل بردار نیست و همیشه باید یک مجری یعنی ولی امر داشته باشد. از این جاست که ما به ولایت امر اعتقاد داریم:

از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد. در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است: قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا

۱. قانون‌گذاری به دست خداوند را تشریح و واضح آن را شارع می‌گویند، عمل قانونگذاری به دست انسان را تقنین، و واضح آن را مقنن می‌نامند.

خداوند اجرای احکامش را محدود کرد به دوپست سال؟ و پس از غیبت صغری^۱ اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آن‌ها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.^۲ اعتقاد به یک دستگاه اجرایی اسلامی، جزئی از ولایت است. زیرا تعیین خلیفه که برای بیان احکام نبود. خلیفه باید قوانین شرع را اجرا می‌نمود. و به همین جهت هم دستگاه حکومتی اسلام به وجود آمد. حکومت اسلامی بعدها به واسطه خاندان بنی امیه و بنی عباس به فساد کشانده شد. حکومتی که به ائمه تعلق داشت، آنان غصب کردند. لیکن برای اسلام همیشه یک رهبر یا امام، یعنی «ولی امر» - یعنی قیمی که پاسدار نظم قانون اسلام باشد، ضرورت دارد. برای این که مردم ناقص‌اند و نیازمند کمالند و ناکاملند. و در حکمت خداوند روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خداوند، بی سرپرست و بی رهبر بمانند. زیرا تحت رهبری اوست که با دشمنان می‌جنگند. و قوام و استحکام اسلام بدون وجود او ناممکن است، چون در غیر این صورت عده‌ای بدعت گذار خواهند شد و شاخ و برگ بر دین خواهند افزود یا از آن خواهند کاست و اسلام را به گونه‌ای دیگر برای مسلمانان جلوه خواهند داد.

اما، حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ حکومتی است بر پایه ایمان به یگانگی خدا و اختصاص حاکمیت و وضع قوانین به او که وحی الهی در بیان این قوانین نقش بنیادی دارد. این امر از طریق اجتهاد فقهای جامع شرایط انجام می‌گیرد.

حکومت اسلامی بر هیچ یک از سیستم‌های حکومتی شباهت ندارد و نظامی نیست که رئیس دولت، مستبد و خود رأی باشد و هر چه خواست به دلخواه بکند یا به دلخواه آدم بکشد. حکومت اسلامی، نه استبدادی است و نه مطلقه. بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء و اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجراء و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت، حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است، فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی، و جمهوری در همین است، در این که نمایندگان مردم با شاه در این گونه رژیم‌ها به قانون گذاری می‌پردازند.

در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجراء گذاشت.^۳ لذا در حکومت اسلامی به جای قوه مقننه، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد، که بر پایه احکام اسلام، برای وزارتخانه‌های مختلف، برنامه تعیین می‌کند و نحوه انجام خدمات عمومی را در سراسر

۱. در مذهب شیعه اعتقاد بر این است که امام زمان در طول غیبت خود، مدتی از طریق چهار نفر نایب خود که به نواب اربعه معروف است با بشر رابطه داشت. این دوره را دوره غیبت صغری گویند. بعد از وفات نواب اربعه، دیگر ارتباطی با امام زمان وجود ندارد و دوره غیبت کبری آغاز شده است.

۲. ولایت فقیه، ص ۳۰.

۳. ولایت فقیه، ص ۵۲ و ۵۳.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

کشور معین می‌سازد. بنابراین حکومت اسلام حکومت قانون است، اما قانون خداوند نه قانونی که یک عده به نمایندگی مردم بخواهند برای اداره امور خود وضع کنند. زیرا چنین حقی را ندارند و تقنین منحصر به خداوند است و بس. حتی اگر اختیارات محدودی برای پیغمبر یا ولات^۱ داده شده، باز آن نیز بنا به حکم خداوند بوده است. باز اگر خداوند پیامبر را به عنوان خلیفه برگزید، باز به اختیار خود حضرت نبوده که خود سرانه بخواهد حکومتی تشکیل دهد، بلکه به امر خداوند بوده و هنگامی که می‌رفت، تا اختلافاتی در بین مسلمین پدید آید، خدای تعالی از طریق وحی، حضرت رسول را ملزم ساخت که امر خلافت علی را ابلاغ کند. پس تعیین «اولی الامر» نیز به حکم خداست و هیچ کس حق دخالت در این قانون را ندارد. چون بشر ناقص است و بشر ناقص باید تابع اراده الهی باشد.

آیا هر کسی می‌تواند عهده‌دار حکومت اسلامی باشد؟ نه، هر کسی از چنین صلاحیتی برخوردار نیست. رئیس حکومت اسلامی باید واجد دو صفت باشد: ۱- علم بر قانون، یعنی فقیه بودن. ۲- عدالت^۲ چون حکومت اسلام، حکومت قانون خداوندی است، بنابراین منظور از علم به قانون که به عنوان یک رکن اساسی تلقی می‌شود، علم بر قوانین اسلام است. مثلاً عالم بودن در دیگر علوم، برای کسی صلاحیت رهبری فراهم نمی‌نماید. بلکه باید احکام اسلام را دانست. اگر زمامدار از قوانین اسلام آگاهی نداشته باشد، لایق حکومت نیست به خاطر این که اگر رئیس حکومت در مسائل دینی تقلید بکند، اقتدار و حاکمیت او درهم می‌شکند. و اگر نکند که نمی‌تواند مجری قوانین اسلام باشد. پس این «مسلم است که فقهاء بر پادشاهان حاکم باید باشند». سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقهاء در آیند و قوانین و احکام را از فقهاء بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقهاء هستند. پس باید حاکمیت رسماً به فقهاء تعلق بگیرد. نه به کسانی که به علت جهل بر قانون مجبورند از فقهاء تبعیت کنند.^۳

از نظر شیعه، موضوع این که تا زمان غیبت امام زمان چه کسانی بایستی حکومت کنند، روشن است. ولی حال که دوره غیبت است و چه بسا این دوره سال‌های سال طول بکشد، پس تکلیف چیست؟ آیا احکام اسلامی را باید تعطیل کرد و پی کار خود رفت؟ آیا خداوند کسی را برای این دوره تعیین نکرده است که زمام امور مسلمانان را به دست گیرد؟ نه، حکومت اسلامی لازم است و به نوشته ولایت فقیه اگر خداوند شخص معینی را در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن در آن خاصیت حکومتی را که از صدور اسلام تا زمان حضرت صاحب موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد، در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است، اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.^۴

در این جاست که موضوع «ولایت فقیه» مطرح می‌شود. حال اگر کسی پیدا شد که این صفت عدالت

۱. جمع والی.

۲. البته در اصول اعتقادی شیعه معصوم بودن را نیز شرط دانسته‌اند.

۳. ولایت فقیه، ص ۹۰.

۴. همان، ص ۶۳.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

و علم به قانون را داشت و یک حکومت اسلامی تشکیل داد، همان ولایتی را که رسول اکرم در امر اداره جامعه بر عهده داشت، او نیز داراست و بر همه مردم لازم است که از او امر او اطاعت کنند. زیرا ولایت او در عهده‌دار بودن حکومت، تفاوتی با پیامبر ندارد.

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم بیش‌تر از حضرت امیر بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر بیش از فقیه بود باطل و غلط است.»^۱

فقیه می‌تواند همان اختیارات حضرت محمد را در فرماندهی قوا و اخذ مالیات و خراج ... داشته باشد. فقیه بودن برای بیان احکام و مسأله‌گویی و حیض و نفاس نیست، بلکه مأموریتی بزرگ‌تر، یعنی حکومت را بر عهده دارد. صحبت از هم شأنی فقیه و پیغمبر نیست. اما ولایت فرقی نمی‌کند. فقیه عادل همان مقام پیغمبر و ائمه را دارد. تمام کارهایی که پیامبر انجام می‌داد فقیه نیز می‌تواند انجام دهد. پس ولایتی که رسول اکرم یا امام در تشکیل حکومت و اجراء و تصدی داشتند، فقیه نیز داراست و از این لحاظ فقیه با پیغمبر اکرم فرقی ندارد.

ولایت فقیه، از امور اعتباری و عقلایی است و واقعیتی جز جعل (جعل به معنی قرار دادن و تعیین کردن) ندارد، مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت، هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد، معقول نیست که رسول اکرم و امام با فقیه فرقی داشته باشد.^۲

یعنی این‌که، همان‌گونه که برای صغیر قیم لازم است، برای مردم نیز ضرورت دارد که همان فقیه است. فقیه ولی و قیم مردم است. لکن فقها، «ولی مطلق» به آن معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنی، درجات و مراتب نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد. یکی والی و دیگری والی‌تر باشد. پس از ثبوت این مطلب لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفائی است در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود. زیرا از جانب خدا منصوبند.^۳

نویسنده ولایت فقیه به اتکاء روایاتی که به حضرت رسول اکرم منسوب می‌داند، نظیر «خدایا به جان‌شینانش رحمت کن» نتیجه‌گیری می‌کنند که منظور از خلیفه همان فقیه است و جانشین پیامبر در تمام شؤون نبوت می‌باشد. یا در حدیث دیگری «فقها امین پیامبرانند» امین بودن را به ولایت فقیه تعبیر می‌کنند. چون امین بودن مفهومی است عام، لذا اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت را در بر می‌گیرد. اجرای کلیه قوانین مربوط به حکومت، به عهده فقهاست. از

۱. همان، ص ۶۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۶ و ۶۷.

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

آنجا که حکومت اسلام، حکومت قانون خداوندی است، پس باید دین شناسان یعنی فقهاء متصدی و همه کاره حکومت باشند. تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور زیر نظر آن‌ها باید باشد. فقها باید رئیس ملت باشند و نگذارند اسلام مندرس بشود. اما در مورد قضاوت ایشان آن را نیز متعلق به فقهاء و حق فقهاء می‌داند و برای توجیه آن، حدیثی می‌آورد:

«امام می‌فرماید: از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد. برای پیغمبر است یا وحی پیغمبر.»
فقیه باید دادرسی بکند. به نظر ایشان در این‌جا اگر از امام، نام برده شده، منظور پیشوا است نه امام به مفهوم دقیق کلمه. فقها پیغمبر نیستند، پس باید بگوییم که «اوصیاء» یعنی جانشینان رسول اکرم می‌باشند چون وحی بلافصل علی است، لذا «اوصیاء دست دوم رسول اکرم هستند.»

بنابراین آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وحی رسول اکرم است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس ملت می‌باشد و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.^۱
امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند، همان‌گونه که حضرت رسول حجت خدا بود. فقها از طرف امام حجت بر مردم هستند. همه کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. پس فقهاء به صورت شارع و تعبیر کننده قوانین، صاحب قدرت قضایی و اجرایی می‌شوند. فقط فقها از چنین حقی برخوردارند. بحث انگیزترین استناد، همانا آیه «اولی الامر» است که بنا بر نظر نویسندگان ولایت فقیه، همانا فقیه می‌باشد. و این درست نقطه مقابل آن چیزی است که در اصول اعتقادی شیعه بوده و بسیاری از علمای برجسته شیعه نیز آنرا استناد درستی نمی‌دانند و در مقابل به حاکمیت مردم اعتقاد دارند نه فقهاء. چون در این بخش به بیان توضیحی موضوع پرداخته‌ایم، بررسی و ارائه نظر شیعه را به بخش دیگر محول می‌نماییم.

تناقض گویی‌های مدافعان ولایت فقیه درباره مفهوم حاکمیت

در دو فصل پیشین،^۲ ولایت فقیه و شکل‌گیری مفهوم حاکمیت سیاسی مردم را توضیح دادیم. خواننده خود تناقض آن دو را در می‌یابد. لیکن برای روشن‌تر شدن موضوع به بررسی این تناقض می‌پردازیم.
ولایت فقیه با ابتدائی‌ترین اصول حاکمیت سیاسی مردم تعارض دارد. و ولایت با وکالت و نمایندگی سیاسی، فرق بنیانی دارد.

از لحاظ حقوقی، ولایت یک امر قهری است. بدین معنی که مولی علیه^۳ در تعیین ولی نقشی ندارد. در تعیین ولی، نه اراده مولی علیه، بلکه اراده شخص ثالث دخالت دارد. برای صغیر می‌توان ولی یا قیم گرفت. لیکن در قیم گرفتن، منشاء قیومت یا ولایت، اراده صغیر نیست. صغیر برای خود ولی و قیم نمی‌گیرد، بلکه

۱. همان، ص ۶۹.

۲. چهارده صفحه از متن اصلی این نوشته به دلیل عدم ارتباط آن با این مجموعه حذف شد (ع).

۳. مولی علیه یعنی کسی که برای او ولی تعیین شده است.

برای او قیوم «می‌گیرند».

شرط ولایت و قیومت، محجوریت و صغر یکی از طرفین است. بدون صغیر و محجور بودن کسی، ولایت و قیومت، وجود خارجی ندارد. لیکن منشأ آن، صغیر و محجور نیست. چون از نظر حقوقی، صغیر فاقد اراده است. اگر صغیر اراده‌ای داشت، دیگر ولایت لزومی نداشت. مثلاً در مورد صغیر، بعد از رسیدن به سن بلوغ و یا رفع حجر از محجور، ولایت و قیومت خود به خود از بین می‌رود. برای این که خود صاحب اراده است و احتیاجی به ولی و قیوم ندارد. اگر خواست کار خود را به عهده شخص دیگری واگذار کند، نام آن شخص، دیگر ولی یا قیوم نیست، بلکه وکیل است. یعنی اراده مختار خود به خود ولایت را نفی می‌نماید. ولایت وقتی معنی پیدا می‌کند که اراده مختاری نباشد و اراده غیر مختار، از نظر حقوقی فاقد اثر است و نمی‌تواند منشأ هیچ امری باشد. به همین جهت منشأ ولایت نمی‌تواند اراده محجور باشد. نمی‌توان گفت کی به ولایت رای داده است.

هیچ کسی در مورد خود نمی‌تواند به ولایت رأی بدهد. برای این که گفتیم شرط ولایت، صغر و محجوریت است. و وقتی شخصی محجور بود، حق رأی از او سلب می‌شود و اراده او نمی‌تواند به منشأ ولایت تبدیل شود.

بر خلاف ولایت که اراده مولی علیه در تعیین ولی دخالتی ندارد، در وکالت فقط اراده آزاد شخص موکل دخیل است. شخص صغیر و محجور نمی‌تواند برای خود وکیل انتخاب کند. چون شرط وکالت، عدم حجر و صغر و وجود اراده آزاد می‌باشد. داشتن اراده مختار، یعنی داشتن حقی که جامعه آن را پذیرفته است. و وکالت همیشه ناشی از «حق» است. اعطاء وکالت حقی است ناشی از اراده آزاد. حال آن که صغیر فاقد اراده آزاد است و بنابراین محروم از این حق. اگر کسی بر حق خود تسلط داشته باشد خود به خود حق استفاده از آن را نیز داراست. لذا آدمی که صاحب اراده آزاد است، حق گرفتن وکیل را دارد. در این جا، موکل بر حق خود تسلط دارد و در استفاده آن مختار می‌باشد. چنین چیزی در مورد ولایت صدق نمی‌کند. این دو به طور بنیادی نه تنها متفاوت بلکه متضاد هستند. به علاوه، مسأله نمایندگی در حقوق جدید، با وکالت در حقوق مدنی یکسان نیست. وکالت در حقوق مدنی، در جوامع ما قبل سرمایه‌داری نیز وجود داشت.

نمایندگی مفهومی است که به حوزه حاکمیت مربوط است و در حوزه حقوق اساسی قرار می‌گیرد. در جامعه باید حاکمیت سیاسی مردم پذیرفته شده باشد که نمایندگی نیز مفهوم داشته باشد. نمایندگی به معنی نمایندگی سیاسی می‌باشد و با وکالت در حقوق مدنی برابر نیست. لذا نمی‌توان نمایندگی را گسترش طبیعی و ساده وکالت در حقوق مدنی دانست. بلکه پدیده‌ایست مرتبط با شکل‌گیری جوامع سرمایه‌دار و پذیرش مفهوم حاکمیت سیاسی مردم. این مسأله مطرح است که اصولاً چه کسی حق انتخاب دارد؟

همان گونه که در حقوق مدنی، مشروعیت و قانونیت اراده شخص برای وکالت لازم است، در حوزه نمایندگی نیز اراده سیاسی آزاد لازم است تا نمایندگی مشروع و قانونی بوده باشد. اگر در سطح جامعه حاکمیت سیاسی مردم به شکل رسمی و قانونی پذیرفته نشده باشد، نمایندگی بی معنا می‌شود؛ زیرا نمایندگی وکالت سیاسی است. برای وکالت، موکل باید اراده آزاد داشته باشد. مضافاً این که موضوع وکالت

باید حق مسلم موکل شناخته شده باشد. وقتی موکل نسبت به دارائی خود حق تسلط دارد، می‌تواند به وکیل، حق فروش مثلاً ملک خود را بدهد ولی نمی‌تواند به کسی وکالت بدهد که ملک غیر را بفروشد. در حقوق مدنی، این از حق سلطهٔ فرد بر دارائی خود ناشی می‌گردد. در حوزهٔ نمایندگی نیز، باید این تسلط بر حق سیاسی که همان حق حاکمیت است، در قانون اساسی پذیرفته شده باشد که به اتکاء آن بتوان شخصی را وکیل سیاسی یا نمایندهٔ خود کرد. حاکمیت یعنی این که مجموع افراد کشور در سرنوشت خود حق تسلط داشته باشند و بتوانند حاکمیت سیاسی خود را اعمال نمایند.

بنابراین تعمیم وکالت به حوزهٔ سیاست با پذیرش حق حاکمیت سیاسی امکان‌پذیر می‌باشد.

وقتی در جامعه اصل موضوع یعنی حق حاکمیت سیاسی مورد انکار قرار می‌گیرد و می‌گویند حاکمیت به خداوند تعلق دارد، خود به خود نمایندگی یا وکالت سیاسی از بین می‌رود و نمی‌توان از انتخابات و رفراندوم و غیره صحبت کرد. برای این که شرکت در انتخابات یا رفراندوم به معنی دادن رأی یا انتخاب سیاسی است. از طرف دیگر حق حاکمیت سیاسی اساساً مورد انکار قرار گرفته است. همان‌گونه که در حقوق مدنی، شخصی نمی‌تواند به ملکی که حق تسلط ندارد، وکالت فروش بدهد، در وکالت سیاسی نیز وقتی قانوناً حق حاکمیت سیاسی مورد قبول نیست، نمی‌توان رأی داد. این نوع رأی به قول معروف بخشیدن از کیسهٔ خلیفه است. از طرف می‌گویند حاکمیت به خداوند تعلق دارد و بعد می‌خواهند نسبت به این حقی که به خداوند متعلق است، ما وکیل انتخاب کنیم. در این جاست که با تناقض روبرو می‌شویم: زیرا وکالت از غیر حق باطل است. شخص وقتی می‌تواند وکالت بدهد که بر حقی تسلط داشته باشد. وقتی حاکمیت به مردم تعلق ندارد، مردم نمی‌توانند نسبت به حقی که ندارند، وکالت بدهند.

تناقض دوم، صلاحیت ارادهٔ موکل می‌باشد. گفتیم که صغیر ارادهٔ آزاد ندارد. شرط حق وکالت در حقوق مدنی، اهلیت قانونی است. اهلیت یعنی این که باید عاقل و رشید و بالغ بود تا صلاحیت انتخاب وکیل را داشت. اگر بگوئیم مردم صغیر هستند، دیگر همهٔ رشته‌ها پنبه می‌شود. صغیر نه تنها حق دخالت در اموال و دارائی خود را ندارد، در حوزهٔ سیاست به طریق اولی از هیچ‌گونه حقی برخوردار نخواهد بود و نباید روی آراء محجورین به جمهوری اسلامی تکیه کرد و چنین آرائی خود به خود باطل است مثل این است که بگویند همهٔ بچه‌های شیرخواره و آدم‌های مختل الحواس رأی داده‌اند که ایران جمهوری اسلامی باشد.

تناقض سوم ولایت فقیه، اهلیت خود فقهاست، تئوری سازان ولایت فقیه با صغیر نامیدن مردم، خود را نیز به چاه ویل می‌اندازند. کلمهٔ مردم لغتی است عام. وقتی می‌گوئیم مردم ایران یعنی کل سکنهٔ زندهٔ این مملکت محروسه. بنابراین دامن ولی و وصی و قیم را هم می‌گیرد. وقتی می‌گویند مردم صغیر هستند، یک اصل کلی را بیان می‌کنند و استثنائی در کار نیست. و الا می‌گفتند بعضی از مردم صغیر هستند و مرز صغیر و غیر صغیر را روشن می‌کردند، حال که حکم به صغر همهٔ اهالی کشور می‌دهند، با توجه به این که فقها نیز که می‌خواهند خود را قیم مردم ایران کنند، جزو اهالی این کشور می‌باشند، نادانسته، حکم صغیری فقها را نیز بیان کرده‌اند. و آدم صغیر نمی‌تواند ولی و قیم بشود. مگر این که بگویند فقهاء جزو مردم نیستند. اگر جزو مردم نباشند، پس لابد فرشته‌اند. پس از لحاظ حقوقی می‌توان دید که وکالت و ولایت با همدیگر اختلاف

بنیانی دارند و با هم قابل جمع نیستند. اما وکالت سیاسی یا نمایندگی، پدیده‌ایست جدید که با شکل‌گیری جوامع مدنی جدید به وجود آمده است، چرا که حق حاکمیت سیاسی مردم را مطرح می‌کند. و برای داشتن حق وکالت سیاسی، باید اراده آزاد و سیاسی بر جامعه حاکم باشد. یعنی شرکت و حق مداخله در حاکمیت، و حاکمیت مردم، یعنی مجموع حاکمیت افراد و حاکمیت اراده‌های افراد.^۱ در این‌جا، خود مفهوم وکالت نیز فرق کیفی یافته و حق نمایندگی برای شرکت در دولت و پارلمان برای مردم به وجود آمده است. حال آن‌که مفهوم وکالت حقوقی از قدیم هم بود بی آن‌که حوزه سیاسی و حاکمیت را در بر گیرد. از نظر منطقی نیز ولایت فقیه و وکالت سیاسی دو مفهوم ناقض هم و مانعاً الجمعدند. در این‌جا ما کاری با عرف و شرع نداریم و فقط از لحاظ منطقی می‌خواهیم به مساله بپردازیم. وقتی صحبت از مشروعیت جمهوری اسلامی است، مدام روی رأی مردم تکیه می‌شود. مدام می‌گویند مردم خود جمهوری اسلامی را انتخاب کرده‌اند. اما هنگامی که صحبت حاکمیت پیش می‌آید، می‌گویند مردم صغیر و محجور هستند و نمی‌توانند حق مالکیت سیاسی داشته باشند. نمی‌توانند شکل حکومتی خود را انتخاب نمایند. این دیگر می‌شود یک بام و دو هوا، هر دو شق نمی‌توانند درست باشند. منطقاً فقط یکی می‌تواند درست باشد.

اگر رأی مردم به جمهوری اسلامی درست باشد، در این صورت حق حاکمیت سیاسی دارند. چون رأی به جمهوری اسلامی یعنی داشتن اراده آزاد سیاسی و حق تعیین شکل حکومت که حقی است مربوط به حاکمیت سیاسی. یعنی اصول حاکم بر جوامع جدید در این‌جا نیز پذیرفته شده است. پس شق دوم باطل است و مردم صغیر نیستند. اگر شق دوم صحیح تلقی شود و مردم صغیر و محجور به حساب آیند، خود به خود شق اول یعنی رأی به جمهوری اسلامی را باطل می‌کند، برای این‌که صغیر فاقد اراده آزاد است و حق رأی و انتخاب ندارد تا چه رسد به این‌که شکل حکومتی هم تعیین نکند. تناقض آشکار این مفاهیم را به روشنی می‌توان دید. حال باید دید ریشه این تناقض در کجاست؟ چرا هم به رأی مردم به جمهوری اسلامی تکیه می‌شود و هم صغر و حجر آن‌ها را تبلیغ می‌نمایند؟ به قول معروف شتر سواری که دولا دولا نمی‌شود. پس باید ریشه آن را دریافت.

حقیقت این است که ولایت فقیه بر خلاف نا کجا آبادهای قرون وسطی، این بار می‌خواهد در یک جامعه سرمایه‌داری پیاده شود. و درست، ناسازی و عدم تطابق نا کجا آباد با سیستم سرمایه‌داری، موجب این تناقضات شده است. ولایت فقیه نوعی اتاویسم سیاسی یا بازگشت به گذشته را تبلیغ می‌کند.

بنابراین باید برای خود یک مکتب به وجود بیاورد. این مکتب، مکتب لاپوشانی و سرپوش بر تناقضات است. چون نمی‌تواند با سیستم سرمایه‌داری تطابق حاصل نماید، طبیعتاً در عملکرد نظام اختلاص به وجود می‌آورد برای لاپوشانی این تناقض به ناچار به ریا و تزویر سیاسی متوسل می‌شوند. هنگامی که رأی مردم

۱. این اصل در حقوق سیاسی جوامع جدید پذیرفته شده است. ولی در جوامع بورژوازی، به دلیل طیف بندی‌های طبقاتی، اراده‌های آزاد بر ضد هم هستند و همگونی در مجموع حاکمیت وجود ندارد. و همیشه بلوک حاکم سعی دارد اراده خود را بر اراده دیگران تحمیل کند. فقط با محو جوامع طبقاتی است که حاکمیت واقعی مردم تحقق می‌یابد.

اهمیت داشت، مدام روی آن تکیه می‌شد.^۱ مدام می‌گفتند مردم، رای مردم. و این که جمهوری اسلامی بر آراء مردم متکی بوده و از اراده مردم منبعث است. و به مردم نمی‌گفتند که رای شما بی ارزش است و جرات آن را نیز نداشتند. این در زمانی بود که از مردم برای به قدرت رسیدن روحانیت، به عنوان یک تخته پرش استفاده می‌شد. اما به محض این که فراندوم کردند و به قول آقای بازرگان، مدرک گرفتند که مردم رای به جمهوری اسلامی داده‌اند، آن گاه صغیر و محجور شدند. اکنون درباره صغیر بودن مردم تبلیغ می‌شود. آیا فراندوم برای اخذ مدرک درباره صغیر بودن مردم بود؟

مساله این است که آیا مشروعیت جمهوری اسلامی، مبتنی بر آراء مردم است یا حاکمیت الهی؟ هر زمان که نیروی مخالفی سربلند کند، باز می‌پرند سر همان رای مردم، ولی به محض این که خر از پل گذشت، دو مرتبه مردم صغیر و محجور می‌شوند. آیا این جز عوام فریبی و ریاکاری چیز دیگری است؟ آیا مردم رای داده‌اند که دیگر حق رای نداشتند باشند؟ آیا مردم به عدم صلاحیت خود رای داده‌اند؟ آیا مردم رای داده‌اند که از خود سلب حریت کنند؟ چگونه است که مردم قبل از رای به جمهوری اسلامی محجور نیستند و سمت حرکت تاریخ را تعیین می‌کنند، ولی بلافاصله بعد از رای، در تعیین فرم حکومتی حق هیچ‌گونه دخالتی ندارند و حکومت فوراً حکومت الهی و خارج از حق دخالت مردم می‌شود؟ یعنی حکومت بر مردم اما بر خلاف میل و اراده مردم، منظور از فرم حکومتی این نیست که چندتا پارلمان داشته باشیم، آیا در کنار مجلس شورای ملی، مجلس سنا هم داشته باشیم یا نه، بلکه منظور این است که حق هر گونه قانون گذاری به مردم تعلق گیرد و اراده آنان مداخلت داشته باشد نه این که یک عده‌ای که هیچ‌گونه پیوندی با اراده مردم ندارند و به اصطلاح متخصص در فقه هستند رای بدهند. در این صورت عامل تعیین کننده همان رای متخصصین می‌شود نه رای مردم، که باز تناقض به وجود می‌آورد. تقنین وقتی می‌تواند باشد که اراده مردم دخالت نماید. تقنین یا قانون گذاری با پذیرش حاکمیت سیاسی مردم امکان تحقق دارد و فقط از اراده مردم ناشی است. اما در جمهوری اسلامی می‌خواهند تقنین با عدم دخالت اراده مردم و دخالت دست آسمان انجام گیرد. این مفهوم فی نفسه متناقض است. در جوامع جدید، اگر قانونی که برای مردم وضع می‌گردد، از اراده آنان ناشی نشده باشد، نمی‌تواند مشروعیت داشته باشد. به خاطر این که مشروعیت قانونی در دنیای امروز از حقوق سیاسی جامعه و قبول حق حاکمیت مردم ناشی می‌گردد و نفی آن به معنی نفی خود امکان قانون گذاری است. چگونه است که مشروعیت حکومت از رای مردم است حال آن که مردم حق قانون گذاری ندارند؟ قدرت قانون گذاری، یکی از اشکال تبعی حکومت می‌باشد. چگونه است که خود حکومت متکی بر رای مردم است ولی یکی از اجزاء آن نه؟ ریشه تقنین در حاکمیت مردم قرار دارد، و واقعیت این است که نفس حاکمیت مردم در جمهوری اسلامی مورد انکار قرار می‌گیرد. علم کردن مجلسی به نام مجلس خبرگان استهزاء حق حاکمیت بود.

۱. آیت الله خمینی در سخنرانی خود در بهشت زهرا گفت که پدران ما چه حقی داشتند در مورد ما تصمیم بگیرند به فرض اگر آنها سلطنت را انتخاب کرده‌اند، مگر ما به آن رای داده‌ایم؟ ...

برای این که در مورد حقوق اساسی جامعه، مردم حق اظهار نظر دارند نه عمده‌ای خبره در الهیات. تازه نه تنها مسئله ولایت فقیه، بلکه ولایت خبرگان نیز مطرح بود و در ابتدا نمی‌خواستند اعضای مجلس خبرگان انتخابی باشند. پس از اعتراض مردم و برخی از مراجع تقلید بود که همان انتصابی‌های سابق «انتخاب» شدند. وقتی حاکمیت مردم از بیخ و بن مورد انکار قرار می‌گیرد، انتخاب ضرورت خود را از دست می‌دهد. فقط لازم بود که یک مهر لاستیکی زیر ورقه رأی می‌زدند که به جمهوری اسلامی رأی داده شده، دیگر آرد بیخته است و غربال آویخته. این که جمهوری اسلامی چیست، می‌گفتند مگر روشن نیست؟ امروز معلوم شده است که حتی مراجع تقلید نیز در این زمینه وحدت نظر ندارند. و هر کسی از ظن خودیار آن شده و هنوز جنگ هفتاد و دو ملت بر سر این که جمهوری اسلامی چیست ادامه دارد. بنابراین انتخاب برای چه؟ برای وضع قانون؟ حاشا و کلا که مردم صغیر چنین حقی داشته باشند. کافی است مثنی خبره بنشینند و قانون بنویسند. بعد آن را به فرزندم می‌گذارند که آیا به حکومت رحمان رأی می‌دهید یا شیطان؟^۱ طبیعتاً مردم به شیطان رأی نمی‌دهند.

البته هنگام رأی دادن موقتاً از مردم رفع حجر خواهد شد. تا رأی آنان بعداً مورد استناد قرار گیرد. ولی به محض پایان فرزندم و رجم شیطان و انتخاب رحمان، دوباره محجوریت و صغر ادواری مردم شروع خواهد شد. به خاطر این که مساله حاکمیت مطرح خواهد شد و در جمهوری اسلامی اعتقاد بر این است که مردم صغیر که بلد نیستند حکومت کنند. این کار از عهده خبرگان و متخصصین در فقه بر می‌آید. مگر تخصص در فقه صلاحیت حکومت کردن هم بیار می‌آورد؟ آیا در جوامع امروز، حقوقدانان به دلیل اطلاع از قانون، حق حکومت پیدا می‌کنند؟ حقیقت این است که در این جا یک سفسطه و عوام‌فریبی موزیانه‌ای وجود دارد. سعی می‌شود که با قرار دادن حاکمیت الهی در برابر حاکمیت مردم، اصل حاکمیت مردم را نمی‌نمایند مردم به سبب ناآگاهی و عدم درک مضمون این سفسطه، به حاکمیت الهی رأی خواهند داد. ولی اساساً مسأله حاکمیت الهی مطرح نیست. بلکه در این جا عده‌ای سعی می‌کنند خود را دست خداوند و مجری احکام او جلوه دهند. اینان خود را آیت خدا و بقیه مرم را آیت شیطان و صغیر و محجور می‌نمایند. این مرز بندی چگونه به وجود آمده؟ چطور شد که مردم شدند صغیر و اینان شدند دست خدا و قاضی القضاة آسمانی؟ تنها گفتنی این که چون فقه می‌دانیم، پس حق داریم حکومت کنیم، دلیلی بر حق حکومت نمی‌شود. بلکه باید ثابت کنند که در تمام امور بشری و مسائلی که پیش می‌آید، همیشه با خداوند ارتباط بلا واسطه مستقیم دارند. حتی در شرایط امروز که توده‌ها تحمیق شده و فریب خورده‌اند، اگر فقیهی ادعا بکند که با خداوند رابطه دارد، مردم به آن فقیه گرانقدر، به دیده یک موجود تیمارستانی نگاه خواهند کرد و بیش‌تر با صلیب امراض روانی رابطه نزدیک پیدا خواهد کرد تا با خداوند. دانستن یک امر اکتسابی است و حقی برای حاکمیت ایجاد نمی‌کند. در مذهب تشیع، آن چه که موجب حق حاکمیت می‌شود، ارتباط مستقیم با خداوند

۱. در فصل بعد نشان خواهیم داد که حکومت رحمانی که تبلیغ می‌شود، با رحمان تشیع یکی نیست بلکه حکومت رحمان به حکومت عده‌ای فقیه تبدیل شده است.

است. اگر این رابطه اثبات نشود که البته بنا بر آئین شیعه نمی‌توان هم بعد از غیبت کبری وجود چنین رابطه‌ای را اثبات کرد، در این صورت فقها نیز تبدیل می‌شوند به همین موجودات خاکی که سالانه سلانه روی دو پا راه می‌روند و هوی و هوس‌های انسان زمینی را با خود دارند. مثل همهٔ انبیا بشری و بدون هیچ امتیاز خاصی. فقط رابطه با خداوند است که امتیاز خاص حکومت کردن را به کسی اعطاء می‌کند. باید این رابطه مستقیم اثبات شود. باید نشان داده شود فقها، آیات خداوندند و مردم آیات شیطان و بعد برسند به حق حکومت آیات خدا بر آیات شیطان. و الا بر می‌گردیم به همان استدلال‌های پادشاهان سابق که خود را ظل الله می‌دانستند و بازتاب اراده خدا طبعاً هیچ روحانی صدیق و معتقد به انقلاب، امروز نمی‌تواند بر جنایات این ظل الله‌ها صحه بگذارد. ما حرفمان بر سر نحوهٔ استدلال و تناقضات است.^۱ دعوی اصلی شیعه در مورد حکومت این است که بشر بر بشر نمی‌تواند حکومت کند مگر این که معصومیت او ثابت شده و با خدا نیز در ارتباط بلاواسطه باشد. و شیعه از این ذکر صفات، فقط ائمه را در نظر دارد و آن‌ها را معصوم می‌داند. حال آن که فقها نه معصوم هستند و نه با خداوند رابطه دارند. بنابراین از نظر تشیع نیز حق حکومت ندارند. آدم‌هایی هستند مثل بقیه. شاید آدم‌های خوبی هم باشند، ولی خوب بودن که حقی ایجاد نمی‌کند. فقط در صورتی می‌توانند حق حکومت داشته باشند که آدم‌های فوق العاده‌ای باشند. و از نظر شیعه آدم‌های فوق العاده، فقط دوازده امام معصوم هستند. پس در دنیای امروز، فوق العاده بودن معنایی ندارد. و اگر قدرت در دست اقلیتی متمرکز شود، به تدریج فساد به بار خواهد آورد.

قانون‌گذاران آمریکائی می‌پنداشتند بهتر است چند قاضی پیر و دنیا دیده که دیگر عمری در راه اجرای قانون و عدالت سپری کرده و سود و زیان و هوی و هوس را از دست داده‌اند، برای حراست از قانون و نظارت بر اجرای آن، مادام العمر انتخاب شوند و کسی حق عزل آن‌ها را نداشته باشد، عدالت به بهترین وجهی اجرا خواهد شد. اما در عمل دیده شد که آنان نه تنها پاسدار اعلامیه استقلال و قانون اساسی نگردیدند بلکه پاسدار سرمایه‌داری بزرگ آمریکا شدند. برای این که در یک جامعهٔ طبقاتی، عدالت از دیدگاه گروه‌های مختلف معنایی متفاوت و حتی متضادی دارد. همین قضات در بحران ۱۹۳۳ که آدم‌هایی مثل روزولت را مجبور کرده بود برای نجات سرمایه‌داری و خارج کردن آمریکا از بحران دست به یک رشته اقدامات و بدعت‌های تازه‌ای مانند طرح نیودیل بزند، دیوان عالی آمریکا را در جهتی سوق می‌دادند که مصوبات کنگره را در این زمینه وتو می‌کرد و ترمز می‌گذاشت^۲ و کسی هم نمی‌توانست آنان را بر کنار کند. اینان کسانی بودند که اگر در بین‌شان آدم‌های خوب هم بود، آن چنان سنت‌گرا و حل در سنت‌ها و قوانین

۱. از نظر ما مساله حاکمیت به هیچ وجه مبهم نیست. ما در حقانیت حاکمیت سیاسی مردم لحظه‌ای هم تردید نداریم. همچنین اعتقاد داریم که در جوامع سرمایه‌داری، حاکمیت فقط در تئوری پذیرفته شده است و نابرابری اقتصادی مانع از تحقق حاکمیت واقعی می‌شود. بی شک با زوال سرمایه‌داری، حاکمیت نیز مضمون واقعی پیدا خواهد کرد.

۲. روزولت می‌خواست با اجرای طرح نیودیل که به ناچار متضمن یک سلسله اقدامات بر ضد تراستهای بزرگ در کوتاه مدت بود آمریکا را از بحران خارج سازد.

پوسیده سرمایه‌داری بودند که حراست از قانون به حراست از منافع سرمایه بزرگ تبدیل شد. آیا تمرکز قدرت در دست عده‌ای معدود و جدا از اراده مردم، چنین خطراتی ندارد؟ تازه در قانون اساسی آمریکا، حقوق مردم از لحاظ تئوریک مورد انتقاد قرار نگرفته است. اختیارات شورای رهبری که در اصل ۸۷ قانون اساسی جدید به تصویب رسیده، از نظر حقوق سیاسی حتی تمرکز قدرت آریامهری را تحت الشعاع قرار می‌دهد. با این تفاوت که حق حاکمیت مردم، علناً نیز انکار گردیده است. یعنی نه تنها همه امور قوای سه گانه و اعلام جنگ و صلح - بدون دخالت اراده مردمی که باید بجنگند یا صلح نمایند - حتی انتخاب خبره‌ها نیز در اختیار اعضای شورای رهبری است. به علاوه این روزها عوام فریبی تازه‌ای را شروع کرده‌اند که فقیه فقط آدم عمامه‌دار و روحانی نیست. مگر ایراد ما به لباس بود؟ حقوق مردم را، هم در لباس ژنرال‌های چند ستاره و هم در پوشش عبا و عمامه می‌توان مورد تعرض قرار داد. ایراد بر سر نفی حق حاکمیت مردم است.^۱ استدلال می‌شود که چون مردم جهل به قانون دارند، بنابراین حکومت باید رسماً به فقها تعلق گیرد. تخصص فقها در کدام قانون است؟ اگر منظور حقوق اساسی جامعه و اعمال حاکمیت باشد که احتیاج به تخصصی ندارد. باید خود مردم در این باره تصمیم بگیرند. اگر منظور، حقوق جزا و مدنی باشد، تخصص در تعداد شلاق و کیفر زنا و تقسیم سهم الارث اولاد ذکور و اناث که ربطی به حق حاکمیت مردم بر سر نوشت خود ندارد. سر همین موضوع هم هزار و یک نوع برداشت وجود دارد. این که در شرایع چنین نوشته شده و در مکاتب چنان، که قانون نشد. هر مجتهدی برای خود استنباط خاصی از آن دارد.^۲ باید قوانین جزائی و مدنی را بنویسند و به دست مردم بدهند. لازمه حقوق جزای جدید این است که اشخاص نسبت به قوانین جزا آگاهی داشته باشند. و بدون تدوین و مطلع ساختن مردم از قانون، قانون قابلیت اجرائی ندارد.^۳ بعد از تدوین قانون، دیگر احتیاجی به متخصص نیست و هر آدمی که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد، می‌تواند آن را بفهمد. تخصص در قوانین جزا و مدنی برای هیچ کسی حق حاکمیت به وجود نمی‌آورد، اگر چنین بود، حقوقدانان بین الملل نیز باید ادعای ولاه الارضی می‌کردند. چون متخصص در حقوق بین المللی هستند. اساساً حاکمیت به مردم مربوط است نه به تخصص و غیر تخصص. تازه، تخصص فقهاء در چیست؟ آیا فقه اسلام به جز حقوق مدنی و حقوق جزا چیز دیگری هم هست؟ فقها که متخصص در

۱. آیت الله منتظری هنگام بحث در مورد ریاست جمهوری گفت که اگر همه مردم به رئیس جمهور رأی بدهند و فقیه رأی ندهد از نظر من بی ارزش است. آیا صریح‌تر از این می‌توان به مردم و حق حاکمیت مردم تاخت؟ فقیه کیست که چنین بی حد و مرزی دارد و مردم را مثل انام کالا نعام تلقی می‌کند؟

۲. برخی از مراجع تقلید نظرشان این است که بدون ایجاد شرایط یک حکومت اسلامی نمی‌توان حد جاری ساخت و در حال حاضر شرط به وجود نیامده، انواع و اشکال مجازات اعمال می‌شود. در جائی شما زنی زناکار را به دو ماه زندان محکوم می‌کنند، در جائی شلاق می‌زنند و در جائی دیگر ...

۳. اگر هم بنویسند باز مسئله حل نمی‌شود. قوانین جزا و مدنی، مسأله حاکمیت مردم را حل نمی‌کند و ایراد اساسی همچنان باقی است و بدون پذیرش حاکمیت مردم، تناقضات پیچ در پیچ همچنان به وجود خواهد آمد. برای این که در ولایت فقیه و مصوبات قانون اساسی حکومت به یک اراده‌ای مشروط می‌شود که اراده خود مردم نیست.

گزيده‌اي از مجموعه اسناد و مدارک تدوين قانون اساسي... / سيدجواد ورعي

حاکمیت نیستند، بلکه نهایتاً از قوانین اسلامی اطلاع دارند. آیا اساس حکومت اسلام، در اجرای حد مربوط به شراب‌خواری و قمار بازی و زنا و لواط است؟ حتی نمی‌توانند درک کنند که می‌توان شلاق زدن را امروز به زندان و جریمه تبدیل کرد. در این صورت این تصور پیش می‌آید که می‌خواهند تک تک قوانین را که در کتاب و سنت آمده است، اجرا نمایند. بسیار خوب، این را باید صریحاً گفت. کسانی که حکومت اسلامی را در تداوم شلاق زدن‌ها می‌دانند، پس چرا نمی‌خواهند بردگی را دوباره احیا کنند؟ چون که اسلام حکم قطعی بر منع بردگی نداده است و در تمام کتب فقه اسلامی، فصل اختصاصی در باب عتق (آزاد کردن برده) وجود دارد. هیچ انسانی را در دنیای امروز نمی‌توان برده کرد. گردن هیچ انسانی در اختیار هیچ کس دیگری نیست، تا فصلی هم برای نحوه آزاد کردن آن داشت. آیا با بردگی که بارها در قرآن نیز از آن نام برده شده و منع هم نگردیده، چه می‌خواهند بکنند؟ اگر قوانین اسلامی را بخواهند دقیقاً پیاده بکنند، در این صورت بردگی را هم باید احیا بکنند و قوانین اسلامی را درباره‌اش اجرا نمایند. در کتاب ولایت فقیه استدلال شده است که آیا قوانین اسلام فقط برای مدت حیات پیامبر و یا دویست سال بود؟ حال باید پرسید آیا قوانین اسلام درباره بردگی فقط برای مدت کوتاهی بود؟ مگر قوانین اسلام ابدی نیستند؟ پس چطور می‌شود که برخی از این قوانین خود به خود منسوخ می‌شوند و از حالت ابدی در می‌آیند؟ اگر ابدی هستند، باید کلیت قوانین را در بر بگیرد نه بعضی راه اگر نیستند پس حرف بر سر چیست؟ بر اساس چه ضابطه‌ای بردگی خود به خود نسخ می‌شود و شلاق زدن حتی به جریمه هم تبدیل نمی‌شود؟ یا مثلاً در باب قصاص که قصاص آزاد و برده و زن و مرد یکی نیست، امروز چگونه می‌خواهند با این مسأله روبرو بشوند؟ در ناقص‌ترین قوانین بورژوازی عالم، امروز برابری حقوق زن و مرد پذیرفته شده است آیا می‌خواهند آنقدر به قهقرا بروند که حتی از قوانین ناقص بورژوازی هم عقب‌تر باشند و آنگاه بر این پس روی مهر ابدیت هم بزنند؟

تناقض دیگر این که در اسلام مقوله‌ای به نام قاضی القضاة نداریم. فقهات هم چیزی نیست که بتوان از بالا تعیین نمود و در سنن تشیع هم چنین چیزی نیست. در شیعه تعدد مراجع هست. خود آیت الله خمینی هم می‌پذیرند که ولایت فقها بر فقها مطلق نیست. همه فقها هم به اصطلاح متخصص هستند. فقیه فقیه است. فقیه اول به اتکاء چه چیزی تعیین می‌شود؟ فقیه اول بودن را که با فراندوم نمی‌توان مشخص کرد. با رای اکثریت مردم؟ رای مردمی که صغیر و محجور می‌نامند، آن هم در مورد ولایت آسمانی چه اثری دارد؟ صغیر که حق رأی و تعیین چیزی را ندارد. بعد، آیا ولایت نسبی فقیه اول بر سایر فقها چگونه حاصل خواهد شد؟ چون گفتیم همگی متخصص هستند. شورای نگهبان نیز که به تصویب رسیده، نمی‌تواند در برگیرنده همه مجتهدین جامع الشرايط باشد. انتخاب اعضای شورای نگهبان چگونه خواهد بود؟ باز ممکن است یکی از فقها در خارج از شورا مانده باشد. و به فرض که فقیه اول ایرانی بود اما دوم و سوم خارجی یا مقیم خارج. اختلاف شورای نگهبان با این فقهاء چگونه خواهد بود؟ با توجه به تعدد مرجعیت تقلید در شیعه، اگر یکی از فقهاء رأیش بر خلاف رای شورای نگهبان بود.^۱ تکلیف مقلدین آن مجتهد چه خواهد بود؟ فرض

۱. حجت الاسلام سید احمد خمینی نیز در نامه خود به مجلس خبرگان این نکته را خاطر نشان ساخته. ولی پاسخ

کنیم فقیهی رأی شورای نگهبان را از نظر خود مردود اعلام کرده و به پیروان خود دستور عصیان علیه آن بدهد آن گاه چه پیش خواهد آمد؟ شورای نگهبان، خود مفهوم ولایت فقیه را درهم می‌شکند و از بین می‌برد.

ولایت فقیه در برابر امامت

اولی الامر از نظر شیعه کیانند؟

در گذشته به اختصار نشان دادیم که ولایت فقیه چیست و چگونه با حاکمیت مردم تعارض بنیانی دارد و نمی‌توان آن را با چسباندن به آسمان لاپوشانی کرد. و ولایت فقیه نه حکومت الهی بر بندگان، بلکه حکومت مشتی به نام فقیه است که می‌خواهند ردای آسمان را بر دوش اندازند. فقها، که بر خود منزلتی چون پیامبر و دوازده امام قائل شده و حتی فقیه را «جانشین پیامبر در تمام شئون نبوت» می‌دانند و خود را منصوب از جانب^۱ خدا قلمداد می‌کنند، ریاکارانه تلاش به عمل می‌آید تا وانمود شود که گویا ولایت فقیه ریشه در تشیع دارد. در این فصل نشان خواهیم داد که ولایت فقیه در واقع به تعارض و نفی آئین شیعه برخاسته است. ولایت فقیه اصولی را نفی می‌کند که شیعه در طول تاریخ، متجاوز از هزار سال به خاطر آن مبارزه کرده است. شیعه در آن مقطع تاریخی به عنوان یک جریان دموکراتیک و انقلابی به وجود آمد و قبل از هر چیز یک فلسفه حکومتی را مطرح می‌ساخت. باید دید چرا شیعه در میان صفات خداوند روی صفت «عدل» تکیه دارد و آن را متمایزتر و مشخص‌تر از دیگر صفات به کار می‌برد. عدل یک مقوله اجتماعی و سیاسی است و روابط انسان‌ها را در نظر دارد. و بنابراین یک مقوله زمینی است. حکومت الهی حکومت عدل و داد است و باید در حکومت‌های خلفاء که خود را جانشین پیامبر خدا و نتیجه حکومت آسمانی وانمود می‌کردند، تجلی می‌یافت. از نظر شیعه اگر حکومت زمینی ریشه در عدل الهی نداشت حکومت جور بود. و به همین دلیل، صفت عادل را برای خلیفه به عنوان یک رکن حکومتی مطرح ساخت. در آن زمان سعی می‌شد که با تکیه بر جبر در اعمال بشری، بار مسئولیت‌های انسانی را کم جلوه دهند. گوئی تقدیر پیشاپیش همه چیز را رقم زده است و اراده انسانی دخالتی در آن ندارد. و به این ترتیب بار گناهان انسان کم جلوه داده می‌شد. اگر در کردار خلفا نشانه‌هایی از بیداد بود، چندان بر عهده خود او نبود، زیرا تقدیر چنین می‌خواست و خداوند خود بر آن وقوف داشت. در مقابل شیعه استدلال می‌کرد که خداوند انسان را آفریده و راه صواب و ناصواب را نیز نشان داده است.^۲ اگر کسی گام در بیراهه و ضلالت نهاده، خود چنین خواسته است. چرا که خداوند انسان را از قوه تمیز و ادراک بهره‌مند کرده است.

در این زمان هر گرایش، برای بیان حقانیت خود، سعی می‌نمود به قرآن استناد جوید و شیعه با «عدل»، «امامت» و پیوند دادن آن با قرآن در میدان تاریخ گام نهاد تا جدال خود را که بیش از هزاره‌ئی دوام یافت،

قانع کننده‌ای به نامه ایشان داده نشد.

۱. ولایت فقیه، ص ۶۷.

۲. قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (راه درستی و گمراهی نمایانده شده است). بقره، آیه ۲۵۶.

آغاز نماید. در آئین شیعه، تأکید بر عدالت آسمانی، انعکاسی بود از تأکید بر عدالت زمینی و تکیه بر عدالت منشوری بود که مبارزه طبقاتی از آن می‌گذشت. تصادفی نیست که شیعه صفت عدالت را با تأکید خاص به کار می‌گیرد، و امامت رکن دیگر اصول اعتقادی شیعه، ابعادی بس بزرگ‌تر از آن دارد که بتوان آن را در خلافت علی و عمر خلاصه کرد. این که جدال شیعه بر سر این بود که خلافت از آن خاندان بنی هاشم باشد و نه شاخه‌های دیگر قریش، در واقع به منزله کوچک کردن مسئله است. کما این که بعدها که خانواده بنی عباس که به بنی هاشم تعلق داشت، به قدرت رسید، شیعه، دامنه مبارزه خود را نه تنها کم نکرد، بلکه آن را نیز حکومت جور نامید.

شیعه قبل از هر چیز یک بینش حکومتی و فلسفه حکومت است که از اختلافات درون قبیله‌ای بر سر جانشین علی و عمر و عثمان یا بنی هاشم و بنی امیه فراتر می‌رود. حتی اگر بنای آغازی آن بر سر چنین مسائلی هم بوده باشد تکوین آن در این رابطه نبوده است. برای این که خود حضرت نیز در زمان خلفای ما قبل خود سکوت اختیار نمود. اگر شیعه را جدا از این دیدگاهش بررسی کنیم، وزن و اهمیت و ارزش تاریخی آن را نفی کرده‌ایم.

ماجرا واقعاً بر سر شخص حضرت علی یا ابوبکر و عمر نبود. هر چند که ممکن است بعد از گذشت سال‌ها، نمود ظاهری خود را در شخصیت‌ها نشان دهد. اگر ما تکوین شیعه را در رابطه با مبارزه طبقاتی یا بخشی از مبارزه طبقاتی در آن مقطع تاریخی ننگریم، اساساً شیعه را درک نکرده‌ایم باید دید چرا شیعه این چنین روی امامت تأکید می‌ورزید؟

امامت یک دیدگاه تاریخی، یک نگرش اجتماعی نسبت به حکومت است. ما نمی‌خواهیم در این جا به بررسی طیف بندی‌های طبقاتی و اشکال مبارزاتی آنان در آن دوره بپردازیم. ولی بی شک جریان‌های دموکراتیک و مترقی اجتماعی، خود را از این طریق بیان می‌نمودند.

بنیان امامت، با نفی خلافت آغاز می‌گردد، نفی حکومتی انسانی که وانمود می‌کرد حکومت آسمانی است. همان‌گونه که خلافت سعی می‌کرد بر حکومت خود رنگ الوهیت زند، شیعه نیز کوشیده است ثابت کند که در انتخاب علی بر خلافت، دست مستقیم خداوندی دخالت داشته است و این را خواسته است با استناد به آیات قرآن بیان کند. بنابراین، شیعه بازتابی از مبارزات طبقاتی، بازتابی از جریان‌های دموکراتیک و نوعی مبارزه بر علیه خلافت بود.^۱ و با مطرح ساختن امامت، علیه خلافت جهت‌گیری کرد.

چرا شیعه می‌گوید که خداوند بایستی در نص قرآن بر امامت تصریح داشته باشد؟ شاید در ذهن آدم ساده‌اندیش این سؤال پیش می‌آید که اگر خداوند احکام خود را بیان داشته است، دیگر تصریح امامت در نص برای چیست؟ لیکن چنین نگرشی، شیعه را از بعد تاریخی خود جدا خواهد ساخت، چرا که مبارزه در آن ایام، خود را در این شکل ظاهر می‌ساخت. این مسأله مهم نبود که خداوند بر خلافت عمر و یا زید صراحت

۱. بعدها در درون خود شیعه گرایش‌های انحرافی مختلفی به وجود آمد. لیکن در آن زمان یک وجه کاملاً دموکراتیک و ترقی خواهانه‌ای داشت.

داشته باشد. عمر و زید انسان‌های فانی هستند. چه حاصل بر تصریح خلافت آن کس که چند صباحی زیسته و راه به دیار دیگر خواهد سپرد؟ به نظر ما شیعه در آن زمان با طرح امامت و ابعادی وسیع بخشیدن به آن یک اصل را بنیان می‌نمود. اگر در اسلام، حکومت آسمانی تلقی می‌شد، شیعه با طرح نمودن امامت، حکومت را از مجرای خاصی گذر داد. حکومت آسمانی با دست امام. اما امام کیست؟ امام یک انسان عادی نیست. بشر خارق العاده‌ای است. از سوئی امام با خداوند مرتبط است، و از سوی دیگر آیاتی از قرآن برای تسجیل خلافت علی ذکر می‌شود.^۱

خلافت در اولاد او موروثی می‌گردد. البته نه در همه اولاد او. فقط در آدم‌هایی مشخص که دوازده نفر بیش‌تر نیستند. و سرانجام امام دوازدهم غایب می‌شود که قرن‌ها و شاید هزاره‌ها غیبت او طول بکشد. لیکن او سکان‌دار جهان است. علائم ظهور مهدی چنان است که ساکنین سیاره ما جملگی از آن آگاه می‌شوند. نظم عادی جهان به هم می‌ریزد. هیچ کس را یارای ایستادن در برابر وی نیست. گوئی قدرت همه پیل تنان و اقتدار همه شاهان تاریخ یک‌جا در او جمع گشته است. اما خود عدالت محض است. آیا بعثت کدام رسولی چنین حادثه را بوده است؟ بنابراین مسأله‌ای با این ابعاد و با این عظمت، در حصار تنگ خلافت علی یا عمر نمی‌گنجد. بلکه یک دیدگاه تاریخی نسبت به حکومت‌ها مطرح می‌شود. چرا این چنین بر صفت عدل او تکیه می‌شود؟ آیا این خود دلیلی بر وجود بیداد در پهنه زمین نیست؟ آیا جور و ستم از منشور مناسبات بیداد گرانه و حکومت‌های حافظ آن نمی‌گذرد؟ کشور گشائی‌ها، قصرهای مجلل، و شب‌های بغداد، آیا مهر حکومت خداوندی بر پیشانی ندارند؟ بی شک بار سنگین این فضاقت‌ها بر گردن رنجور انسان‌های ستمکش قرار دارد. نه این‌ها نشانی بر حکومت جوراند.

نه حرف بر سر بنی هاشم بود و نه بر سر موروثی بودن. قصد شیعه این نبود که در مقابل خلافت از سلطنت موروثی دفاع کند، مگر آل عباس، خود از بنی هاشم نبود؟ مگر خلافت در آل عباس موروثی نبود؟ آیا شیعه فقط می‌خواست بگوید که حکومت نه در خاندان بنی امیه و آل عباس، بلکه باید در آل علی موروثی شود؟ حرف شیعه اساساً این نیست. همان‌گونه که اولاد بنی فاطمه نیز که ادعا می‌کردند حکومت بایستی در خاندان فاطمه موروثی گردد چون از تبار پیامبر است، خلافت غربی را در مقابل خلافت شرقی و بغداد) به وجود آوردند. لیکن ظلم و ستم خلفای فاطمی، کمتر از بنی امیه و آل عباس نبود. شیعه به چه وجه نمی‌خواست بگوید که هر یک از افراد خاندان علی می‌توانند حکومت کنند. کما این که مثلاً یکی از فرزندان حضرت علی، محمد حنفیه بود ولی شیعه وی را امام نمی‌شناسد. فرزند علی بودن هم حقانیت حکومت کردن به وجود نمی‌آورد.

۱. قصد ما صرفاً توضیح این است که شیعه چه می‌خواست. شیعه می‌گوید: پیامبر در حجة الوداع، در محلی به نام غدیر خم، علی را به خلافت برگزید و آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**. امروز دینتان را بر شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به حد اتمام رساندم و اسلام را بر شما دین قرار دادم... (سوره مائده، آیه ۳) دلالت بر همین امر دارد. لازم به توضیح است که قصد ما طرح مورد اختلافی از سنی و شیعه نیست، فقط آن‌چه را که شیعه برای تسجیل خلافت بدان استناد جسته است، ذکر می‌نمائیم.

شیعه با تأکید بر امامت، می‌خواست بگوید که در حکومت، خداوند روی آدم‌های خاصی نظر دارد. و موروثی بودن را الی غیر النهایه ادامه نمی‌دهد. که بعداً یکی ادعای علوی بودن و حق خلافت بکند ولو این که صحیح النسب باشد. بنابراین تکیه شیعه نه بر سلطنت موروثی بلکه بر نوعی سلطنت آسمانی است. موروثی بودن برای شایستگی ارتباط گرفتن با آسمان است. پس نه هر موروثی بودن، موروثی بودن به شکل خاصی مطرح می‌باشد. و شیعه اصرار دارد که خداوند فقط روی عده‌ای خاص، یعنی دوازده امام نظر عنایت دارد و آیاتی از قرآن، تسجیل و تصریح این نظر خاص است.^۱

این تأکید چه بود که خداوند بایستی وحی نازل می‌کرد و امامت این عده را صراحتاً بیان می‌نمود؟ و بعد یکی از امامان غیبت می‌کند، که بقیة الله فی الارض (بقایای خداوند در زمین) و قائم آل محمد می‌نامند. و این که جهان هنوز برای ظهور ایشان آماده نیست، همه این‌ها برای چیست؟ شیعه در این‌جا نظرگاه خود را درباره حکومت بیان می‌کند: این که سلطنت یا دقیق‌تر بگوئیم، امامت یک امر آسمانی است و انسان‌های عادی نمی‌توانند از آن بهره‌مند شوند. چرا؟ برای این که امام معصوم می‌باشد و امامت بدون معصوم بودن امکان ناپذیر است. و مهمترین منبع تفسیر شیعه، یعنی مجمع البیان «اولی الامر» را به معصوم تفسیر می‌کند که فقط دوازده نفرند و نه بیش‌تر. و امروز هیچ کسی نمی‌تواند به استناد «اولی الامر» دم از ولایت فقها بزند. زیرا فقیه معصوم نیست و بنابراین نمی‌تواند اولی الامر باشد. در این صورت ولایتی هم برای فقیه باقی نمی‌ماند. در این‌جا خود آیه و تفسیر آن را از مجمع البیان ذکر می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول خدا و صاحبان امر از بین خود. تفسیر مجمع البیان: در مورد «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مفسرین دو نظر آورده‌اند. ابو هریره و ابن عباس در یکی از روایات خود، و میمون ابن مهران و اسدی و طبری آن را «امرا» تفسیر کرده‌اند. تفسیر دیگر از جابر ابن عبدالله و تفسیر دوم ابن عباس است که آن را به معنی «علما» گرفته‌اند ... اما اصحاب ما (یعنی علمای شیعه) امام محمد باقر و جعفر صادق (ع) روایت کرده‌اند که منظور از اولی الامر، همانا ائمه آل محمد می‌باشند که خداوند اطاعت از آن‌ها را علی القاعده واجب شمرده است. همان‌گونه که اطاعت از خود و رسول خود را واجب شمرده است. و قاعدتاً جایز نیست که خداوند اطاعت از کسی را جایز شمارد، مگر اطاعت از کسی را که معصوم بودن او ثابت شده باشد ... و این در مورد «علما» و «امرا» صدق نمی‌کند ... خداوند به اطاعت از کسی که معلوم نیست امر نمی‌کند ... خداوند اطاعت از اولی الامر را با اطاعت از رسول یکسان نمی‌شمارد. زیرا اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود قرین (نزدیک) شمرده است. الا اینکه

۱. وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا. مائده، آیه ۱۲ (خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده امام و سالار برای آنان فرستاد) و همچنین سوره توبه، آیه ۳۶: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... (سال در نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا (لوح محفوظ) روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید). هر دوی این آیه‌ها را شیعه بر دوازده امام حمل کرده است.
۲. نساء، آیه ۵۹.

اولی الامر ما فوق همه جماعت هستند، همان‌گونه که رسول فوق اولی الامر بود و فوق سایر جماعت. و این صفت ائمه هدی از خاندان آل محمد می‌باشد. و اینان کسانی هستند که امامت و معصوم بودنشان به اثبات رسیده است و همه امت بر علو مقام و عدل آنان اتفاق نظر دارد.^۱

آیا فقها امروز می‌خواهند به استناد اولی الامر، ولایتی برای خود قائل شوند؟ اولی الامر در آئین شیعه، فقط بر معصوم ولایت دارد. آن هم نه هر معصومی، فاطمه زهرا هم معصوم بود ولی جزو اولی الامر به حساب نمی‌آید، بلکه اولی الامر از لحاظ اصول اعتقادی شیعه، فقط و فقط بر دوازده امام گفته می‌شود و بس. هر فقیه‌ی که بخواهد اولی الامر را به فقها نیز سرایت دهد، با مذهب شیعه، با فلسفه امامت شیعه و با گذشته مبارزاتی آن بر علیه خلفا و جوز به مبارزه برخاسته است. حکومت فقیه یعنی نفی تشیع، بنابراین نمی‌توان در آئین شیعه برای ولایت فقیه در جستجوی تکیه گاهی بود. ولایت فقیه را نمی‌توان به نام اسلام و شیعه بر مردم تحمیل نمود. آیا زنگار گناه بر دامن پاک این فقهای جلیل القدر نشسته است که خود را در رده معصومین و ائمه آل محمد قرار می‌دهند؟

با وجود صراحت تفسیر بر معصوم بودن و دلالت آن بر ائمه، در کتاب «ولایت فقیه» آن را به «علما» و منظور از علماء، فقهاء تعبیر کرده‌اند، که در واقع اصول اعتقادی شیعه در هم می‌ریزد.^۲

در اعتقاد شیعه اولی الامر دوازده نفر امام است. و یکی از آن‌ها نیز باید زنده بماند. چرا؟ فلسفه غیبت مهدی و زنده ماندنش چیست؟ به نظر شیعه راز زنده ماندن مهدی برای ادامه پیوند با خداوند و راز غیبت برای نفی حکومت‌هاست. از آن‌جا که پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد، برای ارتباط با آسمان باید یکی از امام‌ها زنده بماند. در غیر این صورت رابطه زمین و آسمان قطع خواهد شد. فلسفه غیبت، فلسفه نفی همه حکومت‌هایی بود که به نام اسلام و به نام خدا حکومت می‌کردند. بعد از غیبت صغری که غیبت کبری آغاز می‌گردد، دیگر ارتباط زمین و آسمان قطع گردیده است^۳ و تا ظهور مهدی، هر حکومتی، هر چند به نام حکومت اسلام و

۱. مجمع البیان، ص ۶۴.

۲. لازم به توضیح است که درک شیعه از عالم فقیه بودن نیست. عالم از نظر شیعه، نه صرف دسترسی به دانش اکتسابی که فقیه نیز جزو آن است و هر طلبه‌ای می‌تواند به مرور بدان دست یابد بلکه دسترسی به گنجینه علم آسمانی است. ائمه کسانی هستند که هیچ مجهولی در دنیا برای آن‌ها وجود ندارد. در این رابطه شیعه «اوتوا العلم» (علم داده شده از ناحیه خداوند) را در نظر دارد. یعنی یک علم لدنی: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اَوْتُوا الْعِلْمَ (قرآن آیات روشنی است برای کسانی که به آنان علم داده شده) که منظور علم الهی است، نه اکتسابی، نه مثلاً علم اقتصاد یا خاک شناسی یا فقه، و اگر واژه علما به کار می‌رود، در مفهوم عام آن است. نه مفهوم خاص که معرفت آسمانی است و مختص به ائمه. اگر در نظر شیعه یکی از صفات امام عالم بودن است، درست در مفهوم خاص آن است. رجوع شود به «بحار الانوار».

۳. غیبت صغری امام مهدی [عجل الله فرجه] از سال ۲۶۰ هجری تا ۳۲۹ دوام یافت. در این دوره از طریق نواب خاص خود که به نواب اربعه معروفند (به ترتیب نیابت: ابو عمرو عثمان ابن سعید - ابو جعفر محمد ابن عثمانی - ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی - ابوالحسن علی ابن محمد سمری) امام با مردم ارتباط مستقیم داشت. نایب چهارم از طرف امام زمان نامه‌ای به شیعیان ابلاغ کرد که آن حضرت فرمود، دوره غیبت صغری تمام شد و دیگر

حکومت خدا، حکومت الهی نیست. به این ترتیب شیعه می‌خواست مشروعیت خلافت بغداد را به خطر اندازد. شکی نیست که در آن دوره، مبارزه طبقاتی وجود داشت و جهت آن علیه خلافت بود. انا الحق گوئی حسین منصور حلاج نیز در این رابطه است، هر چند که او زندیق بود و شیعه معتقد به شریعت محمد. اعتقاد شیعه بر این است که در دوره نیابت عام هیچ کسی نمی‌تواند به نام خداوند بر بندگان خدا حکومت کند. بنابراین هر نوع حکومتی اگر به دست مردم نباشد، به نام این که حکومت خداست، محکوم است. و اگر حکومت اسلامی چنان باشد که عدالت در آن مستقر گردد، بی شک دست خداوند و رهبری امام زمان مستقیماً در آن دخالت دارد. لذا تداوم غیبت مهدی، تداوم نفی حکومت‌ها است و دال بر این که حکومت عدل وجود ندارد و حکومت عدل فقط با ظهور مهدی امکان‌پذیر است. اگر مبارزه شیعه به صورت امامت در مقابل خلافت ظاهر شود، امامت معصومی است نه امامت معمولی که به توان آن را شامل فقها نیز کرد. شیعه می‌گفت کسی می‌تواند امام باشد که معصوم بوده باشد، یعنی هوی و هوس‌های بشری در آن راه نداشته باشد و آن نیز فقط دوازده امام را در بر می‌گیرد. بنابراین شیعه می‌خواهد حکومت هر غیر معصومی را به نام این که حکومت خداست، محکوم نماید. البته شیعه معتقد بود که حکومت جور می‌تواند از بین برود. اگر جور و ستم کاملاً از بین برود، در این صورت بقیه ائمه ظهور کرده است. این که می‌توان به طرف حکومت عدل راه سپرد، چیزی است که مردم باید تأیید کنند و افراد انسانی نمی‌توانند به نام خدا حکومت کنند و بگویند دست خدا با ماست. از نظر شیعه دست خدا با افراد خاص نیست. دست خدا با عده‌ای به نام فقیه نیست. دست او، باید با جمهور اسلام، یعنی مردم باشد. بنابراین از نظر شیعه حکومت عده‌ای فقیه نمی‌تواند حکومت الهی تلقی شود.

بازتاب ولایت فقیه را می‌توان در خلافت بنی عباس مشاهده کرد. زمانی بود که خلفای بنی عباس به زور شمشیر پیش می‌رفتند و هر مانعی را به اتکاء زور از میان بر می‌داشتند لیکن زمانی رسید که شیمشیر دیگر چاره ساز نبود. در این دوره حکومت آل عباس سعی داشت بر معنویات تکیه ورزد و از احساسات مذهبی مردم به سود خود استفاده کند. حتی سلطان قلدری مثل سلطان محمود غزنوی، ناچار بود از بغداد حکم یمین الدوله بگیرد تا بر حکومت خود مشروعیت ببخشد تا وانمود سازد که سلطان خدائی است و حکومتش حکومت خدائی. تمام کشور گشائی‌ها، تمام غارت کردن‌ها، تمام آدم کشی‌ها، به نام خدا صورت می‌گرفت تا کاخ‌های غزنه، قصرهای الفیه و شلفیه، و داستان‌های محمود و ایاز ساخته شود. لیکن خلافت بغداد بایستی از این اعمال حمایت می‌نمود. و خلافت بغداد، یعنی خلافت خلیفه پیغمبر خدا در روی زمین. و به این ترتیب ستمگری‌ها به نحوی به حاکمیت الهی تعبیر می‌شد و به نحوی به آسمان مرتبط می‌گردید. امروز کسی نمی‌تواند به نام آئین تشیع بر حق حاکمیت مردم بنماید. مفهوم حاکمیت را قبلاً توضیح داده‌ایم. در آئین شیعه کسی نمی‌تواند به نام خدا بر مردم حکومت بکند. والا احیای همان داستان‌های کهنه خواهد

کسی با من ارتباط رسمی ندارد و هر کس ادعا بکند با من ارتباط رسمی دارد دروغگو و حيله‌گر است. و از این تاریخ به بعد دوره نیابت عام شروع شد.

بود که ذکرش رفت. حکومت مشتی فقیه نه تنها حاکمیت مردم بلکه اصول بنیادی شیعه را نقض می‌نماید. برای این که شیعه بر معصوم بودن، بر ارتباط امام با خداوند و بر تصریح آیاتی از قرآن در این زمینه تأکید دارد. فقیه و معصوم یکی نیستند. فقیه و امام یکی نیستند. در زمان حیات امام‌ها فقها نیز بودند و به حل و فصل امور شرعی و قضاوت می‌پرداختند. ولی آیا کسی که در آن زمان به فقها، حق حکومت قائل شد؟ مسلماً نه. چون حکومت از نظر شیعه، خاص عده‌ای مشخص به نام ائمه بود^۱ قضاوت با حکومت فرق دارد. قاضی حاکم نیست. قضاوت شرعی بر عهده فقها بود، چون قاضی به اتکاء صرف مواد قانونی قضاوت نمی‌کند، بلکه شم قضائی دارد. و مورد دعوی را با نص قانون تطبیق می‌دهد. در اصول قضائی جدید نیز چنین است. هر واقعه حقوقی هر جرمی، چیزی نیست که کاملاً مطابق با قانون باشد. و وظیفه قاضی انطباق این موارد است. بی آن که چندان حق مداخله داشته باشد. در واقع اجتهاد نیز چیزی شبیه قضاوت است. نه اجتهاد و نه قضاوت هیچ کدام با حکومت یکسان نمی‌باشد. در حکومت، سرنوشت و مقدرات مردم مطرح است، و به اعتقاد شیعه، حکومت فقط به دست خدا و نه به دست عده‌ای فقیه، و نه به دست مردم عادی، امکان‌پذیر است. حکومت فقط از طریق عده‌ای خاص که خداوند به آنان نظر لطف دارد و با خدا در ارتباطاند، یعنی امام‌ها، مشروعیت دارد. لذا هر حکومتی جز این، حکومتی است که مشروعیتی نداشته و جز نیرنگ و عوام‌فریبی، چیز دیگری نیست. ولایت فقیه می‌گوید:

حکومت مال خداست. ولی شیعه می‌گوید. مال خدا فقط به دست خدا قابل تحقق است. در حکومت، خدا فقط روی دوازده امام نظر دارد و نه مردم عادی. و فقهاء جزو مردم عادی هستند. اگر فقهاء می‌گویند خداوند به آنان نیز نظر خاص دارد و دست خدا همراه آنان است، خوب، بفرمایند و اثبات کنند. اثبات کنند که با خداوند در ارتباط مستقیم قرار دارند.

در کتاب ولایت فقیه استدلال شده است که اولی الامر، امامانی هستند و بعد از امامان، فقهاء، یعنی چه؟ کدام بعد از امامان؟ بعد از امامانی وجود ندارد. هنوز امام از نظر شیعه زنده است. هنوز امامی به نام قائم آل محمد وجود دارد و در قید حیات است. این بعد از امام گفتن به معنای پایان یافتن امام است به علاوه، بین فقیه و امام معصوم فرق کیفی وجود دارد. دره عمیقی این دو مفهوم را از هم جدا می‌سازد. چگونه این فاصله عظیم، چگونه فلسفه امامت و اصول اعتقادی شیعه را ندیده می‌گیرند؟ در این صورت می‌توانیم صفویه را حکومت الهی بنامیم؟ چون هم اولاد علی بودند، هم مورد تأیید فقهاء، هم به اصطلاح به ترویج تشیع مشغول بودند. هیچ فقیه‌ای امروز حکومت شاه عباس و شاه طهماسب و شاه سلطان حسین را حکومت خدا نمی‌داند؟ چرا؟ همه آن چیزهایی را که ولایت فقیه ادعا می‌کند، آن‌ها نیز داشتند. جز این که حکومت خدائی نبود. زیرا حکومت معصوم نبود. اگر حکومت فقها، را با حکومت معصومین یکی می‌دانند،

۱. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا قَرَار دادیم از ایشان امام‌هایی که به امر ما هدایت کنند» سجده، آیه ۲۴. شیعه در طول تاریخ خود برای حقانیت بخشیدن بر امامت که رابطه انتخاب امام و خداوند را نشان می‌دهد، به این گونه آیات استناد جسته است.

بسیار خوب، تفسیر خود را از اولی الامر بگویند. مسلماً تفسیر شیعه نخواهد بود. زیرا شیعه روی معصومیت تکیه دارد. معصومین رشته‌ای بوده که شیعه در طول تاریخ بدان چنگ زده و از این طریق هم خلافت را نفی کرده است. شکی نیست که شیعه از حکومت الهی دفاع کرده است. اما حکومت الهی به دست الهی و نه به دست فقهاء بعد از غیبت صغری که با مرگ نواب خاص، رابطه امام زمان با زمین قطع گردیده، دوره نواب عام شروع شده است. و حکومت باید به دست خود مردم باشد. آیا بین نواب خاص و نواب عام فرقی نیست؟ اگر نیست بفرمایند ثابت کنند. اگر هست پس فقهاء نمی‌توانند به نام خدا بر مردم حکومت کنند. تازه، نواب خاص ادعای حکومت نداشتند. فقط از ارتباط امام با بشر را حفظ می‌کردند. آیا فقهاء با دانش اکتسابی می‌توانند با آسمان ارتباط داشته باشند؟

نتیجه این که از نظر شیعه، مردم معمولی و غیر معصوم نمی‌توانند بر مردم حکومت کنند و هر حکومتی جز حکومت معصوم، اگر به دست خود مردم نباشد، حکومت جور است. و حکومت فقهاء حکومت معصومین نیست.

ولایت فقیه و کمونیست‌ها

تاریک اندیشی قرون وسطائی، در پشت حجاب مذهب و تقسیم جامعه به اسلام و غیر اسلام، می‌خواهد شناعت روابط سرمایه‌داری را در پرده استتار کشد. اما جامعه نه از دین و بی دینی، نه از کفر و ایمان بلکه از طبقات تشکیل شده است. و منافع اجتماعی متضادی دارند. سرمایه‌داران مسلمان، کمتر از سایر هم‌قطاران خود، خون و شیره زندگی «برادران» کارگر مسلمان خود را نمی‌مکند. کاست حاکم که این بار می‌خواهد اهریمن سرمایه را تطهیر کند با تکیه بر عوام فریبی و سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم، لبه تیز حملات خود را چنان بر ضد کمونیست‌ها متوجه ساخته است که هیستری ضد کمونیستی شاه را در سایه قرار می‌دهد. کاست حاکم دم از مبارزه با امپریالیسم می‌زند، اما به کمونیست‌ها، استوارترین نیروی ضد امپریالیست می‌تازد. و بدین سان قیافه ضد امپریالیستی‌اش به یک شکلک تبدیل می‌شود. حال باید دید کمونیست‌ها چگونه می‌اندیشند که همواره در هر نظام طبقاتی، زیر آماج ارتجاع قرار می‌گیرند؟ کمونیست‌ها اعتقاد دارند که جامعه طبقاتی جامعه ایست دشمن کام و بیدادگر. جامعه‌ای که لزوماً طبقات متضاد المنافع را به ستیز با هم وا می‌دارد. نه فرمول‌های میان تهی «آزادی» و «حقوق طبیعی» و نه نا کجا آبادهای گم گشته در غبار اعصار کهن، هرگز نخواهد توانست فاصله‌های طبقاتی را از میان بردارد. و نمی‌توان با توسل به این ناکجا آبادها، مرز بندی‌های طبقاتی را از بین برد. نمی‌توان با دفاع از «آزادی» و «حقوق طبیعی» حکومت مردمی و توده‌ای به وجود آورد.

بر خلاف فرمول‌های میان تهی خرده بورژوازی که می‌پنداشت «انسان آزاد آفریده شده، ولی همه جا در بند است»^۱ کمونیست‌ها اعتقاد دارند که «انسان برده بود و خود خویشتن را رها می‌سازد»^۲

۱. روسو.

۲. مارکس.

در این جامعه تضاد آلود، آنان که بر ابزار تولید مسلط‌اند، و در حوزه تولید با مسأله سازماندهی تولید مواجه‌اند، نه تنها می‌خواهند تولید را در جهت منافع خود سازمان دهند، نه تنها می‌خواهند ثمره تلاش و رنج و خلاقیت انسان‌های زحمت‌کش را به خود اختصاص دهند، بلکه فرم‌های حکومتی و اشکال دولتی را می‌خواهند چنان سازمان دهند که:

اولاً این بهره‌کشی را تسهیل کرده، ثانیاً حجابی بر این استثمار کشیده و ثالثاً حالت آرامشی بر این بهره‌کشی به وجود آورند تا رابطه استثمار گرایانه، در کشاکش و تلاطم و دشمنی، به مخاطره نیفتد. از این رو کمونیست‌ها معتقدند که با فرمول‌های «پارلمان» و «قانون» نمی‌توان به رنج انسان‌های ستمدیده و استثمار شده نقطه پایان گذارد چرا که محرومیت انسان ستمکش و استثمار شده، ریشه در طبقات دارد. کمونیست‌ها معتقدند، شهروند آزاد سیاسی، آن وقت معنای واقعی و تاریخی خود را باز خواهد یافت که برابری اقتصادی معنا داشته باشد. شهروند برابر اقتصادی آن وقت معنا و مفهوم پیدا خواهد کرد که امکانات بهره‌کشان سلب شود و خلع ید کنندگان خلع ید شوند. بدون انهدام جامعه طبقاتی و پی افکندن نظامی رها از استثمار انسان به واسطه انسان آزادی محتوی راستینی نخواهد داشت.

در جامعه طبقاتی، یگانگی و آشتی طبقات پندار باطلی بیش نیست. و کمونیست‌ها معتقدند گرگ و میش را نمی‌توان همراه به آب‌شخور برده بلکه می‌خواهند گرگ‌ها از بین روند، آن نیز نه به واسطه چوپان. انسان لگد مال شده و ستمکش خود شایسته آن است که نه تنها خود را آزاد سازد، بلکه شالوده هر گونه بی‌عدالتی و ستم طبقاتی را محو نماید. بنابراین کمونیست‌ها، نه تنها آرزوی دیرینه، زحمتکشان برای یک زندگی برابر و برای یک حکومت واقعاً مردمی را بیان می‌دارند، بلکه راه‌های تاریخی رسیدن به برابری واقعی را هم به روی انسان‌ها باز می‌کنند.

ولایت فقیه ناکجا آبادی است که با بیان مالکیت مشروط و مشروع، در بقاء ریشه‌های بیداد و در مناسبات انسان‌ها می‌کوشد. کمونیست‌ها طبعاً با ولایت فقیه مخالف‌اند. ولایت فقیه‌ی که انسان‌ها را صغیر و بلا اراده می‌داند. کمونیست‌ها معتقدند که انسان‌ها نه تنها صغیر و بلا اراده نیستند. نه تنها شایستگی حکومت کردن را دارند، بلکه لیاقت و توان آن را دارند که نظمی نو پی‌اندازند و سیاره‌ها را دگرگون سازند. این توان و نیروی انسان است که خواهد توانست چهره‌ای دیگر بر ساکنان کره خاکی بیخشد. اما این نیروی خلاق نه انسان مطلق که انسان واقعی است. انسانی دردمند که همچون پرومته، خود بر صخره رنج و شکنجه زنجیر می‌شود تا روشنایی و نور را به میان بشریت آورد. و پرومته عصر، انسان زحمتکش و پرولتاریای ستمدیده‌ای است که روشنایی را به میان جامعه باز گردانده است، اما خود به صخره در شکنجه است، آری، تنها پرولتاریاست که می‌تواند شهروندی آزاد سیاسی را با شهروندی برابر اقتصادی توأم سازد. انسان‌های زحمتکش و ستمدیده‌ای که در معرض بهره‌کشی هستند، زمانی خواهند توانست به شهروندی آزادی سیاسی و برابری اقتصادی، واقعیت بیخشند، که نه تنها اشکال بهره‌کشی، بلکه نفس بهره‌کشی را از میان بردارند و پرولتاریا آن طبقه‌ای است که لیاقت تاریخی انجام چنین کاری را دارد. پرولتاریا آن طبقه‌ای است که خواهد توانست دیگر انسان‌های زحمتکش را زیر پرچم خود متحد ساخته و ملکوت آزادی را روی

همین سیاره‌خاکی متحقق سازد. انسان زحمتکش، نه تنها صغیر و محجور نیست، بلکه همه تمدن، همه فرهنگ آفریده اوست، و او نجابت همه ادیان را با خویشتن دارد. روزی خواهد رسید که پرومته در زنجیر، خود نیز از شکنجه رها خواهد شد. و آزادی پرومته، آزادی بشریت، آزادی نور و روشنایی و محکومیت تاریکی است. و هیچ تاریک اندیشی نام صغیر بر انسان نخواهد نهاد، چرا که انسان نه تنها صغیر نیست، بلکه انسان آفریننده و تاریخ ساز است که جهان را سامان می‌دهد. انسانی است که راز رهایی و کلید «عصر طلایی» را با خود دارد.

از این رو ولایت فقیه را محکوم می‌کنیم، اما نه به شیوه لیبرال‌ها، ما نمی‌خواهیم با جلات میان تهری درباره «آزادی‌های سیاسی» پرده‌ای دود و غبار بر دور بهره‌کشی سرمایه ایجاد شود و دلخوشکنی که انسان‌ها بیندارند آزادند، لیکن در پشت آن آزادی واقعی به بند کشیده شود. بلکه ما خواهان آزادی واقعی هستیم، که در آن شهروندان آزاد سیاسی، صاحب وسایل تولید خویش هستند. و با دستیابی به شهروندی برابر اقتصادی، انسان خود را می‌سازد و با خود تاریخ خود را می‌سازد. و بدین سان آخرین فصل ما قبل تاریخی^۱ جامعه به پایان رسیده، و فصلی نو گشوده می‌گردد، که در آن آموزگاران تاریخ، برای یافتن کلمه

۱. تکمله - اخیراً یکی از تئوریسین‌های حاکمیت کنونی، آقای بنی صدر در یکی از مصاحبه‌های خود گفته است که کمونیست‌ها هم به نوعی به ولایت فقیه معتقد هستند. مبنای چنین اتهامی، گویا در این است که احزاب کمونیست در کشورهای سوسیالیستی قدرت دارند، و مردم نمی‌توانند در حکومت دخالت نمایند. ولی فراموش می‌فرمایند که حزب کمونیست، حزبی است از اعماق، نه حزبی که به ولایت از طرف آسمان آمده باشد در کشورهای سوسیالیستی، کمونیست‌ها نه به ولایت از طرف ستم‌دیدگان بلکه خود ستم‌دیدگانی هستند که حکومت می‌کنند. احزاب کمونیست، تمام آیین خود، تمام موجودیت و حتی نفس کشیدن خود را مدیون پرولتاریا هستند. هیاهوی جامعه سرمایه‌داری همیشه بر این محور بود که کمونیست‌ها می‌خواهند انسان طراز نوین بسازند بی آن که به روشنفکران اهمیت داده شود. البته خود آقای بنی صدر بهتر می‌دانند واقعیت چیست. ولی به لحاظ تئوریسین کاست حاکم بودن ناگزیر از این است که به نعل و میخ بزند تا مشروعیتی برای ولایت فقیه بسازد. همین جهت است که می‌فرمایند ولایت فقیه باید دموکراتیک باشد، اما خود می‌دانند که در ولایت، دموکراسی معنایی ندارد. و دموکراسی در حاکمیت زحمتکشان به رهبری پرولتاریا، امکان پذیر است.

آقای بنی صدر شما در تئوری به صغیر بودن توده‌ها اعتقاد دارید، حال می‌دانید که، لااقل در تئوری به حاکمیت مردم زحمتکش اعتقاد داریم. ما اعتقاد نداریم که خلق کرد نمی‌تواند سرنوشت خود را در چهارچوب ایران تعیین کند. مردمی که می‌جنگند، مردمی که امپراتوری‌ها را به لرزه می‌آورند، مردمی که رژیم قلدر شاهنشاهی را سرنگون کردند، صغیر نیستند. و شماها هرگز جرات نمی‌کردید که در روزهای بحرانی و توفان‌زای انقلاب مردم را صغیر بنامید. بیهوده دم از دموکراسی ولایت فقیه می‌زنید. واقعیت این است که شما مردم را صغیر می‌پندارید و کسانی که مردم را صغیر بنامند، نمی‌توانند از دموکراسی سخن گویند. شماها با علم کردن شرق و غرب و این که اگر به خلق کرد در درون یک ایران آزاد و مستقل، خود مختاری داده شود، به دامن شرق و غرب می‌افتد، حقوق اولیه مردمی را که در سراسر دوران دیکتاتوری با آن جنگیده است، ندیده می‌گیرید.

شرق و غرب یک مقوله جغرافیایی است. اگر منظور دو نظام اجتماعی سرمایه‌داری و سوسیالیسم باشد، در این صورت باید گفت که کشور ما یک کشور سرمایه‌داریست، و بنابراین اکنون در دامن آن است. البته شاه نیز هیچ فرصتی را برای ابراز نفرت خود نسبت به «شرق» و غرب از دست نمی‌داد و به نام سیاست «مستقل ملی» خلق‌ها را

«بهره‌کشی» ناگزیر از رجوع به فرهنگ‌های گرد و خاک گرفته خواهند بود.

ولایت فقیه

حاج شیخ حسن علی نجابت شیرازی

متعهد مسئول

در بعضی از روزنامه‌ها دیده می‌شود که بعضی از روحانیون ولایت فقیه متعهد مسئول را می‌خواهند محدود بنمایند. صرف نظر از این که محدودیت ولایت فقیه مدرک ندارند. خداوند نهی فرموده از گفتار بدون علم وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ^۲ پیرو و تابع از غیر معلومات مشو و ظن و گمان و وهم کافی نیست. اگر محدودیت قائل بشویم ممکن است موجب تفرقه دین از سیاست بشود. لا، ناهیه است. قفی یقفو ناقص است. لام‌الفعل به جزمی ساقط شد به معنای تبعیت و پیروی کردن است. قافیه در اشعار از همین ماده است و بر تقدیر این که قاف مضموم و عین‌الفعل در اثر التقاء ساکنین افتاده مثل لاتقل، نیز به معنی تبعیت و پیروی است. قیافه از همین ماده است. اطلاق نهی لا تقف جمیع مصادیق عمل و قول غیر معلوم را شامل می‌شود اما خصوص فتوی علاوه بر انطباق این آیه بر او روایاتی چند در نهی از فتوای بدون علم صادر شده. لهدا چند کلمه به عرض اهل علم می‌رسانم ممکن است مفید واقع شود.

اما ولایت فقیه از اهم مسائل اسلامی و انفع مسائل سیاسی اسلامی است. زیرا در عصر غیبت کبری صحت عبادات و معاملات و قضاوات امت اسلامی بستگی کامل به ولایت فقیه دارد و خاتم انبیاء^۹ و ائمه معصومین این بستگی را به اذن خداوند برقرار فرمودند. تمام فقها تصریح نمودند که عمل کسی که نه مجتهد است نه مقلد باطل است. اهمیت ولایت فقیه است که هر مسلمان صحت عبادت شبانه‌روزی خود را بسته به ولایت فقیه می‌داند.

اهمیت ولایت فقیه از گفته حضرت صادق(ع) خوب واضح می‌شود^۲ حضرت صادق^۷ فرمودند: «به شیعیان خود قرار بدهید فقیه را قاضی قرار دادم برای شما.» حضرت صادق(ع) در مقبوله عمر بن حنظله،

سرکوب می‌کرد. شرق و غرب کشف تازه‌ای نیست. فقط شما کمی دیر به میهن تشریق آورده‌اید. پیش از این فلسفه بافهای شوهای تلویزیونی آریامهر، این قبای ژنده را بر تن کرده‌اند. یا این که می‌ترسید کردستان خود مختار از زیر ولایت فقیه بگریزد؟ طبیعی است که کردها از ولایت گروهی که به نام خدا و با تمام هوی و هوس‌های زمینی خود می‌خواهند بر مردم حکومت کنند، اگر خود مختاری داشته باشند بگریزند.

چرا که ولایت فقیه بر اراده مردم متکی نیست تلاشی است برای لگام زدن به اراده انقلابی توده‌ها. از این رو طبیعی است که هر جا مردم به قدرت رسیدند، چنین ولایتی را نفی کنند.

۱. ۲۶ ذیقعد ۱۳۹۹، ۲۶ مهرماه ۱۳۵۸، چاپ دوم سال ۱۳۷۱.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۷۶.

می‌فرمایند:

«باید راضی بشوید به حکومت فقیه، من او را قرار دادم بر شما حاکم. اگر فقیه به واسطه این که قاضی منصوب از طرف ماست حکمی نمود و کسی حکم او را قبول ننمود خفیف شمرده حکم خداوند را و رد حکم ما نموده، هر کس رد حکم ما را نمود حکم خداوند را رد نموده، رد حکم خداوند مثل شرک به خداوند است.»^۱ حصر فرمودن حکومت در فقیه شاهد بر اهمیت ولایت وی می‌باشد. شواهد برای اهمیت ولایت فقیه زیاد است. ممکن است ولایت فقیه اصلاً از مسایل فقهی نباشد بلکه از مسایل علم کلام باشد. اگر تولیت راجع به عقیده باشد. زیرا موضوع علم فقه، افعال مکلفین است و الا مسئله فقهی است. زیرا تولیت فعل شخص فقیه می‌باشد. اما راجع به ولایت فقیه از آیات عدیده می‌توان استفاده نمود. اطلاق و کلیت شرعیه فقیه را حتی در غیبت کبری کلیت و اطلاق ولایت شرعیه فقیه را می‌توان به عقل نیز اثبات نمود.

یکی از آیات که دلالت دارد، آیه شریفه سوره آل عمران

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۲

«باید حفظ نمائید خود را از سقوط و ممتنع شوید از پرت شدن به سبب تمسک به حبل‌الله و به وسیله جنگ زدن به حبل‌الله همگی با هم و حرام است پراکندگی از حبل‌الله و واجب است بر شما مسلمانان که یاد کنید نعمت‌های خداوند را و از یاد خود نبرید و نصب العین خود قرار دهید نعمت‌هایی که خداوند به شما عطا کرده. زیرا قبلاً با یکدیگر دشمن بودید خداوند قلوب شما را متحد فرمود به برکت اسلام و خاتم انبیاء. داخل در صبح نورانی اسلام شدید. برادروار مسلمانان این برادری را محکم نمائید.»
کما این که امریکا و انگلیس و اسرائیل متحد شدند برای شکست انقلاب اسلامی، شما نیز با یکدیگر اخوت خود را بیشتر ظاهر نمائید.

قبل از اسلام لب جهنم جایگاه شما بود خداوند شما را به برکت اسلام و خاتم انبیاء نجات داد این طور که خداوند آشکار می‌فرماید اسلام را امید است التفات پیدا نمایید که اسلام سبب نجات بشر است. اعتصام مصدر باب افتعال این باب غالباً برای مطاوعه و مبالغه استعمال می‌شود به معنی منع و حفظ است اصل ماده اعتصام وزناً و معناً مانند امتناع است. ممتنع شوید از سقوط به سبب چسبیدن به حبل‌الله. هیئت «اعتصموا» اظهار است در مبالغه ماده کلمه در جهت وجوب و نهایت اهتمام به تمسک به حبل‌الله استفاده می‌شود. کلمه جمیعاً حال است از برای فاعل «اعتصموا».

اولاً استفاده می‌شود که وجوب عینی است نه کفایی.

ثانیاً اعتصام به حبل‌الله نه فقط برای صحت عبادات و معاملات فقط است بلکه برای وحدت و اتحاد مسلمین در تمام اقشار و متحد بودن سیاست با مذهب. زیرا مسئله سؤال نمودن و رساله نوشتن و اخذ

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

نمودن و عمل به رساله کردن فقط اجتماع لازم ندارد بلکه تمام اهمیت این اعتصام برای ایجاد وحدت تمام اقشار ملت است تا هیچ دولتی نتواند مسلمین را ضعیف شمرد. چون بین اقشار ملت هم بستگی نبود، شاه نجس، تمام ملت را ضعیف شمرد آمریکا ملت ایران را صد در صد ضعیف دانست.

نیز از هیئت اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا اطلاق وجوب اعتصام و هم بستگی در هر موضوع به حبل الله استفاده می‌شود. هر مسلمانی در جمیع شئون زندگی خود باید به حبل الله معتصم باشد اعتصام در عبادات فقط نیست بلکه در جمیع امور حتی در سیاست و حکومت و سازندگی و مقاومت با دشمن در هر حال باید متمسک به حبل الله بود.

«وَلَا تَفَرَّقُوا»، نهی است از جدائی از حبل الله، این نهی نیز اطلاق دارد. همه قسم جدائی در جمیع امور منهی‌عنه است. در هر طور زندگی اعم از مذهبی و سیاسی، در سیاست جدا شدن از حبل الله مثل جدا شدن از حبل الله است هنگام عبادت.

حبل الله آثار مختلفی دارد، اظهر آثار حبل الله موجب نجات ملت است از جهالت و ظلمت و دوگانگی و خودپرستی و نجات از طاغوت داخل و خارج و اقوای از این فایده به بهترین مقصد شخص متمسک را می‌رساند. هیچ علم و مالی منتج به این نتیجه نیست زیرا علم و انفاق مال، موجب سرور شخص می‌گردد ولی مقصد اعلائی حبل الله را ندارد این حبل الله ریسمان خداوند است یک جهت حقیقی حضرت، واهب العطا یا است. خود ریسمان در عصر غیبت کبری فقیه متعهد مسئول است. اگر شخص، راستی این ریسمان را بگیرد معقول نیست که به مقصد اعلا نرسد و عصمت در طرف حبل لازم نیست زیرا نایب امام معصوم به حکم معصوم این انطباق بر او شده چون منوب عنه، معصوم است واسطه صحیح آثار منوب عنه را از ملت صد در صد منع نخواهد فرمود و مقصد حقیقی در این عصر غیبت بسته به تمسک به فقیه متعهد مسئول است.

اما موجب تطبیق «حبل الله» بر فقیه، اطلاق کلمه حبل الله است. در عصر غیبت کبری اموری که موجود عینی است و مورد نظر صاحب شرع است؛ قرآن شریف است و فقیه متعهد مسئول بقیه امور مطلقاً قائم به شخص است. افعال عبادی مطلقاً زیارت ائمه طاهرین مطلقاً، توسل به حضرت بقیه الله العظمی، تمامی این‌ها قائم به شخص می‌باشد ولی تنها دلیل و رهبر حقیقی مسلمین کلام الله مجید و فقیه متعهد مسئول است. تطبیق حبل الله بر فقیه به واسطه قطع به این که فقیه متعهد بستگی به صاحب شرع و رب الارباب دارد. اما نسبت به قرآن شریف با روایات زیادی که از معصوم رسیده کسی حق مراجعه به قرآن با رأی خودش ندارد. مگر در ظواهر مقطوعه قهراً برای افراد بی اطلاع از صرف و نحو و لغت و روایات راجع به آیات استفاده از قرآن به نحو عادی میسر نیست ولی فقیه متعهد مسئول برای مراجعه به وی هیچ شرطی ندارد. پس در عصر فعلی واسطه‌ای برای تقرب و اطاعت خداوند نداریم مگر فقیه متعهد مسئول از جهتی فقیه متعهد مسئول الان کلی منحصر به فرد است. در تطبیق حبل الله برای ملت مطلقاً پس به قول مطلق،

۱. آل عمران، آیه ۱۰۳

حبل‌الله فقیه متعهد مسئول است. بلکه در عصر فعلی فقیه حبل‌الله بودنش در ظرف دو سال از اوضح و اوضحات شده، می‌توان گفت الان عروة‌الوثقی فقیه متعهد مسئول است عملاً و عملاً.

و نیز دلیل بر انطباق حبل‌الله بر فقیه، اولویت انطباق حبل‌الله بر فقیه نزد ائمه طاهربین است. زیرا در کلمات ائمه طاهربین بر فقیه متعهد تطبیق خلیفه رسول‌الله و حجتی، و امین‌الله، و قری‌ظاهره و محی‌الدین، داعی‌الی‌الله، حفاظ‌الدین شده، با این‌که حبل‌الله ملازم است با کمال از باب دلالت التزامی. ولی عناوین مذکوره، دلالت مطابقی بر کمال دارد. ممکن است تطبیق حبل‌الله اولی باشد بر فقیه بالنسبه به این عناوین به این جهت، اما دلالت این آیه بر ولایت مطلقه فقیه به واسطه اطلاق هیئت «اعتصموا ولا تفرقوا» می‌باشد و اما مقدمات اطلاق از هر جهت به مقدار لازم موجود است زیرا از دو آیه قبل و دو آیه بعد معلوم می‌شود متکلم حکیم در مقام بیان و اظهار موضوع مجمل قبل می‌باشد. قبلاً فرمود: تسلیم خداوند بشوید پس بمیرید، راه تسلیم به خداوند را در آیه ۱۰۳ بیان فرمود و نیز از دو آیه بعد استفاده می‌شود که تتمه این مطلب و مبین مطلب سابق است. در مقام بیان بودن متکلم قطعی است و مقدار مأموره از اعتصام و مقدار منهی عنه را بیان نمود و ما ینصرف الیه در میان نیست، اگر قرینه صافه مرتکز در اذهان بود ممکن بود اطلاق منعقد نشود. ولی در مقام به هیچ نحو، نه قرینه لفظیه، نه غیر لفظیه، نه چیزی که موجب انصراف مطلق لفظی بشود از اطلاق خودش وجود ندارد، لهذا اطلاق هیئت امر و نهی «اعتصموا و لا تفرقوا» برقرار می‌باشد. از امر به اعتصام و نهی از تفرقه دو قضیه کلیه تشکیل می‌شود یک موجهه کلیه، دیگری سالبه کلیه، اگر اطلاق در دو قضیه قطعی باشد هر یک از این دو قضیه اگر صحیح نباشد باید نقیض آن صحیح باشد. زیرا ارتفاع نقیضین، مثل اجتماع نقیضین باطل است. نقیض موجهه کلیه، در طرف امر سالبه جزئی است. «بر هر مسلمانی واجب است معتصم بشود به حبل‌الله در جمیع امور (موجهه کلیه)، نقیض موجهه کلیه سالبه جزئی است، «لازم نیست هر مسلمانی معتصم به حبل‌الله بشود در تمام امور بدون گفتگو» یا موجهه کلیه صحیح است یا سالبه جزئی، اگر سالبه جزئی صحیح باشد خلاف ظاهر مقطوع الحجیه می‌باشد.

اولاً خلاف ظاهر مستفاد از امر.

ثانیاً خلاف ظاهر مستفاد از نهی. زیرا ظاهر امر به اعتصام که مستفاد از مقدمات حکمت است و مؤید است با بقاء کلمه از تقیید. اگر اعتصام به حبل‌الله موجب عصمت شخص می‌شود از پرت شدن این مطلب نافع هرگز از محبوبیت ساقط نمی‌شود تا حکم عدم الوجوب بر او منطبق بشود.

ثالثاً بین وجوب اعتصام و حرمت تفرقه فاصله نیست و تفرقه ضد عام به معنای مشهور است از برای وجوب اعتصام. زیرا هر کجا اعتصام واجب بود بر هر کسی حرمت جدا شدن نیز موجود می‌باشد همان‌جا این قضیه سالبه جزئی عبارت اخیری، نقیض سالبه کلیه است که موجهه جزئی باشد. «لازم نیست هر مسلمانی معتصم بشود به حبل‌الله در جمیع امور» عبارت اخیری، «جایز است هر مسلمانی جدا شود از حبل‌الله در بعضی از امور» این قضیه نقیض سالبه کلیه است. بالنتیجه اگر نقیض هر یک از دو قضیه صادق بود مخالف با دو ظاهر «اعتصموا و لا تفرقوا» می‌باشد؛ و هر دو ظاهر از بین می‌رود، استفاده می‌شود

امر به اعتصام به حبل‌الله متلازم با نهی از تفرقه از حبل‌الله می‌باشد اطلاقاً و تقییداً وسعاً و ضیقاً، بالنتیجه محال عادی است در کلام الله الحکیم امر بفرماید به مطالبی و نهی بفرماید از ترک همان مطلب و طرف امر و نهی هر دو مجمل و مبهم باشد. زیرا اگر اهمیت مسئله موجب شد که نهی از ترک آن بشود اجمال و اهمال و ابهام برای چه، اگر بناء ابهام و اجمال است نهی از ترک آن در عالم نطق و بیان برای چه؟ تضاد بین دو مطلب است. بالاخص در کلام الله المجید دیده نشده که امر صریح بفرماید به مطالبی و نهی صریح بفرماید به ترک همان مطلب در عالم نطق و بیان متصلأً الا در همین مورد فقط و فقط. تمام موضوعات که در قرآن محکوم به حکمی است از یک جهت است بر خلاف ما نحن فیه اصلاً تعقل یا تصور ابهام واهی صرف است.

رابعاً شأن نزول در امام معصوم حضرت علی بن ابی‌طالب است. به هیچ نحو احتمال عدم اطلاق معقول نیست کما این که استعمال در مورد موجب تقید نخواهد شد. پس از وضوح اطلاق در طرف «اعتصموا بحبل‌الله ولا تفرقوا عن حبل‌الله» استفاده می‌شود حبل‌الله، که فقیه متعهد مسؤل است از هر جهت در حکومت و ولایت شرعی محدود به حدی نیست و هیچ حقی از حقوق بشر قدرت معارضه با ولایت فقیه را ندارد حتی حق حاکمیت ملت عندالمزاحمه، بر تقدیر صحت مدرک حق حاکمیت ملت جای معارضه نیست منحصرأً مورد ورود و حکومت و نظر است نه معارض بین‌الدلیلین.

بالنتیجه فقیه متعهد به فرمان حضرت رب‌الارباب به وسیله کلام الله مجید در تمام شئون کشور میسوطالید و نسبت به نخست وزیر و رئیس جمهور و رئیس استان و رئیس شهر و رئیس برزن، حاکم و پیشرو است. ناگفته نماند فقیه هیچ کاری با بیت‌المال ندارد الا به مقدار یک مسلمان فقیر، تمام هم فقیه قطع ایادی امریکا، انگلیس، اسرائیل، شوروی و قطع ید طاغوت‌صفتان می‌باشد. به هیچ وجه نحو مزاحم ملت صد در صد نیست. البته مزاحم دزدی، مزاحم سلطه جویی، مزاحم مطلق فواخش می‌باشد چون این‌ها از اوصاف طاغوت و مولد طاغوت است و هر گاه خلاف قرآن و خلاف سنت قطعیه پیغمبر ۹ عمل نمود اولاً ساقط است، ثانیاً ساقط می‌شود نزد مردم، ثالثاً بر همه مردم لازم است که فقیه را اطاعت نمایند در آن چه راجع به قرآن و سنت قطعیه است و در غیر این، اصلاً حقی گردن مردم از طرف خداوند ندارد ابدأً ابدأً تا ساقط گردد.

البته قریب دو سال است ملت همه قسم از آثار مبارکه ولایت مطلقه فقیه بهره‌مند و منتفع شده‌اند و بوی آزادی و انسانیت و کمال، به شامه آنها رسیده و فرح برادری و محبت ریشه ملت را شاخ و برگ داده حتی در بعضی از عناصر علاوه بر شاخ و برگ بهترین اقسام گلها پیدا شده اهم از همه قدرت علم و عمل و قوت دین و ایمان و استقامت در راه خدا پرستی و قرآن آموختن و احکام اسلام و حق مسلمان را بزرگ شمردن نصیب نوع ملت ایران گردیده و قدرت رهبر در حفظ منافع ملت و امنیت و عدالت و استقلال و استقامت بر همه واضح گردیده و تمام اهل ایران متولی محبت حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی امام خمینی گردیده و به ولایت مطلقه امام خمینی؛ دست شرق و غرب قطع گردیده و حتی به ولایت مطلقه ایشان وضع سیاست دنیا به هم ریخته شده و به ولایت مطلقه ایشان پشت ابرقدرت‌ها به خاک رسیده و

به ولایت مطلقه ایشان، عزت اسلام و مسلمین بالخصوص اهل ایران به منتهی درجه رسیده و منکرات بالخصوص محمدرضا پهلوی که عین منکر و از اعیان نجسه بود به ولایت مطلقه ایشان از بین رفته، با این همه برکات بعضی از افراد مصداق ولایت فقیه مبهم مانده و نمی‌فهمند ولایت مطلقه فقیه مصداقش وضع حضرت امام خمینی مدظله می‌باشد.

چشم باز و گوش باز این عما
چیرتم از چشم بندی خدا
یکی از آیاتی که دلالت بر ولایت مطلقه فقیه متعهد مسئول می‌نماید آیه:
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱.

«باید اطاعت بنمایید از خداوند عالم و اطاعت کنید از خاتم انبیاء و اطاعت کنید از اولی‌الامر»

بشر باید از خداوند عالم در آن چه به وسیله رسل نازل فرموده اطاعت نماید زیرا افراد بشر علم به فرامین خداوند را بدون گفته رسول خدا ندارند. چون آشنایی با مبدأ اجل بدون اطاعت از رسول میسر نیست. لهذا اطاعت خداوند عالم به واسطه اطاعت از رسول الله در آن چه که وحی فرموده می‌باشد. لهذا عده‌ای از پیامبران تصریح می‌فرمودند به امت خود که بیایید اطاعت کنید ما را. خداوند در قرآن گفتار آنها را ذکر می‌فرماید عیسی بن مریم در سوره آل عمران، همچنین در سوره زخرف به امت خود می‌گوید اطاعت کنید مرا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا^۲ حضرت نوح دو مرتبه در سوره شعرا و یک مرتبه در سوره نوح به ملت خود می‌گوید اطاعت کنید مرا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا^۳ جناب هود در سوره شعراء می‌گوید «اطاعت کنید مرا»^۴ جناب لوط در سوره شعراء می‌گوید «اطاعت کنید مرا»^۵ جناب شعیب نیز در سوره شعراء گفت «اطاعت کنید مرا»^۶ جناب صالح در سوره شعراء دو بار می‌گوید «اطاعت کنید مرا»^۷

تمام گفتار این شش پیغمبر محترم دلالت دارد بر این که برای بشر اطاعت خدا میسر نیست الا به واسطه پیامبران. زیرا سرمایه هر فرد انسان برای ادراک و کمال و ترقی و آشنایی با عوالم غیر محسوس به حواس خمسه فطرت خدادادگی صحیح است که مبداء هر خیر و کمال است لکن این فطرت در کمال قدرت از مدارک خود قادر نیست قدمش را بالاتر گذارد مگر به وسیله دلال‌های خداوند و دلال‌های بین‌المللی پیامبرانند. رئیس تمام آنها حضرت خاتم انبیاء محمد بن عبدالله^۹ است. عده‌ای از پیامبران به واسطه شدت محبت به بشر، تصریح فرمودند به امت خود که اطاعت کنید ما را، اما نسبت به شخص خاتم انبیاء این مطلب که اطاعت کنید ما را نقل نشده، زیرا ایشان اشرف تمام پیامبران و

۱. نساء، آیه ۵۹.

۲. آل عمران، آیه ۵۰؛ زخرف، آیه ۶۳.

۳. شعراء، آیات ۱۰۸ و ۱۱۰؛ نوح آیه ۳.

۴. شعراء، آیات ۱۲۶ و ۱۳۱.

۵. شعراء، آیه ۱۶۳.

۶. شعراء، آیه ۱۷۹.

۷. شعراء، آیات ۱۴۴ و ۱۵۰.

خاتم آن‌ها می‌باشد. لهذا خداوند جلیل برای اظهار شرافت خاتم انبیاء خودش متصدی بیانش شد. در نوزده مورد قرآن شریف می‌فرماید واجب است اطاعت رسول الله، باید اطاعت رسول الله را بنمایید. در وحی و الهامات خاتم انبیاء و در حکومت و تولیت ظاهری و اولوالامریت، البته در مواردی که موجب تألیف قلوب می‌گردد، مشورت باید انجام گرفته شود. در سوره نساء می‌فرماید: «اگر کسی اطاعت رسول را نمود قطعاً اطاعت خداوند نموده.»^۱

اما در جهت حکومت ظاهر و وضع رسیدگی به خلق از جهات امارت و حصر در آن اولاً اطلاق نوزده مورد که خداوند می‌فرماید: اطاعت کنید از خاتم انبیاء را شامل دو حکومت می‌شود: ۱- حکومت به واسطه وحی که منصوص نیز هست. ۲- و حکومت ظاهری به اطلاق اطیعوا الرسول و نوزده مورد اطلاق نسبت به شمول حکومت ظاهری برای خاتم انبیاء قطعی می‌باشد زیرا مقطوع است که رسول الله همه کاره بودند. ثانیاً به واسطه آیه شریفه ۱۰۵ سوره نساء: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ**^۲ ما نازل نمودیم قرآن را به درستی به سوی تو تا حکم کنی در بین بشر و قضاوت نمایی با انطباق حکم قرآن به وسیله فکر و عقل خودت در موارد قضاوت؛ زیرا قضاوت، علم به احکام لازم دارد و مهم‌تر از آن قدرت تطبیق بر موارد با نظر قاضی مثل این آیه است آیه سوره البقره در جهت دلالت حکومت مطلقه خاتم انبیاء آیه:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا^۳

«مردم یک دسته جاهل بودند خداوند پیامبران محترم خود را برای آنها با دستورات الهی فرستاد تا بین مردم با آن دستورات حکم بشود و چون در اثر اجتماع و جهالت بین آنها اختلاف ایجاد می‌شد لهذا تفضل فرمود رب الارباب ارسال رسل فرمود برای آنها حکم قضاوت فرستاد تا مردم را از اختلافات بین خودشان برهاند.»
قریب ده آیه در قرآن دلالت بر حکومت عرفی یعنی حکومت بر مردم دارد، حکومت عرفی و فرماندهی کل قوا واضح و آشکار است در قرآن برای خاتم انبیاء، البته در مواردی که موجب تألیف قلوب می‌گردد باید برای جلب نفوس تا اندازه‌ای مشورت بفرماید زیرا:

اولاً مشورت از صفات مؤمنین است به واسطه آیه ۳۸ در سوره شوری.

ثانیاً امر مبهمی در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به رسول الله شده چون **شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ إِبْهَامًا** از هر جهت دارد. لهذا دائماً و در تمام موارد استفاده نمی‌شود لزوم مشورت. البته از مشورت هیچ تصمیم‌گیری از طرف ملت نبوده شخص خاتم انبیاء باید تصمیم بگیرند. جهت ثالثه برای اثبات حکومت عرفی و فرماندهی کل قوا تکرار کلمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و نیامدن کلمه اطیعوا در اولوالامر، زیرا کلمه اطیعوا الرسول

۱. نساء، آیه ۸۰.

۲. نساء، آیه ۱۰۵.

۳. بقره، آیه ۲۱۳.

اطاعت از شخص رسول الله است نه از ناحیه وحی والهام زیرا در فرماندهی کل قوا و سایر قضاوات تبعیت از نظر شخص رسول است. در حکومت مطلقه عرفیه این نظر به اولوالامر داده می‌شود نه جهات وحی، تکرار کلمه اطیعوا برای تذکر به وجوب تبعیت از نظر شریف خاتم انبیاء است در امور کشور نه از ناحیه وحی. لهذا کلمه «اطیعوا» در اولوالامر ساقط شد فقط بیان شد به حرف عطف، زیرا عصمت در حکومت عرفی و فرماندهی کل قوا اصلاً معتبر نیست لهذا اولوالامر، حق جعل حکم اصلاً ندارد، فقط در اولوالامر فرمان‌داری از طرف خاتم انبیا برای شخص صادر شد البته اول فرمانی که از خاتم انبیاء برای فرماندهی کل قوای ممالک اسلامی صادر شده برای حضرت امیرالمؤمنین(ع) بوده از باب این است که معصوم و وصی رسول الله الیق و احق به مقام فرماندهی کل قوا است بالنسبه به مرد نادان کم فکر و کم عقل.

اما این که علیت فرماندهی کل قوا عصمت است ابداً دلالت ندارد. در خاتم انبیاء دو جهت بود که موجب وجوب اطاعت از آن حضرت بود.

یکی جهت وحی و الهام و علم به افعال و اسماء و اوصاف خداوند و احاطه رسول الله به ما سوی الله تکویناً و علم به اسرار خداوند و دستگاه خلقت و کیفیت ربط بنده با خداوند و کیفیت ترقی بشر به عالم ملکوت و انسانیت و بقا این جهت ملازم با عصمت و طهارت حقیقی است این مقام را خاتم انبیاء به امر مؤکد خداوند منان به حضرت علی بن ابیطالب و یازده فرزند ایشان چون معصوم بودند عطا فرمودند به استثنای وحی و وصی خود قرار دادند ایشان را و این مقام منحصر شد به حضرت علی بن ابیطالب از طرف خاتم انبیاء به اذن و امر خداوند به شهادت اتفاق مسلمین و ۳۰۰ آیه قرآن.

جهت ثانیه حکومت خاتم انبیا که حکومت مطلقه بر خلق در جمیع شئون کشور اعم از وضع اقتصادی و سیاسی و نظامی می‌باشد. البته فرماندهی لشکر از ایشان دیده زیاد شده و تعیین استاندار و شهردار و گیرنده زکوات و تعیین امیر حاج و امامت جمعه و جماعات و تقسیم بیت المال بین المسلمین تمام این گونه موضوعات در تحت فرمان مبارک خاتم انبیاء بود این منصب دوم خاتم انبیاء به هیچ کس داده نشد مگر به شخص حضرت علی بن ابیطالب و یازده نور پاک از فرزندان ایشان و نواب و افرادی را که حضرات معصومین تعیین فرمودند مدرک این عطا رسول الله به حضرت امیرالمؤمنین ملقب به امیرالمؤمنین بودن ایشان است از هفت سال قبل از وفات ایشان این لقب را داشتند به اتفاق مسلمین حتی شبلنجی در نور الابصار می‌فرماید از قول ابن عباس آن چه خطاب در قرآن به مؤمنین شده حضرت امیرالمؤمنین امیرند بر آن مؤمنین. این لقب اظهار است در حکومت ظاهری.

ثانیاً در غزوه تبوک حضرت، ایشان را به فرماندهی در مدینه به جای خود نصب فرمودند در همین سفر خبر «انت منی به منزله هارون من موسی» انشا فرمودند به اتفاق مسلمین این خبر متواتر نیز اظهار است در حکومت ظاهری.

ثالثاً غدیر خم در بین جمعیت غیر عادی که ۱۲۴ هزار جمعیت بود هر کس جلو حرکت کرده بود برگردانیدند، هر کس عقب مانده بود صبر فرمودند تا بیاد در صحرائی به نام غدیر خم نزدیک جحفه، هنگام رجوع به مدینه منوره اعلان فرمودند حکومت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین را ایستادند خودشان و خطبه

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

خواندند، پس از حمد و ثناء رب الارباب فرمودند:

«هیچ حکمی از احکام اسلام تا روز قیامت را نا گفته نگذاشتم الا این که امروز آن احکام بیان شده را

که اساس دین بود و نعمت خدا و رسول بود؛ کامل و تمام می‌نمایم.»

اکمال دین و اتمام نعمت حکومت و ولایت ظاهری که سهم خودشان بود به امر خدا به علی بن ابی‌طالب عطا نمودند نه به عقل و فکر خود. لهذا در خطبه فرمودند «یا ایها الناس اتعلمون انی اولی بکم من انفسکم قالوا نعم» 'مردم مسلمان خواه مؤمن خواه منافق، آیا می‌دانید حکومت من بر شما مقدم است بر حکومت خودتان بر خودتان. همه و همه گفتند تویی حاکم و فرمانده کل قوا نه ما، حکومت تو داری بر ما، ما بر خودمان حکومت نداریم. از سؤال و جواب معلوم می‌گردد این تمام اهمیت راجع به حکومت ظاهری و منصب دوم خاتم انبیاء^۹ می‌باشد. زیرا در آن عصر بعضی از اصحاب تعقل، این دو جهت حکومت را نداشتند که این که الان بعضی از اهل علم نیز تعقل این دو جهت را ندارند تا چه رسد به غیر اهل علم و از خاتم انبیاء غیر از فرماندهی و بزرگ‌تری صوری و حکومت ظاهری چیز دیگر نمی‌فهمند که این که مردم الان از حضرت امام خمینی چیز دیگر نمی‌فهمند جهت ایمان و معنویات و هدف نهایی ایشان را بعضی نمی‌فهمند لهذا حضرت خاتم انبیاء^۹ از معلوم امت سؤال فرمودند لهذا از ناس سؤال شد نه از مؤمنین، لهذا مردم به طبق سؤال جواب دادند و گفتند تویی فرمانده مطلق. لهذا پس از تصدیق مردم حضرت خاتم انبیاء، حضرت امیرالمؤمنین را به دست شریف بلند فرمودند به نحوی که زیر بغل حضرت خاتم انبیاء و حضرت امیرالمؤمنین پیدا شد پس حضرت خاتم انبیاء فرمودند ملت باید بگوئید ما عهد حقیقی دادیم بر ولایت ظاهری حضرت علی بن ابی‌طالب عهد را با زبان و دست دادن خارجی با حضرت علی بن ابی‌طالب انجام می‌دهیم. می‌رسانیم این مطلب را به بچه‌هایمان و اهل محله خودمان و هرگز به جای حضرت علی بن ابی‌طالب کسی دیگر را برای حکومت ظاهری نمی‌پذیریم. پس حضرت خاتم انبیاء فرمود: خدایا تو شاهد هستی بر ما؛ تو برای شهادت بهتری. حضرت خاتم انبیاء پس از این بیان فرمودند بگوئید آن چه را من گفتم علاوه بر گفتن به زبان بلند شوید و بروید سلام بدهید به علی بن ابی‌طالب به نام امیرالمؤمنین به وی سلام بدهید، بگو سلام علیکم یا امیرالمؤمنین.

زید بن ارقم می‌گوید سبقت گرفتند برای سلام به امارت و دست دادن به قدری طول کشید دست بیعت دادن با سلام علیکم یا امیرالمؤمنین گفتن که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و نماز مغرب و عشاء در یک وقت خوانده شد. اهمیت بیعت موجب شد که نماز ظهر در ظهر خوانده نشد یا نماز عصر در عصر خوانده نشد و نیز نماز مغرب متصل بود با نماز عشاء زیرا سنت حضرت خاتم انبیاء بر این بود نماز یومیه را در پنج وقت می‌خواند مگر در مواقع ضرورت از قبیل نماز مغرب و عشاء، شب عید قربان ولایت حقیقی و ولایت تکوینی حضرت امیرالمؤمنین در عقول آنها وارد نشده بود و اصلاً بعضی از آنها مطلق ولایت تکوینی

۱. «أَيُّهَا النَّاسُ أَسْتَسْمِعُ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۵).

گزیده‌ای از مجموعه اسناد و مدارک تدوین قانون اساسی... / سیدجواد ورعی

حضرت رب‌الاباب را در بشر تصور نداشتند تا به وسیله حضرت خاتم انبیاء این مطلب کلی تطبیق بر حضرت علی بن ابی‌طالب بشود. به علاوه آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** و امثال اینها پنج سال قبل از فتح مکه نازل شده و اعلامیت حضرت علی (ع) هنگام استان دار بودن ایشان بر یمن بر خلق واضح شد و وصایت ایشان قبل از جنگ تبوک ظاهر و محبوب عندالله بودن حضرت علی بن ابی‌طالب در جنگ خیبر واضح شد اخوت ایشان در جنگ احد آشکار شد. شخصیت حضرت قبل از ورود حضرت خاتم انبیاء به مدینه هویدا شد و مشتری بودن خداوند نفس ایشان را در ليله‌المیبت روشن شد منحصر بود. غدیر در اکمال دین و اتمام نعمت به ولایت ظاهری و حکومت فرماندهی کلی قوای حضرت امیرالمؤمنین.

حضرت امیرالمؤمنین واجد معنویت از حیث علم و اطلاع نسبت به عالم ربوبی و علم به اسماء و صفات حضرت ربوبی و کیفیت ربط حادث با قدیم و معیت دائمی حضرت رب‌الاباب با بشر و اسرار حضرت ربوبی و اطلاع کامل مطلق بر قرآن و طهارت معنوی و صوری ایشان به استثناء نبوت و رسالت بودند. در غدیر حکومت ظاهری ایشان در تمام کشور ظاهر گردید. عطاء حضرت خاتم انبیاء این منصب را به حضرت علی بن ابی‌طالب به امر خداوند بود. قطعاً غایب‌الامر نه این که این مقام عصمت لازم دارد و یدور مدارالعصمه بلکه از باب اهمیت معصوم عالم در جمیع امور بالنسبه به افراد غیر معصوم غیر عالم چون دو نفر که صاحب فضیلت است و یکی از آن دو نفر احق و اولی و الیق است شایسته این است که حکومت ظاهر به وی که احق و اولی و اعلم است واگذار شود نه به شخص حقوقدان آمریکایی که از حق خدا و رسول الله و رهبر و ملت و احکام اسلام و قرآن بی‌خبر. بلکه نعوذ بالله معاند است این گونه افراد به قضاوت عقل عادی محکومند تا چه رسد به حضرت خاتم انبیاء ۹ همین منصب به حضرت معصومین علاوه بر جهت اولی عطا شد و به نواب ائمه معصومین نیز عطا شد. لهذا تطبیق اولوالامریت بر فقیه متعهد مسئول قطعی و تولیت کلیه شرعیه فقیه موقوف به عصمت نیست ابدأ. ثانیاً حضرت خاتم انبیاء اسامه بن زید را در اواخر عمر شریف حضرت‌شان و ابوبکر را در جنگ ذات‌السلاسل و در خیبر و عمر را در جنگ ذات‌السلاسل و خیبر و حضرت جعفر طیار و عبدالله بن‌رواحه و زید را امیر لشکر و فرمانده لشکر قرار دادند و اطاعت آنها را بر افراد لشکر واجب فرمودند با این که به استثنای حضرت جعفر قطعاً عصمت در آنها نبود و نیز حضرت امیرالمؤمنین محمد بن ابی‌بکر و قیس بن‌سعد بن‌عباده و مالک اشتر را حکومت مصر عطاء فرمودند و آنها را امیر لشکر نیز قرار دادند؛ با این که معصوم نبودند. ثالثاً اگر در ولایت اولوالامر یعنی فقیه متعهد عصمت لازم باشد پس رئیس کل قوایی که به انتخاب ملت معلوم می‌شود بدون اذن فقیه حق حکومت ندارد چون عصمت ندارد. و ملت هم اطاعت او را حق ندارد امضاء نمایند زیرا انتخاب و امضاء وقتی است که در اولوالامر عصمت لازم نباشد. بنا به گفته افراد بی‌اطلاع، اگر چنین شخصی جایز است، انتخاب صحیح و پذیرفته می‌باشد اما اگر اولوالامر یعنی بزرگ‌تر ملت و ارتش، عصمت لازم داشته باشد انتخاب مردم ناصحیح را صحیح نمی‌نماید. مثلاً اگر تمام ملت اتفاق نمودند بر جواز شرب مسکر یا جواز سرقت، آیا این اتفاق قدرت چنین

۱. مانند، آیه ۵۵.

کاری را دارد؟ حاشاً و کلاً.

پس منصب دوم حضرت خاتم انبیاء به حضرت امیرالمؤمنین و یازده نور پاک ایشان به روایات متواتره رسید و از ایشان به نواب عام و خاص رسید. مدرک این که فقها متعهد مسئول از طرف حضرات معصومین منصوب‌اند مقبوله عمر بن حنظله، حدیث مفصل است. اصل حدیث در کافی شریف از حضرت صادق سؤال نمودند فرمودند: «اگر فقیه مؤمن روایت نمود احادیث اهل بیت رسول الله را و صاحب نظر است در احکام حلال و حرام و آگاه است به احکام نبوت و امامت باید راضی شوید به حکومت او.»^۱ من او را بر شما حاکم قرار دادم. اگر چنین فقیه‌ی به واسطه ما و نظر به نیابت خودش از طرف ما حکمی نمود و علت حکم او قرارداد ما بود و کسی خواه خودش فقیه باشد یا عالم باشد یا حقوق دان باشد یا دانش آموز یا تاجر و بازرگان یا فلاح و کارگر حکم او را قبول نمود؛ اولاً خفیف شمرده حکم خدا را. ثانیاً رد قرارداد ما نموده رد کننده قرارداد ما در رتبه مشرک به خداوند است بدون تردید. و هیچ استثنایی ندارد فقط در صورت علم به خطا و دونه خط القتاد. هرگز علم به خطا برای هیچ کس پیدا نمی‌شود زیرا منشاء حکم بسیار زیاد است و حکم حاکم فقط بین متنازعی، آن هم در اموال نیست و هرگز از فقیه متعهد مسئول خطا در امور مهمه دیده نمی‌شود و نخواهد شد. زیرا قطع به خلاف در حکم حاکم متعهد مسئول یعنی از کسی که هوش در نهایت کمال، عقل بسیار ممتاز، عمل در نهایت صحت، هرگز نمی‌گذارد هوا بر او غالب شود و قطع به خلاف حکم او پیدا نمودن، مانند یک نفر دانشمند ریاضی که بگوید $2 \times 2 = 5$ ولی مجال عادی است. هرگز در فتوی حرمت تنباکو از جناب میرزای شیرازی نمی‌توان قطع به خلاف پیدا نمود لهذا امکاناً پذیرفته است. از قبیل امکان اشتباه کردن دانشمند ریاضی در $9 \times 9 = 75$ امکان دارد هر وقت این امکان در دانشمند ریاضی صورت عمل به خود گرفت قطع به خلاف حکم جناب میرزای شیرازی یا جناب امام خمینی مدظله را می‌توان امکان وقوعی برای او فرض کرد.

البته بر حضرت ولی عصر عجل الله فرجه فقیه حکومت ندارد فقط و فقط و ثانیاً از لطف حضرت احدیت، بعید فی غایه البعد است کسی که مردم به اسم خدا و ائمه طاهرین به او رجوع کرده و مدت عمر را در راه خدا پرستی صرف کرده و ملجاء مسلمین جهان گشته و صدق نیت داشته که خداوند بگذارد در این موقع حساس اشتباه بنماید و اگر اشتباه نمود حفظش ننماید و *كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ*^۲ «حق به عهده رب الارباب» و حضرت خاتم انبیاء ۹ و حضرات معصومین: همه راستگو و اهل قدرت و بصیرت می‌فرمایند ما حفظ می‌نمائیم «و من اصدق من الله قولاً»^۳

الحاصل مدرک استفاده ولایت مطلقه فقیه از مقبوله از عمر بن حنظله از کلمه «لم یقبل منه» است اگر حکمرانی فقیه اطلاق نداشت حتی بر فقها، حضرت فعل «یقبل» را مجهول نمی‌آوردند تا فاعل مجهول

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۷

۲. روم، آیه ۴۷

۳. وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً (نساء، آیه ۱۲۲).

باشد، مجهول بودن فاعل دلالت بر اطلاق حکومت فقیه است. از قبیل نکره در سیاق و اگر معلوم باشد برای چه جهت فاعل ذکر نشد حتماً برای تعمیم و افاده اطلاق است. اما احتمال حکم در بین متنازعین فقط فی غایه الضعف است زیرا هرگز مورد مخصص واقع نمی‌شود. لهذا در اطلاق اولوالامر بر معصومین عرض می‌شود مورد مخصص نیست و استعمال معنای عام در احد المصادیق موجب حصر معنی بر آن مورد نمی‌شود.

مدرک دوم تطبیق حضرت خاتم انبیاء^۹ بر راویان حدیث و سنت کلمه خلفایی است. عرض شد کیانند خلفاء شما؟ فرمودند کسانی که بعد از من راویان حدیث و سنت من هستند.^۱ اطلاق خلیفه رسول الله بر فقیه متعهد مسئول دلیل بر اطلاق و توسعه مدار حکومت فقیه می‌باشد. می‌توان اعتماد نمود که منصب خلیفه همان حکومت ظاهری بین مردم است. زیرا خلافت در آن عصر ظاهر در حکومت بین مردم بود، عنوان خلیفه بدو^۲ و انتهای متوجه بزرگ‌تری در خلق است و محتاج به مقدمات حکمت نیست برای استفاده اطلاق از این کلمه لهذا گاهی بالامر تب تعبیر می‌فرمایند، گاهی به خلافت تعبیر می‌فرماید، گاهی به کلمه «نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا»^۳، حکومت ظاهری را بیان می‌فرمایند.

مدرک چهارم، مرقوم شریف حضرت بقیة الله العظمی به خط شریف خودشان مرقوم فرمودند در جواب سائل «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۴، راویان حدیث باید ملجاء مسایل روز واقع بشوند زیرا حجة بقیة الله العظمی می‌باشد مسایل روز خواه شرعیات، خواه سیاسیات، خواه اقتصادیات باید به فقیه رجوع شود.

اولاً مسایل روز منحصر است به امور سیاسی؛ زیرا حکم عبادات و معاملات برای مؤمن حادث نیست زیرا مسایل فرعی از اول بلوغ بر هر فرد مسلمان واجب است به مقدار لازم، مسایل نماز و روزه را آگاه شود حتی حج جزء مسایل حادث نیست. البته طاغوت بیرون کردن، حزب دموکرات را منحل کردن، دست اجانب را از مملکت بریدن، مواظب بودن بر این که منتفدین از آمریکا پول نگیرند برای خیانت با ملت و رئیس صنعت نفت دزد نباشد، آخوند ساواکی خلع لباس بشود، آخوند بی‌سواد خودش را اعلم نداند، اگر کتاب مصلحین قم چاپ شد (سنه ۴۲) جلوش را بگیرند، اگر این انقلاب را تشبیه به انقلاب ابومسلم خراسانی نمود و مردم را بلاطائل گفتن مشغول کرد جلوش را بگیرند.

شب گذشته در اطلاعات (۲۴ مهر ماه) دیدم چنین نوشته: «حکومت حافظ اسلام نیست. حقیقت و اصالت مکتب است که حافظ اسلام است» نویسنده مثل این که قرآن نخوانده و سبب ایجاد حکومت اسلامی را نفهمیده که وظیفه شخصی فقیه است و واجب است بر مردم دست از چنین فقیهی بردارد و اگر دست برداشتند علاوه بر این که فعل حرام انجام دادند، کفران نعمت کردند، محال است مکتب مدون

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۱۰۱.

۲. همان، ج ۱، ص: ۳۴.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۱۰۱ (ج ۲۷، ص ۱۴۰).

بدون مدیر مکتب ظاهری محفوظ بماند، این‌گونه موضوعات حوادث شمرده می‌شود باید خلق به فقیه مراجعه نمایند.

ثانیاً حوادث جمع حادثه است. حادثه حتماً راجع به موضوعات است زیرا احکام حادث نیست بلکه احکام را خاتم انبیاء ۹ بیان فرمودند غایه الامر، موضوعات جدید تطبیق حکمش به عهده فقیه جامع‌الشرایط است و علاوه باید مردم به او مراجعه نمایند و حوادث موصوف محلی به الف و لام و جمع زیرا صفت واقع شده. واقعه برای حوادث قطعاً یکی از قضایای حادثه جمهوری اسلامی است. این قضیه جمهوری اسلامی حتماً باید مرجعش و مدیرش و رهبرش فقیه متعهد مسئول باشد. نبض «فارجمعوا فیها» اصلاً محتاج به مقدمات حکمت نیست. اثبات ولایت مطلقه فقیه در این حدیث، اگر فقیه مبسوط‌الید نبود و اگر ولایتش مطلقه نبود و اگر از ناحیه شرع کتف او را بسته بودند و در امورات صغار و تقسیم اموال موقوفه به وقت عام شغل فقیه و تحت ولایت او بود چگونه امر به رجوع مسلمین در حکومت جمهوری اسلامی از خط شریف حضرت بقیه‌الله العظمی برای فقیه صادر می‌شد.

مدرک پنجم: برای اطلاق ولایت فقیه و حکومت شرعیه مطلقه فقیه از حضرت باقر^۱ سؤال شد از قول خداوند بزرگ **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ**؛ حضرت باقر(ع) فرمودند: صاحبان عقل و علم اولوالامر می‌باشند. عرض کرد هر کسی که صاحب عقل و علم بود اولوالامر است؟ فرمودند: از برای ما می‌باشد ظاهر کلمه (ما) یعنی ائمه طاهرین و فقهای شیعه. زیرا نیز حضرت فرمودند: «**إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ**»^۲ «این تأیید می‌نماید که کلمه (ما) حصر در ائمه ندارد. ثالثاً در عصر معصوم هیچ کس حق این منصب را ندارد. سخن در عصر غیبت کبری است با ضمیمه «**إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ**» ظهور منعقد می‌شود.

مدرک ششم: حضرت امیرالمؤمنین در جواب نامه معاویه مرقوم فرمودند اولوالامر افرادی هستند که استنباط می‌نمایند مورد اختلاف بین امت را به واسطه آیه شریفه ۸۳ سوره نساء، **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ** «اگر مورد اختلاف را بگذارند به عهده رسول الله و به عهده اولوالامر می‌دانند مورد محل گفتگو را اولوالامرهایی که قدرت استنباط داشته باشند.»

از این استدلال واضح می‌شود که علم در اولوالامر شرط است نه عصمت. پس هر فقیه متعهد مسئول حکومت ظاهری جمهوری اسلامی را حق رهبری به به نص قرآن شریف و فرمود حضرت امیرالمؤمنین(ع) دارد و این وظیفه است. اگر یک نفر متصدی حکومت شد هیچ فقیهی حق معارضه در حکومت ندارد و شخص متعرض، فاقد رهبری است. زیرا پس از قیام یک نفر تکلیف باقی نمی‌ماند برای دیگران البته چون واجب است و مشغول انجام وظیفه واجب است حق اجرت از ملت را ندارد. فقط اگر فقیر است مندرج در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۲.

۲. نساء، آیه ۵۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص: ۷۸.

حکم فقر است. البته اگر فقیه متعهد مسئول حسب الطاقه به مستضعفین رسیدگی فرمود خداوند ریشه عمر او را قوی خواهد فرمود بالأخص اهل علم و اهل ایمان زیرا نوع ملت را محمدرضای نجس ضعیف شمرده بود ولی اهل علم و تقوی و ایمان اشد استضعافاً بودند نزد آن خبیث و دار و دسته او. اگر به فقرا و ضعفا و ایتام و ارامل و معلولین رسیدگی فرمود مصداق **وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا كُنتُمْ فِي الْأَرْضِ** طول عمر حسابی پیدا خواهد فرمود. اگر دست اجانب و فرهنگ اجانب و رفقای اجانب را کوتاه کند خداوند خانواده او را از طغیان و هواپرستی نجات خواهد داد. اگر این وظیفه شریفه را وظیفه دانست و از تبعات و توالی و زحمات و مزاحمت او ملال به خود راه نداد و تا آخرین نفس وظیفه را شرف خود دانست مصداق قطعی **وَأَلِّوْا سِتْقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا** خواهد بود. ذلک فضل الله و این غایه الغایات است.

یکی از آیات دلالت دارد بر حکومت فقیه متعهد مسئول. اطلاق آیه، سوره توبه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**^۲ است.

«افراد مؤمن، هر یک از شما باید از گناه بپرهیزد و در خلوت و جلوت و در تمام شئون زندگی با صادقین و راستگویان هم آهنگ باشد.» آیا راستگوتر از فقیه متعهد مسئول که دائماً در تحت فرمانبری حضرت بقیه الله العظمی باشد و در اعمال و افعالش منافی با قرآن و اسلام دیده نشود و در فکر اسلام و مسلمین برای خداوند اوقاتش را صرف نماید کسی دیگر را سراغ دارید؟

برای چنین شخصی از طرف خداوند دستور آمده است که ملت مسلمان در نشیب و فراز و در انقلاب و بعد از انقلاب با او باشند و اگر با او نبودند خلاف امر معیت خداوند عمل نموده‌اند و از صدق خودشان مسلمانان کاهش داده‌اند و از ظل صدق محروم مانده‌اند؛ زیرا صادق مطلق یا صادق اضافی نزد صاحب‌خانه هم قسم شرافت دارد و ظل الله اضافی است. و فقیه متعهد مسئول موجب صدق بشر می‌شود با خدای خودش. و با صدق به خداوند، تمام مشکلات زندگی حل می‌شود کوچک‌ترین برکت معیت با صادق حل مسئله اقتصاد و توسعه در امور مادی است بالأخص از مستضعفین و این معیت با معیت حضرت احدیت از زمین تا آسمان فرق دارد. آیه ۴، سوره حدید آخر آیه می‌فرماید **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ**^۳ حضرت احدیت با تمام بشر می‌باشد در حال حیوة یا بعد از مرگ در ایران باشد یا در آمریکا، مؤمن باشد یا کافر، مرد باشد یا زن، سفید باشد یا سیاه زیرا حضرت رب‌الارباب در نهایت تجرد و قدرت و علم و احاطه با بشر است. بفهمد یا نفهمد، دانا باشد یا جاهل، ایجاب وظیفه شرعی نمی‌نماید. ولی در این آیه تکلیف شرعی مولوی ایجاد می‌نماید.

حتماً یکی از وظایف حتمیه مسلمان معیت با صادقین است اما چون بشر، خواه صادق خواه غیر صادق

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. جن، آیه ۱۶.

۳. توبه، آیه ۱۱۹.

۴. حدید، آیه ۴.

مقید است معیت وی منحصر می‌شود به حرف شنیدن و عمل به حرف وی نمودن و وی را واجب الأطاعه بدانند در امور شرعی و عرفی و در اقتصاد و در فرهنگ و در ارتش و در قضاوت. اگر نسبت به ارتش یا رئیس برزن یا نخست‌وزیر یا فرد عادی دستوری داد که مطابق با قرآن و سنت است بسیار خوب و الا خلاف فرض است و صادق نیست فرد عادی قدرت این را دارد که در تمام زندگی فقیه را مدیر و مدبر و رهبر بدانند. به همین مقدار امر خداوند صادر شده که بشر باید برای پیشرفت خود و دینش این معیت را حفظ کند.

دستور رئیس جمهور یا رئیس ارتش یا رئیس شهربانی و دیگران اگر به دستور امام خمینی؛ که در این عصر غیبت صادقین است نباشد، مأمورین و آمرین هر دو دسته از معیت با صادقین که دستور خداوند می‌باشد بر کنار شده‌اند و پیروی از غیر صادقین نموده‌اند یا تابع یهوداند یا نصاری. آمر در هر مقام و منصب که باشد اگر معیت فقیه را نداشت ضال و مُضِل می‌باشد بدون گفتگو اگر دستور دهند فقیه باشد کار همه به صواب و موجب استحکام ملت با دولت است.

پس معیت در این آیه منحصر است به اطاعت در فرمان‌برداری از وی، نفس اطلاق معیت و اطلاق صادق ملازم عقلی، عرفی و شرعی ولایت مطلقه می‌باشد، زیرا اگر واقعاً ولایت فقیه توسعه نداشت و اطلاق در ولایت نداشت این معیت قطعاً اطلاق نداشت، اگر مقدمات حکمت در اطلاق صادق و معیت تمام باشد، پس ولایت مطلقه فقیه ثابت می‌شود اما ابهام امر فاتقوا الله به امر به معیت سرایت نمی‌کند. زیرا قبلاً واضح شده بود محبوبیت تقوی. در هفتاد آیه خداوند امر به تقوی فرمود لهذا الان در مقام بیان تقوی نیست، اما امر به معیت با صادقین اولین مرتبه است که امر به او شده و مبتلا به شبانه‌روزی است، پس حتماً در مقام بیان است نه اجمال‌گویی و معیت، مصادیق متشابه ندارد. معیت خلق با رهبر که صادق است صرف فرمان‌برداری است از گفتار او. چون اطاعت از او به واسطه این است که از مصادیق اولوالامر است نه از ناحیه عصمت.

اگر عنوان صادق مختص بود به معصوم و بر فقیه منطبق نمی‌شد گوئیم صادق مصداقی است از مصادیق معصومین و ائمه هدی، تمام صادقین معصوم نیستند ولی هر معصوم صادق است. پس ذکر عام و اراده خاص وقتی صحیح است که یا قرینه نصب نماید یا ما ینصرف الیه داشته باشد اما انصراف به معصوم ندارد زیرا فهم عادی متوجه عصمت نمی‌شود تا صرف نماید عام را به خاص، و قرینه متصله ابداً ندارد و قرینه منفصله اصلاً وجود ندارد زیرا آنچه روایت در انطباق وارد شده نفی صدق از غیر معصوم نمی‌نماید. روایات مصادیق کامل و اولی و احق را بیان می‌فرماید، البته با بودن معصوم در جمعیت و مشاهده به باصره، هر کس مدعی اولوالامر شد نالایق و مقتری است. البته ذکر عام و اراده خاص غیر ذکر جمع و اراده فرد است زیرا عنوان جمع تنافی با اراده فرد ندارد بلکه استعمال و مستعمل فیه جمع است ولی مصداق از این جمع یکی موجود است از قبیل آیه **إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** استعمال و مستعمل فیه جمع است. مصداق جمع از فرد تشکیل می‌شود. یکی از آنها موجود است البته جهت صحیحی داشته این‌گونه

از استعمال، اما استعمال عام و مستعمل فیه و مراد خاص بدون قرینه متصله و منفصله خلاف وضع سخن حکیم است.

امر به تبعیت از صادقین ممکن است ارشادی باشد ولی مخالفت امر ارشادی و موافق نبودن با فقیه متعهد مسئول صرف ضرر محروم شدن است از فواید اجتماع و فایده عمر و استفاده از فطرت سلام خود، و سر تا پا خود پرستی یا غرب پرستی دامن گیر او می‌شود. به علاوه در اجتماع غیر از ماده چیز دیگری را نمی‌بیند و نمی‌فهمد و سریره او با یک نفر بی‌محتوی مساوی است. اگر عقل آمر به معیت با صادقین است مخالفت حکم موجب ملال شخص می‌شود و حکم عقل اگر به مورد اجر در نیامد عقل نورانیت خودش را از کف می‌دهد.

البته چون عقل حکم به معیت با فقیه متعهد مسئول را می‌نماید و حکم عقول دایر است بین اثبات و نفی و اطلاق و تقلید، راه در حکم عقل ندارد، لهذا اطلاق لزوم تبعیت بهتر واضح می‌شود پس اگر عقل حکم به معیت دایم با فقیه مسئول را نمود محال است شرعاً حکم نباشد یا شرع امضاء نفرموده باشد. حکم شرع یا امضاء شارع ملازم است با توسعه دادن تولیت شرعی فقیه حتماً. پس فقیه متعهد مسئول به حکم عقل و شرع مبسوط‌الید در تمام جهات کشور و لشکر و ملت می‌باشد.

یکی از آیات داله بر ولایت شرعیه مطلقه فقیه متعهد مسئول، آیه ۳۵ یونس.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۱

«بگو ای محمد ۹ به مشرکین آیا کسانی که شما آنها را ابر قدرت می‌دانید و به عادات و رسوم آنها کاملاً مطلع هستید کسی بین آنها هست که قادر باشد هدایت به حق بنماید؟ بگو الله است که می‌تواند هدایت به حق بنماید.»

آیا کسی که هدایت می‌نماید ملت مسلمان را به حق رب‌الارباب و به حق اسلام و به حق قرآن و به حق ارتش با ملت و به حق ملت با ارتش و به حق معلم با متعلم و به حق معلم با معلم و به حق پدر و مادر به فرزند و به حق فرزند به پدر و مادر و به حق زن به شوهر و به حق شوهر به زن و به حق قاضی با متنازعی و به حق متنازعی با قاضی و به حق همسایه به همسایه و به حق ملت با وزراء و به حق ملت با رهبر و به حق رهبر با ملت و به حق مسلمین در قطع‌ایادی شرق و غرب از فرهنگ و اقتصاد کشور و منابع کشور بهتر نیست برای رهبری و امامت از کسی که پایه سطح هدایت او از نصارا و یهود یا از حقوق دانشگاه اسرائیل است بسیار مطلع در آداب دشمنان دین و ملت بسیار وارد در تقلید از یهود و آمریکا بسیار وارد در تزییع حقوق مسلمین بسیار چابک است در دزدی و چپاول حتی نسبت به جان ملت. به عقل شما چه وارد شده که یکسان می‌دانید حقوق‌دان شرعی منصف متعهد مسئول مستقیم قاطع را با حقوق‌دان غرب زده لیسانسیه یا دکترای اسرائیل چرا برای شما مساوی و بی‌تفاوت است. اولاً هدایت یعنی دلالت با آرامش

۱. یونس، آیه ۳۵.

و لطافت هدایت گاهی به الی متعدی می‌شود. هدایت در اول آیه و سوم، به الی متعدی شده و گاهی به لام متعدی می‌شود. بیهدی دوم در آیه به لام متعدی شده، در چند مورد در قرآن بیهدی به هر دو متعدی شده، اهتداء و اتباع مصدر باب افتعال است، این بناء نوعاً برای مطاوعه و قبول آمده است.

«یتبع» و «بیهدی»، فعل مضارع باب افتعال است. یتبع، فعل مجهول و نایب فاعل ضمیر مستتر در او و در ضمیر بیهدی و ضمیر احق مرجعش (من) دوم است. «بیهدی» در اصل «بیهتدی» بوده، تاء افتعال قلب به دال شد. فاء الفعل ساکن، دال حادث نیز ساکن. تبعاً لحرکت عین الفعل، فاء الفعل را کسره دادیم و دال در دال ادغام شد، بیهدی شد.

از سؤال فرمودن خاتم انبیاء از مشرکین که آیا شرکایی که شما برای خداوند قرار دادید می‌توانند هدایت بنمایند. به حق معلوم می‌شود که حق نزد تمام ملت‌ها محترم است و باطل نزد جمیع، غیر محترم. البته اگر فطرت سالم مانده باشد. چون صاحب حق، حق نزد او است لهذا مطاع و متبع می‌باشد. پس مطاعیت و متابعت هادی به حق از بدیهیات اولیه و متفق فیه بین جمیع ملل می‌باشد. لهذا تمام ادیان مدعی حقیقت خودشان می‌باشند.

هر کس هدایت به حق نموده به واسطه گوهرگران بهای حق مطاع است. لهذا خداوند می‌فرماید شما تصدیق می‌کنید مطاعیت، حق هادی به حق است از این جهت کلمه اولی که افعال و تفضیل است در کلام الله به معنای یحق می‌باشد. قهراً از افعال و تفضیل خارج می‌شود مطاعیت هادی به حق متعین است نه این که بهتر است. خداوند به حضرت خاتم انبیاء فرمود بگو هادی به حق الله است. البته نشان دادن حق نوعاً در ظرف سبب است و غالباً تسبیب نشان دادن خداوند حق را در انسان می‌باشد. زیرا انسان خلیفه و مکرم ترین موجودات و قابل تعلیم و تعلم و ترقی است. لهذا فردی که سعی او در حفظ حقوق مستضعفین و ضعفا و ارتش و شهری و روستایی و فقیر و ضعیف و معلول و کارگر می‌باشد؛ مطاعیت و رهبریت حق چنین فردی است. فردی که از حقوق مسلمین اطلاع ندارد؛ لایق رهبری نیست. بسیار واضح است که فرد بی‌اطلاع از حقوق، در ادعایش ولایت و حکومت در تمام کشور است. این ولایت برای چنین شخصی ممنوع است شرعاً و عقلاً. همین اطلاق در ولایت که از وی نفی شد برای فقیه متعهد مسئول به حکم عقل و قرآن شریف اثبات و متعین گردید.

یکی از آیاتی که دلالت بر ولایت شرعیه مطلقه فقیه متعهد مسئول دارد، آیه شریف البقره
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ^۱
«ای افرادی که ایمان آوردید به خداوند منان و خاتم انبیاء واجب است بر شما داخل شوید همگی در تسلیم خداوند در هر طوری که هستید و به هر مقدار که مقدورتان می‌باشد باید تسلیم خداوند شوید.»
در دوازده روایت حضرت باقر و حضرت صادق تصریح فرمودند که وجوب دخول در سلم، کنایه از وجوب قبول ولایت علی(ع) و یازده فرزند امام معصوم ایشان: می‌باشد چون اوصیاء حضرت خاتم انبیاء هستند.

۱. بقره، آیه ۲۰۸.

نزول آیه راجع به ولایت علی بن ابی‌طالب قطعی است، زیرا روایات وارده تواتر اجمالی دارد، صدور و دلالتش قطعی است.

ولایت حضرت علی دو قسم است زیرا ولایت مذکوره در این روایات مفاداً از حیث موضوع متحد است با ولایت مذکوره در قرآن شریف، آیه ۵۵، مائده:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱
«ولی و حاکم شما منحصرأ خداوند منان و رسول الله و کسانی که ایمان آوردند به خاتم انبیاء و نمازگزار و زکات‌دهه و زکات دادنشان هنگام رکوع بوده است.»

ابوذر گفت رسول الله به خداوند عرض نمود موسی ابن‌عمران از تو مطالبه نمود که یک نفر از اهل من وزیر من قرار بده که با من کمک نماید و آن وزیر هارون باشد خداوند جواب او فرمودی در همین زمان نزدیک بازوی تو را محکم نمایم؛ به برادرت هارون. خدایا من پیامبر تو و برگزیده تو هستم. قرار ده علی بن ابی‌طالب را وزیر من و محکم ساز پیشتم را به علی بن ابی‌طالب. ابوذر گفت: عرض رسول الله تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد عرض کرد ای رسول الله ولی و حاکم مؤمنین خداوند و رسول الله و مؤمنین نمازگزار، زکات‌دهه که زکات دادنشان هنگام رکوع بوده می‌باشد. در مسجد فقیری چیزی مطالبه نموده بود کسی به فقیر چیزی نداده بود در این اثناء حضرت امیرالمؤمنین در رکوع بودند. فقیر به ایشان رسید حضرت امیرالمؤمنین دست خود را در رکوع به سوی او بردند فقیر فهمید که می‌خواهند انگشتر را به او عطا فرمایند، انگشتر را از دست حضرت بیرون آورد، این مطلب را مفسرین خاصه، تماماً و ۲۶ مفسر عامه نقل می‌نمایند. نیز نقل می‌نمایند حاکم بودن حضرت امیرالمؤمنین مناسب و مسانخ با ولایت خداوند و خاتم انبیا است. خداوند عالم الان در هر موجودی حاکم و نافذ می‌باشد؛ به واسطه این که موجودات بالأخص انسان دو دستگاه خداوندی موجود و مدرک می‌باشد.

اول دستگاه خلق موجودات که تشکیل وضع ساختمان فعلی را عهده‌دار و انواع عدیده از علم و قدرت و حیاة در این ساختمان که تشکیل بدن انسان و طیور و وحوش و حشرات الارض و ماهی‌های دریا و خلقت زمین و آسمان و ثوابت و سیارات است ظاهر می‌باشد این دستگاه اول در تشکیل بندی آن، عقول مات و متحیر می‌باشد با این عظمت و جلال و استحکام و کمال و تحت الشعاع عالم امر بلکه تمام هستی و کمالاتش بستگی به عالم امر دارد.

با این که در این دستگاه علوم خفیه و لطیفه و معلومات مختلفه از ناحیه چشم و گوش و لمس و ذوق و شم و حطوظ علمی و ذوقی و کمالات نفسی و روحی ظاهر می‌گردد، مع ذلک کله این دستگاه فانی و زایل و از بین رفتنی است. به شهادت کُلِّ مَنْ عَلَيَّهَا فَاِنَّ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۲ «آن چه در این خلقت است فانی و هیچ است فقط وجه خداوند تو است» و به شهادت سوره قصص، هُوَ كُلُّ شَيْءٍ

۱. مائده، آیه ۵۵.

۲. الرحمن، آیه ۲۶-۲۷.

هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۱ خداوند عالم فرمودند «هر چیز که این عرض عام به او تطبیق نمود هلاکت دارد مگر وجه خداوند. عالم الله شیء لا کالاشیاء خداوند چیز است نه مانند چیزهای فانی.

دستگاه دوم در موجودات عالم امر موجودات و موثر حقیقی و منبع هر علم و کمال و قدرت و جمیع اوصاف حسنه و منزّه از غلط و کجی و بعد و نفرت و مدبر و قیوم عالم خلق و مقر ولایت حضرت احدیت می‌باشد. آن‌چه فعالیت علماً و عملاً و کمالاً با تمام ابعاد در خارج واقع می‌شود تمامی راجع به عالم امر فرد است. البته وضع خلق نیز بسته به امر خودش می‌باشد. حفظ تشکیل خلق و نظم خلقی فردی بستگی به امر همان فرد دارد؛ سلطنت خداوند عالم اولاً و بالذات در عالم امر است و در خلق به تبع نیز سلطنت دارد و علی کل حال سلطنت خداوند ظاهر و آشکار است. لکن از امر در خلق ظاهر می‌شود زیرا عالم تشکیل بندی فقط موجب استفاده دادن به خلق است و برای ترقی و تکامل و ادراک امور جزئیه است و وجود با لذات ندارد و موجودیت‌اش فقط به واسطه امر است و لهذا در آیه شریفه، سوره طلاق، می‌فرماید.

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا^۲

«خداوند خلق فرمود هفت آسمان و هفت زمین را. نازل فرمود امر خودش را در تمام ۱۴ زمین و آسمان تا معلوم شود بر خلاق قدرت خداوند و بفهمد انسان که بر هر موجودی خداوند احاطه علمی دارد.»
دائماً امر حضرت رب‌الارباب در تمامی موجودات نازل و موجب حیات جدید و کمال هر خلق می‌باشد. البته محکمی و تمام اهمیت و قدرت و عظمت عالم خلق و مخلوق از ناحیه نزول امر رب‌الارباب است لهذا با این که علم خداوند زاید بر ذات نیست و نیز قدیم است. احاطه ذات ربوبی را به عالم خلق نسبت نداد. بلکه در عالم خلق احاطه علمی است و فرمود خداوند بر اشیاء احاطه دارد علماً فناء عالم خلق استفاده می‌شود از این نسبت خداوند چنین سلطنتی را که حکومت در حقیقت موجودات باشد به خاتم انبیاء عطا فرمود، البته نه مانند ملک الملوک مستقلاً نعوذ بالله و نه از باب تفویض نعوذ بالله. بلکه از باب این که رسول الله از رسول‌های مرضی خداوند است.

سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷،

فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ^۳.

«غیب خودش را اظهار نمی‌نماید به کسی مگر به رسول مرضی خودش»

لهذا به نور خداوند دستگاه حضرت ربوبی را اهل شد و از اسرار ربوبی کاملاً برخوردار گردید به نحوی که در حقیقت موجودات تصرف می‌فرماید. چون امر ربوبی در تمام کائنات نافذ و ملک خداوند منان است اولاً و با لذات خداوند عالم متصرف است ثانیاً و بالعرض حضرت خاتم انبیاء متولی و متصرف و حاکم و

۱. قصص، آیه ۸۸.

۲. طلاق، آیه ۱۲.

۳. جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

والی گردیدند از عنایت خداوند.

برای حفظ امت محمدی^۹ و آسایش بشر و نظام عادی و رفع اختلافات و ترقی اقتصادی و رسیدگی به ضعفاء و فقرا و مستضعفین، خداوند منت گذاشت بر بشر، ایشان را فرماندار کل قوا در جهات کشور قرار داد تا بالکلیه عادات عرب از آنها محو گردد و برگردند به فطرت اولیه خودشان از هر جهت. دو منصب از آیه ۵۵، سوره مائده، استفاده می‌شود این دو منصب مستفاد از آیه ۵۵، سوره مائده نیز برای حضرت علی بن ابی‌طالب ثابت می‌شود.

الان و در این وقت امر وجوبی ادْخُلُوا فِي السُّلْمِ كَافَّةً^۱ به وجوب خودش باقی است، در هر دو صورت وجوب قبول ولی الله بودن علی بن ابی‌طالب به قوت خود باقی و قبول ولایت صوری ایشان در تمام امور و امیرالمؤمنین بودن ایشان باقی است به قوت خود. لکن قبول ولایت امیرالمؤمنین و امتثال امر ادخل به قبول نمودن ولایت شرعی مطلقه فقیه می‌باشد. البته فقیهی که ارث برده باشد از حضرت امیرالمؤمنین علم و تقوی و شجاعت و سازش نداشتن با بچه طاغوت‌ها یعنی پولدارهایی که از راه حرام پول به دست آوردند و از علمائی نباشد که در زمان طاغوت شجاعت به خرج نداده باشد.

اتفاقاً از بعضی از علما که الان در السنه و روزنامه‌ها آیت الله العظمی بر آن‌ها گفته می‌شود، در زمان طاغوت اعلامیه‌ای که موجب تهییج و مطابق با قرآن و و ذلیفه فی‌الوقت و ابتدائاً و ابتکاراً باشد دیده نشده مگر از حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای سید محمدرضا گلپایگانی که ابتدائاً و ابتکاراً بود. فقط این هم در ایام ریاست از هاری اعلامیه ایشان بر طبق قرآن و اصلاً روح سازش نداشت و شجاعت از نامه ظاهر بود. البته ایشان و دیگران نامه می‌دادند. ولی تماماً به تبعیت آقای امام المشارق والمغارب، محیی‌الدین و مجدد المذهب، فخرالمسلمین و حجت‌السلام و المسلمین و آیت‌الله الکبری و العظمی، استاد العلماء و المجتهدین، جامع‌المعقول و المنقول، فرید عصره، حسنة الذهر، حضرت مستطاب امام خمینی مدظله العالی علی رؤس المسلمین كافة اعلانیه داشتند. ولی ابتکار نبود بلکه به تبعیت روح شجاع و تترس امام خمینی بود و بس. مصداق

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا^۲

هر کس که مدعی است بگو رو به رو شود و نیز فقیه متعهد مسئول که حکومت مطلقه شرعی را دارا می‌شود باید از روحانیونی نباشد که به اختیار در زمانی که بر سر کار بود گفت $\frac{1}{9}$ روحانیون با من هستند نیز از کسانی نباشد که در سنه ۴۲ دفترچه به نام مصلحین قم پخش می‌کردند و نیز از کسانی نباشد که سکوت بی‌مورد داشته باشد زیرا سکوت بی‌مورد کاشف از قلب ادراک بلکه کاشف از عدم تعقل حکومت شرعی مطلقه فقیه می‌باشد. حضرت باقر فرمودند: «اولوالامر کسی است که صاحب عقل و علم باشد.» نیز حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: «اولوالامر باید مستنبط در تمام مسایل باشد.» خداوند اجل فرمود «باید

۱. بقره، آیه ۲۰۸.

۲. احزاب، آیه ۳۹.

اولوالامر امر به معروف و داعی اسلام باشد.» حضرت امیرالمؤمنین نیز فرمودند «اولوالامر کسی است که مستنبت در احکام روز باشد.» حضرت امام حسن عسکری(ع) فرمودند «اولوالامر باید مطیع حضرت بقیه‌الله العظمی باشد در تمام مسایل روز و مطالب جدید.» و نیز حضرت صادق(ع) فرمودند که خاتم انبیاء^۹ فرمودند «اولوالامر کسی است که عادل باشد و تأویلات در اثر تحریف را که موجب ابطال دین می‌شود از بین بردارد و افرادی که غلو می‌نمایند جلوگیری از غلو آنها بنماید و اموری را که جهال نسبت به دین می‌دهند آنها را از بین ببرد همان طوری که کوره آهنگر کثافت آهن را زایل می‌نماید.» حمال دین و اولوالامر باید دین را از این‌گونه امور واهی منزه نماید و به خلق بفهماند اسلام قیمت برای پول و پولدار قایل نیست، اسلام شخص پولدار اگر مسلمان نیست با یک حیوان مساوی یا بدتر می‌داند و اگر مسلمان است از ناحیه پول و ثروت او قیمتی قایل نیست و فردی عادی از همه جهت است.

حضرت صادق فرمودند «اگر کسی برای پولدار به واسطه پولش تواضع نماید به دین متواضع ضرر می‌رسد.» خداوند به خاتم انبیاء فرمود «چشم‌ت را از فقراء بر مگیر زیرا پولدار مزین است به زینت پست و فقرا و ضعفا و مستضعفین از زینت پست جدا منزله‌اند از این ناحیه» و نیز حضرت صادق فرمودند «اولوالامر باید فهمیده باشد سر اسلام و پیامبر و معصوم را.»

یکی از آیات که دلالت دارد بر وجوب ایجاد حکومت مطلقه شریعه آیه شریف، آل عمران، می‌باشد
وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱
«واجب است یک گروه یا یک نفر از شما مسلمانان قیام کند و مسلمین را دعوت به اتحاد و الفت و هم بستگی نماید و به هیچ نیرویی جز خداوند علی‌اعلی تکیه نداشته باشد و امر به معروف و نهی از منکر بنماید.»
و اگر قیام و دعوت مستلزم کشتن افراد ضد اسلام است باید بکشد و اگر قیام مستلزم تشکیل حکومت و وزراء شد تمام وضع تشکیل حکومت اسلامی من باب مقدمه واجب؛ واجب است انجام دهد. چنین افرادی در این نشئه و در نشئه دوم رستگارانند. لام در لتکن لام امر است و سقوط حرکت لام در قرائت مضر نیست زیرا مجزوم بودن فعل «تکن» کافی است در دلالت بر امر بودنش. کلمه من در منکم برای تبعیض است نه تبیین زیرا حضرت صادق ذیل همین آیه فرمودند: «وجوب این دعوت و وظیفه عده خاص می‌باشد و استشهاد فرمودند به کلمه منکم.»

معنای «من» بعض است زیرا دعوت به اسلام، کار همه کس نیست و دعوت به توحید در مرتبه اولی فعل خداوند عالم است وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ^۲ خداوند می‌فرماید: بشر را به خانه اسلام و تسلیم و سلامتی و در مرتبه ثانیه فعل و وظیفه خاتم انبیاء می‌باشد. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ^۳ «یا رسول الله دعوت نما بشر را به راه خداوند، خودت با استدلال منطقی و نصیحت نیکو» در

۱. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲. یونس، آیه ۲۵.

۳. نحل، آیه ۱۲۵.

مرتبه ثالثه وظیفه معصومین است.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱
«بگو ای محمد ۹ راه و روش من این است که دعوت کنم خلق را به سوی خداوند یکتای محیط با یقین و قاطعیت من و کسی که از هر جهت تابع من است و خداوند بالاتر از سبب است خداوند مسبب هر سببی می‌باشد.»

پر واضح است کسی که از هر جهت تابع رسول الله بوده، علی و یازده فرزند او می‌باشد.

در مرتبه چهارم داعی الی الله مؤمنین می‌باشند. البته به واسطه کلمه «من» هر مؤمنی نمی‌تواند داعی الی الله باشد زیرا دعوت به یکتایی خداوند و امر به معروف به قول مطلق و نهی از منکر مطلقاً فرع یقین و اطلاع به قرآن و احکام قرآن است. چنین اطلاعی ممکن است به سهولت و به سرعت میسر نشود بلکه در نصف عمر با رنج در تحصیل علم، با استقامت میسر می‌شود فلهدذا در عنفوان جوانی کم میسر می‌شود که جوان مؤمن داعی الی الله باشد.

ثانیاً به قدری باید رنج در تحصیل علم برده باشد تا تقلید بر او حرام باشد و بتواند مشکلات علمی به خواستن را حل نماید حتی علاوه بر علم و اجتهاد و انجام واجبات در خصوص امر به معروف و نهی از منکر ظهور داشته باشد و ممکن است جبار و طاغوت زمان مانع وی بشوند از قیام در مقابل ظلم باید قدرت علمی قیام را داشته باشد و حتی ممکن است از نهی داعی الی الله جبار منتهی نشود لهذا حتماً باید عنوان مظلوم بر او منطبق بشود. تا اذن از حضرت احدیت برای نهضت و قیام و قتال را واجد باشد. لهذا اگر داعی الی الله تصادف کرد به اجبار حرف شنو حق قتال با او را از این ناحیه ندارد و حق تشکیل حکومت به اقتال را ندارد البته اگر کشتاری پیش نیاید تشکیل حکومت اسلامی لازم است. اگر عنوان مظلوم بر داعی تطبیق نمود اذن در قتال علاوه بر قیام را دارد و خودش و هر کس به او پیوند دارد بکشند، دشمنان را موفق و مؤید و محترم و ناجی است و اگر داعی الی الله و یاران غریب یا بعید او که در دعوت اسلامی و طلب جمهوری اسلامی او شرکت داشته‌اند و کشته شوند همه شهید قطعی و حشر و نشر چنین شهیدی که برای حکومت اسلامی و احیای دین اسلام کشته شده با انبیاء و محترم‌ترین افراد نشئه دوم و دار باقی و هم‌نشین با پیغمبر ۹ و علی و یازده فرزند علی (ع) و از علم و ادراک هرگز نقصی به وی متوجه نخواهد شد. خداوند به عالم مجتهد امر به معروف اذن در قیام را داد به واسطه آیه ۱۰۴ و اذن داده خداوند عالم به مجتهد متعهد و مسئول که علاوه بر نهضت و قیام و تشکیل حکومت اسلامی مقاتله را و دفاع از خود و از حق مسلمین را به واسطه آیه سوره حج.

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا

۱. یوسف، آیه ۱۰۸.

الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ^۱.

خداوند اذن داد به فقها مؤمنین مظلومین به این که به پا خیزید و جنگ نمایید به واسطه این که مظلوم واقع شدند؛ زیرا از وطن مؤلوف خود رانده شدند و مورد شکنجه و ضرب و شتم و حبس واقع گردیدند خداوند قادر؛ قادر است بر نصرت آنها بر دشمن اسلام. گناه فقیه متعهد مسئول و یارانش فقط مسلمان بودن و گفتن لا اله الا الله بود اگر دفع نمی فرمود خداوند مشرکین مکه را به واسطه خاتم انبیاء و اگر دفع نمی فرمود خداوند ناکثین و مارقین و قاسطین را به واسطه علی بن ابی طالب و اگر دفع نمی فرمود خداوند عالم خانواده نجس پهلوی را به واسطه امام خمینی قطعاً صومعه نصاری و مساجد یهود و نمازها و مساجد مسلمین که اسم خداوند زیاد در آن مساجد بر زبانها جاری می شود بالکلیه از بین می رفت. البته خداوند محیط نصرت می فرماید هر کسی که دین خداوند را نصرت بنماید.

فقهای شیعه اگر در زمین رئیس کل قوا شدند؛ نماز که عمود دین است بالأخص نماز جمعه را به پا می نمایند و زکات انعام ثلاثه و غلات اربع و طلا و نقره را به فقرا می رسانند، اگر فقیر در مسلمین نبود صرف مصالح عامه می نمایند، امر می نمایند ملت را به آن چه قرآن و سنت معروف دانسته و نهی می فرمایند ملت را از آن چه قرآن و سنت منکر و قبیح شمرده. تمام قدرت‌ها الان از خداوند است و حکومت نهایی در بشر مختص به ذات خداوند رحمن رحیم است. پس خداوند عالم واجب فرمود بر فقیه متعهد مسئول دعوت فرمودن مسلمین را به اسلام. و اگر چنین فقیه متعهد و مسئول را از شهر بیرون کردند و در تحت شکنجه قرار دادند، دوستان ایشان باید حتماً به حکومت مطلقه یا با قدرت کامله و مطلقه در جمیع شئون امت اسلامی حکومت نماید و هیچ حقی چه از ملت چه از دولت در مقابل حکومت مطلقه این فقیه مسئول حق قیام یا معارضه را ندارند به هیچ وجه. فقط اگر از فقیه متعهد مسئول خلاف قرآن یا سنت اتفاقی پیدا شد همه در هر لباس باید اطاعت وی را قبول ننمایند و باید وی را از حکومت خلع نمایند. ولی از عادت خداوند بعید است که بنده نفاع و مفید خود را از زلات حفظ نفرماید وَ مَنْ يَتَّصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۲ البته امر به معروف و نهی از منکر وظیفه رسمی هر مسلمانی است و این قسم از امر به معروف و نهی از منکر، جزء فروع دین بوده و دعوت موضوعاً و حکماً مباین است با امر به معروفی که وظیفه رسمی هر مسلمانی است.

امید است خواننده اگر موارد اشتباه را تذکر داد مصداق: فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۳ واقع گردد.

۹۹/۱۱/۲۶ مطابق با ۵۸/۷/۲۶

۱. حج، آیه ۳۹-۴۱.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳. ذاریات، آیه ۵۵.